تاریخ خاورمیانه

کاروان

تألیف کارلتون کان
ترجمهٔ علی جواهرکلام



کاروان

تألیف کارلتون کان

ترجمهٔ علی جواهرکلام

کتابفروشی زوار

تهران - خیابان شاه آباد

چاپ تهران مصور

تقدیم

به پیشگاه اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی که برخی از بهترین روز های عمرخود را در میان ملت و کشور ایشان گذرانیده ام .

کارلتون کان

با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین

تهران - نیویورک

This is an authorized translation of
CARAVAN: THE STORY OF THE MIDDLE EAST
by Carleton S. Coon.

Published by Henry Holt and Company, New York.

یادداشت مؤلف

آگاهی براینکه کاروان در ایران نشر میشود مراهم سرشار از شوق کرد وهم نگران . عنوان کتاب چون کلمه‌ای است فارسی نیازی به ترجمه ندارد وچون زبان فارسی ازغنی ترین ولطیف ترین زبانهای جهان بشمار است هرنوع اختلاف جزئی در معنی که هنگام نقل به زبان انگلیسی پدیدآمده واینك بفارسی نقل میشود چندان مخل تفاهم نخواهد بود ولی ضعف شیوهٔ نگارش من البته نمایان خواهد شد . برخی از اطلاعات این کتاب برای خوانندهٔ ایرانی پیش پا افتاده است منتهی باید توجه داشت که این کتاب اصولا برای کسانی نوشته شده که بهیچ وجه ازمسائل اسلامی آگاهی ندارند و لذا بیان این گونه مسائل همینقدر مفید فایده تواندبود که نشان دهد نویسندگان‌باختر به شناختن کشور مسلمان ایران و دیگر کشورهای مسلمان سخت اشتیاق دارند . از خوانندگان فارسی زبان خواهشمند است هرنوع اشتباه و خطایی در این کتاب می‌بینند نگارنده را آگاه کنند تا درطبع بعدی کتاب اصلاح گردد .

کارلتون کان

فهرست

عنوان	صفحه
تصویری از خاورمیانه وجزئیات آن	۱
زمین ـ باد ـ آب	۱۲
مردم اصلی قدیم وحاشیه‌نشین	۳۳
سامی‌ها	۵۵
ایرانیان	۷۵
پیغمبر وشریعت	۹۸
پنج رکن اسلام	۱۱۸
نیرو در تفرقه	۱۳۵
مردمان دیگر: ترکها، مغولها	۱۳۷
اختلافاتی که بارث رسیده وبعداً پیدا شده است	۱۶۷
ده	۱۸۵
چادرنشینی در صحرا	۲۰۵
مراتع سرسبز	۲۲۴
شهر کوچك وشهر بزرگ	۲۴۲
پادشاهان وسلاطین	۲۷۳
سرزمین مردم سرکش	۳۰۵
کشتی وکاروان	۳۳۰
درسی دربارهٔ سختی وسادگی	۳۴۶

۱

تصویری از خاورمیانه و جزئیات آن

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

هروقت یکی از مردم خاورمیانه بخواهد کاری را آغاز کند حتی بخواهد داستانی بگوید وظیفه خود میداند که با نام خدا شروع نماید از عالم ملکوت یاری بجوید و بعبارت دیگر بسم‌الله و کلمات مشابه آنرا برزبان بیاورد. اتفاقاً درزمینهٔ مسائل ادبی و تاریخی شاید کمتر موردی یافت شود که مثل مورد بحث ما نیازمند کمك وراهنمائی باشد. این مورد بحث وشرح وتفصیل از تصویر تمدن وفرهنگ خاورمیانه در ادوار مختلف تاریخ واماکن مختلف است .

ما این تصویر را بنام دیگر هم میخوانیم که عبارت است از کاروان زیرا تصویر مزبور بتمام معنی تصویر متحرکی است چون درآن تصویر مانند کاروان گرما وسرما و صدای قال مقال وحتی بو وهمه چیز یافت میشود. شن‌های متحرك دارد شن‌هائی که بوسیله باد برمیخیزد. نام این تصویر کاروان است زیرا غالب عناصر محسوس تمدن خاورمیانه مانند کالاهای نفیس کاروان قابل حمل ونقل بوده است ودرنتیجه حمل ونقل آن کالاها غالب شهرهای خاورمیانه بوجود آمده‌است. نام دیگر این تصویر کاروان است زیرا تمدن خاورمیانه مانند دستگاهی است که بطرز عالی از کالا های مختلف ترکیب یافته‌است. نام این تصویر کاروان است چون بزرگترین کاروانهای تاریخی مرکب از مردمان با ایمان در همین خاورمیانه بقصد زیارت اماکن متبرکه درحرکت بوده‌اند .

از آغاز تاپایان این تاریخ بمطالبی برمیخوریم که غالباً با یکدیگر شباهت دارد ودر اثر پاره‌ای احساسات بصورت تناقض در آمده ومحتاج بتحقیق وموشکافی میباشد از آن جمله موضوع نام خاورمیانه است که بچه ناحیه‌ای باید اطلاق شود وخلاصه مطلب اینکه پاره‌ای ازمحققین که درباره مسائل غیر اساسی مایل بمناظره‌اند درباره نام خاورمیانه دو عقیده مختلف اظهارمیکنند وظاهراً هنگام‌جنگ دوم جهانی برای تعیین مرکزفرماندهی قوای بریتانیا در قاهره این اختلاف پدید آمد وقبل‌از آن معمولا خاورنزدیك به ممالك عرب زبان امپراطوری سابق عثمانی گفته میشد وعبارت بود ازمصروعراق وشامات وشبه جزیره عربستان که درحال حاضرنیزبعضی‌ها همان نظر رادارند .

فعلا بطورکلی (نه بین‌المللی) خاورمیانه بنقاطی گفته میشود که اکثر سکنه آن مسلمانند وازمراکش تاافغانستان امتداد می‌یابد بعبارت دیگرممالك نامبرده ذیل:

مراکش ـ الجزیره ـ تونس ـ طرابلس ـ مصر ـ اسرائیل ـ اردن ـ لبنان (۱) سوریه ـ عراق ـ ایران ـ عربستان سعودی ـ یمن ـ عدن تحت‌الحمایه ـ عمان ـ کویت بحرین (۲) وافغانستان رامیتوان خاورمیانه نامید. ممکن‌است سودان‌وپاکستان وترکیه نیزبه ممالك مذکور فوق اضافه شودگرچه هریك از آن‌سه کشور ازنظرتمدن‌وفرهنگ دارای مقام خاصی میباشند .

کسانی که بموازین ابعاد شرقی وغربی پابند میباشندکلمه خاورمیانه را درموارد فوق نمیپذیرند و استدلالشان این‌است که چون قسمتی از این ناحیه درمغرب گرینویچ قرار گرفته وبامریکانزدیکتر ازاروپا واقع شده لذا عنوان میانه برای‌آن تناسب‌ندارد. در هرحال این نواحی ازنظرشرقی وغربی درمیانه واقع شده ولی ازنظر دیگری هم موقعیت میانه دارد وآن نظر البته مهم تر است باین معنی که ناحیه مزبور از جهت استراتژیك میان ممالك پر جمعیت و ثروتمند اراضی متعلق بمردم آسیائی واروپائی نژاد مانند چین وهندواروپا واقع شده‌است وباکشتی وکاروان بافریقاوجنوب صحرامتصل‌میگردد. بعلاوه مردم خاورمیانه‌ازنظرنقل وانتقال افکار وکالاها واسطه میان نواحی دورافتاده بوده‌اند .

ممکن است ازنظر فرهنگی هم عنوان خاورمیانه برای این نواحی مناسب باشد زیرا چنانکه امیدواریم بتوانیم مدلل داریم این ناحیه دارای فرهنگ و تمدن مخصوص بخود است و ازخود مراکز و محیط های متعددی دارد. تمدن خاص‌فرهنگ خاورمیانه

۱ـ باستثنای لبنان واسرائیل که‌اکثریت‌مردم‌اولی‌مسیحی ودومی‌یهودی‌میباشند. مؤلف
۲ـ اخیرا ایران نسبت به بحرین ادعاهائی دارد . مؤلف

که درنواحی مختلف آن سرزمین باشکال مختلف ظاهر شده نه فقط یك واحد فرهنگی بشمار نمیاید ونه فقط رابطه میان تمدن شرق وغرب محسوب نمیگردد بلکه دربسیاری ازموارد اساس مواریث نیاکان هردوقسمت شرق وغرب میباشد که نه‌تنها این تمدن‌وسیله انتقال شده بلکه موجد وپدید آورنده هم بوده‌است. چه بسیاری از گیاه‌ها و حیوانات که بطورروزانه برای قوت وغذای غربیان مصرف میگردد وازهمین خاور میانه بغرب‌آمده است فلزکاری، قوانین، آئین زندگی مذهبی وعادات ورسومی که امروزه جزء سنن غربیان گشته ریشهٔ آن ازخاورمیانه است. اگرجز این بود هیچکس ازاراضی خشك و لم یزرع خاورمیانه (نسبت بجنگل‌ها وچمن‌های سرسبزاروپا) یادی نمیکرد وچیزی نمیپرسید.

پس‌شرح وبیان فرهنگ وتمدن خاورمیانه مانند شرح وتفصیل‌تمدن غرب‌امروز بسیارمهم ومفصل میباشد چه که هم درخاورمیانه وهم درغرب زبانهای مختلف وتقسیمات فرهنگی متعدد وجود دارد وبدون تبحروتعمق درمتن تاریخ، شرح وتفصیل این مطالب ممکن‌نمیباشد. درسایرنواحی‌اروپا (باستثنای‌روم) تاریخ فرهنگی قرنهای گذشته چندان طول وتفصیل ندارد چون تغییرات‌عمده‌ای درآن‌نواحی روی نداده‌است اما تاریخ تمدن خاور میانه دارای سابقهٔ پنج هزارساله است و اشخاصی در این ناحیه زندگی میکنند که وضع زندگی آنها عیناً مانندزمان مسیح وحتی ابراهیم میباشد.

حقیقت جالب توجه تمدن خاور میانه آنست که اهالی هریك از این کشور ها درنوع خود مانند ترتیبات یك موزائیك بهم پیوسته اند؛ مثلا هم اکنون درشهر بغداد عربهای مسلمان ـ عربهای مسیحی ـ آسوریان ـ کردها ـ یهودیان ـ ترکان وارمنی‌ها وعده‌ای‌طوایف دیگرباهم‌زیست‌میکنند. درعین‌حال عربهای مسلمان ازحیث تیره‌وطایفه تقسیمات متعددی دارند و اهل هرشهر و دیه آنان دارای عادات و رسوم خاصی‌میباشند. بعلاوه ازنظرمذهب بدودسته‌شیعه وسنی‌تقسیم میشوند. چهل پنجاه سال پیش‌عده‌معدودی ازطوایف مختلف که دریك جامعه زندگی میکردند ازروی لباس ـ زبان ـ لهجه وطرز آرایش موی سروریش ـ خوراك ـ مراسم دینی وغیره بخوبی شناخته میشدند ولی حالا چنان نیست چون اکثراً بطرزغربی لباس میپوشند وکمتر متمایز هستند.

موقع اقامت در بغداد فرض درمهمانخانه مخصوص بانگلیسها و امریکائیها اقامت کنید ملاحظه مینمائید که منشی ومدیرمهمانخانه عرب مسیحی ولی‌پیشخدمت‌ها آسوری هستند. درکنارخیابان‌تجارتخانه اتومبیل فروشی یهودی و مجاور آن بنگاه صادرات و واردات یك ارمنی قرار دارد وباربر برای هردوبارمیبرد وراننده عرب باکوفیه وعقال در

وسط خیابان ماشین میراند. حال اگر شما باستان شناس هستید وحفار بخواهید چندنفر از اهل شرقاط (۱) را بشما معرفی میکنند چون شرقاطی‌ها بقدری ممارست دارند که میتوانند اسکلتی را بدون شکسته شدن یك استخوان بشما تحویل بدهند ویا یك ظرف سفالین لعابی را بی آنکه خراش بردارد تسلیم کنند. ظاهراً درسالهای گذشته عده‌ای باستان شناس در اطراف شرقاط حفاری کرده‌اند وطریقهٔ صحیح را به پدران اینان آموخته‌اند واین فن بالارث بآنان رسیده واکنون از آن نظر استاد ماهری شده‌اند ودر ترکیبات موزائیك خاورمیانه مانند سنگهای شفافی بشمار آمده‌اند.

شکی نیست که مهارت مردم شرقاط تصادفی بیش نبوده واگر راجع بمهارت ارامنه درپاره امور تحقیق شود معلوم میگردد که آن نیز با یك رشته حوادث مربوط است همانطور که تخصص مردم دراعه (۲)- مراکش درحفر قنوات ویاتخصص قبطی‌های مصری تاچندی پیش درامور دفتری باحوادث وتصادفاتی مربوط بوده است

وقوع این حوادث وتصادفات هرچه باشد مردم خاورمیانه دارای یك سازمان اجتماعی منطقی هستند که از روی اصول تقسیمات کار ازنظر جامعه خودشان پدید آمده است.

زیرا مردم خاورمیانه قسمت عمده وقت خودرا باهم میگذرانند و مراسم اعیاد و تعطیلات آنان ازیکدیگر متمایز است ومعتقدند که فرزندانشان باید طوری بار بیایند که حرفه مخصوص راخوب بیاموزند لذا افراد هریك ازجامعه‌های خاورمیانه درباره فنون مهارت کامل یافته‌اند و خلاصهٔ ونتیجه این مهارت های مختلف همانا تمدن و فرهنگ خاورمیانه میباشد مثلا اگرسئوال شود که چطور اینان میتوانند باین خوبی ابریشم بتابند؟ ویاقالیهای باین زیبائی ببافند؟ ویالبه های خنجرهارا اینطور آب بدهند ؟ ویا تاجربازاری آنان بانیروی مغزخود بهتر ازیك حسابگر آمریکائی ارزش یك عدل پارچه را بخوبی وآسانی وباسرعت کامل تعیین کند ؟ پاسخ همه این پرسش ها آنست که مردم خاورمیانه علاوه برآنکه یك فن بخصوص را ازاول عمر تاآخر دنبال کرده و تکمیل مینمایند اساساً مهارت وتخصص را ازنیاکان خود بارث میبرند.

ممکن است این طرز تقسیم کار بایك سلسله حوادث مربوط بشود ولی این مسلم است که طرز پیشرفت کار وطرز تقسیم کار وپایدار ماندن آن بقسمی است که هم اکنون خاورمیانه را

۱- شرقاط ازقراء واقعه درکناردجله وسی کیلومتری بغدادو بیش ازپنجهزار سکنه دارد. (مترجم)

۲- دراعه ازشهرهای جنوبی مراکش وسکنه آن بیشتر از بربریان میباشند. (مترجم)

بصورت یك موزائیك درآورده بطوری که هرسنگی در جای مناسب خود جای گرفته وبطورقطع امرتصادفی نیست .

برای مردمی که دریك محیط کم جمعیت زندگی میکنند ودرعصرماشین دارای اینهمه مواد خام هستند این طرززندگی بهترین طرززندگی بوده وحتی درزمان حاضر هم بهترین طرززندگی بشمارمیاید . گاه گاهی بواسطه پیدایش آئین تازه و یاپیشرفت قوای جهانگشائی این وضع مختصر تغییری کرده اما اساسش برهم‌نخورده واصول‌وکلیات محفوظ مانده است تاوقتی که مردم خاورمیانه عوض نشده‌اند ونیروی عضلاتی آنان بجای ماشین مورد استفاده باشد وضع زندگانی و اجتماعی آنان تغییرنمیکند. وضع محیط وآب و خاك خاورمیانه از دیر زمانی باروحیهٔ مردم آن متناسب بوده واین تناسب باوج عظمت‌رسیده. هرتغییری که درآن وضع داده شود (ازقبیل آشنائی باقوای ماشینی) شاید مثل‌آن باشد که یك‌ورق‌کاغذ نو وشفافی را روی دیوار کهنه‌ای بیاویزند .

سیستم‌اجتماعی امورخاورمیانه ازیك واحد تشکیل نیافته وهرچندمانندموزائیك هرسنگی درمحل مناسب خود قرار گرفته اما هردسته وطبقه بنوعی مخصوص ترکیب یافته‌است. وقتی که قوای مهاجم اسپانی بمکزیك هجوم آوردند وسازمانهای اجتماعی آزتك هارا برهم زدند (۱) پس‌ازچندی همان طریقه وروش سابق درمیان آنها تجدید شددرقارهٔ هند ویاهندوستان وپاکستان که طبقات وطوایف‌مختلف باعقایدوعادات‌ورسوم متنوع زندگی میکنند هرکس درفنی و حرفه‌ای تخصص دارد و حتی دریك دهکده‌ای که فقط دارای ۱۴۰۰ سکنه است (۲) بیش‌از۲۶طبقه ودستهٔ مختلف‌باهم‌زندگی‌مینمایند ودرعین حال افرادی که متعلق به دسته های دیگرندگاه وبیگاه برای انجام پاره‌ای کارها بهمان‌ده میآیند. میان زندگانی اجتماعی مردم خاورمیانه ومردم هند دوفرق اساسی‌دیده میشود باین معنی که اگرچه حرفه وصنعت درخاورمیانه اصولا بطور توارث درمیان‌یك

---

۱ ـ آزتك **Aztec** ازشهرهای نیومکزیکو بواسطه خرابه های آزتك شهرت یافته خرابه مزبورعبارت ازساختمانی بمساحت پنج جریب میباشد وقریب‌پانصداطاق‌دارد این ساختمان ازآثارقرن حجراست وباچوب‌وسنگ‌ساخته شده واکنون‌جزوآثارتاریخی امریکا حفاظت میشود . (مترجم)

۲ـ بیادداشت تقسیمات‌کاردردهات هندوستان ازام اوبلو وآردی سنگ درکتاب موسوم بمطالعات عمومی انسان شناسی ازهمین مؤلف چاپ نیویورك ۱۹۴۸ ازصفحه ۴٦۴ تاصفحه ۴۹٦ وفصل ۱۷ مراجعه شود. (مؤلف)

طبقه باقی میماند ولی هیچ قانون و مقرراتی وجود ندارد که پسر را ملزم به پیروی از حرفه پدر بکند واز آن رو ممکن است فرزند یك سقا پادشاه بشود. فرق دیگر اینکه در خاور میانه ازدواج تقریباً آزاد است بعبارت دیگر قطع نظر از اختلافات مذهبی که تا حدی مانع از ازدواج شده درسایر مراتب ازدواج آزاد است و اختلافات نژادی و حرفه‌ای وطبقاتی جلوگیری از ازدواج اقوام وطبقات مختلف نمیکند. خلاصه اینکه زندگانی اجتماعی خاور میانه برای اصول طبقاتی بنیان گذاری نگشته برخلاف هندوستان و پاکستان که اختلاف طبقاتی برای ازدواج اقوام مختلف مانع بزرگی بشمار میآید ولی اینرا هم بگوئیم که غالب مردم خاورمیانه ازیك نژاد میباشند.

بهرحال ضعف وقوت وضع اجتماعی هرملتی بیشتر درمواقع سختی روشن میشود چنانکه امروز دربرابر چشم ما این آزمایش درهندوستان و پاکستان مشاهده شد باین معنی که بیش از پنج ملیون هند واثاث زندگی خود را برداشته از پاکستان بهند رفتند وهفت ملیون مسلمان ازهندوستان بپاکستان آمدند.

این هجرت مسلمانان و هندوها بخصوص از نظر پاکستانی ها بدان جهت شایان توجه است که مهاجرین قبل ازاینکه جانشینی برای انجام امور حرفه‌ای خود باقی بگذارند از آن سرزمین رفتند.

در کشور یمن ده هاهزار یهودی اززمانهای خیلی قدیم اقامت داشتند ولی ناگهان این زادوبوم باستانی را رها نمودند وباسرائیل شتافتند وجانشینی برای خود در یمن نگذاشتند. یهودیان یمن در امور بازرگانی وترویج صادرات وواردات آن کشور عامل مؤثری بودند بعلاوه درقسمت صرافی - پارچه فروشی - سنگ تراشی آهنگری تخصص داشتند واینك که این عده صراف وبزاز و آهنگر وسنگ‌تراش وبازرگان از یمن رفته‌اند البته مسلمانان یمن درمضیقه مانده‌اند.

این قسم مهاجرت دسته جمعی یهودیان عراق وسایر ممالك خاورمیانه باسرائیل برای پیوستن بهم کیشان اروپائی خود طبعاً چنین گرفتاریهائی را ایجاد کرده است. این یهودیان مهاجر لابد سرمایه های نقدی خود را همراه برده‌اند امابقدری که سرمایه معنوی یعنی امور حرفه‌ای آنها ارزش دارد سرمایهٔ نقدی آنها ارزش ندارد واین چند نمونه نشان میدهد که درتشکیلات موزائیك مانند خاورمیانه همینکه یکی دوقطعه آن متلاشی شود توازن اجتماعی برهم میخورد.

سیستم قدیمی موزائیك مانند این سر زمین با احساسات ملت پرستی جدید وفق

نمیدهد زیرابرطبق اصول ناسیونالیزم جدید هر کس که بطوردائم در کشوری زندگی کند اهل آن کشور است و درحقوق و مسئولیت ها بادیگران شرکت دارد اما سیستم اجتماعی موزائیك مانند خاورمیانه برعکس آن است چنانکه اگر یك مسیحی در یك کشور اسلامی برای همیشه مقیم گردد برای همیشه خود را مهمان میداند اگرچه نیاکان او هم صدها سال در آن کشور زندگی کرده باشند، چون همچو تصور میشود که این فرد مسیحی درهرجاباشد نسبت بملت وهم مذهب های خود علاقمند میماند گرچه آن اشخاص در وطن حقیقی اونباشند.

اینك برای نشان دادن طریقهٔ کارموزائیك مانند خاور میانه یك مقایسه کوچکی راشرح میدهیم:

وقتی که یك غربی دریکی ازصبح های زود روز زمستانی ازخواب برخاسته است این شخص فوری خودش بخاری راروشن میکند بعد برای تهیه صبحانه باهمسرش کمك میکند اتوموبیل راخودش میراند روزنامه میخرد داداره میرود کارمیکند بعداز ظهر بخانه برمیگردد سری بآشپزخانه میزند اگر تابستان باشد مشغول گلکاری میگردد.

اما مردی که درخاورمیانه دارای همان درآمد وهمان موقعیت مرد غربی است هیچگاه بسمت بخاری نمیرود وفکر آنراهم ندارد خوراك نمیپزد اتومبیل نمیراند باهمسرش کمك نمیکند بباغچه کاری ندارد سیخ بخاری بدست نمیگیرد بلکه وقت وحواس خودرا صرف شغل و حرفهٔ خویش میکند هیچگاه برای خرید گوشت ببازار نمیرود اینکار را بنوکروا گذارمیکند راننده اتومبیل اورامیراند کلفت صبحانه حاضرمیکند باغبان باغچه را میکارد نجار در و پنجرهٔ اطاق را مرتب میسازد سیم کش برق منزل اورا اصلاح مینماید. چنین شخصی میتواند نوکر ها وکلفتهای متعدد داشته باشد چون آشپز اوبیش از ماهی پانزده تابیست دولار حقوق نمیگیرد ومبلغ مختصری هم آشپز ازبقال و عطاری که ازآنان جنس میخرد هدیه میستاند، دستمزدسایر گماشتگان این مرد خاورمیانه حداکثر روزی نیم دولار است.

وقتی دولت های خاورمیانه مامورین عالی رتبه خودرا بعنوان بازرس و معاون همراه آمریکائیان مأمور میکنند این کارمندان عالی رتبه ازطرزرفتار آمریکائیان متعجب میشوند که چگونه یك آمریکائی عالیمقام کامیون و یاجیپ میراند لباس کهنه وصله دار میپوشد موقع حفاری خودش بیل بدست میگیرد وتوی گودال میرود و همیشه درحال عجله وشتاب میباشد.

مردم خاورمیانه همینکه این کارها را میبینند پیش خود میگویند این دیوانگی نمونه تمدن غرب است که مفهوم آن برما معلوم نیست .

یکی از بزرگترین اختلافات شرق وغرب درارزش وقت است. درغرب بکارگران ازروی ساعت کارمزد میدهند اما درشرق مزدکار بسته بمیزان کاراوست. یك مسگر شرقی هروقت دلش بخواهد سرکارمیآید وهروقت میلش کشید دست میکشد برنامهٔ کاروتعطیل اوبدست خوداوست برعکس غربی که میگوید فقط پانزده دقیقه برای صرف ناهار تعطیل است وسپس کارشروع میشود .

مسگرشرقی مثلا همینکه یك سینی چائی ساخت و آنرا فروخت مشغول ساختن سینی دیگری میشود وبرای انجام کارساعات وبرنامهٔ معینی ندارد و بطور خلاصه ازحیث تعیین وقت ومیزان محصول کار کمترین توافقی میان کار گرشرقی وغربی پیدا نمیشود .

تاجرشرقی درمغازهٔ خود کتاب میخواند بااین و آن صحبت میدارد دراین اثناء خریدارمیآیدقیمت جنس رامیپرسد خریداروفروشنده باهم واردمذاکره میشوندومدتی وقت میگذرانند چه‌بساکه رهگذران ورفقای طرفین‌هم دراین مذاکرات‌شرکت‌میکنند بعد خریدارتعرض میکندومیرود (البته بطورمصنوعی) فروشنده اوراصدا میزند بالاخره معامله انجام میگیرد. ممکن‌است یك غربی بپرسد چرا فروشنده ازآغازقیمت ثابت را نمیگوید ؟ چرا وقت خودرا تلف میکند ؟ جواب این است که‌هم فروشنده وهم خریدار ازاین چانه زدن خوششان میآید بخصوص فروشنده که این عمل را تضییع وقت نمیداند ممکن است همین فروشنده خریدارساده‌ای بیابد و گوشش‌را ببرد امالذتی‌راکه خریدار ازاین چانه زدن میبرد خیلی بیشترازلذت آن استفاده است که از گول زدن خریدارساده بدست‌آورده است .

مردی که اهل خاورمیانه است همینکه بیك غربی برسد ازاومیپرسد این پالتورا چند خریده‌ای ؟ چند فرزند داری ؟ چند پسرچند دختر ؟ خلاصه میخواهد حرف بزند وازهرچیزبپرسد وهمان چانه زدن بازاری‌هم یکی‌ازمظاهراخلاقی‌آنان است‌چون‌شرقی ازخرید وفروش بی‌سروصدا خوشش‌نمیآید. اوازماشین واختراعات سریع لذت زیادی نمیبرد چون دروطن اوکار ارزش ندارد و اگر هم دارد ارزش آن کم است . او آدم را بیش‌ازماشین دوست دارد واگرشخص مؤدب چیزفهمی‌را ببیند بدون‌رعایت مذهب‌ونژاد وزبان به‌آن شخص احترام میگذارددرعین‌حال‌تعجب میکند که‌چرانام‌بعضی‌از آمریکائیان

انگلیسی وبعضی آلمانی وبعضی ایتالیائی وبعضی اسلاومیباشد. اوپیش خود میگوید چطور است که بعضی از آمریکائیان کاتولیك بعضی پروتستان بعضی یهودی هستند وچطور است که بااینهمه اختلافات همه آمریکائیان باهم برابرند ویك نوع شغل ومقام دارند ؟

امابايد دانست که تعجب خاورمیانه از آن نیست که چگونه مردم امریکا باآنهمه اختلافات دریکجا هستند. آنها ازاین بابت خیلی تعجب ندارند زیرا درخود خاورمیانه هزاران سال مردمان مختلف دریکجاباهم بوده‌اند پس آنچه مایه تعجب مردم خاور میانه میشود آنست که چگونه مردم آمریکا بااینهمه اختلافات یك ملت واحدی شده‌اند.

درحال حاضر صدها ازمردم خاورمیانه برعکس هموطنان خود ازمظاهر تمدن غرب درشگفت نیستند. اینان مردان و زنانی هستند که در غـرب تربیت شده‌اند بعضی فرزندان دیپلماتهای شرقند که اصلا درغرب بدنیا آمده‌اند وطبعاً وسیلهٔ انتقال تمدن غرب بشرق میشوند وبرای غربیان ارزش زیادی‌دارند. غربیان نباید آنهارا درانجام‌این‌وظایف سنگین تنهابگذارند اگرماچیزی ازتمدن شرق فرامیگیریم باید راه کمك کردن بآنها را نیزبیاموزیم وبآنان کمك کنیم.

هرگاه غربیان بخواهند بزودی باتمدن شرق آشنا بشوند وبآنان کمکهای لازم برسانند نباید بتماشای مظاهر صوری تمدن فعلی آنان اکتفا کنند وفرضاً اگر دربغداد یاقاهره‌اقامت دارند نباید فقط خیابان رشید وجزیره (۱) رامقیاس قراردهندومثلا درشهر کازابلانکا (۲) عمارت ساعت را نمونه زندگی شرقیان بدانند بلکه باید ازخیابانهای تمیز اسفالت شده وتماشاخانه‌ها و سینماها گذر کرده ببازاربروند واز بازار تجاوز کرده بدهات سربزنند وبچادربدوی‌هاوکلبهٔ ایلات داخل‌شوند زیرا شرح یك‌تمدنی که فعلا بحال‌تحول درآمده کارآسانی‌نیست ومشکل‌تر ازشرح چنین تمدنی فهم ودرك حقیقی آن‌تمدن‌است. عجب اینکه همان‌کلبهٔ دهاتی وچادر ایلاتی هم درحال حاضرتحت تأثیر تمدن غرب‌قرار گرفته است بنابراین کسانیکه‌بخواهند تمدن‌واقعی خاورمیانه‌را درك کنند باید بتحقیقات عمیق ودامنه دار دست بزنند، باید برای مطالعهٔ تاریخ بعقب بر گردند وبادواری ازتاریخ

۱- جزیره ازگردش‌گاه‌ها ومحله های اعیان نشین قاهره‌است. (مترجم)

۲- کازابلانکا Cazablanca که عربها آنرا دارالبیضاء میگویند اولین بندر ودومین شهرمراکش واقع درکرانه اقیانوس اطلس دارای ۲۰۰ هزارجمعیت‌است‌اکثر مردم آن مسلمانند وعدهٔ یهودی ومسیحی‌هم درآن شهرسکونت دارندمهترین‌عمارت آن همان عمارت ساعت است که بنام ساعت شهرت یافته است. (مترجم)

متوجه شوند که باصطلاح باستان شناسان تمدن وفرهنگ آن دوره بحال آرامش و وقفه بوده‌است. اگرچنان بکنیم و زمینهٔ قدیمی تمدن خاور میانه را بدست آوریم میتوانیم موضوع اتومبیل و سینما وحکومت پارلمانی ورادیو را هم درآن جامعه وارد کنیم و برأی العین ببینیم که آن قطعات پلاستیکی و این شیشه خرده های تمدن غرب که در موزائیك و ترکیبات اجتماعی تمدن خاور میانه وارد شده نمیتواند ماهیت حقیقی آن تمدن را تغییر بدهد.

تمدن خاورمیانه درزمان خلافت عباسیان دربغداد و درزمان خلافت امویان در قرطبه (۱) باوج عظمت خود رسید (۲) البته آن عصر ازعصر کنونی ما دور است و با زمان حاضر تناسبی ندارد. نهضت ایالات مختلف ایتالی، اسپانی، هلند، فرانسه وانگلستان وپیشرفت آنان دربحرپیمائی وغواصی واسلحه سازی وغیره بازرگانی و ثروت بین‌المللی خاورمیانه و همچنین ارتباطات آن ناحیه را پائین آورد.

حملهٔ هولاکو نوادهٔ چنگیز ایران و عراق راویران ساخت بقسمی که تا کنون هنوزازآن ممالك نتوانسته اند خسارات وارده راکاملا جبران کنند.

موقعی که ملتهای غرب با تجهیزات جدید بمیدان آمدند تجارت شرق را از عربها و ایرانیها گرفتند. ممالکی که اکنون مورد بحث ما میباشد از الجزیره گرفته تا عراق جزو امپراتوری عثمانی درآمدند فقط مراکش و ایران و افغانستان مستقل ماندند. این اجتماع سیاسی خاورمیانه درتحت فرمانروائی یك امپراتوری مرکزی اسلامی وضع تمدن وفرهنگ خاورمیانه‌را تقریباً ثابت نگاهداشت‌وهمین که‌پس‌ازجنگ اول‌امپراتوری عثمانی متلاشی شد غربیها با اتومبیلها وکامیونها وماشینهای حفاری چاههای نفت وافکار وصنایع وحکومتهای پارلمانی بخاورمیانه روآوردند وفقط ازاینموقع اساس تمدن خاور

---

۱ ـ قرطبه که فرنگیان آنرا **Cordova** مینامند شهر مرکزی استانی بهمان نام واقع در جنوب اسپانی میباشداین شهرمدت زمانی‌مرکز خلفای اموی‌بوده واکنون بواسطه مسجد زکیه شهرت تاریخی دارد این مسجد بامر عبدالرحمن خلیفهٔ اموی در قرن سوم هجری بنا شده طول آن ۶۰۰ قدم وعرض آن ۵۰۰ قدم است واکنون آن مسجدکلیسا شده است شهرقرطبه بواسطه زرگری و نساجی وسنگتراشی در تمدن اسلامی مقام مهمی پیدا کرده بود. (مترجم)

۲ ـ بکتاب تاریخ عرب تألیف دکتر فیلیپ حتی چاپ لندن ۱۹۴۹ جلد چهارم مراجعه شود. (مؤلف)

میانه که برمبانی نیروی عضلاتی عصر فلزی استوار بود بطور علاج ناپذیر متزلزل شد .
تاریخ این نهضت وتغییر مشابه در مصر از زمان محمد علی پاشا در سال ۱۸۰۵ میلادی میباشد (۱) در یمن نیز همین نوع ضرباتی بتمدن اصلی خاورمیانه وارد آمد ودر سایر ممالك خاورمیانه هم چنین تصادفاتی کم و بیش رویداد .

بنابراین تمدن خاورمیانه که دراین کتاب از آن بحث میشود مربوط بادواری است که هنوز تماس با تمدن غربی احساس نمیشده و البته اینوضع درهریك از ممالك مزبور درموقع معین پیدا شده است. درهرحال امیدواریم مردم خاور میانه که این کتاب را می خوانند پیش خود نگویند که پروفسور اسکن دربارهٔ شرح تمدن ما اشتباه کرده وفرهنگ ما را برخلاف واقع ترسیم کرده است زیرا ما متمدن تر از آن هستیم که پروفسور شرح داده است .

آری مؤلف میداند که شما مردم خاور میانه متمدن تر هستید اما اگر خوانند محترم تاریخ تمدن وفرهنگ پیش از انقلاب آمریکا را بخواند متوجه میشود که وضع آمریکائیان درآنموقع نیزچنان بوده است ، ومؤلف این کتاب دربارهٔ شرح تمدن خاور میانه همان روش را پیش گرفته و از آن راه خدمتی بمردم خاور میانه انجام داده است .

من (پروفسور اسکن) ازآنرو این کتاب را تألیف کردم که دراین روزگار بحرانی تألیف آنرا لازم دانستم وآنچه که بیش ازهرچیز مهم است آنست که مردم آمریکا در حال حاضر نسبت بمردم خاورمیانه علاقه بیشتر وتفاهم زیاد تر و روشن تری پیدا کرده اند و نسبت بقضایای خاورمیانه با نظر مودت و محبت توجه میکنند .

۱ــ محمد علی پاشا ازاهالی آلبانی در سال ۱۸۰۵ میلادی فرمانروای مطلق مصر شد آخرین فرمانروای این خاندان درمصر ملك فاروق بود که در ژوئیه ۱۹۵۲ از سلطنت خلع شد وحکومت مصر جمهوری گردید . (مترجم)

۲

زمین - باد - آب

معمولا جغرافی رادر دبستان باحساب واملاء درس میدهند و باین جهت بسیاری گمان میکنند که جغرافی یك درس ساده وسطحی است مثلا پایتخت افغانستان چی است و یاحدود فلان ایالت رابگوئید. این قبیل مطالب شاید درنظر بعضی جغرافیا را یك رشته معلومات بی ارزش معرفی نماید درصورتی که قضیه برعکس است وعلم جغرافیا از علومی است که بانظم وترتیب خاصی ثمرات و نتایج زمین شناسی- هوا شناسی- جامعه شناسی- انسان- شناسی- اقتصاد ومقداری ازعلوم دیگر را در بردارد خلاصه اینکه هر جغرافی دان کامل فیلسوف است .

عربهای قرون وسطی که بهترین کتابهای جغرافیا را برشته تحریر درآورده‌اند این نکات را بخوبی میدانستند. آنها بخوبی میفهمیدند که تمدن هر قومی وابستگی و ارتباط نزدیکی با وضع سرزمین محل اقامت آنها دارد آنها میدانستند که جغرافیای هر ناحیه‌ای زندگانی مردم آنجا را مجسم میسازد و همانطور که استخوان و عضلات یك شخص سالم معرف اندام اوست جغرافی هرمحل هم معرف اهالی آن محل میباشد .

محققین دانشمندی مانند ابن‌بطوطه وادریسی وابن خلدون (۱) بخوبی درك کرده

۱- ابوعبدالله محمدبن بطوطه ازجهانگردان مشهور قرن هفتم هجری مدت ۲۸ سال درتمام دنیای معلوم مسافرت کرده سفرنامه اوبغالب زبانهای زنده ترجمه شده است ابن- بطوطه ازاهالی طنجه بوده است . (مترجم)

ابوزید محمدبن محمدبن خلدون ازاهالی تونس مورخ وفیلسوف قرن هشتم هجری بواسطه تحقیقات فلسفی در تاریخ وتألیف مقدمه مشهور خود اهمیت یافته است. (مترجم)

ابوعبدالله محمدبن محمد ادریسی ازعلمای مشهور جغرافی وتاریخ اسلام متولد در اسپانی درقرن هفتم هجری میزیسته است. (مترجم)

بودند که اگر کسی بخواهد تمدن قومی را بشناسد باید جغرافی سرزمین آنها را بداند. حال اگر بخواهیم از نظر زمین‌شناسی موضوع را تحقیق کنیم باید بگوئیم که قدیم‌ترین تمدن دنیا در جدید ترین خشکی‌های روی زمین پدید آمده است مثلا در دورهٔ موزئیك واوایل سنوزوئیك (۱) غالب نقاط افریقای شمالی عربستان فلسطین سوریه عراق ایران وافغانستان زیر آب بودند و همینکه نواحی مزبور از زیر آب در آمدند از طبقات سنگهای آهکی و شن‌های دریائی پوشیده بودند. این نوع سنگ ها بخوبی تراشیده میشوند و برای مصالح ساختمانی بکار میروند. از سنگ های آهکی چنانکه میدانیم آهك استخراج میشود و در ساروج کاری استعمال میشود. مرمر یکنوع سنگ آهکی است که از آن مجسمه میسازند سنگ چخماق در سنگهای آهکی یافت میشود و برای تراشکاری مردمان بدوی بکار میخورد.

درهر حال در سنگهای آهکی وسنگهای شنی فلزات و یا مواد مفیدی مانند یشم سبز وامثال آن یافت نمیشود فقط در ممالك خاورمیانه است که جبال مرتفع آن بمرور ایام درنتیجه رگه‌رگه‌شدن وپیچ وخم‌خوردن طبقات زیرین خود راظاهر ساخته ومواد قیمتی مهمی رابسکنه آن نواحی عرضه داشته‌اند. معادن آهن کوههای اطلس مس‌های سینا مس وآهن ارمنستان مس کوههای زاگروس در ایران ، نقره جبال توروس آهن و نقره افغانستان همه ازهمان تحولات واقع در رشته جبال پیدا شده است.

کمیابی این مواد وبعد مسافت میان اماکن ومعادنی که مواد مزبور در آن یافت میشد ازآغاز عصر فلزی مردم خاورمیانه را مجبور بحرکت ونقل‌وانتقال میکرده است، بقسمی که برای بدست آوردن شیشهٔ سنگی ازارمنستان ویا از ترکستان جهت تهیه افزار های برنده این مردم را بتجارت و مسافرت وادار میساخته است.

کوههای خاورمیانه‌مانند همه کوههای عصرجدید سراشیب ودندانه‌دار است. جبال اطلس بطور مورب از مراکش والجزیره به تونس میآید و از جنوب غربی بشمال شرقی میگذرد وبه‌رشته اصلی‌منشعب میشود ودره‌های مرتفعی در دامنه آن دیده میشود. انتهای غربی درهٔ حاصلخیز شوشی واقع است که میان جبال کبیر اطلس و جبال مقابل واقع شده است ودرنتیجه یك‌منطقه دورافتاده جغرافیائی تشکیل میدهد وچنانکه بعداً شرح میدهیم همین دورافتادگی و انزواء جغرافیائی باعث شده که نمونه‌ای ازیك نوع تمدن قدیمی‌تر

۱ــ در اصطلاحات معرفةالارض موزوئیك و سنوزوئیك دوره دوم و سوم شناخته میشود. (مترجم)

درآن نواحی پدید آمده‌است. درانتهای دیگر جبال اطلس سه رشته کوه تاخلیج گابی امتداد مییابد وبیك ناحیه ساحلی بطرف شمال غربی رفته تشکیل محوری میدهد و در همین قسمت دو دره وسیعی پدید آمده که بیشتر جمعیت تونس درآن دو وادی اقامت دارند. در شمال جبال اطلس در قسمت مراکش نقاط ساحلی ریف دور میزنند و بضمیمهٔ نوادا وسیرا (از مستملکات اسپانیا) یك حلقهٔ شکسته‌ای تشکیل میدهد. دردهانه تازا واقع میان ریف و جبال اطلس میانه آثار سم های چار پایان و گردونه ها باقی مانده که از عقبه تا پاتون ادامه دارد.

از میان تازا وعجده رشته جبال اطلس مقداری سراشیب میرود و ناحیه صحرا را تادهانه رود مولویا بدریا میرساند، سپس نواحی ماوراء اطلس مدیترانه را باکرانه واحات فضیلت متصل میسازد. این نواحی درموقعی بواسطهٔ بندر صحرائی کلماس وراههای صحرائی بطرف سودان مشهور بوده‌اند قسمت دیگری ازپیچ خوردگی صحرا فلات‌های واقع در پشت طرابلس را از ارتفاعات سیرنیکا جدا میسازد.

این نواحی پست صحرا شمال افریقا رابسه قسمت تقسیم میکند قسمت‌های مزبور را عربها مصر- افریقیهٔ ومغرب الاقصی مینامند و باصطلاح جغرافی نویسان رومی مصر و افریقا ومغرب اقصی نام داشته است.

درخود مصررود نیل ازمیان سنگ‌های آهکی وسنگهای آتشین گذشته صخره‌هائی بوجود آورده که از زمان فراعنه برای ساختمان ها بکار میرفته‌است. سینا نیز کوهستانی میباشد، فلسطین ولبنان وسواحل سوریه رادورشتهٔ متوازی تشکیل میدهند که ازیکطرف درکرانه دریا وازطرف دیگر باکوه های آناتولی تماس دارد؛ شبه جزیره عربستان اگرچه بطورکلی مسطح میباشد ولی مانند یك ورق بازی که آنراکج و سر بالا نگاهداشته باشند تدریجاً ارتفاع پیدا میکند تاناحیه یمن که ارتفاع آن بمنتهی درجه میرسد. ازطرف دیگر مواجه باخلیج فارس وجبل اخضر میشودسپس مانند یکی از قطعات زاگرس پیچ میخورد و میکوشد که بهمقطاران خود بپیوندد.

در بالای زاویهٔ غربی ایران نزدیك ترکیه و نواحی ماوراء خزر ناحیهٔ ارمنستان مانند گره مرتفعی پدید میگردد و بقلهٔ آرارات منتهی میشود. این گره مرتفع بدو رشته تقسیم میشود یکی ازآن رشته ها بجنوب شرقی میرود و تاکرانه اوقیانوس هند میرسد و این همان جبال زاگروس است. رشتهٔ دوم تقریباً بشرق متوجه است وتا حدود ترکستان

و افغانستان پیش رفته البرز را تشکیل میدهد میان البرز و زاگروس فلات وسیع ایران قراردارد. قسمت عمدهٔ افغانستان همان ناحیهٔ هندوکش است که از برآمدگیهای هیمالیا محسوب میشود. رشته دیگر بجنوب شرق میرود وکوههای سلیمانیه را تشکیل میدهد آنگاه پاکستان را قطع میکند وفلات ایران پایان مییابد.

بعضی از این کوهها مرتفع هستند اما هیچکدام مانند پامیرو هیمالیا بیست هزار فوت ارتفاع ندارند وچنانکه‌میدانیم این کوهها درشمال شرقی افغانستان واقعند. مرتفع‌ترین قله‌های این ناحیه دماوند در رشته کوه البرز و در کنار شهرتهران میباشد. ارتفاع قلهٔ دماوند ۱۸۶۰۲ فوت است. در نیم کرهٔ شمالی تاکوههای اوری‌زابا (در مکزیك) هرقدر پیش بروید بلند تر از دماوند کوهی نمی یابید وفقط همین قله اوری زابا است که ۶۹۴ فوت از دماوند بلند تراست، سپس از اوری زاباکه عبور کردید کوه های مرتفعی نمی‌بینید تاآنکه بجبال لوگان ومك کینلی برسید قلهٔ پر برف دماوند از کرانه‌های دریای خزر (۸۵ فوت پائین‌تر از سطح دریا) بخوبی دیده میشود قله دماوند ازاین نظر شبیه‌به قله پربرف فوجی یاماست بااین فرق که ارتفاع قله اخیر تقریباً نصف قلهٔ دماوندمیباشد.

ارتفاع قلهٔشاه فولادی افغانستان۱۶۸۷۰ وقله آرارات که بازوی دماوند محسوب میشود۱۶۹۱۵ فوت میباشد وهرقدر بطرف‌مغرب برویم کوه‌های‌پست‌تری‌میبینیم.ارتفاع کوه لبنان ۱۰۰۴۹ فوت و مرتفع ترین نقطه یمن از قرار مذکور (۱) ۱۲هزار فوت و مرتفع‌ترین قلهٔ جبال اطلس در مراکش۱۳۷۷۱ فوت میشود. این نکته نیز جالب توجه است که گرچه غالب ارتفاع کوه‌های خاورمیانه از ده هزار فوت کمتر است معذلك غیر-قابل عبور میباشد. مثلا منتهای ارتفاع جبال ریف ۸۱۰۵ فوت است و غالباً از ششهزار فوت هم تجاوز نمیکند معذلك بقدری صعب‌العبور است که بمنزلهٔ حصار منیعی درآمده ودر طول مدت تاریخ بشکل پنجره برجبل طارق مشرف شده و پناهگاه خوبی برای ملل واقوام مختلف بوده است.

باستثنای کویت در تمام ممالك خاور میانه کوه‌های پست و بلند وجود دارد و از تمام‌آن ممالك کوه‌های مزبور دارای‌دو وظیفه‌عادی میباشداول اینکه‌آمد وشد رادشوار میسازند دوم‌اینکه سکنهٔ آن نواحی را از هجوم مهاجمین محفوظ میدارند. این کوهها

۱ـ بکتاب ارتفاعات یمن تألیف هوك‌اسکات‌لندن چاپ ۱۹۴۲ وچاپ جدید۱۹۴۷ صفحهٔ ۳ مراجعه شود (مؤلف)

یك وظیفهٔ دیگر حیاتی هم دارند. آن عبارت از رطوبت گرفتن از بادها و جمع آوری ابرهاست. رطوبت هائی که کوهها از ابر میگیرند از دریا گرفته شده است از آنرو باد و دریا دارای اهمیت خاصی می‌باشند.

خاورمیانه باهفت قطعه آب محصور میباشد از اینقرار:

اوقیانوس اطلس - اوقیانوس هند- مدیترانه - دریای قرمز - دریای سیاه- دریای خزر- خلیج فارس. بیشتر آبهای خاور میانه از دو اوقیانوس می‌آید و البته قسمتی که از اوقیانوس اطلس می‌آید زیادتر است واما از حیث آبهای دریائی دریای خزر ودریای مدیترانه بیش از دریاهای دیگر آب میدهد.

در فصل زمستان بادها از اوقیانوس اطلس بر میخیزد و آبهای زیادی همراه خود بطرف مشرق می‌آورد. بیشتر این آبها راه شمال را می پیماید وقسمت عمده آن در جبال آلپ وکارپات فرو میریزد وازهمین آبها رودهای رن- راین- پو- دانوب - آلب رودهای دیگری در اروپا پدید می‌آید وبهمین لحاظ اروپا قارهٔ پر آبی می‌شود. بعضی ازاین ابر- های غربی درحوضه های مدیترانه وسر تاسر استان پرونس (فرانسه) فرومیریزد. قسمت های دیگر اززیر جبل طارق میگذرد وقسمتی از برف وباران خود را در کوه‌های ریف و اطلس خالی میکند آنگاه قسمت دیگر در ناکاور بیشتر در لبنان پائین می‌آید و آنچه باقی میماند بطرف شرق میرود وبه‌جبال اخضر عمان زاگروس البرز و کوههای افغانستان میریزد.

دربخش‌های دیگر شرقی کم کم آب تقلیل می‌یابد و هر گاه در مسیر بادهای غربی که‌رو بشرق میروند کوههای مرتفع نمی‌بود قسمت عمدهٔ ایران وافغانستان غیر مسکون میشد. دراین قسمت ازعرض جغرافیائی بادهای غربی نا پایدار هستند در بعضی از سالها باران زیادی همراه می‌آورند؛ مجموع باران این نواحی ازصفر تا (۵۵) اینچ میرسد و در هر حال خیلی تغییر میکند و ممکن است نقطه ای از صحرا که ده دوازده سال بدون باران بوده ناگهان دچار سیل شدید بشود وکاروانها و چادر نشینان راگرفتار سازد وهم چنین اتفاق میافتد مزرعه‌ای که سالیان دراز گندم فراوانی بار می‌آورده ناگهان میزان معمولی‌باران که سابق ۲۰ اینچ است به‌هیچ میرسد ومزرعه‌خشک میماند. پیشینیان این را میدانستند واز آنرو انبارهای بزرگی برای ذخیره گندم تهیه میدیدند.

چیزی که هست برصات هند پایدار است و همانطور که رود هودسن مثل ساعت مرتب کار میکند این بارانهای‌برصات‌هم همیشه‌سرموقع میبارد ولی قسمت کمی ازممالك

خاورمیانه که مورد بحث است از آن بارانها بهره میبرد باران برصات معمولا در تابستان از کرانه افریقا برمیخیزد- از بالای شبه جزیرهٔ عربستان میگذرد و بار سنگین خود را در دو نقطه خالی میسازد . یعنی در کوههای قاره و ذوفار در کرانه های جنوبی و دیگر در ارتفاعات یمن ودرهمان موقع دورتربطرف مغرب میرود ودرارتفاعات حبشه‌دریاچه (تسانا) را لبریز میسازد .

وهمین آب‌های دریاچه تسانا وآبهای اوگانداست که رودنیل رابوجود میآورد و مصری که در کنارمدیترانه واقع شده ازآب های اوقیانوس هند مشروب میشود، رود نیل مثل همه رودهای‌آن نواحی مرتب جاری میشود و در موقع تابستان لبریز میگردد .

آب‌های دریای سیاه که ازسمت مغرب بسراشیبی‌های جنوب قفقاز وماوراء قفقاز رومیآورد باابرهای‌حامل‌آب اوقیانوس‌اطلس میپیوندد وجنگلهای باتوم را پدید میآورد واین همان جائی است که جسن درآنجا درجستجوی پوستین طلائی برآمد وهمراهان او درخت‌ها را برای تهیه دکل قطع کردند . (۱)

آب های دریای خزر از طرف شمال رو بجنوب رطوبت همراه می آورد و با بخار ورطوبت دریای سیاه واوقیانوس‌اطلس‌بطرف دره های واقع دردامنه‌البرز واستانهای شمالی ایران جریان می یابد و آن نواحی را بشدت مرطوب میسازد . بارانهای این نواحی هم تقریباً دائمی ومرتب میباشد زیرادراول منطقه طوفانی شمالی قرار دارد .

باستثنای یمن وذوفار ومنابع نیل درسایر ممالك خاور میانه باران تابستانی وجود ندارد. من خودم (مؤلف) درطنجه موقع تابستان باران دیدم این دلیل نمیشود زیراهوای طنجه مانند هوای پرتقال متغیراست ومثل‌هوای ممالك کرانه مدیترانه وضع ثابتی ندارد. باز من درتپه های واقع در مغرب دریاچه ارومیه موقع تابستان ناظر صاعقه و طوفان و باران بودم و آنطورکه از یادداشت‌های سالانه استفاده می‌شود در شهر رشت درهر ماه ازماه‌های سال بارانهائی می بارد حتی درتابستان این باران بالنسبه کم میشود ودر هرحال جنگلهای انبوه گیلان‌همیشه مرطوب‌میماند. بادهای‌تابستانی که غالباً ازخشکی‌هابرمیخیزد معمولا داغ است وگاه هم شن آلود میشود .

درمصر وشامات این نوع بادهای داغ را خمسین گویند چون مدت پنجاه روز (خمسین بعربی پنجاه) معمولا دوام دارد. درمراکش این نوع بادها راکه ازطرف شرق می‌آید شرقی می گویند. بادهای شرقی معمولا یك‌هفته طول میکشد وموقعی که بادهای

۱- پوستین طلائی یاپوست قوچ کریومالوس از نفایس‌افسانه‌های یونانی‌میباشد.(مترجم)

شرقی در حال شدت است کشتی های بادی که از اوقیانوس اطلس می‌آیند بهیچوجه نمی توانند واردتنگه جبل‌طارق شوند. مسافرینی که‌از کنار غار هر کول‌موطن انسان‌نئاندرتال پیش از خفه شدن اولین شیر بدست هر کول میگذرند (۱) غالباً تعدادی از کشتی ها را می بینند که در پناهگاه های کنار صخره لنگر انداخته بودند و باندازه دو دکل یا بیشتر ارتفاع دارند وخدایان‌آب در میان‌آنها غارهائی ازسنگ تراشیده‌اند. مسافرین بیچاره و یا نادانی که‌موقع تابستان گرفتار اقامت درشهربغداد میگردند درها وپنجره‌های اتاقخواب خودرا می‌بندند که مگر از شرشن ریزه‌ها وخاك های نرم وداغی که باد های موسمی می آورد آسوده شوند ولی البته همه کوشش‌آنان بیفایده می‌ماند. خلاصه هریك از ممالك خاورمیانه درفصل تابستان دچار یکنوع زحمتی می‌شوند که شیطان برای‌آزمایش ایمان مردم‌آنجا ایجاد می کند.

تقریباً هوای ممالك خاور میانه باستثنای مناطق کوهستانی در تابستان بشدت گرم میشود درجهٔ گرما در نواحی خلیج فارس وممالك مجاور دریای قرمز و قسمت هائی از عراق به‌صد وبیست میرسد ودر طنجه و همدان پای تخت قدیم داریوش بتفاوت تا هفتاد میرسد. هوای صحراها بطورکلی درهمه‌جا بسیار گرم‌است. درناحیهٔ مرطوب تمام (کرانه دریای قرمز) وعمان و کویت و نواحی شط‌العرب هوا خشك است و باستثنای چند هفته غالباً شب های تابستان خنك می‌شود.

اصولا در ممالك کرانه مدیترانه و ممالك واقع درقاره که بباران‌های زمستان اتکاء دارند ناگهان تابستان بزمستان تبدیل می‌شود و این موضوع ازخواص اصلی‌آب وهوای آن نواحی بشمار میرود. میزان حرارت در فصل زمستان در ممالك خاور میانه مختلف است. مثلا در کرانه مدیترانه و نواحی شمال افریقا دو قسمت کرانه رود عراق و سواحل لبنان و کرانه جنوب دریای خزر وچند نقطه خوش‌آب وهوای دیگر غالباً ازصفر پائین‌تر نمیرود هوای این قبیل نواحی مرطوب وملایم میباشد، دهقانان دراین فصل مشغول شخم زدن می شوند. مرکبات این نواحی درماه ژانویه میرسد وسپس باران کم‌میشود. غلات بخوبی میروید گلهای صحرائی دشت هائی‌راکه درماه سپتامبرشبیه بصحراشده بود بصورت گلزار خرم در میآورد و هوای فرح بخش بهاری آغاز میگردد، آفتاب ملایم درخشان

۱ــ نئاندرتال نام دره‌ای واقع درمیان دوسلدرف وابرفلد میباشد درسال ۱۸۵۷ دریکی از غارهای این ناحیه جمجمه انسانی پیدا شدکه نمونه بشرهای اولیه بوده است. هر کولس که‌آنرا هرقل میگویندنام یکی از پهلوانان افسانه‌ای یونان میباشد. (مترجم)

نورافشانی میکند، ابرهای مواج در آسمان بحرکت درمیآیند وخلاصه اینکه یك زیبائی وطراوت فوق‌العاده سراسر فضارا احاطه میکند. این فصل فصل کارناوال وشادی خاورمیانه است که قطع نظر از اختلافات مذهبی وغیره آنروزها را بخوشی وشادمانی میگذرانند.

در فلات ایران هم‌هوا همینطور است ولی درجه هوا بیشتر تغییر میکند. شروع باران وبرف دراین مناطق مربوط بارتفاع محل وتغییرات جوی میباشد این‌برفها معمولا راه‌های کوهستانی وگردنه‌ها را زیبا میکنند ومانع آمد وشد مسافرین میشوند. برف های زمستان برای زارعین فقیر بمنزلهٔ کودی است که در بهارآب میشود. شخم زدن بهاری گاه‌دیرتر وگاه زودترشروع میگردد ودر هرحال نوروز وسال نوایران همیشه باطراوت و اعتدال بهاری‌آغاز میشود و مانند فصل کارناوال مردمان ساکن کرانهٔ مدیترانه با شادی عمومی توأم میباشد.

در کوه‌های بلند اطلس- زاگروس- البرز وهندوکش برف زمستانی در تمام‌سال باقی میماند تاآنجاکه بیشترشبانان ودام داران‌بمحض پایان‌تابستان ازاین نواحی مرطوب پربرف ناچار بنقاط خشك وملایم کوچ می کنند. دریمن وضع طور دیگراست، زمستان سرد وخشک است ومردم ناچار باپوستین حرکت می کنند گاه وبیگاه یك‌ورقه نازك یخ روی‌آب انبارها دیده میشود، این‌آب انبارها رادرتابستان پرمی کنند تا بدانوسیله اراضی رامثل اراضی شمال مشروب نمایند.

جده- تهامه- عدن- سواحل عمان کویت وبنادرنفتی ایران درتمام سال گرم‌است. درژانویه ۱۹۳۴ من ببندر مکلا واقع در کرانه حضرموت وارد شدم درآنجا یك پزشك مسلمان هندی را دیدم که توی پالتوی‌پشمی میلرزید واز سرماآه وناله‌داشت درصورتی که‌درجه حرارت درحدود هشتاد بود. این ناحیهٔ ساحلی که ازسه طرف بعربستان محدود میشود دارای محیط خاص است وکمتر بسایر ممالك خاورمیانه شباهت دارد. وضع‌مردم این ناحیه وطرز زندگی واجتماع‌آن مخصوص بخودشان میباشد.

نقشهٔ‌شماره یك وضع نامساعد بارندگی‌را طوری نشان میدهد که محتاج بتوضیح نیست فقط‌ذکر این‌نکته لازم است که‌درپارهٔ ازنواحی خوش‌بخت خاورمیانه مانند نواحی شرقی اتازونی ونواحی غربی اروپا وهندوچین باران تاحدود چهل پنجاه اینچ میبارد. در مقابل درهمین نواحی خوش‌بخت هم پاره‌ای اوضاع نامساعد وجود دارد مثلا در مراکش مرطوب‌ترین نقاط در وسط کوههای اطلس است که ارتفاع آن تاده هزار فوت میرسد و جنگل‌های انبوهی‌ازسرو درآن نواحی روئیده‌است وعلاوه براینکه ناحیهٔ مزبور دورافتاده

واقع شده اساساً بواسطهٔ سرمای تمام سال برای زندگی مردم خاور میانه مناسب نیست. چون اهالی خاورمیانه بیشتر بنقاط گرم وخشک علاقه‌مند میباشند مراتع جنگلی نواحی مزبور در زمستان پربرف میشود وبدرد گله چرانی نمیخورد از اینرو درایام سابق قبایل مجبور بودند که موقع پائیز از آن نقاط کوچ کنند و اوایل تابستان باز گردند واز علف‌هائی که تازه جوانه زده استفاده کنند.

البته این وضع سابق بود اما از وقتی که فرانسویان بمراکش آمدند این اراضی را برای بازی اسکی وصید ماهی قزل آلا مانند بهشت آراسته‌اند.

درسمت مشرق سواحل بارانی طبرق دماغهٔ ابیض ودماغه‌سرات در تونس قراردارد. من خود در ایام جنگ اخیر بین‌المللی باعدهٔ دیگر درجنگل های بلوط وچوب پنبه این نواحی جنگیده‌ام ومانند همکاران دیگر اطلاعات خصوصی از آن اراضی بدست آورده‌ام. دراین سرزمین گراز وحشی زیاد است وعده مردمان بینوا در این نقاط زندگی میکنند که بزبان عربی‌حرف میزنند ودر دیگهای گلین‌عهد حجر آشپزی میکنند. زمین این‌نقاط شنزار است وزراعتی درآن نواحی بعمل نمی‌آید لذا سکنهٔ آنجا باگله چرانی مخصوصاً بزداری گذران مینمایند وغالباً بزها وگاه هایشان را با برگ درخت سیر می کنند.

زمین های سرسبز مشابه این نقاط فقط در لبنان دیده میشود. در سرزمین لبنان کوهها سراشیب ونواحی ساحلی باریك میشود صخره های نوك تیز لبنان این اراضی را پناهگاه طبیعی مردم‌آزاد فکر مذهبی قرار داده است وبهمین جهت است که لبنان سنگر وقلعهٔ عظیم مسیحیان‌آزاد فکرقبل ازاسلام شده‌بود. درهر گوشه‌ای ازسراشیبی‌های غربی کوههای این کشور راهروهائی دیده می شود.

لبنان کشوری آباد وپر جمعیت است از میان همین ملت کوچك صدها هزار نفر بماوراء بحار هجرت کرده‌اند وپولها وکمکهائی که از آن طرف دریاها برای کسان خود بلبنان میفرستند تاحدی موجب زندگانی عالی ومرفه مردم فعلی لبنان می‌باشد.

همینکه خط سیر خود را بطرف شرق ادامه دهیم بجنگلهای‌نواحی خزر وموطن دیوسپید افسانه‌ای مازندران میرسیم. داستان کشته شدن این دیوبدست رستم درشاهنامه فردوسی‌مذکور است. این ناحیه نیزنه‌فقط بواسطه چوب‌های صنعتی وذغال‌چوبی حاصلخیز وثروتمند است بلکه برای غالب انواع زراعت‌ها مناسب میباشد چنانکه در سالهای اخیر برنج، چائی، علوفه کرم ابریشم (برگ توت) پنبه تنباکو ومرکبات فراوان از آن نواحی بدست میآید هر چند که مازندران از نقاط پرجمعیت ایران بشمار میآید ولی مالاریای

مزمن در آن نواحی بسیار شایع است گرچه مبارزه بوسیلهٔ گرد د. د. ت. تاحد زیادی آن مرض را نابود ساخته است.

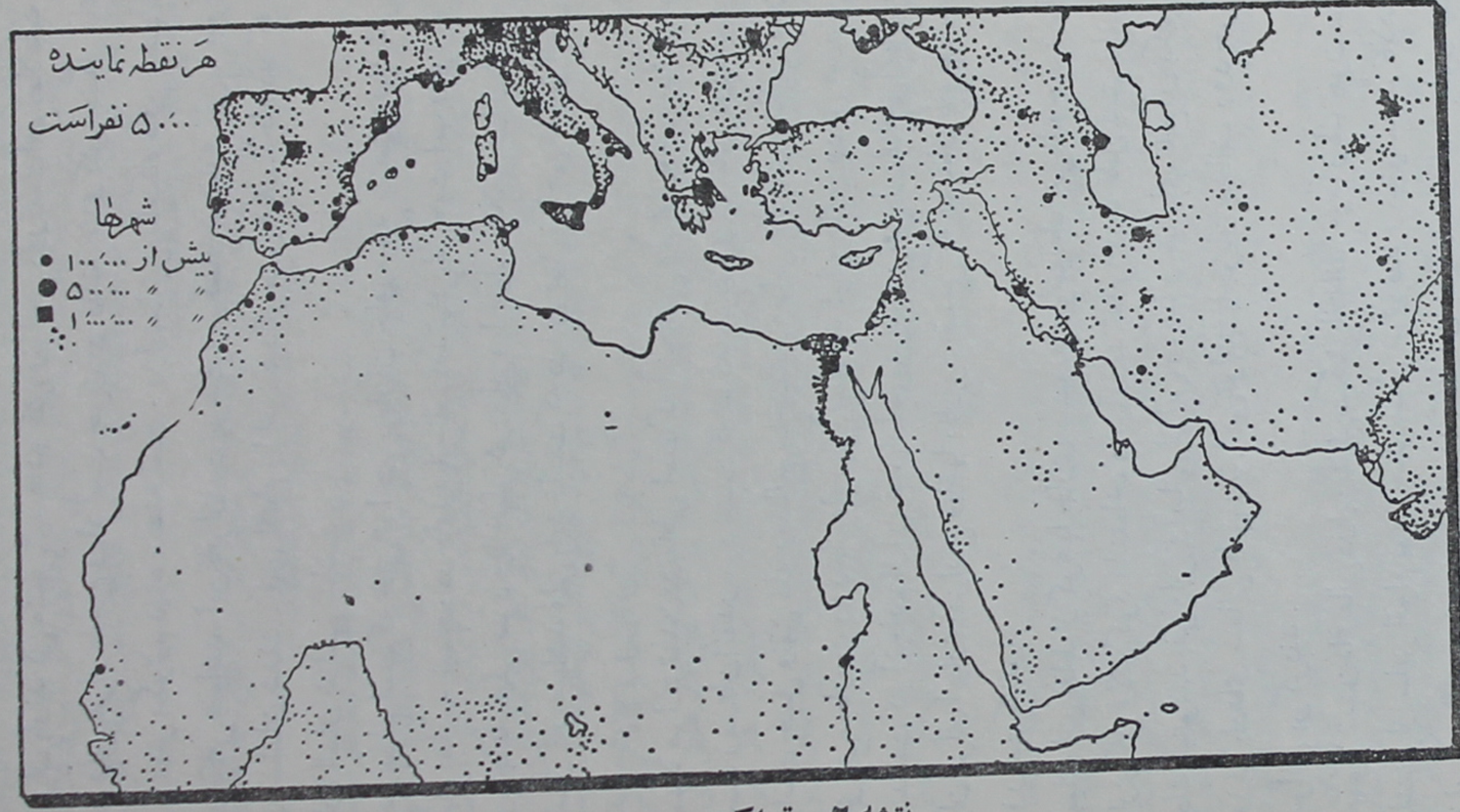
راجع بمیزان بارندگی منتهی‌الیه هندوکش ونواحی دوردست آن اطلاعات مبسوطی در دست نیست ولی بقرار معلوم زیاد است چون در دامنه هندوکش جنگل های انبوهی دیده میشود یا بهتر بگوئیم دیده میشده است. در اینجا نیز پناهگاه هائی هست که مسکن طایفه مشهور بکافر میباشد. این کافران بت پرست ومیگسار بودند و تقریباً نیم قرن پیش بزور شمشیر مسلمان شدند. این اقدام را امیر عبدالرحمن خان انجام داد که هیچگونه اطلاعی دربارهٔ انسان شناسی نداشت.

این‌هم مسلم است که حتی نواحی پرباران خاورمیانه باللندن وفیلادلفی وکلکته و شانگهای قابل مقایسه نیست. درخاورمیانه نامساعدتهائی از حیث آب وهوا موجود است که مثلا پارهٔ جاها خیلی سرد ویا خیلی شن زار ویا خیلی باتلاقی ویا زیاده از حدگود و در نتیجه ناسازگار میباشد ولی باید دانست که در این قبیل نواحی تمدن اصلی خاورمیانه پدید نیامده است.

معمولا مراکز تمدن درنقاطی است که آب دائمی وفراوان وجود دارد هوای تابستان نامطبوع است زمستان آنقدرسرد نیست که مردم پابرهنه وکم لباس درزحمت باشندزمین حاصلخیز است حمل ونقل غله ومصالح ساختمانی وسایر کالاهای سنگین آسان است. این قبیل مراکز در مجاورت رودخانه‌های پر آب مانند کرانه های رودنیل هیرمند فرات‌دجله کارون وسنداست که آنجاهم از آن قبیل اراضی می‌باشد. تمام این اراضی آبهای فراوان‌دارد که می‌توان برای آبیاری مزارع وباغها بکاربرد بقسمی که دهقانان بابودن یانبودن باران میتوانند زراعت کنند.

آبهای این نقاط از کوهها جاری میشوند وبوسیله استخرها وچشمه سارها تقویت شده مقداری گل ولای کود مانندباخود میآورند تمام رودها قابل کشتی‌رانی است وقایق های کوچك میتوانند بفراوانی وآسانی از این رودها و کانالهای تابع آن بگذرند. در مصر بواسطهٔ وزش بادهای شمالی قایق رانها می‌توانند باجریان مخالف رود حرکت کنند وبا جریان موافق بر گردند.

معمولا تمدن‌های عالی دراین‌نقاط تشکیل‌یافته‌اند. قوم آزتك چون در کناردریاچه اقامت داشتند از سایر اقوام بومی مکزیك برتر بودند و میتوانستند کالاهای خود را با قایق ببازار برسانند و زحمت بار بدوش کشیدن نداشتند و البته بطور تصادف نبود که



نقشه ۳ - تراکم جمعیت

تمدن آنان درموقع اکتشافات عالی ترین تمدن امریکائی معرفی گشت. تپه‌های واقع در کنار رود می سی سی پی برای باستان شناسان آمریکائی محقق داشته که در آنجا نیز یك فرهنگ و تمدن عالی بواسطه کشتی رانی مساعد روی رود آغاز شده بوده است و همانطور که درعصر جدید توسعه خطوط راه‌آهن موجب پیشرفت سریع تمدن‌آمریکا گشته در ادوار گذشته رود ها و کانالها و انواع قایق ها وکشتی های بادی باعث ایجاد و ترقی تمدن قدیم در ممالك هند و سیام وچین بوده است.

شایسته است که مورخین وباستان شناسان این نکته مهم را در نظر داشته باشند که‌دره‌های نیل ودجله وفرات هیچگاه تصادفاً مرکز آن‌تمدن عالی نشده‌اند بلکه استقرار تمدن دراین نواحی بواسطه مساعی جغرافی دانها واکتشافات‌آنان پدید آمده است.

دره های نیل ودجله وفرات بهترین نمونهٔ اثبات این موضوع میباشد چون درنقاط مزبور بزرگترین تمدن های قدیم تشکیل شده ومهمترین‌آثار آن تمدن در اکتشافات اخیر پدیدارشد ولی‌آثار وقرائنی که از اکتشافات قسمت سفلای کارون بدست‌آمده حاکی از آنست که تمدن این نواحی بتمدن نواحی دجله و فرات ارتباط داشته . در نزدیکی دهانه های هامون ساکاری و در کرانهٔ هیرمند تپه هائی دیده شدکه بچشم غیر مجرب من (مؤلف) خیلی بزرگ جلوه میکرد واگر ازتپه های نیپورها بزرگترنباشد لااقل باندازهٔ تپه‌های اوردرکلده است وقابل هرنوع عملیات حفاری‌میباشد. درکرانه رود سند بطوری که آثار اکتشافی در موهن حه دارو و هاراپا نشان میدهد تمدن وسیع غیر بسیطی از دوره‌های تمدن برنز وجود داشته است.

قسمت شرقی پاکستان از حدود این کتاب خارج است لذا بجای اینکه از تمدن وسیع و دامنه دار هندوستان صحبت بداریم بقسمت کرانهٔ شرقی فلات ایران بر میگردیم و این بحث را در آنجا خاتمه میدهیم. از نظرآب وهوا پاکستان بنواحی مورد بحث ما مربوط میشود زیرا بعضی رودهای‌آن از کوههای افغانستان سرچشمه میگیرد وباران های آنجا زمستانی است و از بارانهای تابستانی هند سرچشمه نمیگیرد و بواسطه صحرای (طهار) ازبرصات تابستانی هند خاص جدا میشود.

حال بجغرافی دجله و فرات و نیل برمیگردیم ودر آنجا اختلافات چندی مشاهده میکنیم که در تاریخ آن نقاط تأثیراتی داشته است باین معنی که نیل یك رود و فرات و دجله دو رود هستند واز آنرو فلاح مصری فقط میتواند چند زمینی از دو طرف رود را مشروب کند وبقیه زمین‌ها شن‌زار وصخره است برعکس اراضی بین‌النهرین که چنان نبوده

واهالی آن سرزمین میتوانستند کانالهای مصنوعی حفر کنند ودر نتیجه برمیزان قایق‌رانی واراضی حاصل‌خیزخود بیفزایند. رود نیل درمساحت‌زیادی‌از کرانه‌هائی میگذرد که قابل کشتی‌رانی وزراعت نیست‌مخصوصاً دهانهٔ آن باتلاقی ودائماً گل آلوداست. خود کشورمصر واحد جغرافیائی بخصوصی محسوب میشود وتقریباً یك مملکت در بسته منقطع از سایر نقاط دنیا می‌باشد. مهاجرت ازطرف شرق به‌دلتای‌نیل برمیخورد واز طرف مغرب‌بطرف ساحل پیش میرفت وقسمت مهمی از کشور مصر خالی میماند. کشتی های رود نیل نمی‌توانستند بآسانی‌وارد مدیترانه بشوند. بعلاوه کشتی‌هائی که طبقهٔ بالای‌آن پست‌است برای قایق‌رانی روی رود مناسب هستندودربرابرطوفان مدیترانه مقاومت نمیتوانستند. همینطور قایق‌هائی که دکل آن‌ها بلند بود بیشتر برای راندن در آبهای شور مناسب بودند و نمی توانستند در هوای‌آزاد بالای رودخانه کار کنند. باین لحاظ ازایام‌قدیم بازرگانی دریائی بوسیلهٔ بیگانگان انجام می پذیرفت.

در بین‌النهرین کوه در مشرق وصحرا در مغرب قراردارد. صحرای بین النهرین مثل‌صحرای مصردورافتاده وخالی‌از سکنه‌نیست بقسمی که گله داران وایلات میتوانستند درصحراهای بین‌النهرین اقامت کنند ودر فصل تابستان و مواقع کم بارانی بکرانه رودها بیایند وگله ورمه خود راآب و چرا بدهند. کوهستان های بین‌النهرین هم غیرمسکون نیست ومردم‌آنجا هم میتوانند گاه وبیگاه تاکرانه رود بیایند.

بین‌النهرین هم‌مثل مصر ازسایر نقاط دنیا منقطع ودور افتاده نبود تماس وارتباط دائم‌اهالی بین‌النهرین‌باکوچ نشین‌ها و کوهستانی‌ها موجب‌آن‌شده بود که تمدن وفرهنگ آن نواحی بحال تغییر و تبدیل و داد و ستد درآید.

بین‌النهرین شاهراه هند ومدیترانه وسر چهار راه واقع شده است ولی مصرتقریباً درگوشه‌ای افتاده است پس وقتی که ما در حال حاضر دایره را بسیصد و شصت درجه و ساعت را به شصت دقیقه تقسیم میکنیم باید بدانیم که این خود یکی از مواریث تمدن اقوام بین النهرین است که بیادگار برای ما باقی مانده است.

امروزه دو شهر بزرگ خاور میانه یعنی قاهره و بغداد از نظر سوق الجیشی و مجاورت بارودخانه‌ها همان موقعیت مهم را دارد که نیویورك ولندن وکلکته وشانگهای دارای‌آن مزایا میباشد.

اقلیم شناسان نباتات هر ناحیه‌ای را ضمیمه‌کلی ازوضع آب و هوای مناطق مورد بحث قرارمیدهند واختلافات وتنوع نباتات را مولود جهات مسلمی مانند ارتفاع، درجهٔ

حرارت ، نیروی باد و گرمی و سردی هوا میدانند . هر گاه کسی میتوانست و میخواست از آثار دورهٔ بعدازانجماد زمین (ولی‌ماقبل دوره‌ای که تپه‌ها ازجنگل ودرخت تهی گشته وباتلاقها زهکش‌شده) آثارنباتی بدست‌آورد ممکن بود که بوسیلهٔ یك گیاه شناس بایك دفترچه یادداشت ویك‌دوربین عکاسی بخوبی نباتات‌بومی خاورمیانه را تنظیم کند. حقیقت آن است که باستثنای چین هیچ نقطه‌ای ازجهان مثل اراضی خاور میانه از نباتات بومی خود خالی نگشته است. مثلا ما درتاریخ میخوانیم که زمان رومیها چمنها و بستان های فراوان در مراکش بوده ولی اکنون آنرا نمیبینیم .

مصریان هزاران هزار تنه درخت سرو را ازلبنان وارد میکردند واکنون هم در هرموزه‌ای که آثارمصری موجوداست تکه‌هائی ازچوب مزبور میبینیم که ازآن تابوت ویا مبل وچیزهای دیگر ساخته‌اند. سلیمان برای ساختن معبدخود ازچوب سرو استفاده کرد. اگر شما امروزهم بلبنان بروید خواهید دید که‌پرچم جمهوری لبنان روی چوب سرو افراشته شده وروی کلاه مأمورین گمرك لبنان هم ازآن چوب چیزی هست اما در حال حاضردر خود کوه‌لبنان باوجود اقدامات اخیر که برای حفظ‌جنگل وتجدید جنگل بعمل‌آمده معذلك‌آنقدر چوب سرو نیست که ازآن یك کشتی عادی بسازند .

صدسال پیش (۱) عده‌ای از الوار فروشان از بغداد بتپه های سلیمانیه میرفتند تا درآنجا درخت بیندازند و همینکه درخت ها را میبریدند الوار ها را در موقع بهار که آب زیاد بود روی دجله میانداختند و در هر میل مسافت یك نگهبان میگماشتند که از دزدیدن الوار جلو گیری کند. سپس دربغداد چوب‌هارا ازآب درمیآوردند ولی اکنون درتمام سلیمانیه حتی یك درخت با ارزش دیده نمیشود .

در ایران اختلاف زیادی از حیث روئیدن بوته ها در صحراهای غیر مسکون و نواحی اطراف دهات ومزارع دیده میشود . دراطراف دهات هر روز صبح بچه‌ها با یك جوال وداس بلندی ازخانه‌بیرون میآیند وهر جاهرنوع روئیدنی که قابل سوزاندن‌باشد میبینند فوری‌آنرا میکنند اگرچه مختصر خار شتری باشدکه ازچریدن گله باقی مانده است. کارآنان ازاین حیث بسیار دقیق وکامل‌است ولی درصحراهای غیر مسکون که از آبادی دور و از این حمله مصون است انواع نباتات و گلها وساقه های خشك گیاه های معطر یك‌ساله مشاهده میشود در ارتفاعات قسمت شرقی البرز نزدیك سرخس من خود دیدم که درخت‌ها را برای سوزاندن کنده بودند واز سربازی که همراهم بود پرسیدم که

۱ـ مکاتبات شخصی دکتر جرج کامرون . (مؤلف)

آیا دولت ایران بموجب قانون بریدن این‌نوع درختها را منع نکرده است سرباز گفت چرا ولی دولت نمی‌تواند کنار هر درختی یك سرباز بگمارد .

دو اشکال عمدهٔ خاورمیانه، آب وچوب‌است.قسمتی که برای استعمال آب نهایت‌درجه مهارت‌را بکارمیبرند. در کوه های ریف که مسافر ازجاده باریك بزرو میگذرد وبزحمت از دره ها و صخره ها عبور میکند قدم بقدم جوی های باریك مصنوعی میبیند که برای بردن آب تعبیه شده است ودرجاهائی که دره باریك است آب‌را بوسیله ناودان های چوبی ازاین طرف دره میبرند تقریباً در تمام کوهستان های خاور میانه وضع همینطور است و موقعی که آب بزمین پست میرسد چندین مرتبه پیش از آن مورد استفاده قرار گرفته است. در کشور یمن‌برای استفاده از آب‌دریك دره ممکن است که سیصدپله وایوان‌روی هم مشاهده شود که بدانوسیله‌آب را بدورترین نقاط میرسانند. درمصر وسوریه فلاحان اختراعات بسیاری برای بهره برداری ازآب بکار میبرند که ازآن جمله چرخها ودلوها و گردونه هائی است که باآنها آب را بسطح مزرعه میرسانند .

بدویان صحرا ازمدتها پیش ازچاههای‌قدیمی وعمیق صحرا استفاده میکنند. در ایران وافغانستان وعمان معمولا از کنار چشمه های مجاور کوه چاهها وراه آب‌هائی به مسافت چندمیل حفر میکنند وآب چشمه را پس از طی‌آن همه راه بمزرعه میرسانند و در نقاطی که خاك نرم باشد برای جلو گیری از ریزش‌چاه زیرآن راباآجرطاق میزنند. مسافرین این نقاط درهر پنجاه متر دهانه‌ای میبینند که مقنی ها آن محل را لاروبی کرده گل ولای را بیرون‌آورده و کنار دهانه ریخته‌اند حفراین نوع قنوات درایران شاید از زمان داریوش و بلکه قبل از داریوش معمول بوده است .

تجارت چوب والوار هم‌اکنون درقسمتی از افریقای شمالی معمول است که از آن جمله میتوان‌جنگل‌های‌قطامه (مراکش‌اسپانی) صرفو(نواحی اطلس‌میانه) ارتفاعات الجزیره را در قسمت غلما نام برد. درلبنان وسوریه وقسمت عمده ازخاك عراق جنگل زیادی باقی نمانده‌است. مهم‌ترین منابع چوب ایران دره‌های شمال البرز است که مدتی ازچوب شمشادآن استفاده شده وهنوزهم بلوط وزبان گنجشگ آن فراوان میباشد. این جنگل‌های خاورمیانه که در گوشه و کنار پراکنده است نمیتواند احتیاجات‌آن سرزمین را از نظر چوب جواب گوئی نماید و بهمین جهت غالب اثاث و لوازم چوبی که بطرز زیبائی دربازارهای خاورمیانه،ساخته وپرداخته‌است چوب‌آن بیشتر ازجنگل‌های استوائی افریقا هندوستان ومالای وقسمتی هم‌از اروپا وآمریکا وارد شده است .

این را هم باید دانست که در خاور میانه چوب تنها برای ساختمان بکار نمیرود بلکه یکی ازمواد عمده سوخت بشمار میرود، ذغال چوب که نه دود دارد ونه‌شعله، برای گرم کردن خانه‌های خاور میانه بسیار مناسب است بخصوص که این خانه ها بیشتر بدرد تابستان میخورد وبرای زمستان چندان تناسب ندارد؛ این قسم ذغال وچوب درفلزکاری فخاری ونانوائی بکار میرود.

بیشترمردم خاورمیانه برای پختن آب گوشت ویا دم کردن چای وامثال آن که‌حرارت زیادی نمیخواهد تاپاله و پهن میسوزانند. گوشت کباب کردن، گوشت پختن، آب کردن فلزات و سایر کار های فنی که حرارت بیشتری میطلبد جزء مشاغل حرفه‌ای محسوب میگردد.

یکی ازمناظر شگفت‌آور ایران وجود نیم‌جریب‌قلمستان تبریزی وچنار در کنار هر قریه‌ای است که همه‌جا دیده میشود. این درخت ها زود نمو میکنند وشاخه‌های آن به تنه وصل است. درختانیکه چهار گره ساقه دارند دورتر از هجده‌گره نمیروینـد وباین ترتیب ممکن است. در یك مساحت کوچکی تیر هائی تهیه کرد که بیست پا طول آن باشد؛ این تیرها معمولا برای سقف زدن بامها بکار میرود. همین قسم برای ساختمان چهارچوبه در وپنجره وامثال‌آن استعمال میشود باین ترتیب میبینیم که جنگل‌ها از کوه بدره منتقل شده‌است برای ما که، تازه بفکر حفظ جنگل افتاده‌ایم محکوم کردن مردمان خاورمیانه برای ازدست دادن جنگل‌ها کار دشواری‌نیست. مادر یك سرزمین ثروتمندی زندگی میکنیم که ازمدت یکصد سال تاسیصد سال از بعضی از نواحی خارج شهر برای چوبهای ساختمانی وغیره استفاده کرده‌ایم‌معذلك درظرف‌همین مدت بالنسبه کوتاه شاید نصف منابع‌جنگلی وروئیدنیهای فوق‌الارضی‌را برباد داده‌ایم. امامردم خاورمیانه‌درمحیطی زندگی کرده‌اند که بمراتب از حیث جنگل نسبت بمحیط ما فقیرتر است بااین همه در ظرف پنج‌هزار سال فقط نود درصد جنگل‌های خود را تباه ساخته‌اند حال اگرآنها مثل ما چوب مصرف میکردند وضعشان چه میشد؟

باید دانست که اگرمردم خاورمیانه در قسمت چوب‌های ساختمانی خیلی چیزها ازدست دادند از نظر تهیه و تکثیر نباتات خوراکی مساعی شایان تحسینی بکار برده‌اند بقسمی که درهیچ جای دنیاباندازهٔ خاورمیانه کوششهای بشری برای پیشرفت این‌موضوع مؤثر نبوده است چون بیشتر مواد غذائی (نباتی) که امروز مورداستفاده میباشد ازخاور میانه بجاهای دیگر عالم‌رفته است گندم- جو- دوسر - حبوبات ریزوشاید ارزان اصلش

از خاور میانه میباشد. باقلا نخود عدس ماش پیاز تره سیر انجیر انگور انواع زیتون انواع هندوانه وخربزه که عطش وخستگی مسافررا در گرمای تابستان برطرف میسازد.

انار که در مازندران بطور طبیعی میروید وجنگل انارستان تشکیل میدهدزیتون وکنجد برای روغن کشی، سیب به گلابی که در دره‌های غربی زاگروس ونزدیك سننج بطور جنگلی روئیده است هلوآلوچه زردآلو و بادام- زعفران گرد و خرما در واحات صحرا وکرانه رودهای پرآب همه از خاور میانه است.

گرچه این صورتی که ذکر شد کامل نیست ولی بقدر کافی مدلل میدارد که مردم خاور میانه از مدتها پیش میتوانستند گیاه‌هائی پرورش بدهند که از آن نیرو وحرارت لازم برای تغذیه گرفته شود وهمین قسم از خرما ومیوه‌های خشك شیرین مواد قندی بدست آورند. گرچه دلیل وقرینه مسلمی برای تعیین تاریخ کشت و زرع بشر بطور مسلم در دست نیست اما بر طبق مدارك موجوده میتوان اطمینان داشت که حتی از چهل قرن قبل ازمیلاد وپیش از آن تاریخ در فلسطین و شمال عراق زراعت غلات معمول بوده واز دورهٔ ماقبل سفال سکنهٔ فلسطین وشمال عراق باین زراعت آشنائی داشتند. یکی ازمدارك اثبات این موضوع تیغه‌های سنگ چخماق است که بجای داس بکارمیرفته است که هنوز آثارسیلیکای ساقه‌های غلات درروی داس‌ها محسوس میباشد ودیگر ازمدارك مربوط باین موضوع سنگهای آسیاست که برای خرد کردن گندم وغلات استعمال میشده است علاوه براین قرائن دیگری دردست است که حاکی از کشت غلات درنواحی جنوبی کرانه خزر دردوره‌های خیلی قدیم‌تر میباشد که از آن جمله داسهای سنگ چخماق، سنگ آسیا، تیغه های سنگ یشم سبز و ظروف گلین ساده ای است که فخاریهای خیلی بدوی را میرساند وممکن است این آثار مربوط بشش هزار سال پیش از میلاد مسیح باشد (۱)

احتمال میرود کشت وزرع غلات در دو سه نقطه آغاز گشته و سپس باآمد و رفت اقوام وقبایل بنقاط مختلف سایرین هم از آن مطلع شده باشند. برای تحقق این مسائل باید تحقیقات وسیعتری انجام یابد وغارها وتپه‌های بسیاری بانهایت دقت حفاری ورسیدگی شود. کسانیکه تپه یاغاری راکاوش میکنند نباید باطبقه بندی آلاتی ازقبیل داس سنگی و یا سنگ چخماق قانع باشند بلکه باید استخوانها و اسکلت حیوانات را نیز باهمان دقتیکه درباره اسکلت انسان انجام میدهند مطالعه و بررسی کنند چون پیدایش اسکلت حیوانات

۱ـ بکتاب اکتشافات غار درایران تألیف همین مؤلف ۱۹۴۰ مراجعه شود (موزه فیلادلفی گزارش ۱۹۵۱) (مؤلف)

مانند الاغ بز گوسفند گاو نر خوک و حتی سگ که چهار پایان خانگی و طویله هستند قسمت مهمی از مجهولات تاریخ را روشن میسازند .

مامردم امریکا که روزهای یکشنبه کباب و گوشت گاو خوک ویالوبیا صرف میکنیم غالبا منبع فیض کلی را شکر میکنیم که این همه نعمت‌ها را عنایت فرموده است ولی در ضمن باید در نظر داشته باشیم که شکار چیان نخستین و دهقانان باستانی خاور میانه این حیوانات واین نباتات رابرای خوراك انسان تهیه دیدند. فکرش را بکنید که اگر شماجای آن شکارچیان بودید باید پای پیاده باتیر وکمان و مقداری طناب ویك تبر حتماً بایازده دوازده نفر رفیق برای شکار گاونر بجنگل وبرای شکار گوسفند وحشی بکوهستان بروید.

موقعیکه این حیوانات زنده شکار میشدند واهلی میگشتند علاوه برمصرف غذائی برای انجام کارهای دیگرنیز مورد استفاده قرار میگرفتند. تنها خوك ازاین قاعده مستثنی بود چون این حیوان زیاد میخورد زود فربه میشود و هر مرتبه دوازده نوزاد میآورد و فقط برای کشتن ومصرف غذا بدرد میخورد اما پشم وشیرآن مورد استفاده نیست. همین قسم برای کارهای زراعتی مناسب نمیباشد. درزبان عربی داستان ومثلی است که بز وخوك گوسفند دریك آغل باهم زیست میکردند گوسفند گفت ماباارباب ببازار میرویم بزبخوك گفت زودباش توهم بیاما ببازار میرویم خوك گفت بروید خوشا بحال شما چون از شیر وپوست شما استفاده مکنند اما مرا تکه تکه کرده میکشند .

ظاهراً بعد از سگ گوسفند وبز زودتر ازچهار پایان دیگراهلی شدند حتی پیش ازاینکه بشرحبوبات را بکارد این حیوانات را اهلی کرده بود. گاو نر نخستین حیوان سم داری استکه بعداز اسب اهلی شده است واین هردو باالاغ جزء حیوانات باری بودند. گاو وبز و گوسفند شیر میدادند و از پشم گوسفند هم استفاده میشده است . گاو نر که حیوان جنگلی است ودرچمن زارها زندگی میکند احتیاج زیادی بآب دارد. اسب جومیخواهد بز برگ درخت وجوانه های نهال را میخورد وبیشتر در تپه‌ها بسر میبرد گوسفند علف میخواهد وچراگاه او دره‌ها وتپه‌های سراشیب میباشد خوك که تقریباً باگاو نر اهلی شده حیوان مفیدی است ودرجنگل‌های بلوط وزان بسر میبرد . از بقایای دوره فلزی خاور- میانه یکی هم استخوان خوك است که بفراوانی یافت میشود .

همینکه نفوس زیاد و جنگلها کم شد خوك از نظر مصرف گوشت مورد استفاده بیشتر قرار گرفت ظاهراً دردومین هزاره قبل از میلاددر مغرب آسیا (۱) شتر اهلی شده

۱ــ این نظریه تردیدآمیز است بفصل چهار شماره ده مراجعه شود . (مؤلف)

است وفقط در ۵۰۰ قبل ازمیلاد این حیوان بوسیلهٔ ایرانیان درمصر معرفی شده وپیش‌از آن نبود وتا سال ۴۰۰ قبل‌از میلاد در سایر ممالك افریقای شمالی دیده نمیشد وچنانکه خواهیم دانست پیدا شدن شتر درصحرا انقلابی ایجاد کرد .

ازآغاز عصر حجر کشاورزان خاور میانه که بعداً وارد قرن فلزی شدند ارتباط کشاورزی وحیوانات اهلی را درك کرده بودند. گاو های نر آنان گاوآهن را میکشیدند. شن کش وزمین صاف کنهائیکه دارای سنگ چخماق بودند بحرکت میآوردند باگاوهای نر واسبها خرمن میکوفتند گله‌ها پس‌از خرمن کوبی درمزرعه میچریدند وآن قسمت‌از باقیمانده که گوسفند نمیخورد بجای کود بکار میرفت . درهیچ جای دنیا این قسم رابطهٔ نزدیك میان حیوانات‌اهلی وامور کشاورزی برقرار نبودفقط اخیراً اروپائیان آنرا اقتباس کرده‌اند. چینیها در برنجکاری از گاونر استفاده میکنندااما برنجکاری بیشتر نیروی‌انسانی میطلبد. چینیها برای حمل و نقل بچهار پا احتیاج ندارند وهمین قسم مردم هند وسیاه ـ پوستان افریقاکه برای حمل و نقل بچهار پایان نیازمند نیستند بخصوص در میان سیاه پوستان افریقاکه بواسطه مگس تسه تسه اهالی یاگله‌دار ویاکشاورز میشوندوکمتریك نفرآنها بهر دوحرفه‌اشتغال‌دارد. مردم بومی‌امریکا ازنظر اقتصاد فقط ازیك‌چارپا استفاده میکردندوآن شتر کوچك بی کوهان‌بود وحیوان مزبورفقط درناحیهٔ کوچکی که‌ارتفاع آن مناسب بارشد ونمو آن حیوان بود رشد ونمو میکرد .

بسیاری از حیوانات خاور میانه اهلی نشدند موقعی بود که شیر ازطنجه تاگردنه خیبرآمد وشد میکرد وغرش مینمود. بیش ازیکقرن قبل از این درسال ۱۸۴۶ سیرجان درو کنام شیر را از نزدیکی در بالای تنگه جبل طارق تیر زد (۱) و در اثنای سالهای ۴۲ـ ۱۸۴۰ سرهانری لایارد بارؤسای بختیاری در دامنهٔ تپه‌های زاگروس شیر شکار کرد(۲) هنوز هم چند شیر در اطراف شمال صحرا باقی مانده‌است وچندین شیرهم در ایران وافغانستان وجود دارند و این شیرها همان شیرانی هستند که برطبق حجاری های آشوری پادشاهان‌آشورآن را با زنجیر همراه خود میبردند و اکنون هم نشان ایران شیری است که آفتاب طالعی به‌پشت دارد و شمشیری هم در دست .

۱ـ رجوع شود بکتاب سر زمین مورها (اعراب افریقا) لندن ۱۹۰۲ صفحه ۵۶ تألیف بی‌می کین

۲ـ رجوع شود بکتاب حوادث اولیه در ایران شوش و بابل تألیف لایارد لندن ۱۸۸۷ جلد اول صفحات ۴۴۶ ـ ۵۳۸ (مؤلف)

هنوز هم درجنگل های البرز ببرها اسباب وحشت کسانی هستند که در آنجا ذغال تهیه میکنند. پلنگ‌های سیاه درجبال میانه اطلس شکار خوبی بشمار میایند درسال ۱۹۳۰ امام یمن دوپلنگ بزرگ در قصر خود در صنعاء (توی قفس داشت) . هرجاکه جنگل بلوط است گراز وحشی نیز فراوان است. کفتار دراطراف وکنارصحرا دیده میشود ودر زمستان گرگها از تپه‌ها بدهات ایران حمله میآورند وگوسفند میبرند وشغالها درغالب راه‌آب ها وسوراخ‌ها پنهان هستند .

مهمترین حیوانات شکاری آهوست که بوسیله سگهای تازی (سلوکی) وباز شکار میشود واکنونکه شکار با جیپ معمول شده بیم آن میرود نسل آهو برافتند ولی بزهای وحشی کوهستان البرز وگوسفندهای وحشی آسیا ومرال صخره های جنوب عربستان از شرجیپ ایمن هستند. هوبره وقرقاول درجاهای خلوت غیرمسکون پیدا میشود. درطول باتلاقهای شط العرب وکرانه‌های پائین هیرمند ودر برنجکاریهای سواحل بحرخزر غازها ومرغابیهای وحشی باتور وتفنگ شکار میشوند. هنگامیکه کرانه های فرات ودجله ونیل در روزگارهای قدیم نیستان ودرختهای مجاور آب (مانند بید وغیره) زیادبود پرندگان زیادی در آن نواحی لانه وآشیانه داشتند و شکار این پرندگان یکی ازموجباتی بود که مردم اولیه خاور میانه را بآن نواحی کشانید .

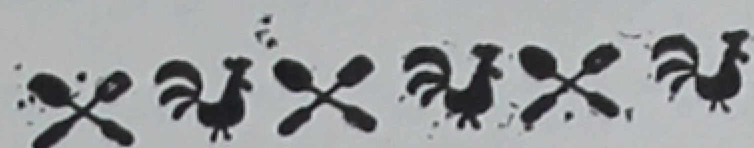
دیگر ماهیهای فراوان که آن نیز یکی از موجبات جلب سکنه این اقطار بوده است درحال حاضر مهمترین مراکز صید ماهی درخاورمیانه‌مانند همه جای دنیا اطراف دهانهٔ رودهاست. آب تیره رنگ نیل که پر ازمواد سبزیها میباشد سبب میشودکه سطح آب بچند طبقه تقسیم میگردد وباین لحاظ مراکزمهم صیدماهی میان نواحی مصر ولبنان وکرت واقع شده‌است. همین قسم خلیج فارس که ازنظر صیدمروارید شهرت‌دارد ونواحی جنوبی کرانه بحرخرر وجویبارهائی که‌ازجنگل‌سرازیرمیشود. این نواحی بواسطه سگ ماهی‌وخاویارآن خیلی مشهوراست وخاویارآنرا روسها برطبق قراردادبخارج میبرند(۱)

بطورکلی ممالك خاورمیانه ازهر جهت‌برای پدیدآوردن یك‌تمدن عالی استعداد داشته است وهمچنین قادر بوده است که‌آن تمدن‌را قرنهای‌متمادی نگاهدارد. آب‌وهوای ملایم وقابل تغییر بودن بهترین ومفید ترین گیاهها و حیوانات اهلی و کشاورزی ـ رود خانه های پرآب که جریان مستمر داشته‌اند و برای حمل ونقل از راه آب مستعد بودند

۱ـ در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ قرار داد شیلات لغو شد واکنون‌شرکت ملی‌شیلات ایران‌آن قسمت را اداره میکند . (مترجم)

موجبات لازم برای کنترل آبیاری ـ کمبودی معادن مفید که موجب مسافرت وداد وستد بوده از عواملی است که وضع خاور میانه را چنان کرده که بوده است .

پس از اینکه فنون اولیه در ممالك خاور میانه متداول گشت کمبود سوخت وآب این مردمان را به مهاجرت در اراضی حاصلخیز تر وادار ساخت و موجبات تکمیل درجه دوم تمدن آنانرا فراهم نمود . اکنو نکه سوختهای خاور میانه پیدا شده اکنونکه باوسایل ماشینی جدید سدها ساخته شده وذخیره کردن آب آسانتر شده و علاوه بر ذخیره نمودن آب وسایل تولید نیرو از آب فراهم آمده ، اکنونکه از نظر سوق الجیشی خاور میانه از هرجهت مهم تر شده است در خاور میانه نهضتی پدید آمده که دو باره در صحنهٔ جهان مرکزیت خود را بدست آورد .



۳

مُردم

اصلی قدیم و حاشیه نشین ؟

مردم خاور میانه زیاد ومتنوع هستند اگر بخواهیم آنها را ازحیث زبان و کشور جدا کنیم خود آن موضوع یك کتابی خواهد شد. تمام این مردم از یك حیث جهت مشترك دارند و آن این است که همهٔ آنها در تقسیمات اجتماعی مربوط بساختمان تصویر وموزائیك مورد گفتگوی ما ذی سهم میباشند.

پس از این اصل کلی که مربوط بشرکت در تشکیل حجم تصویر خاور میانه است میتوان مردم آن نواحی را از نظر زبان بشش دسته تقسیم کرد.

۱ـ مردمان قدیمی که اکنون نیستند وبزبانهای سومری ـ ایلامی ـ مصری وغیره سخن میگفتند.

۲ـ بربرها

۳ـ دراویدیان

۴ـ سامیها

۵ـ هند واروپائی

۶ـ ترکها ومغولها

مردمان خاورمیانه مخصوصاً مردهای آنان علی‌الرسم بچند زبان سخن میگویند. پس مقصود ما از تقسیم فوق عبارت از زبانی است که اشخاص در منزل خودشان مستمراً صحبت میکنند وزبانی است که نوزادان بلافاصله بعد از زبان گشودن با آن حرف میزنند.

زبانهای قدیم ـ یگانه ـ معدوم شده

گرچه بعضی از زبانهای موجود خاورمیانه سابقه چند هزار ساله دارد اما بسیاری از السنه آن ممالك از بین رفته است و اکنون باقی نمیباشد قدیمیترین آنزبانهای که از بین رفته و آثار مکتوب آنان در دست است زبان سومریان میباشد و همین مردم بودند که خطوط میخی را اختراع کردند . خط میخی مثل خط چین از خط تصویری آغاز گشته سپس دوره‌هائی راطی نموده برای صداهای مختلف واشکال علائمی ترتیب داد خوشبختانه نمونه‌هائیکه خط مزبور باآن تحریرشده باقی مانده‌است و گرچه بعضی از الواح آن شکسته بعضیها کاملا سالم است ومحققین باصرف زحمات و وقت زیاد این پرونده‌های سحرآمیز را مطالعه میکنند .

غالب این پرونده ها محاسبات بازرگانی است و از بستانکاری و بدهکاری اشخاص حکایت میکند. از آن جمله که سه گاو و دوازده پیمانه گندم تحویل داده شد و یا صاحب کشتی باناوبان قرار داد بسته که کشتی او را بفلان نقطهٔ خارجی ببرد و منافع حاصله را بتساوی تقسیم کنند و اگر کشتی شکست ناوبان مسئول است بعضی دیگر از این پرونده‌ها مربوط بوضع خزانه مقدس‌خدایان است‌وبعضی دیگر که قدیم‌تر از دیگران میباشدمانند رزمهای کیکاوس از عملیات قهرمانی پهلوانان صحبت میدارد .

زبان سومری بادقت وحوصله بسیاری در دونسل از طرف محققین بررسی شد و در نتیجه معلوم گردید که با هیچیك از زبانهای معلوم و معروف ارتباط ونسبت ندارد اساساً مثل زبانهای ترکی ـ فنلاندی ـ باسك وزبانهای دیگر قفقاز حروف باصدای آنزبان بایکدیگر هم‌آهنگی‌داشتند بقسمیکه‌حروف باصدای‌اقسام مختلف یك‌کلمه باهم‌یکنواخت میشدندکلمات زبان سومری باکلمات زبانهای دیگر آنزمان ارتباطی ندارد و شاید از آن روکه جززبان قدیمی مصری زبان‌دیگریکه بازبان‌سومری همزمان‌باشد فعلامعلوم‌نیست بعضی از کلمات زمان سومری هنوز هم‌باقی مانده و استعمال میشود مثل صندوق کـه از دارالبیضاء تاکلکته وبالاتر هند باز بهمان معنای سابق مصطلح است .

هنوز کسی نمیداند که اقوام سومری از کجا آمده‌اند ولی مسلم است که آنها از جای دیگری مهاجرت کرده بودنددرهٔ سفلای دجله وفرات درایام سومریان (چهارهزار سال پیش‌از میلاد مسیح) از اراضی رسوبی تشکیل یافته بود وقریب صد میل دورتر از اموز بطرف شمال غربی روبخلیج فارس میرفت ودر نتیجه نه‌سنگ‌چخماق نه‌فلز ونه‌یك

تکه سنگ درآن نواحی یافت میشد .

سومریان بعنوان کشاورز و قایقران در عصری ما بین عصر فلز وعصر حجر بآن سرزمین رسیدند و با خودشان مقداری شیشهٔ طبیعی آوردند شاید هم بزودی درهمان سرزمین جدید بآن دست پیداکردند و در هر حال آن آبگینه را برای بریدن گوشت ـ پوست وغلات بکار بردند واز یشم سبز وسنگهای سخت دیگر تیشه ساخته وبا آن چوب بریدند واز فلزات پارهٔ اسلحه و افزارهای تجملی مانند بلور و امثال آنرا برای ساختن ظروف استعمال میکردند . طلا و فیروزه و سایر فلزات قیمتی را بمنظور تجمل آلات مصرف میکردند .

آنها با خودشان گندم وجو وغالب غلات وحبوباتیکه سابق‌نام بردیم همراه‌آوردند همچنین بعضی ازحیوانات اهلی مثل گاو نر ـ خوک ـ گوسفند ـ بز ـ جزء دامهائی بود که باسومریان بآنسرزمین آمد و احتمال‌کلی میرود که کمی بعد ازآمدن‌آنان اسب هم برای دفعهٔ اول ببین النهرین وارد شد .

راجع بسرزمین اصلی سومریان میان محققین اختلاف بسیاری است بعضیها معتقدند که از کرانهٔ خلیج فارس باکشتی مهاجرت کرده‌اند در این نواحی حفاری و تحقیقات باستان شناسی انجام نگرفته‌است بخصوص‌درمشرق عربستان که تپه‌ها وخرابه‌ها درسر راه ناحیهٔ هیرید واقع شده واز هر گونه نتیجه مثبت ویامنفی‌محروم است. بهرحال عدهٔ دیگر از محققین میگویند سومریان از کرانهٔ بحر خزر ومخصوصاً از جائیکه رود جیحون بدریای خزر میریخت ببین‌النهرین هجرت نمودند برای این اظهارنظرهم دلیل مثبت و یا منفی وجود ندارد آنچه مسلم است این است که سومریان بطور قایق ران و ناوبان وارد این سر زمین شدند و همراه خود مقداری بدنهٔ کشتی ـ بادبان ـ دکل وطناب بادبان آورده بودند .

سومریان کسانی بودند که در مرحلهٔ میکانیکی وعلوم شیمیائی اختراعاتی نمودند (ویا لااقل اختراعات پیشینیان را تکمیل کردند) که دنیا را بواسطهٔ آن عملیات خودتکان دادند. مرحلهٔ اول اقدامات سومریان استفاده ازاستوانهٔ متحرک بود این‌مرحله ازعملیات در نتیجه پی بردن انسان بآتش افروزی آغاز گردید .

استفاده ازآتش‌قدیمترین ابتکارانسانی‌است که بواسطهٔ آن‌ازحیوانات دیگرمتمایز میشود ودر اثر این اقدام بنیرو های عضلاتی هم راه یافته است اکنون همه مردم جهان میدانند چگونه‌آتش‌روشن کنند. بعضی‌ازمردم‌هنوز باسنگ چخماق وآهن‌آتش‌میافروزند

واز جرقهٔ کوچك شعلهٔ بزرگ فراهم میسازند بعضیها اگر چوب خشکی داشته باشند با اره‌ها و خیشهای مخصوص آتش درست میکنند و پیش از اینکه کبریت وسنگ چخماق و فولاد وغیره معمول شود بعضی از مردم با گردانیدن میله‌های چوبی در توده خارها آتش میافروختند(این رسم هنوز درمیان بعضی از قبایل معمول میباشد)ظاهراً مصریان قدیم همینطور آتش میافروختند ودلیل آن اینکه این شکل که بزبان مصری قدیم (د) تلفظ میشد وقتیکه باعلامت دیگر بکارمیرفت بمعنای آتش بود(۲)



ساده‌ترین طریقهٔ آتش افروزی ازمیله گردان چوبی آن بود که میله‌را میان دست بچرخانند ولی میله که داغ میشد طبعاً از دست میافتاد پس راه چاره ای دیگر لازم بود تا بدان وسیله آتش روشن شود ولذا بفکر افتادند از کمان ویك ریسمان ویا دو ریسمان تابیده استفاده کنند ومخصوصاً اگر این دوریسمان را ازدو طرف متقابلا بمیلهٔ پیچیده و بسته باشند نتیجه‌اش سریعتر میگردد بالاخص اگر آن میله شبیه بتلمبه باشد حال که‌این عملیات انجام گرفت استفاده‌از میلهٔ تلمبه برای آتش‌افروزی وکارهای دیگر آسان‌مینماید. سومریان با این اختراع توانستند انواع علاماتی راکه در مذاکرات سیاسی و تجاری و مراسم‌مذهبی بآن احتیاج‌داشتند روی استوانه‌ها حکاکی کنند. درحال‌حاضرمردم بآسانی کاغذهای مورد احتیاج را مینویسند وامضاء میکنند اما درزمان سومریان که خواندن و نوشتن‌معمول‌وعادی‌نبود مطالب‌لازم‌توسط کارشناسان روی استوانه‌های گلی حکاکی‌میشد.

اگر شما یك استوانه‌ای را در گودالی بعمق دو پا فرو برید و سر آنرا چهار ـ چوبه بگذارید ویك صفحه چوبی بالای‌آن قرار دهید بااین ترتیب یك‌نوع چرخ‌فخاری درست کرده‌اید حال یك‌رکاب چوبی تهیه کنید و کنار گودال بنشینید ولوحه را با پاهابر- گردانید سپس تکه‌های گل‌را باشکال‌مختلف درآورید وهمینطور که آن صفحه میچرخد روی چرخ بگذارید و هر ظرفیکه بخواهید از آن بیرون بیاورید خلاصه اینکه چرخ کوزه گری نخستین اختراع سریع‌العملی بود که بشر بواسطه‌آن توانست ازحیث‌ظروف

۱ـ این موضوع از تجزیه نمونه‌های حفاری اور که توسط سرلورنارد وولی انجام گرفته اقتباس شده است بمقالهٔفلزات وفلزکاری‌ها تألیف اچ پلندرلیت درکتاب‌حفریات اور تألیف سی‌ال وولی (لندن) فیلادلفی ۱۹۳٤) جلد دوم ۲۹۸ـ۲۸٤ فصل ۱٤ مقاله دکتر جورج کامرون راجع باین موضوع مراجعه شود (مؤلف)

۲ـ بکتاب خطوط مصری قدیم (۱۹۰٦) تألیف آرتور اوگناد آلمانی و همچنین بکتاب موسوم بافسانهٔ کشتی شکستگان نقل از پاپیروس پترزبورگ‌مراجعه‌شود (مؤلف)

خانه رفع احتیاج خود را بنماید .

اینك خودتان راجای یکی از سومریان قدیم‌بگذارید درحیاط منزل شماچندین چرخ کوزه گری قراردارد شاید فکرتان اینطوربرسد که بجای یك‌لوحه چوبی دولوحهٔ چوبی یکی بالای استوانه ویکی پائین آن بگذارید در این صورت میتوانید آن ماشین رادر خیابان و کوچه‌براه بیاندازیدواگر یك‌صندوق یا کرجی یاسورتمه را (بهمان‌طریق که میله را بچرخ وصل گردید) بمحور بچسبانید دارای یك گردونه و گاری‌خواهیدشد. البته طریقهٔ شخم زدن را در مزرعهٔ ملاحظه نموده‌اید که چگونه دو گاو نر را با یوغ بشخم میبندند همانطور یوغ را بانتهای گاری یا گردونه وصل کنید در این صورت کار تمام است و میتوانید گاری را بار کرده بحرکت درآورید بنا براین پیدایش گردونه های جدید اختراع تازه‌ای نبوده بلکه یك کمی فکر بکار رفته تااز وسایل‌موجوده روی‌همان اصل‌کلی اختراع سابق استفاده بیشتری بشود . در هر صورت هنوز محقق نیست که آیا سومریان ویا اقوام مجاورآنان که وضعشان برما معلوم نیست بطریقیکه ذکر شد یاطور دیگر گردونه‌های نخستین را اختراع کردند اما همینقدرمسلم است که سومریان وسایل لازم ساختن گردونه را داشتند و ازآن استفاده میکردند .

درهر صورت‌این اختراعی که‌سومریان در بارهٔ گردونه بکاربردند کمی بعدتکمیل شد و فکر ساختن آسیاب پدیدآمد چون پیش ازآن زنان سومری هرروز باصرف وقت وزحمت بسیار بانوعی دست‌آس گندم خرد میکردند وسنگ آسیای آنان از صخره‌های کوه‌آتش فشان بود . این نوع آسیا های دستی در غارها وحفره های کرانه دریای خزر دیده میشود و مربوط بعصر نئولی‌تیك بوده و هیچ ارتباطی باختراعات سومریان ندارد وبطوریکه در عهد عتیق مذکور است این نوع دست‌آسها تا زمان اسارت بابل هم میان بنی‌اسرائیل معمول بوده است درقرن‌دهم میلادی‌عربها درنواحی نی‌پور آنرابکارمیبردند زنان حبشی وبردگان طوارق هم‌امروزه با همان دست‌آسها گندم خرد میکند .

در دورهٔ رومیها و شاید قبل ازآن دست آس بآسیاب متحرك تبدیل یافت سنگی را بطور مدور بتراشید بعد سنگ دیگری بهمان شکل و اندازه روی آن بگذارید وسط هردو سنگ را سوراخ کنید بقسمی که گندم ازمیان آن‌بگذرد ودسته‌ای برای‌آن‌سنگ قرار بدهید بگردانید وبا آن گندم خرد کنید این نوع دست آس هنوز میان هبریدیها و تمام اقوام خاورمیانه متداول میباشد .

دراین ضمن نوع دیگری از آسیا میان سومریان پیدا شد که با نیروی حیوانات

گردش میکرد باین قسم که تیری را از قسمت بالای سنگ بزرگی بیك قاطر چشم بسته ویا دوبرده میبندند وآنان‌را مجبور میسازند که‌سنگ‌آسیا رابگرداند باین‌ترتیب صاحب یك‌آسیا میتوانست برای چندین خانواده درظرف یکساعت‌آرد تهیه کند. چون‌حیوانات وبردگان خوراك میخواستند وخرج برمیداشتند تدبیر دیگری بخاطر آنان رسید وآن اینکه تیر ویا دیرك رامانند قسمتی از چرخ فخاری پائین میکشیدند وپارو هائی بآن می بستند وآب را توسط یك‌لوله‌ای بطرف مقابل این پاروها جاری میساختند. اگرآب زیاد بود آسیاب راه میافتاد وگندم بآسانی خرد میشد حال اگر آب نبود تیر را بالای سنگ آسیا میگذاردند و آنرا بچند بادبیزن وصل میکردند بعد یك دیوار آجری میساختندو عبور بادرا ازیکطرف سد میکردند باد ازیك طرف میوزید وآسیاب راچرخانیده گندم راخرد میکرد درهر صورت هنوز تاریخ قطعی این دو اختراع معلوم نشده است امروز این نوع آسیاها خیلی معمول است و ساختمان آن از آسیاب های آبی که دارای دیرك افقی هستند وهمچنین از آسیاب‌های بادی معمول دراروپا ساده‌تر میباشد وحتی یك‌نجار دهاتی هم میتواند باافزار ساده خود آنرا بسازد ویاتعمیربکند چون فقط با چوب ساخته میشود وهیچ نوع‌ماشینی نمیخواهد. باید درنظر داشت که‌سپس موضوع استفاده ازاهرم متحرك و گردان‌در تمدن فعلی‌ماشینهای متحرك وکارخانه‌های عظیم نساجی‌واتومبیل‌ها وهواپیما های چند موتوره واختراعات بیشمار دیگر منتهی‌شد و تمام این‌صنایع‌مرهون همان افکار اولیه سومریها میباشد.

مرحلهٔ دیگر پس ازآتش افروزی بوسیله اهرم متحرك‌استفاده از گرمای‌آتش‌بود باین قسم که دربیرون خانه‌اجاقهائی بدون‌لوله ودودکش میساختند چوب درآن‌میریختند وآتش میزدند تا آنجاکه حرارت بپانصد تا ششصد درجه فارنهایت میرسید و بدانوسیله گوشت وسایر چیزها را می‌پختند و خودشان راگرم میکردند وتوی دیگهای کلی همه نوع غذا تهیه مینمودند و همین قسم ظرفهای گلی را درمیان آتش مثل آجر می پختند. ظرفهائی که باین طرز تهیه‌مینمودند سنگین وتردبود وزود میشکست بقسمی که اکنون اگر یك‌تکه ازآن ظروف راآزمایش کنید ملاحظه مینمائید که سطح آن قرمز وسخت است اما داخل‌آن نرم و سیاه است این نوع ظروف رازنها درعصر نئولی تیك پشت‌خانه‌ها توی‌آتش میگداختند وساخته وپرداخته میکردند.

دیگر از کارهای زنان‌این بود که نان بپزند این‌کار هم‌در بیرون‌خانه انجام میبافت اما این‌طرز نان پختن‌سوخت زیاد مصرف میکرد وفقط یك روی‌نان حرارت میدید از

آن‌رو نانهای لواش وفطیر و نانهای بومی مکزیکی بآن قسم پخته میشد .

بسیاری از مردم خاور میانه هرروز از این نانها میخورند ویهودیان متعصب در ایام فصح فطیر مصرف میکنند و این رسم بیاد موقعی است که نیاکان آنها این طریق نان پختن رادر موقع بحرانی انتخاب کردند .

معمولا مردم خاور میانه قرصهای نان ور آمده و پف کرده رادوست دارند والبته این در صورتی است که اوامر مذهبی آنها را از صرف چنان نانی منع نکند و چنان نانی به دستشان برسد .

خمیر نان ورآمده چنانکه میدانیم مقداری ترش دارد ومادهٔ اولیهٔ ترش را ازیك نوع گیاه میگیرند (احتمال‌کلی میرود که باتخمیر آب‌جو ترش بدست آمده باشد) چون تمام کشاورزان عهد بدویت وهمچنین مردم دورهٔ نئولیتیك نوعی آبجو داشتند که شبیه بآبجو فعلی قبائل آفریقائی وآب ذرت بومیان آمریکای‌جنوبی است که بزبان محلی‌آن‌را چی‌چه ویا شیشه مینامند درهر حال تصور میرود از وقتی که جو پیدا شده تخمیرآبجو هم معمول گشته است .

همینکه خمیر ورآمد بایدآن را در تنوری بگذارند که اطرافش بسته باشد ودر عین حال جریان هوا قطع نگردد تا تمام نان با یك حرارت مساوی پخته شود اگر این تنور ویا اجاق رابا هیزم وامثال آن بسوزانند دور نان را خراب‌میکند وبهترین سوخت برای این‌کار ذغال چوب است واگر ذغال چوب گداخته رادر تنور محصوری بگذارند و جریان هوا را نیز تأمین کنند ممکن است حرارتی تاهزار و حتی هزار و صد درجه فارنهایت بدست آید معمولا تنورهای نان پزی شبیه بکوره‌هائی است که ظروف سفالین را درآنجا می‌پزند این‌ظرفهای سفالین را می‌توان خیلی‌نازك تهیه کرد چون اگرخوب پخته شود نازکی وکلفتی جدار در استحکام‌آن یکسان‌میشود کارگاه فخاری خوب‌حتماً کورهٔ خوب وحرارت خوب می‌خواهد درجهٔ حرارت این کوره‌ها برای ذوب فلزات هم کافی است و میتوان یك‌فلزی راچند مرتبه‌درآن حرارت ذوب‌نمود وبشکل فولاد وامثال آن درآورد .

تاریخ محقق آغاز این جریانات معلوم نمی باشد همین قسم تشریح نخستین آن معین نیست ولی همینقدر میدانیم که آتش- نان پزی - آبجو- فخاری- فلزکاری از اختراعات ساده و مرکب مربوط بشیمی وحرارت درمیان سومریان معمول بوده و بسایر نقاط عالم رسیده است وموضوع استوانه متحرك ازاختراعاتی بوده که اساس فنون ماشین

عصر فلزی خاورمیانه و "ممالك غربی" بر روی آن استوار بوده همین مبنای "قسم کشاورزی دام پروری و کشتی رانی امروزه از همان اقوام بوده است.

درك وتکمیل آن فنون وقت زیادی میخواسته است در تمام مجامع آن روزه شغل نخستین زن خانه‌دار بچه داری بوده است دربیشتر دورهٔ نئولی‌تیك مردان جامعه مشغول دام‌پروری بوده‌اند کارهای عمدهٔ کشاورزی هم بدست آنان انجام میپذیرفته شکار- ماهی- گیری ساختن افزار و آلات ونجاری هم بامردان بوده است تخمیر آبجو وغیره نان‌پختن فخاری آسیاب کردن غلات بافندگی ازکارهای زنانه بوده‌است وهمینکه وضع فنی هریك از این‌کارها پیشرفت میکرد ومحتاج مهارت واختراع جدیدی میشد مردها بمیان می- آمدند ومهارت خودرا نشان می دادند.

تخمیر کنندگان- نانواها- فخارها- آسیابانها- بافندگان و سایر پیشه‌ورانی که از نظر شغل در ردیف زنان بودند حیثیت و شئون کشاورزان و دام پروران را نداشتند بلکه مقام اجتماعی آنان پست تر بود و زمین داران بآنان دختر نمیدادند.

آبیاری اراضی جلوگیری‌ازطغیان رودها جمع آوری خواربار نگاهبانی‌بازرگانی حفظ کشور البته کارهائی بودکه کارشناس لازم داشت پادشاهان سرداران واتباع آنان‌آن امور را اداره می کردند در این اجتماع دسته دیگر هم لازم بودکه تعادل امور مذهبی را حفظ کرده ودر مواقع ضروری مسئولیت حوادث بحرانی رابعالم ماوراء طبیعت‌حواله دهد این‌دسته از اعضای جامعه روحانیون‌بودندکه باسلاطین ارتباط نزدیك داشتند چون هردو دسته (پادشاهان- روحانیون) حافظ ورادع یکدیگر بشمار میآمدند وهر دو دسته نویسندگان و منشیانی می‌خواستند روحانیون مالك اوقاف و پادشاهان مالك خالصه‌ها و املاك سلطنتی می‌شدند.

سومریان از روی این نقشهٔ‌کلی رفتار وزندگی میکردند ولی انحصار در کارشان نبود بلکه هرشهری برای خود حکومتی داشت که دارای‌خدای مخصوص بخود ونواحی وضمایمی بود واز مجموع این شهرها و حکومتها یك ممالك متحده‌ای تشکیل میبافت اجتماع آنان به دسته های کشاورز- پیشه‌ور و صنعتگر - بازرگان کشیش و عمال دولتی تقسیم شده بود زیرا مردمی که درچنان محیطی میزیستند برای استحکام مبانی اجتماعی خویش بایستی طبقات را از روی پیشه‌ها وحرفه هائی که مورد لزوم‌جامعه بود بااین‌دسته های مختلف طبقه بندی کنند این طرز طبقه‌بندی بقدری مستحکم بوده که تا قرن حاضر نیز دوام دارد وباشکال وصور متشابه در طول وعرض خاورمیانه دیده میشود.

مردمان قدیمی دیگری هم‌در خاور میانه زندگی میکردند که اکنون معدوم‌شده وشاید هم‌بزبان‌واحدی سخن میگفتند ولی‌مدارکی برای اثبات شهرنشینی وبا سوادبودن آنان مانند مدارك موجوده راجع بسومریان دردست نیست ازجمله این مردمان‌قدیمی یکی هم ایلامی‌ها هستند که درقسمت سفلای کارون ودرمشرق سومرا میزیستندآنها نیز یك‌نوع خط میخی شبیه بهمان خطی که ذکر شد بکار می بردند و بطورکلی تمدن آنان شبیه بتمدن سومریان بودکلمات‌زبانشان مانندزبان سومریان بهم‌چسبیده بود ولی حروف باصدای آنها مثل حروف با صدای سومریان هم آهنگی نداشت پادشاهان آنان از طرف مادری (۱) بسلطنت میرسیدند .

همانطور که سومریان تمدن‌خودرا بهمسایگان سامی زبان‌خویش منتقل‌ساختند ایلامیها نیز درزمان کوروش وداریوش وخشایارشا فرهنگ خود را بایران انتقال دادند. زبان سومریان مانند زبان لاتین زبان مذهب و معبد بود سپس زبان عمومی وخانوادگی شد این زبان ایلامیها در ایران برای انجام امور اداری و دفتری بکار میرفت چون این زبان خاص خوزستان بوده بعضی از لهجه‌های‌آن شاید تا نیمه اول هزارم بعد ازمیلادهم در نواحی خوزستان باقی بوده است (۲)

باید از دکتر افرایم‌اسپایر شکر گزاربود که‌با تألیف کتاب نفیس (۳) خودمردمانی از خاورمیانه رامعرفی کرده که در قرن برنز بنام لولوها- غوطیها- کاسها در دامنهٔ کوه- های زاگروس از لرستان تاکنار دریاچه وان اقامت داشتند همین قسم دسته دیگر بنام حور که در شمال سوریه و عراق میزیستند دکتر سپایر معتقد است که زبان این اقوام اساساً شبیه بیکدیگربود وبزبانهای فعلی‌قفقاز (گرجی- چرکش لزگی وچی‌چن) شباهت داشت و آنچه محقق است زبانهای مزبور بیش از حال حاضر وسعت و انتشار داشته است بهرحال مجاهدت های بسیاری لازم است تاموضوع شکل زبانهای آن روز ازاین ابهام واجمال خارج شود .

۱- بکتاب تاریخ ایران باستان تألیف جرج کامرون (شیکاکو ۱۹۳۶) صفحه۲۲۷ مراجعه شود (مؤلف)

۲- بکتاب گنجینهٔ الواح تخت‌جمشید نوشتهٔ نشریات‌شرقی دانشگاه شیکاگو تألیف جرج سی کامرون مراجعه شود (شیکاگو ۱۹۴۸) ۶۵-۱۸ (مؤلف)

۳- تاریخ باستانی بین‌النهرین تألیف دکتر سپایر (فیلادلفی ۱۹۳۰) صفحه۲۸ جلد اول (مؤلف)

اقوام حامی

مصریان هم مانند سومریان از اقوام قدیمی خاورمیانه میباشند زبان قدیم مصریها که هنوز آثار حکاکی آن برای ما باقی‌مانده از خانواده زبانهای حامی میباشد وعلت‌اینکه آثار آن زبان تاکنون حفظ شده برای آنست که مصریان مطالب خود را روی سنگ حجاری میکردند و پارهٔ مطالب را روی پاپیروس مینوشتند و هوای خشك مصر وهمین قسم رعایت حفظ اوراق مذهبی باعث شد که آن آثار مدتها باقی باشد و در هر حال باید دانست که زبان حامی از نظر تقسیمات تاریخی کاملا افریقائی است دو شاخهٔ دیگر این زبان بربری رایج درشمال افریقا و زبان‌کوشی است که در حبشه و تانگانیکا و گینه وسودان کم وبیش رواج دارد ولی از آثار زبان باستانی مصر چنین‌معلوم میشود که علاوه بردو رشته زبان مزبور پارهٔ‌کلمات سامی هم در آنجا راه داشته است .

از تحقیقات حفاری و باستان شناسی مصر معلوم میشود سکنه قدیمی درهٔ نیل چندین‌قرن پیش‌از قرن‌فلز خواندن ونوشتن میدانستند ازمعماری بااطلاع بودند ازخود پادشاه و کاهن داشتند و در همان ادوار بود که اهرام عظیم را بنا کرده اسامی خود را بر سنگهای آن حك نمودند درهرصورت اعتقاد باین مطلب دشوار است که تمدن مصریان ازتمدن سومریان قدمت بیشتری دارد زیرا هردو دارای یك‌نوع‌دامپروری بودند وفقط ممکن است گفته شود که در این میان جو والاغ از افریقا بوده‌وبقیه حیوانات وگیاه‌های مصری همه آسیائی میباشد بعلاوه مصریان افریقا کمی بعد از ملل خاور میانه (آسیا) وارد مراحل جدید تمدن شدند اما سومریان در حدود ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح ودر عصر کامل برنز میزیستند و بفاصلهٔ دو سه قرن بعد باستعمال آلات و افزار مس آشنا شدند وجانشینان آنهادر بین‌النهرین در ۱۴۰۰ بیش از میلادشروع باستفاده ازبرنز نمودند ولی مصریان فقط درسه سه‌هزار سال قبل از مسیح بمعادن مس دست یافتند و در ۳۲۰۰ سال پیش ازمیلاد برنزرا بوسیله تجارت وارد نمودند . (۱)

مردم بین النهرین از مدتها پیش گاری و گردونه داشتند و در هزارم دوم قبل از میلادمسیح بااسب و گردونه و گاری‌آشنا شدند وتاآن تاریخ چیزی از آن بابت‌نمیدانستند بهرحال سومریان ومصریان چه وقت واز کجا آن تمدن راکسب کردند هنوز بر

۱ــ این عقیده درنتیجه تجزیه فلزات قدیم مصر بدست آمده است‌بکتاب صنایع و مواد مصر قدیم تألیف الوکاس چاپ دوم لندن ۱۹۳۴ مراجعه شود (مؤلف)

کسی معلوم نشده اما آنچه که مسلم است این است که تمدن شهری بامساعی آنان انجام پذیر گشت گر چه زبان ومذهب مصریان وسومریان دوتا بود اما در بسیاری از چیزها با هم شباهت داشتند از آن‌جمله وضع کشاورزی آنان تقریباً یکسان بود بااین فرق که‌مزارع مصر در تابستان با طغیان نیل آبیاری میشد و مزارع بین‌النهرین دربهار سیراب میگشت وباین‌ترتیب زراعت هردو کشور متکی بباران نبود وباآب رود سیراب میشد ومحصولات غیر کشاورزی آنان نیز یکسان بود همینقسم وضع اجتماعی آنان روی تقسیم کار استوار بود و کشاورزان وصنعتگران وبازرگانان‌وفرمانروایان‌وروحانیان‌هر کدام دستهٔ‌مخصوصی بودند . مردم هردو کشور بوضع بعد از مرگ پادشاهان خویش علاقه‌مند بودند و برای آنان مقبره‌های مجلل پرطول وتفصیل بنا میکردند گرچه ازسومریان چیزی مانند اهرام مصر دیده نمیشود .

در صحاری آنها اختلاف قابل ملاحظه‌ای وجود داشته است مصریان دارای‌معادن عظیم سنگ بودند این سنگها را ازمعادن‌تراشیده باکشتیهای بادی بکرانه های نیل‌حمل می کردند و برای ساختمان بکار میبردند این کار نیز یك‌موجب‌اجتماعی داشته است باین معنی که در موقع طغیان نیل کشاورزان کاری نداشتند ولذا دنبال‌سنگتراشی وحمل ونقل آن میرفتند که بیکار نمانند سومریان که در نزدیکیهای خود سنگ می یافتند صنعت آجرپزی را کامل نموده از خشت وآجر هر دو استفاده میکردند و البته بواسطهٔ کمبود آجر استوانه‌های مخروط گلی‌را مل‌پختند وآنرا برای‌زینت وسط‌خشتهای خام میگذارد. مردم بین النهرین که چوب زیادی برای ساختمان نداشتند سقفهای گنبدی را اختراع کردند چنانکه اسکیموها نیز همین عمل را انجام میدهند .

تمدن مصری درمدت دو هزار وپانصدسال به یك‌شکل‌بود بنی‌اسرائیل بمصر آمدند ورفتند بدون اینکه تغییری در وضع آنجا بدهند مردمان کرت وسایر بازرگانان دریائی بکرانه‌های نیل گذر کردند. اقوام هیکوس مصر راگرفتند و ازآنجا رانده شدند کامبوزیا پسر کورش در۵۲۵ قبل از میلاد مصر را گشود و پس از آن اسکندر مصر را فتح کرد آنگاه مصر کلنی‌امپراطور روم‌شد ومصریان‌در زمان استعمار رومیان بآئین‌مسیح‌در آمدند اما یکنوع مسیحیتی که با مسیحیت رومیان‌فرق داشت. خلاصه اینکه درطول این‌مدتها وضع تمدن وزندگی مصریان فرقی نکرده بود تا اینکه در سال ۲۳۸ میلادی عمروعاص سردار مسلمانان مصر را مسخر نمود واز آنموقع تمدن وفرهنگ مصر تغییر یافت‌عده‌ای از مصریان بهمان دین مسیح باقی ماندند وجریه دادند وزبان بومی خود را درموقع دعا

ونماز بکار بردند این مسیحیان بومی همان قبطیان هستند که هنوز هم‌بهمان آئین مسیح باقی مانده‌اند قبطیان هشت یا نه در صد جمعیت مصر را تشکیل میدهند و در مصر علیا اقامت دارند وبیشترشان بامور کشاورزی مشغول میباشندکلیسای آنان یك اسقف بزرگ ودو درجه کشیش زیر دست دارد همین قسم دارای صومعه وزنان ومردان تارك دنیا می باشد وبطورکلی وضع مذهبی آنان دارای روش معتدلی میباشد اینها از زمان حمله مسلمانان تاکنون بهمان دیانت سابق مسیحی باقی مانده اند و خود را بتصویر موزائیك مانند مردم خاورمیانه ملحق کرده‌اند ولی جای خاصی در آن ترکیبات ندارند.

البته تمدن کامل و عظیمی که سومریان و مصریان قدیم داشتند بربرهای ساکن افریقای شمالی از آن محروم بودند حفاریهای غار هرکول در خارج شهر طنجه نشان میدهد که بربرهای آن نواحی موقع ورود رومیها ازحیث تمدن درمرحلهٔ نئولی‌تیك می زیستند وشاید پس از آن هم مدتی دارای همان وضع بودند. حفاری این غارها ما را با وضع تمدن بربرها ونیاکان و بازماندگان آنها آشنا میسازد.

کسانی که باین نواحی میآیند وغارهای‌روشن ودهانه باز واقع‌میان پلاژهای‌درجه اول وعمارات کوچك اسپانیولی را می‌بینید غالباً از تشابهی که میان لباس اعراب (بدوها) محلی وراهبهای فرانسیسکان مشاهده میکنند درشگفت میمانند چون‌هردو دسته‌روپوش آستین گشادی در بر دارند وکلاه کوتاهی سر میگذارند و معمولا ریش دارند خلاصه اینکه سر و لباس راهبان فرانسیسکان و بومیان مراکش هر دو یك جور وشبیه بلباس و جامهٔ قدیمی رومیها می باشد.

روزی در سال ۱۹۴۷ پس‌از ختم عملیات حفاری مستخدمی نزد من آمد وظرفی آورد که متعلق به‌عصر نئولی‌تیك بود فقط وسط ظرف سوراخی داشت.

من‌از مستخدم پرسیدم این‌ظرف را از کدام طبقه درآوردید؟ مستخدم لبخندی زده گفت از هیچ طبقه‌ای درنیاوردم دیروز توی این ظرف غذا می پختم گلهٔ خوك اسپانیولیها آنرا شکستهٔ است.

من که این را شنیدم پرسیدم تو از کجا آورده بودی؟

مستخدم گفت یکی از زنهای دهاتی خودمان آنرا درست کرده بود.

بنا بر این در تحقیق تمدن افریقایی باید خیلی احتیاط شود. در طبقات سفلای بعضی از غارها بقایای انسانی دیده شد که در ادوار نئاندرتال میزیستند (۱) و خرده ریزه

۱- رجوع شود بکتاب انسان متحجر در طنجه اندره بادی کامبریج ماسه یاسه ۱۹۴۰-۱۶ شماره سه ۱۴۰ (مؤلف)

های سنگ چخماق در کنار آن دیده می‌شد . استعمال این خرده سنگ چخماق‌ها قبل از پایان دورهٔ پیلیستوسن در اروپا بشکل تیغه در آمده و در واقع ترقی کرده بود اما همان سنگ چخماق خرد وریز در گوشهٔ دورافتادهٔ افریقا بتدریج تکامل پیدا کرد تا آغاز دورهٔ نئولی‌تیک مردمی در الجزیره امروزی زندگی میکردند که صورتهای مربع واندام درشت وآرواره های دراز داشتند و با جمع‌آوری مواد خوراکی ساده از روی زمین به زندگی خود ادامه می‌دادند تاآنکه کشاورزان عصرنئولی‌تیک باخوکها وبزها و گوسفندها وظروف سفالین لعابی و جو و گندم از مشرق بمراکش آمدند و این در موقعی بود که تازه در مصر وعراق خواندن ونوشتن معمول شده بود .

وهمین مهاجرین زبان بربری را باخود آوردند واکنون شصت درصد مردم مراکش بیست ونه درصد مردم الجزایر ویک درصد مردم تونس باین‌زبان بربری سخن می گویند همین قسم زبان مردم جبل نفوسا در طرابلس وواحات سیوا در صحراهای لیبی نزدیک مصر زبان بربری می‌باشد .

تا قبل‌از قرن پانزده میلادی مردم جزایر کناری که بشکل ووضع مردم عصرنئولی تیک می‌زیستند بهمان زبان بربری سخن می گفتند در آن تاریخ اسپانیولیها آن جزایر را فتح کردند ووضع‌مردم آنجاتغییر یافت. وقتی که بتاریخ‌قهرمانان بومی قرن ۱۵میلادی آن جزایرمراجعه میکنیم می‌بینیم که باوجود برتری اسلحه اسپانیولی‌ها همان مردمی که آنروز هم بوضع نئولی تیک می‌زیستند مدتی در برابر مهاجمین مقاومت می‌ورزیدند و همین آثار وعلائم وضع مستحکم تمدن عصر نئولی تیک مردم خاور میانه کرانهٔ مدیترانه را برای ما روشن میسازد و البته ارزش بسیاری دارد .

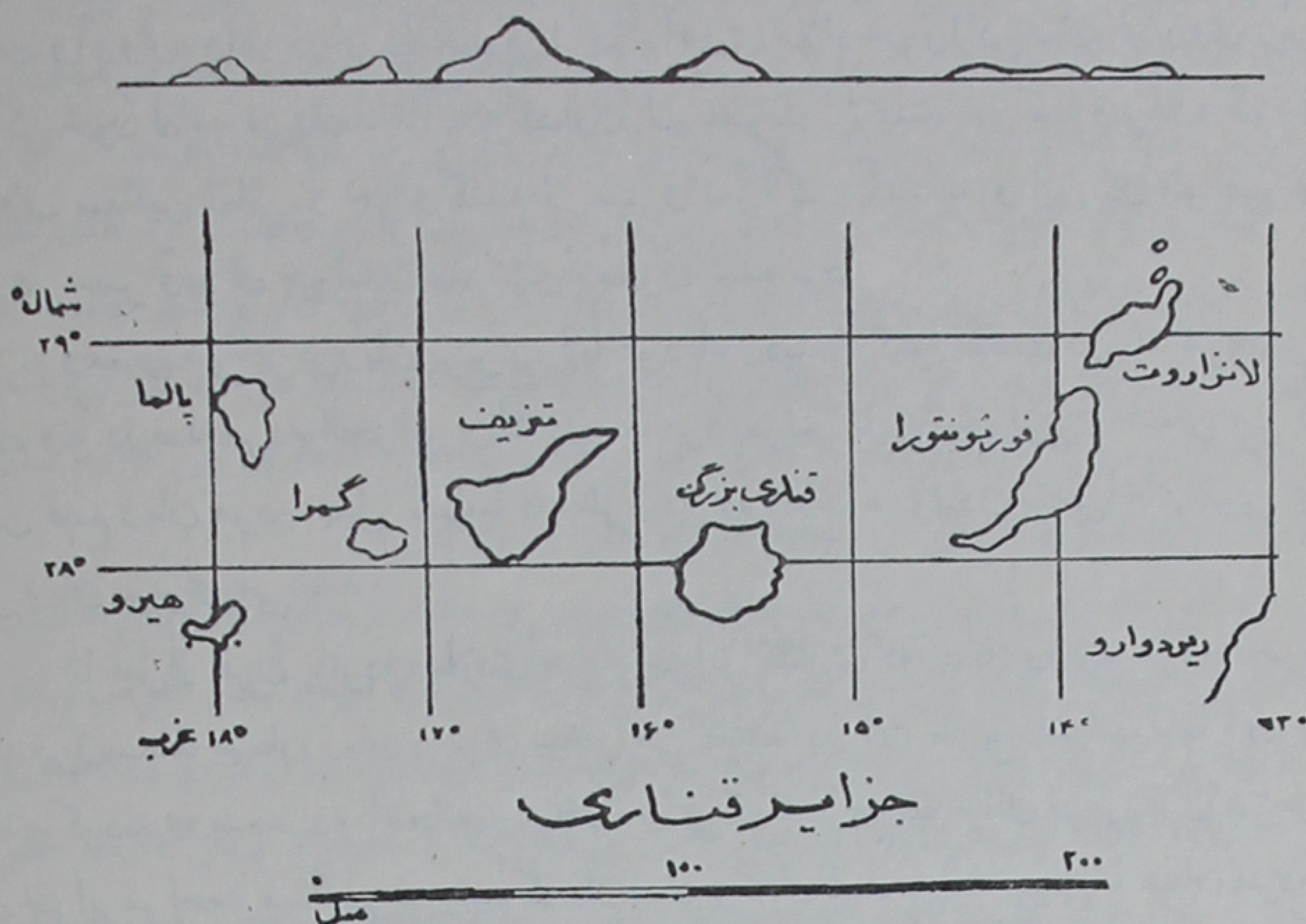
جزایر کناری هفت قسمت است از اینقرار :

لانزاروت- خورتا ونتورا - گران کاناریا- تنریفی - گرمرا - هی یرو- پالما

این جزایر صخره‌ای کرانهٔ عمیق دارد وفاقد لنگرگاه می‌باشدمرتفع ترین قلهٔ این جزایر در تنریفی ۱۳۱۵۳ فوت می‌باشد تابستان این نقاط خشک است و زمستان باران دارد علاوه بر علف بلوط ودرخت‌غار دراین نواحی‌زیاد است و چون وسایل ارتباط میان این جزایر موجود نبوده در جزایر بزرگتر از روی احتیاج یک نوع تمدن جور بجور مطابق با وضع اجتماعی بومیان پدید آمده است که در عین حال استادانه وقابل مطالعه بنظر میرسد .

این بومیان ازمواد مذاب کوه آتش فشان وسنگ سیاه ونوعی‌طلق آلات برنده‌ای

می‌ساختند ولی برای ساختن تبر های تیز موادی نداشتند و عدهٔ معدودی تبر که در این نواحی یافت می‌شود ظاهراً ازخارج وارد شده است از استخوان پای بز درفش وسوزن و چیزهائی شبیه بآن دو میتراشیدند از خار پیکان نیزه قلاب ماهی گیری و ملاقه درست می کردند از صدف مهره‌های گردن بند میساختند همانطور که بومیان امریکا هم چنان



میکردند وبا اینکه آلات وافزار درستی نداشتند صندوقچه‌ها و نیزه‌ها وسپرها وقاشقها و چماقهای چوبی‌محکم می‌تراشیدند. درفخاری بطورعصرنئولی‌تیك ظروف واشیاء سفالین (پخته ونا پخته) فراهم میساختندنساجی نمی‌دانستند امااز‌نی بوریا حصیر وسبد میساختند لباس آنان از پوست دباغی شده بز بود که بطور مرتب آنرا میدوختند خانه های آنان‌از سنگ وتیرچوب درخت‌کاج ساخته‌می‌شد وپشت بامها‌گلی بود وديوار اتاق‌ها را بارنگ قرمز تزئین می کردندکاخ پادشاه پنجره‌ها وچهار چوبهائی از چوب کاج داشت وديوار- های سنگی‌آن را بخوبی حجاری کرده بودند سکنهٔ این جزایر سگ و خوك و گوسفند وبز داشتند گندم و جو و لوبیا و انجیر جزء محصولات کشاورزی آنان بود. اینها طرز نگاهداری گوشت خشك کردن‌انجیر وپنیرساختن‌را می‌دانستند این‌قبایل آنچه‌میتوانستند ماهی صید می کردند وصید ماهی آنان بوسیله دام- تور زوبین وغیره انجام می گرفت گاه هم‌آبهای راکد را بازقوم هندی مسموم میکردند و ماهي مي گرفتند.

بطوریکه ملاحظه می‌شود وضع اجتماعی و طرز زندگی آنان آنقدرها با مردم معاصر خودشان در خاور میانه فرق نداشت حال اگر صنایع فلزی نساجی قند و چائی و قهوه وتوتون وفرصت استفاده از بازرگانی با شهرها و ده های دور ونزدیك را بوضع زندگانی مردم آن جزایر اضافه کنیم وضع زندگانی مردمان ده نشین امروزی ممالك خاور میانه در نظر مجسم می‌شود.

سکنهٔ این جزایر را درتاریخ باستان گالش یاکالج‌می‌نامند این قبائل واقوام‌مطابق همان تمدن واقتصاد دورهٔ نئولی تیك دارای مؤسسات اجتماعی سیاسی و مذهبی بودند. این مؤسسات‌در عین‌حال که پیچیده وغیر بسیط بود درپارهٔ موارد نیز جالب بنظرمی‌آید دربعضی ازاین‌جزایر فقط یك‌حکمران بود ودربعضی دیگر فرمانروایان متعددی بودکه جمعاً یك حکومت واحدی تشکیل میدادند پادشاه هرکه بود بارأی و مشورت مشایخ و نجبای قوم‌حکومت میکرد. نجباء وشیوخ قوم بایدکاملا رعایت عادات واخلاق اجتماعی را بنمایند والا از مقام‌خود ساقط می‌شدند مثلا همینطورکه امروزیك مالك ویایك‌مقام رسمی دولتی در ممالك خاور میانه نباید شیر بدوشدگوسفند بکشد ویا پوست گوسفند را در بیاورد وبطورکلی متصدی عملیات اقتصادی بشود وضع شیوخ‌ونجبای آن اقوام هم چنین بود. شیوخ ونجبای قوم غالباً گله دار بودندکه در واقع همان زمین داری امروزه ممالك خاور میانه میباشد. قاضی‌که درعین حال‌کاهن‌هم بود ازحیث‌مقام باپادشاه برابری داشت اتفاقاً از زمان سومریان ومصریان تاکنون هم عنوان قاضی وپیشوائی روحانی در خاور میانه بدست یك‌طبقه می‌باشد وقوانین اسلام هم همانطور امر می کند.

دربارهٔ وراثت‌سلطنت حق‌تقدم برای‌مسن‌ترین افراد خانواده‌آنهم ازطریق پدری رعایت می‌شد باین‌قسم‌که پس‌از مرگ پادشاه مسن‌ترین برادر پدری اوبسلطنت میرسید وپس‌ازمرگ برادرمسن‌ترین پسرپادشاه بپادشاهی‌میرسید. این‌نوع وراثت سلطنت‌موجب زحمات وکشمکش میگشت چنانکه امروزه هم دریمن همین مشکلات پیش‌آمدکرده و بواسطهٔ کثرت تعداد شاهزادگان کشور یمن و ممالك مشابه عربی متزلزل میباشد وچون پادشاهان جزایر مذکور فوق می‌توانستند همسر های متعدد بگیرند لذا پسران متعدد پیدا می کردند.

علاوه برکاهنان دسته‌ای از زنان نیز جزء دستهٔ روحانیون بودند این زنها همه با هم‌در یك خانه زندگی میکردند وجامه‌های سفید می‌پوشیدند خانه این نوع زنان برای هر مقصری بست وپناهگاه بود یکی از این زنان بسمت کاهنه بزرگ تعیین می‌شد وهمه

آنان مدعی پیشگوئی بودند واز تمام حقوق ومراتب مذهبی استفاده میکردند. در بعضی ازاین جزایر اماکن مقدسی وجود داشت بخصوص پارهٔ صخره‌ها عنوان مقدس پیداکرده بود ومردم برای دعا وقربانی کردن وروزه گرفتن و طواف کردن در مواقع بحرانی بآنجا آمد وشد میکردند پاره ازاین مراسم باگریه و آه وشیون توأم بودباین قسم که زن‌ومرد دور هم‌جمع‌می‌شدند جست‌وخیز میکردند گریه وزاری مینمودند ونوحه گری میکردند وبیشتر اوقات برای استسقاء وطلب باران بآن‌نقاط میرفتند ودر این‌قبیل مواقع مردی که عنوان کاهن داشت بغاری میرفت تابا خدای مربوط صحبت بدارد.

علاوه براین مراسم دسته‌جمعی پاره‌ای از افراد برای زیارت‌باماکن دور ومرتفعی میرفتند ودرآنجا بارواح نیاکان قسم‌خورده مراسم قربانی‌انجام می‌دادند مردم این جزایر مثل مصریها برای پارهٔ از اموات با شخصیت مراسمی قائل بودند یعنی اجساد آن قبیل اشخاص را مومیائی کرده درپوست بزغاله سفید می‌پیچیدند وسپس جسد را باتابوت در غاری صعب‌العبور می گذاردند این‌عملیات مهارت ونازك کاری بسیار داشت و فقط عده مخصوص می‌توانستندآنرا انجام بدهند خدایان آنها زیادنبود ودرهر قلمروی یك‌خدائی بودکه بشکل مجسمه بی‌تناسبی تراشیده آنرا در معبد سنگی قرار می دادند وکسانی که حاجتی داشتند باین معبدها می آمدند و شیر وکره تقدیم می داشتند در یکی از جزایر بجای یك‌خدا دوخدای نر وماده بودکه زنان و مردان جداگانه آنها را می‌پرستیدند.

یکی از مردم اسپانی که اوضاع مذهبی مردم این جزیره ها را از نزدیك مشاهده کرده آنرا بخوبی شرح می‌دهد و با مطالعه شرح و تفصیل آن اسپانیولی می توان میان مذهب مردم‌آن جزایر و مردم خاور میانه بطور روشن مقایسه‌ای نمودمثلا شرکت‌زنان در ادارهٔ امور مذهبی درمیان آن مردم‌برعکس مسلمانان‌خیلی شیوع داشته است امااین شرکت زنان مردم‌آن جزایر درامور مذهبی باندازهٔ شرکت زنان‌سایر ملل باستانی‌خاور میانه نبوده است حتی دربعضی از مذاهب آئین مسیح این نوع شرکت‌از طرف زنان‌بیش از آنچه در میان مردم جزایر کاناری شایع بوده رواج داشته ودارد خلاصه اینکه درپارهٔ از قراء وقصبات خاور میانه در حال حاضر وضع اقتصادی عیناً همان وضع اقتصادی دورهٔ نئولی‌تیك مردم جزایر کاناری می‌باشدولذا وضع سیاسی وفرهنگی ومراسم معرفی‌آن‌قرا وقصبات عیناً همان وضع جزایر کاناری باقی مانده است ودر سومین هزار سال پیش از میلاد مسیح شهرهائی در کرانه رودخانه‌های پرآب خاور میانه احداث شد ومردمان‌آن نواحی تجربیات بسیاری ازفرهنگ وتمدن دورهٔ نئولی‌تیك دارا بودند وکم کم این نوع

تمدن ازدورهٔ نئولی‌تیک به دوره برنز ارتقاء یافت ودر واقع همـان تمدن عصر نئولی‌تیک بود که بصورت دقیقتر و کاملتر ظهور کرد نه اینکه تمدن و فرهنگ جدید تازه ـ درآمدی درعصر برنز میان مردم خاورمیـانه بوجود آمد .

اینك بمردمان بربری زبان شمال افریقا بر می گردیم ووضع آن را از روی نقشه شماره چهار مراجعه میکنیم بیشتر این بربریها بپنج دسته تقسیم شده و در پنج مرکز جمع شده‌اند از اینقرار :

ریفی‌ها ـ بربرها ـ شلوح ـ شاویه ـ قابیل ـ بیشتر این مردم کوهستانی بکشاورزی اشتغال دارند بربریهای ساکن میان جبال اطلس نیم وحشی‌هستند سایربربرها ازآن جمله قبیلهٔ خومار (بزبانی سخن می گویند که تقریباً غیراز زبان بربری میباشد) قبایل موسوم به‌سن‌هاجه سراری(بوش سن‌هاجه) ساکن شمال مراکش‌مردمان جنگلی‌هستند درساختن اشیاء چوبی وچرمی مهارت دارند قبائل موسوم به‌مزابیط که‌در واحه‌های قاردیا سکونت دارند بیشتر بتجارت مشغولند ونخلستان هم دارند سکنه جزیره جربـامه کشاورز وقایق ران وتاجرند قبائل سیدان فقط بامور نخاستـان می پردازند اینان بقایـای اقوام طوارق می بـاشند .

لهجه اقوام بربر سه نوع است از اینقرار :

سموده ـ سنهاج ـ زنـاطه مردم مراکش که بیشترشان کشاورز بودند تا پیش از حمله اعراب بزبان سموده صحبت میکردند ولی در حال حاضر مردم شلوح و قهار بآن زبان سخن میگویند ومردم ریف به‌یك زبان مرکب از آن زبانها حرف میزنند بدویان وشبانان بزبان سناج سخن میگفتند .

درحال حاضر طوایف قابیل ـ شاویه وطوارق که در نواحی میانه جبال اطلس و جنگل های شمالی مراکش اقامت دارند بزبان شمناجی تکلم میکنند. زبان زفالتی سابقاً محدود بارتفاعات الجزایر و نواحی جده بوده اما تدریجا بوسیله قبایل الموحاد بسایر نقاط بخصوص واحهٔ سیدا وصحرا نیز سرایت کرد .

حال با مراجعه بنقشهٔ شماره ۴ معلوم میشود که بیشتر مردم بربرزبان در مغرب ودرنواحی کوهستانی وصحرا گرد آمدند و این‌نواحی در واقع پناهگاهی برای‌متواریان میباشد. ازآغاز پیدایش تمدن بربری نواحی متصرفی آنان مکرر مورد حمله واقع شده ومیتوان نواحی مورد حمله را بچهار جهت تقسیم کرد: اول ناحیهٔ مشرق که فنیقی های سامی (ازحیث زبان) حمله آوردند کارتاژ را بنا کردند و در درهٔ وسیع تونس اقامت

نموده درسراسر کرانه ها مراکز تجارتی ونظامی تأسیس کردند و باکمك یونانیها(وشاید یهودیان هم) بربرهای عصر نئولی تیك را بامور بازرگانی و فلز کاری آشنا ساختند .

حملهٔ دوم ازجهت شمال بود وروميان پس از مغلوب ساختن هانیبال بآن نواحی حمله ورشدند . رومیان کارتاج سابق را خراب کرده کارتاج تازه ای بنا نموده در آنجا مستقرشدند وهم اکنون آثار زیبائی از بقایای معماری رومیها درنواحی قسطنطنیه - طبسه - تله پت - قلما و جا های دیگر درشمال آفریقا دیده میشود . درآنموقع کرانهٔ الجزیره وتونس ازحیث فرهنگ تاج تمدن رومیان بودودرهمان مواقع بسیاری ازمردم شمال افریقا چه بربر و چه رومیان آن نواحی دیانت یحیی را پذیرفتند .

حملهٔ سوم بازهم از جهت مشرق وتوسط اعراب بود، عربها تمدن وفرهنگ عربی را بجای تمدن رومی در تونس مستقر نمودند و از طرف مغرب شاهراه طبیعی سمت اوقیانوس را پیش گرفته جلورفتند. درآنجا اعراب دسته دسته شدند - مهمترین این دسته ها قبیله بنی هلال بود که دراواسط قرن یازده میلادی بنواحی محلی بربر واراضی پست رو آورده درآن نقاط شهرها ودهها احداث نمودند . این مهاجمین گرچه بربر ها را بدین اسلام در آوردند ولی ازفرمانروائی بر آنان عاجز ماندند چون دوسلسلهٔ ازفرمانروایان اسلامی آن نواحی در قرون وسطی یعنی سلسلهٔ المراوی که در اسپانی و شمال افریقا حکومت داشتند اصلا بربری بودند .

حملهٔ چهارم بنوبت ازطرف شمال تجدید شد باین معنی که اسپانی وپرتقال ابتدا جزایر و مراکز تجارتی آن نقاط را مسخر کردند سپس فرانسویان در زمان ناپلئون الجزایر را متصرف شده مراکش وتونس را تحت الحمایه خود نمودند و بعدا ایتالی طرابلس را فتح کرد .

در شمال مراکش ایف نی وریود ورو بتصرف اسپانی درآمد .

درحال حاضرحملهٔ پنجم در جریان است وملیون عرب درشمال آفریقا بحرکت درآمده اند وصدای شورش وانقلاب آنان کاملا محسوس است .

این چهار حمله و این حملهٔ پنجم که آغاز شده در وضع اجتماعی و فرهنگی بربرها اثرات زیادی نداشته است زیرا مردم ریف همانطورمانند سابق کشاورز هستند و هنوزهم بحال ایلاتی زندگی میکنند گرچه فعلامانند گذشته اسلحه ندارند. بقایای بربریان مقیم میانه جبال اطلس مثل سابق گله داری میکنند، تابستانها در کوهستانها و زمستانها در قشلاق بسرمیبرند .

قبیلهٔ سلوح مانند گذشته در دامنهٔ کوهستانها مزارع باریکی دارند ودر دهکده های مخصوص بخود زندگی میکنند وبدامن جامه های خویش بعادت قدیم اشکال بیضی مانند قرمز رنگ میبافند تا ازخطر چشم بد محفوظ بمانند. قبیلهٔ قابیل‌الجزیره معمولا پیش فرانسویان ومردم شهری الجزیره مستخدم هستند ودر واقع با اروپائیان همه نوع محشور میباشند اما همین که پولی جمع کردند بدهات خود برمیگردند و در اختلافات سیاسی که میان اقلیت های ده نشین آن نواحی شیوع یافته شرکت می کند.

قبایل شاویه و اورغالباً زراعت پیشه‌اند وقبایل سیوان‌نخلستان‌دارند. قبایل‌طوارق اخیراً بطور مؤثری تغییر کرده‌اند و این بواسطهٔ آن است که آنها هم مثل بربرها مبانی سیاسی واجتماعی خود را که متکی براقتصادیات بوده اخیراً ازدست داده‌اند. تغییرمهمی که درطول تاریخ ممتد این‌قبایل رخ داده در دوموقع‌بوده است اول‌موقعی که بازرگانان وپیشه وران یهود از مستملکات رومانی مهاجرت کرده باین نواحی کوهستانی آمدند و بربرهای عصرنئولی تیك را بتمدن عصر آهن‌آشنا ساختند. این مهاجرین یهودهم هنوز در آن نواحی باقی مانده‌اند وبزبان بربری سخن میگویند وازخودجامعه ومحیط خاصی تشکیل داده‌اند؛ واما تغییردوم موقعی‌بود که فرانسویان واسپانیولیها باین نقاط روآوردند بربرها باتمام صنایع معمول درشمال افریقا آشنا هستندفقط ازصنایع جدید غربی‌اطلاعی ندارند ولی برای فرا گرفتن آن مستعد میباشند. بعضی از آنان شبان وبیشترشان‌سربازند وعده‌ای هم بکشاورزی اشتغال دارند. در ناحیهٔ سوس چند شهر بربری وجود دارد که مهمترین آن تارودانت میباشد در این شهرها تمام صنایع وحرف و مشاغل شرقی حتی اموراداری وغیره رایج ومعمول است چنانکه قسمت عمدهٔ رانندگان ومکانیك‌هاوماشین‌چی‌های شمال آفریقا بربرند مثلا درسال ۱۹۲۶ رئیس اداره امور تلفنی عبدالکریم یك بچه چهارده ساله از اهالی ریف بود.

بسیاری از بربر ها در پارهٔ کارها متخصص میشوند مثلا سوس های مراکش مزابیط الجزیره تونس مانند غربیان در امور دکانداری همه نوع مهارت دارند. اهالی دراوه مقنی‌هستندوطبقهٔ پست Imazilen که‌درغالب‌نقاط طوافی‌میکنند بکارهای موسیقی اشتغال دارند. اهالی‌سوس وموقادور ارابه چی وآکربات هستند وعده‌ای ازآنان‌درسیرك ها ونمایشخانه‌های امریکائی دیده میشوند.

این دسته از بربرها خود را با استعداد مناسب برای قبول هرنوع هنرومعلومات شجاع و متین نشان داده‌اند و هر چند در چادرها و ده‌های آنها آثار محافظه کاری در

نگاهداری فرهنگ قدیم دیده میشود معذلك بواسطهٔ لیاقت فطری میتوانند همه نوع معلومات جدید بدست آورندتا آنجا که بعضی از اروپائیان بربرها را غربی (ونه‌شرقی) پنداشته‌اند اما باید باروپائیان یادآورشد که بربرها اروپائی نیستند وهمانطور که میتوان آنها را باقوام مهاجم اروپائی ارتباط داد ممکن است بعرب ها و سایر اقوام مهاجم نیز مربوط نمود بااین‌فرق که درهرحال بربرها بانهایت محافظه کاری باصول فرهنگی باستانی خویش پابند میباشند وباین ترتیب هرقدرهم طوفان امواج برسر آنان پاشیده شود مثل سنگ درحفظ خویش مقاومت میورزند .

دراویدیان

گرچه مردم پاکستان جزء موضوع این کتاب نیستند ولی چون در ترکیب موزائیك تمدن خاورمیانه نقش عمده‌ای داشتند لذا نمیتوان ازذکرفرهنگ وتمدن سکنه دره پرآب رودسند صرفنظر کرد وبطور کلی آثار تمدن این مردم مانند مردم قدیم مصر وعراق‌هنوز کاملامعلوم نشده است این مردم مثل‌سومریان ومصریان خط مخصوص‌داشتند اما تاکنون کسی بخواندن خطوط آنان موفق نشده است و در هرحال آنان نیز ظاهراً مانند سومریان بدون طی کردن دورهٔ نئولی تیك ناگهان وارد عصر برنزشده‌اند. محققین نظر قطعی در آن باره اتخاذ نکرده نظر مزبور را با قید احتمال ذکر میکنند زیرا ممکن‌است پس‌از انجام تحقیقات بیشتر آثاری ازتمدن دورهٔ نئولی تیك درنواحی درهٔ سند بدست آید .

آنچه محقق‌میباشد درنیمه دورهٔ دومین هزارسال پیش ازمیلادمسیح نیاکان‌هندیها وپاکستانی‌های امروز که بزبان سانسکریت سخن می گفتند با گله ورمه وجنگجویان و برهمن‌ها ازبالای تنگهٔ معروف خیبربه هندوستان وپاکستان هجوم آوردند وپس‌ازاین حمله وهجوم‌آرین‌ها ، زبان ویا زبانهائی که‌مردم‌شمال غربی‌هندوستان بآن سخن‌میگفتند ازبین رفت واصلا از نوع آن زبان وممیزات آن کسی آگاه نیست فقط از روی پارهٔ مدارك می‌توان چیزی در آن باره فرض کرد .

در حال حاضر زبان آریائی مردم جنوب و شرق هندوستان زبان دراویدیان می‌باشد . زبان‌مزبورمرکب ازکلمهٔ طولانی مرکبی‌است که‌درنظرغربیان مشکل مینماید و صداهای آن‌کلمات بهم چسبیده‌است. این‌زبان‌نه تنها زبان معمولی‌مردمان‌مختلفی‌ازاهالی جنوب هند می‌باشدبلکه پاره‌ای ازمردم خاورمیانه بنام براهوئی بآن زبان سخن‌میگویند.



زبانهای ایران و افغانستان

براهوی نام ناحیه‌ای واقع درجنوب شرقی افغانستان ومجاور پاکستان است. بعضی ازمردم براهوی درمشرق ایران نیز یافت می شوند . محل اقامت مردم براهوی چنانکه می دانیم در مغرب دره سند واقع شده و زبان فعلی آنان بزبان سکنه جنوب هندوستان بی‌شباهت‌نمی‌باشد ازآنرومی‌توان حدس زد که زبانهای دراویدی موقعی در دره‌رودسند هم معمول بوده بنابراین ممکن است آریان ها زبان قدیمی آن نواحی را از بین برده و محیط آنرا منشعب کرده باشند واین شعبات که برحسب تقسیمات جغرافیائی و منطقی منقسم شده تاکنون باقی مانده است .

بهرحال زندگی مردم براهوئی علی‌الرسم مطابق محیط آنان است بعضی‌ها زارع وبعضی دیگر شبان میباشند ودر دومحل بنام جالوان وساراوان اقامت‌دارند. بعضی‌ازقبایل قبیلهٔ‌احدزائی‌مقیم جالوان وخاندان کلات میباشند اینان پیش‌ازآمدن‌انگلیسهافرمانروای بلوچستان بودند .

پس بطوریکه ملاحظه می‌شود این قطعه از موزائیك خاور میانه هم برای خود جای مناسب و برجسته ای در نزدیکی هندوستان پیدا کرده است . همسایگان براهوئی عبارتند ازبلوچ های قرا وقصبات تاجیك (ایرانی) بازرگانان هندی وطبقات دیگری از مستخدمین وگماشتگان که بنام دمب شهرت دارند وبه هندوستان میروند طایفه براهوئی که طبعاً منظم بارآمده‌اند پلیس وژاندارم خوبی می‌باشند وبیشترشان درخراسان(ایران) بهمان سمت‌ها خدمت میکنند .

موقعی من با یك گروهبان ویك تفنکدار براهوئی برای شکاربطرف غاری‌میرفتم قدگروهبان شش پا ووزن او بیش ازدویست پوند میشد. او باتفنگدار پشت ماشین جیپ نشسته بودند وبزبان خودشان صحبت‌میکردند وبیشترکلماتشان باحرف انگلیسی (ظ ض) مخلوط بود. در محلی آن گروهبان از من خواست که آهسته برانم و بدستهٔ از باقرقره با تفنگ خود تیرزد ویکی ازآنها را کشت این گروهبان می گفت یك زن کرد ویك زن ایرانی و یك زن براهوئی دارد و درتمام مدت عمر با قاچاقچیان وآدم کشان مبارزه میکرده است . درپایان روزوی بطورعمودی یك طرفه سوار اسب شد وازبالای کوه بطرف غارشتافت درصورتی که من ودیگران پای پیاده ترسان و لرزان آن راه را طی کردیم .

میتوان گفت چنین مردمی دارای همه نوع تمدن از آن جمله تمدن باستان درهٔ سند بوده‌اند .

۴

سامی ها

کلمه سامی بمردمی اطلاق می شود که در قدیم وحال بزبانهای سامی تکلم کرده و میکنند وقسمت عمده سکنه خاورمیانه را تشکیل میدهند وازنظر جغرافیائی و تاریخی وفرهنگی مرکزیت دارند.

شما هر رنگی را که میل داشته باشید میتوانید بـرای این قسمت از موزائیك تصوری ما انتخاب کنید فقط درنظر بگیرید که قسمت سامی در موزائیك مزبور دارای رنگ ومقام اساسی میباشد وبا سایر قطعات موزائیك از هرجهت مختلف است ومیتوان گفت که قطعه سامی مانند سیمان خوشرنگی است که قطعات دیگر را نگاهداری نموده است. اگر کسی عناصرکلی قابل ملاحظه تمدن و فرهنگ اقوام مختلف سامی‌را انتخاب کند وتحت مطالعه قرار دهد ملاحظه خواهید کرد قطع نظر از اختلاف مکان و طول مدت زمان نقاط جالبی ازروابط انسانی واحساسات عمیق دینی‌درآن عناصرموجوداست.

اطلاعات فعلی ما درپاره‌ای اززبانهای قدیم سامی تاباَنجا میرسد که نوشتن میان آنان آغازشده وقبل از آن چیزی معلوم نمیباشد همینقدرمعلوم‌است که سامی زبانها در عصر برنز دربین النهرین درشمال نواحی سومریها میزیستند وشاید هم درجنوب نواحی سومری در (زمین‌های دریائی) عربستان هم اقـامت داشتند و طریقهٔ خط میخی را از سومریهاآموختند. قدیمی‌ترین‌زبان سامی‌ها زبان‌عقادی بوده که‌از آن زبانهای مختلف(۱)

---

۱ ـ رجوع شود بکتاب گرامر آسوری بابلی تألیف آرشوراونگناد مونیخ ۱۹۲۵ صفحهٔ ۱ دکتر جورج کامرون طی یك مکاتبه خصوصی چنین‌اظهار عقیده میکند که زبان اخیرآسوری از بقایای مستقیم زبان عقادی میباشدولی زبان بابلی‌زبانی است‌که قسمتی ازآن از زبان عقادی اقتباس شده و ترقی و توسعه یافته بعلاوه آثار نفوذ وسیع زبان آسوریهای ساکن شمال غرب هم دراین زبان بابلی یافت میشود (مؤلف)

مانند بابلی و آسوری مشتق شده است تمدن بابلی ها از سومریها بارث رسیده بود وتمام عملیات (تکنیك) فنی که معلمین سومری اختراع کرده بودند بدست بابلی ها افتاد. همین قسم قوانین و طرزحکومت وجزئیات تشکیلات مذهبی همه ازسومریان بوده است.

معابد بابلی‌ها ازنظرجامعه بصورت مورد اعتماد درآمد ودارای موقوفات واملاك گردید وکاهنان بابلی ریاضیات وستاره شناسی سومریان را ترقی دادند.

آسوریان در دشت ها وتپه ها واراضی کرانهٔ رود که تازه اززیرآب درآمده بود میزیستند در نزدیکی همین گرکوك فعلی و همانجائی که چاههای نفت موجود است و چون درمجاورت کوههای زاگروس وتپه هـای ارمنستان بودند بانواع فلزات دسترسی داشتند واز آنرو توانستند اسلحه های مناسبی بسازند و بردشمنان خود بتازند. درتاریخ قدیم آسوریان حوادث بسیاری ذکرشده که حاکی‌از کشت و کشتارهای آسوریان‌میباشد اینان هزاران نفر را سرمیبریدند وپوست میکندند وصدها نفردیگر رادست‌وپا میبریدند ومثله میکردند، وقوچ جنگی حصار کوب ومنجنیق‌های جنگی از اختراعـات آسوریان میباشد وسپس بدست رومیان تکمیل شده است همین آسوریان بودند که برای نخستین بارقتل عام و کشتار دسته‌جمعی اقوام وقبایل‌را مرتکب شدند وهمین‌ها بودند که اقوام و قبائل را بطور اجتماع ازجائی بجای دیگر کوچ میدادند همانطور که درعصرآهن‌تبعید دسته جمعی مردم به نقاط سیبریه معمول بوده است. خلاصه اینکه از کرانه نیل تا دامنه کوه دماوند از صحرای عربستان تاجنگل هائی که امروز ارمنستان است و کنار دریاچه وان مورد قتل و غارت وخرابکاری‌آسوریان بوده است. خوش بختانه از آن آسوریان، زبان ونژادی که وارث مستقیم عادات ورسوم آنان باشد باقی نمانده است (۱).

مردمانی که امروز خودرا آسوری میخوانند بآن زبان‌آسوری صحبت‌نمیدارند بلکه زبان آنان سریانی وشاخه‌ای از زبان آرامی میباشد. زبان آرامی‌ها تقریباً درقرن

۱- دکترجورج کامرون طی یك نامهٔ خصوصی بمطالب مزبور چنین اعتراض‌میکند: بس‌است این تبلیغات آسوریان بود اگراو لمستدخدمتی کرده همان‌است که در کتاب تاریخ آشوری خود یادآورشده است که این آسوریان میدانستند نگاهداری‌امپراطوری‌مستلزم خونریزی و کشتار است ودلیلی نداشت که این حقیقت را نادیده بگیرند آنها میخواستند که مردم را با پیروزیهای خونین خویش بترسانند و در اطراف فتوحات خود همه نوع تبلیغات بکنندآن نوع تبلیغات درمقام خودبسیار عالی بود وقابل ملامت نیست آسوریها در اداره امور مملکت و پیشرفت وترقی بازرگانی در خاورمیانه عملیات شایان تقدیری انجام داده‌اند (مؤلف)

یازده قبل از میلاد پدیدآمد وزبان عمومی سکنه سامی نژاد نواحی شمال غربی شد .

پای تخت آرامی‌ها دمشق بوده که بقرارمشهور قدیمی‌ترین شهرهای تاریخی دنیا میباشد در زمان ظهور مسیح زبان آرامائی زبان معمولی مردم شمال و مرکز فلسطین درمغرب رود اردن و همچنین زبان مردم آن روزعراق بود . سامی هائی که آئین مسیح را پذیرفتند زبان آرامی را ترقی دادند ولی الفبای آنان سریانی بود مخصوصاً مسیحیان، بطوریکه در ایران وآسیای مرکزی به تبلیغ آئین مسیح پرداختند سپس در زمان حیات چنگیزخان تا پای‌تخت مغول رفتند (وتقریباً) موفق‌شدند که آئین مسیح را آئین رسمی امپراتوری مغول قرار بدهند .

الفبای امروز مغولان و بآنچه کـه ازبالا بپائین نوشته میشود چیزی جز الفباء و رسم الخط عمودی آرامائی نمیباشد .

موقع حملهٔ اعراب بعراق اکثر مردم آن نواحی با آنکه تمدن وفرهنگ قدیمی خود را حفظ کرده بودند از نظر آئین و کیش مسیحی‌بودند واز فرقه های مختلف آن مذهب پیروی میکردند که مهمترین آن فرقه نسطوری بودند . تدریجاً بیشتر آنان عربی آموختند ومسلمان شدند بعضی از آنان زبان را آموختند ولی مسلك و آئین خود را نگاهداشتند. همین جریان درسوریه ولبنان‌نیز واقع‌شد مثلا مسیحیان لبنان بمارندئیت‌ها (تابع‌کلیسای رم) ارتودکس‌ها ـ یعقوبی‌هاـ پروتستانها ـ تابع‌کلیسای یونانی‌تقسیم‌میشوند ولی در مراسم مذهبی همگی زبان سریانی بکار میبرند و حتی درپاره از قصبات سوریه زبان سریانی زبان عمومی روز است .

در قرن سیزده میلادی که هولاکو بعراق حمله آورد عده زیادی از کسانی که بسریانی سخن میگفتند کشته شدند وبقیةالسیف بمرزهای عراق وایران وترکیه مهاجرت کرده در کرانهٔ غربی حاصلخیز دریاچه ارومیه اقامت نمودند و همین ها بودند که هستهٔ مرکزی سکنهٔ ارومیهٔ سابق ورضائیه امروز را تشکیل دادند . موقعی کـه در سال ۳۱ – ۱۹۳۰ مردم عراق برضد بریتانیا شوریدند آنان نسطوریان را برضد مسلمانـان بمیدان آوردند و همینکه انگلیسها از عراق رفتند مسلمانان نسطوریان را قتل عـام کردند و مطابق حساب دقیق ششصد نفر آنها راکشتند . درایران هم درقرن اخیرهمسایگان‌ترك وآذربایجانی چند دفعه نسطوریان را کشتار نمودند .

گرچه‌کلیسای اصلی نسطوریان باقی است و تحت ریاست اسقفی بنام (مار) اداره میشود اما چون مبلغین کاتولیك و پروتستان درقرن اخیر بشدت میان آنان تبلیغ ونفوذ

نموده‌اند بیشتر نسطوریان دین کاتولیك وپروتستان را پذیرفتند. مبلغین کاتولیك وکلیسای پروسبی‌تریان در رضائیه مراکز فعالی‌دائر کردند. مبلغین پروسبی تریان قریب صد سال (از ۱۸۳۶ تا ۱۹۳۶) مدارس وبیمارستان داشتند امارضا شاه پهلوی درسال ۱۹۳۶ مدارس وبیمارستان آنهارا تعطیل کرد. خلاصه اینکه درنتیجه اقدامات مبلغین مزبورهمین عدهٔ نسطوری که خود را آسوری میخوانند دارای معلوماتی شده اند و بسیاری از آنان در ادارات دولتی ایران مستخدم هستند و هزاران نفر آنها بآمریکا رفته‌اند. آن عده از این نسطوریها که در عراق هستند معمولا پیش اروپائیان مستخدم هستند وعدهٔ از آنان در ایران وعراق رانندهٔ کامیون ویا تعمیرچی اتومبیل هستند.

اینك بآغازعصر آهن برمیگردیم وحدس میزنیم (البته دلیلی نداریم) که مردمان مخصوصی از کرانهٔ خلیج فارس بسواحل مدیترانه یعنی لبنان و شمال فلسطین مهاجرت کردند این مهاجرین احتمالی بیکی از زبانهای سابق صحبت میداشتند و نامشان فنیقی ها بود.

کشتی رانی در خلیج فارس اززمان سومریان و بابلیها معمول بوده است، مطابق نوشته‌های خطوط میخی آن زمان کشتی رانهای آن موقع در کرانهٔ کشوری زندگانی میکردند که آن محل را زمین دریائی میگفتند و بمعنای اراضی ساحلی میآمد وظاهراً قسمت غربی کرانه خلیج فارس ودر دهانهٔ رود وجزایر بحرین بوده است. دربارهٔ موارد منظور از زمین دریائی یمانه ویمن (آن قسمت که در کرانه عمان میباشد) وتمامه است اتفاقاً اسم یمامه و یمن و تمامه از ریشه یك کلمه سامی است که بمعنای دریا میآید (۱) بسیاری از کالاهائی که از راه خلیج فارس‌بسومرا میآمده ازهندوستان یا ماوراء هندوستان صادرمیشده است. کشتیرانی دراوقیانوس آنقدرها مشکل نیست زیرا درموقع برصات‌شمال شرقی ممکن‌است کشتی‌رانی ازهردوطرف میان دهانهٔ خلیج فارس ونقاط مختلف سواحل غربی هندوستان انجام یابد. همینقسم کشتی رانی بطرف کرانهٔ شرقی افریقا باشراع های مثلث امکان پذیر بود وراه دراین قسمت منحنی شده بطرف سواحل میرفت.

گرچه در طی این راه ممکن بود از نقاط دور افتادهٔ مانند ماداگاسکار واندونزی نیز عبور کرد درایام قدیم دریانوردان از آن نقاط میگذشتند ولی جزایر واقع در میان

۱ـ بکتاب زمین دریائی عربستان قدیم تألیف آربی‌دوفرتی وتحقیقات پیل دونه قسمت‌های شرقی (نیوهاون ۱۹۳۲) جلد نوزدهم مراجعه شود. (مؤلف)

راهها مانند جزیرهٔ ریونیون (محل تبعید عبدالکریم ریفی) و جزیرهٔ موریتوس (محل پرندگان آبی) تا قرنهای اخیر کشف نشده بود. احتمال کلی میرود که کشتیرانان اوقیانوس هند درقرون سابقه ازمردم هند واندونزی بوده‌اند در هرصورت هنوز بطور قطع معلوم نیست که درچه تاریخی دریانوردان عرب با استفاده ازبرصات در کرانهٔ هندوستان وافریقا مشغول کشتی رانی شده اند.

نکتهٔ جالب توجه از نظر کشتی رانی اینست که بازرگانی دریای خلیج فارس طوری بوده که درچند نقطه بارها از این کشتی بآن کشتی منتقل میشده است از آنجمله در محل موسوم به دیلمون (تصور میرود بحرین فعلی باشد) و بندر دیگری که ملوك نامداشته است. دراینجا یك سئوال پیش میآید و آن اینکه اگرهمهٔ اینها در داخل خلیج بودند دیگر نقل و انتقال چه ضرورت داشته است. پاسخ قطعی این پرسش هنوزمعلوم نیست شاید برای این بوده که آب خلیج درپارهٔ نقاط کم عمق میشده وکشتیهای کوچکتر وملاحان ماهرتری ضرورت پیدامیکرده وشاید میخواسته‌اند سهمی ازمنافع را بآنها بدهند وشاید هم ناخدایان از ترس شروع برصات عجله داشتند که زودتر باوقیانوس بر گردند زیرا با آن برصات شدیدی که در جنوب غربی واقع میشده بیرون آمدن ازخلیج برای آنها دشوار میگشته است.

درهرحال تقریباً هزارسال پیش ازمیلاد وقایعی رخ داد که باید از آن نام برد. این وقایع بطور خلاصه عبارت است از استفاده از شتر در راههای صحرائی ـ تأسیس سلطنت های جنوبی عربستان، بسط وتوسعهٔ بازرگانی از راه جنوب عربستان تا کرانهٔ مدیترانه ودیگر مهاجرت معروف فنیقیان بکرانهٔ شرقی مدیترانه. ارتباط این حوادث با یکدیگر معلوم است.

گرچه برای اثبات آن دلایلی در دست نیست اما مسلم است که استفاده از شتر مفتاح این تحولات بوده است باینقسم که بازرگانان ودریانوردان بجای اینکه کالا های خود را بخلیج فارس ببرند ودرآنجا ادویه و سایر اجناس را چند مرتبه خالی کنند و دوباره حمل نمایند آنها را بیکی از بنادرجدید مانند موکالا ویا شیهرمیبردند و درآنجا شترداران جنوب عربستان بارها را با شتر ازطریق حضرموت وقطابان وسبا ومائین بمکه ویثرب وسایر واحات حجاز نقل میکردند از آنرو هیچ بعید نیست که بگوئیم پاره ای از کشتی رانان اصلا بمدیترانه منتقل میشدند ویا کشتی رانی آن دریا که منحصراً دردست

عموم (می توان) بود شرکت‌میجستند وازدریانوردی سودمند آن‌جا بهره‌مند میشدند(۱)

در اینجا یك سئوالی پیش میآید که لهجه های مختلف سامی اساساً از مملکت دریائی بوده ویا اینکه از زبان کنعانی مشتق شده است . در ایام اخیر فرضیهٔ اخیر قابل قبول میباشد باوجود این دلایل ممکن است که دریانوردان از خلیج فارس بمدیترانه آمده باشند و زبان بومی خود را ازیاد برده زبان جدیدی آموخته باشند چنانکه این قبیل اتفاقات نظایر بسیار دارد درهرحال همینکه فینیقیان از اوقیانوس هند و یا ازخلیج فارس‌بمدیترانه‌آمدند مردمان کرت را که خداوند دریانوردی بودندعقب زدند ومهارت خویش را کامل ساختند . حوزه های حاصلخیز پرثروتی در آبهای غربی‌یافتنددر کارتاژ وقرتاجنه کادیز وغیره کلنی تشکیل دادند واز پرتقال و یا شاید ازجنوب انگلستان قلع و پارهٔ فلزات را بمراکز شرقی متمدن وارد ساختند؛ هومرمطالب زیادی دربارهٔ فینیقیان میگویدوآنانرا مشهورترین‌دریانوردان دریای‌اژه میخواند وبعقیدهٔ هومرهمین‌فینیقی ها اسلحهٔ برنز - پارچه‌های لطیف وبردگان بیونانیان وحشی آنروز میدادند ودربرابرشراب وگله ورمه از آنها میگرفتند .

فینیقیان بردگان‌راده هزار ده هزار ازاینجا بآنجا کوچ می‌دادند وبا این اقدام واسطهٔ نقل وانتقال صنایع وحرف زیادی می‌شدند وهمین قسم عمل آنان موجب تشکیل اقوام و و طوایف مختلف می‌شد .

خود فنیقیها مردمان هنر پیشه بودند و در پیشرفت صنایع و حرفه ها فعالیتهائی داشتند. از آن‌جمله باعصارهٔ حلزون صدفی رنگهای ارغوانی مشهوری می‌ساختند که بنام رنگ (صور) در آن ایام معروف بود. فینیقیان معبد سلیمان را طوری باچوب وسنگ وآهك ومخلوطی از برنز بناکردند که هنوز شهرت آن باقی میباشد فینیقیان بازرگان وصنعتگر ودریا نورد خوبی بودند وعلاوه بر آن‌خصلت دیگری هم داشتند که تعصب در امور دیانتی خودشان بود وبهمین‌نظر با انبیای بنی‌اسرائیل جداً مخالفت می‌ورزیدند .

فنیقیها که بیشتر بشغل دریا نوردی می پرداختند ناچار متحمل خطرات بزرگی

۱- جورج حورانی پس از مطالعهٔ این مطالب با آن مخالفت واعتراض نموده و بنا بعقیدهٔ اوفنیقی‌ها بطوردسته جمعی از خلیج فارس بمدیترانه نرفتند ولی‌عقیدهٔ فعلی‌من بر آن است که افرادی مانند اعضای شرکت کشتی رانی وغیره بمدیترانه رفتند و با مردم محلی کرانهٔ مدیترانه اختلاط و امتزاج یافتند و در نتیجه فینیقی های آنروز پدید آمدند . (مولف)

می گشتند وسفرهائی میرفتند که یك ماه و دو ماه بلکه یك سال وچند سال طول می کشید و در طول آن مدت با هر نوع خطری مواجه می‌شدند .

همین قسم برای احداث پایگاههای بازرگانی مجبور بودند با مردمان محلی و رقیبان زد و خورد کنند . از آن جهت توجه و علاقهٔ بسیاری بمراسم مذهبی خود داشتند تا آنجا که عزیزترین اشخاص خود را برای خدایان قربانی می کردند. منجمله رسمشان این بود که درپارهٔ مواقع پسر ارشد را زیر چنگال یکی از بتهای برنجی سر می بریدند تا از این خطرها نجات یابند. البته چنین مردمی خشن و ناملایم بشمار می آمدند. اما تا موقعی که تمدن رومی‌ها ترقی نکرده بود آنان دربسط تمدن خویش خدماتی انجام می دادند .

مردان فینیقی که مدتها درمسافرت میماندند زنان را بدون مرد بحال خود واگذار می کردند آنها هم با انجام پارهٔ مراسم مذهبی بوسیلهٔ مردانی که سفر نرفته بودند رفع احتیاج می کردند! مخصوصاً این مراسم درنزدیك چشمهٔ مقدس (آروتیس) ودرجوار معبد الاههٔ (استارت) مرتب انجام می گرفت. عده‌ای از مردان هم از روی معتقدات مذهبی خود را مقطوع النسل می کردند وتارك دنیا می‌شدند. چنانکه هم اکنون نمونه آن درخاورمیانه و پارهٔ نقاط دیگر دیده می شود .

گرچه امروز کسی خود را فینیقی نمی‌داند ولی آثار توارث آنان در پاره‌ای نقاط مشهود است. مثلا کشتی بانان عرب که ازمسقط و کویت بیرون می‌آیند همان کار دیرین فنیقیان را انجام می‌دهند. مسیحیان لبنانی که درهمان محل اولیه فنیقیها اقامت دارند مانند فنیقیها برای تجارت بنقاط دور ونزدیك سفر می کنند .

مسیحیان لبنان هم چنین دریا نوردان مالطه که غالباً در کنار فانوسهای دریائی بحر احمر متوقف می‌شوند بزبانی سخن می گویند که نیمی سامی و نیمی ایتالیائی میباشد وممکن است بعضی کلمات فینیقی هم در آن باشد. اما فیلیپ حتی که شاید خود او ازاعقاب فنیقیان است عقیده دارد زبان مزبور زبان خاصهٔ عربی امروزه میباشد (۱) باید دانست که یکی ازعناصر مهم تمدن امروز ما یعنی الفباء بوسیلهٔ فنیقیها در دنیامنتشر شد و در سالهای میان ۱۰۰۰ و ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح نیاکان فینیقیها (کنعانیان) حروف صدادار خط مصری را اقتباس کردند اما علامات آنرا ازیاد بردند ولی از همان حروف صدا دار کم کم فینیقیها الفبائی ترتیب دادند که خط عبری آرامی صابی وعربی ویونانی واتروسکافی پدید آمد و از الفبای اتروسکافی الفبای رومی پیدا شد که اکنون الفبای ملل غرب است.

۱ـ بانسیکلوپدی آمریکا چاپ ۱۹۴۸ صفحه ۱۲۴ تحت عنوان زبان عربی مراجعه شود. (مؤلف)

واز خط یونانی خط قبطی وخط سریانی در آمد که اکنون خط بعضی از ملل اسلام‌است. خط فعلی ارامنه و گرجیها نیز بازحمت بسیار بطورکلی ازهمان منابع اقتباس شده است.

راجع بحروف بی‌صدا و علامات واشارات‌هجائی وهمچنین‌راجع بالفبای‌مصریان می‌توان مطالبی بیان کرد . مصریان درآغاز الفبائی داشتند که مرکب از آهنگهائی بود اما در آخر هرکلمه از شیئی ویاعملی ویافکر موردنظر تصویری می کشیدند تا مطمئن شوندخواننده مطلب را درك کرده است. دلیل عدم حذف آن اشارات همین گرفتاری زبانهای‌غربی‌است که آنچه نوشته‌می‌شود خواننده نمی‌شود وچندکلمه که دارای یك‌تلفظ هستند معانی‌متعدد دارند واگر بنا باشد همهٔ آن‌کلمات را با یك املاء بنویسند خواننده دچار اشتباه می‌شود ولذا هرکلمه‌ای از آن‌کلمات متحدالصوت را با املای‌مختلف مینویسند تا معانی آنان‌برای خواننده بخوبی‌مفهوم گردد. ماندکلمات to-two-to که‌اگرهرسه‌کلمه‌را tu بنویسند(۱) خواننده متوجه نمیشود که مقصود کدام است و البته این اشکال در زبان فرانسه زیادتر است مانند : Mere—Maire

که تلفظ یکسان و معانی متعدد دارد . (۲)

فنیقیها که‌در زبان خودحروف هم‌آهنگ وتلفظات‌خاصی‌نداشتند بآسانی‌توانستند الفبای مصری را اقتباس کنند در زبان‌های سامی‌حروفی هست که تلفظ آن برای مردم‌غیر سامی اشکال دارد مانند ث و ض و ظ

همین قسم تلفظ الف وهمزه و حرف حلقی ع غ که بطور خاص تلفظ میشوند . سامی‌ها وفنیقی‌ها ۲۸ حرف بی‌صدا انتخاب کردند وحروف باصدا وهم آهنگ را از یاد بردند والفبائی اختراع کردند که‌پس ازآنان ازمجموع آن الفباحروف باصدا وهم آهنگ نیز پیدا شد .

درمیان تمام ملل خاورمیانه یهودیان دارای‌ممیزات بسیاری هستند که مخصوص قوم یهود میباشد . یهودیان در تاریخ مقام مهمی را دارند زیرا از زمان امپراطوری روم تا پیدایش حکومت اسرائیل مانند پل رابط میان خاور میانهٔ وجهان غرب بوده‌اند باستثنای ایرانیان آتش پرست یهودیان‌یگانه ملتی هستند که درمدت سه هزار سال‌زبان و مذهب و ممیزات قومی خویش را کاملا حفظ کرده‌اند و در ظرف این مدت طولانی

۱ــ اولی بمعنای به دومی دو وسومی نیز میاید . (مترجم)

۲ــ اولی مادر ودومی کدخدا معنی دارد . (مترجم)

آوار گیها و بدبختی‌ها کشیده‌اند گاه منفور و گاه محبوب بوده‌اند و از این سر زمین بآن سرزمین رانده شده‌اند و بعضی از آنان در اقوام دیگر مستهلك گشته‌اند.

شاید تاریخ هیچ ملتی مثل تاریخ ملت یهود اینطور مدون نباشد و شاید هیچ تاریخی نظیر تاریخ یهود در دنیا یافت نشود که تغییرات ناشیه از تغییر محیط اینطور در حکومت و مذهب و فنون مختلفه باین آسانی معلوم باشد وقتی که بتاریخ عهد عتیق مراجعه کنیم یهودیان را مردمی کوچ نشین میبینیم که در صحرای هلال خصیب شمال و مشرق فلسطین در حرکت هستند اینان که تیره‌ای از اقوام کوچ‌نشین اولاد ابراهیم بودند کم کم توانستند وارد تمدن عصر نیمه شبانی قبایل سامی بشوند که نمونه بارز آن در حال حاضر قبیله رومه هستند سپس در نتیجه خشکسالی برای یافتن چراگاه بطرف جنوب و مغرب کوچیدند مقصد آنان اراضی حاصلخیز کنعان بود ولی راه را گم کرده از مصر سر در آوردند و چندین قرن در آن کشور باج گزار و خراج گزار شدند و بواسطهٔ بیداد مصریان مجدد سر بصحرا گذاردند.

یهودیان از ترس این که مبادا مصریان آن‌ها را قتل عام کنند از مصر بطرف کنعان رو آوردند پیشوای آنان در این هجرت موسی بود موسی در کوه سینا تجربیاتی از امور مذهبی بدست آورده بود موسی یهودیان را دعوت کرد تا به یهوه خدای مخصوص کوهستان خدای فتح و پیروزی ایمان بیاورند یهودیان در تحت حمایت و راهنمائی ملکوتی خدای کوه شعله‌ور پیشرفت نمودند و شهر های کنعانی را یکی پس از دیگری متصرف شدند و در آن نواحی اقامت کرده بکشاورزی اشتغال یافتند.

زندگانی شهری علاوه بر کشاورزی بآنان صنایع و حرف بازرگانی آموخت و از کنعانیان جواهر سازی و آهنگری و بازرگانی و صنایع دیگری را فرا گرفتند تا آنکه در زمان سلیمان نبی وضع ایلاتی آنان از بین رفت.

درمیان قوم یهود پارهٔ تیره‌ها ثروتمند و پارهٔ دیگر فقیر بودند قضاة بجای شیوخ قوم در شهرها بدادرسی می پرداختند وضع بین‌المللی تجارت میان اوقیانوس هند و مدیترانه سلیمان را بر آن داشت که وحدت ملی یهود را تقویت کند در آن موقع اورشلیم مرکز روحانیت و سیاست یهود بود اخیراً این شهر بتصرف جیوزیتها در آمده است.

باید متذکر بود که نام جیوزیت با هیچ یك از اقوام دیگر یهود ارتباط ندارد و بنابر این نمیتواند شعار قوم یهود باشد اگرچه نام مزبور قبلا بااقوام وملل دیگر مربوط بوده است.

پیشرفت بازرگانی وصنایع در وضع اجتماعی یهود تغییراتی پدیدآورد وازآنرو ثروتمندان غنی تروفقیران فقیرتر شدند ودرنتیجه پیغمبرانی ازمیان یهود برخاستند تا مطابق سلیقهٔ خود یهود اوضاع اجتماعی را اصلاح کنند پیغمبران ابتدا عبارت ازحلقهٔ درویشان بودند . یعنی مردمی که میتوانستند حال جذبه و نشاطی بخود بدهند مغز را از کار بیندازند و اوراد و اذکار نامفهومی بر زبان برانند چرخ بخورند بحال انجذاب در ایند این جریان مثل خود بشر خیلی سابقه دارد و همیشه در اجتماعات بشری مرسوم بوده است درویش مجذوبی حال جذبه پیدا میکرد، دور خود چرخ میخورد کلمات نامفهومی برزبان میراند وهرشنونده‌ای مطابق سلیقه خود مطلبی از آن کلمات درك میکرد این‌کار در اجتماعات بشری ازقدیم الایام معمول بوده واساس آن در میان سامی ها استوار شده است چنانکه امروزه عده‌ای از سامی نژادان صوفی ماب عربستان آنرا مجری میدارند .

این جریان ساده مثل همه جریانات ساده دیگر کم کم وضع پیچیده ای بخود گرفت ومنشاء آثارتاریخی بزرگ شد کم کم ازمیان‌حلقهٔ درویشان‌پیغمبرانی‌برخاستند واتباعی برای خود بدست آوردند این پیغمبران اظهار میداشتند که ازملکوت آسمان الهام میگیرند اینان بخوبی امراض جامعه خویش را تشخیص میدادند وراه علاج آنرا نیز میدانستند و میتوانستند نسخه‌های مؤثری برای بهبود جامعه تهیه کنند شخصیت پیغمبران بسیارقوی ومعلومات واطلاعات مهمی داشتند وطبعاً برای‌فرمانروایان‌بیدادگر عصر خود اسباب زحمت میشدند .

مهم‌ترین شاهکارانبیاء شناختن وشناسانیدن یهوه وتعلیمات یهوه بود آنها مدعی بودند که یهوه تنها خدای اسرائیل نیست تنها نمونه و علامت پیروزی یهوه نیست آنها میگفتند یهوه نباید مانند خدایان‌دیگران علامت وشعار ملت خاص درمجامع‌بین‌المللی المپیاد باشد بلکه یهوه خدای زمین و آسمان وموجد تمام مخلوقات میباشد یهوه‌مظهر عدالت وحاکم مطلق عموم طبقات وافراد وملل میباشد . یهوه کسانی را حمایت میکند که او را بدرستی بپرستند ستایش کنند احکام او را اطاعت نمایند وعدالت وصلح وسلام را در سراسرجهان تعمیم دهند خدای بزرگی که اینطور توصیف میشد برای هرفردی درهرجای دنیا وهر محیط وهراجتماعی قابل‌پرستش وستایش است خدائی که هر کس‌از هرنژادی وهرآئین و هرنوع تمدنی که دارا بوده میتواند آن خدا را براستی و درستی عبادت کند و درنتیجه پیروی از اوامر آن خدای مهربان با همنوعان خویش همکاری

ومساعدت نماید وعالم انسانیت را قرین آرامش سازد آری این یکتاپرستی یهودیان وشناسائی یهوه خدای جمیع مخلوقات پایهٔ دیانت مسیح واسلام و بنیان گزار تمدنی شد که امروزه دنیای آزاد غرب برای مبارزه با الحاد وبیدینی و خدا شناسی بنام همان خدای یکتای بی‌همتا عمل میکند.

تا مدتی دیانت یهود میان سایر اقوام وملل هم تبلیغ میشد و مبلغین یهود در شمال افریقا درحبشه درمیان قبایل خزر مقیم کریمه مردم را بهردین وآئینی که بودند به پرستش یهوه دعوت مینمودند. تبلیغ ودعوت با فداکاری حضرت مسیح وحواریون آن بزرگوار به‌منتهی درجه قوت گرفت دراین اثناء نیروهای جدیدی که درخاورمیانه پدیدآمد قوم یهود را یك ملت خاص مذهبی نمود و آنانرا بصورت مردم مخصوصی درآورد.

اسارت بابل در سال های ۵۳۷ - ۵۸۷ موجب شد که عده‌ای از شخصیت های برجسته سلطنتی یهود بدولت جنوبی عراق انتقال یابند قبایل اسرائیل که باسارت آسوریان درآمدند سلطنت شمالی قوم یهود هم درنتیجه آن پیش آمد ازبین رفت وباحتمال قوی مردم آن درمیان مردم ممالك مجاور مستهلك شدند کورش بزرگ شاهنشاه ایران پس ازفتح بابل یهودیان را از اسارت آزاد ساخت وبآنان اجازه داد بفسلطین برگردند و از نومعبد خود را بنا کنند ولی بسیاری ازیهودیان درعراق ماندند بعضی از آنان پیش از اسکندر یا مقارن ظهور اسکندر بواحات آسیای مرکزی کوچیدند بعضی دیگر با یونانیان بکریمه رفتند و اما ازچه موقع کلنی یهود درحبشه و جنوب افریقا مستقر شد هنوز بطورقطع مسلم نمیباشد. بعضی‌ها معتقدند که پیش ازاسارت بابل ویاپیش ازآمدن رومیان بوده وبعضی خلاف آن میدانند درهر حال خیلی قبل از بعثت پیغمبر اعلام عدهٔ یهودی درحجازویمن اقامت داشته‌اند تا آنجا که میتوان گفت بعضی از پادشاهان سبا یهودی بوده اند.

توسعهٔ امپراتوری روم باعث گردید که عده‌ای از اقوام خاورمیانه از آن جمله یهودیان به نقاطی که امروزه آلمان وفرانسه نام دارد مهاجرت کنند رومیان در کرانهٔ رود (راین) شهرهائی برای ترویج بازرگانی بنا کردندویهودیان را درآنجامستقرنموده جزء خودشان بحساب میآوردند. همینکه عربها شمال‌افریقا راگشودند ویهودیان را در آن نواحی با نفوذ وبا اقتدار یافتند عدهٔ جدیدی ازیهودیان را بآن نواحی منتقل‌ساختند و همین عمل را در اسپانی و پرتقال انجام دادند بقسمی که تا سال ۱۴۹۲ یعنی موقعیکه

فردیناند وایزابلا یهودیان ومسلمانان‌را از آن کشورها اخراج نمود سکنهٔ پرتقال‌واسپانی احتمالا ازدو اصل مختلف بشمار میآمدند. واما یهودیان که درنواحی (راین) اقامت داشتند و بآلمانی حرف میزدند از آن نقاط بطرف مشرق کوچیدند وبا یهودیانی که به یونانی سخن میگفتند ودر گالیسی میزیستند ملحق شدند. دراینجا اکثریت با یهودیانی بود که بآلمانی صحبت میکردند و ازاختلاط زبان این دودسته یهود زبانی پدید آمد که زبان (یدی‌آشکه نازیم) نام دارد.

پس‌از چندی، این اقوام مهاجر که بنام سفاردیم خوانده میشدند از شبه جزیرهٔ ایبره رانده شدند وبشمال‌افریقارفتند. درآنجاچنانکه‌میدانیم عده‌ای یهودی ازسابق‌اقامت داشتند که بزبان عربی سخن‌میگفتند. عده‌ای دیگرهم از آن یهودیان بجزایربریتانیا، به هلند ونقاط مختلف کرانه مدیترانه که سابقاً جزء امپراتوری عثمانی بوده کوچ کردند. تا قبل ازتأسیس دولت اسرائیل، یهودیان درغالب نقاط دنیا پراکنده بودند. یهودیان اروپا بیشتر بدونام (آشکی نازیم) و(سفاردیم) خوانده میشدند واعقاب این دو فرقه تقریباً در تمام شهرهای ممالك‌غربی اقامت دارند. پارهٔ‌ازآنان همه‌چیز اسلاف خودرا ترك گفته‌اند وبعضی دیگر هیچ چیز نیاکان را ازدست نداده‌اند.

واما درشرق عده‌ای یهودی بودند که اصلی محسوب میشدند وعده‌ای هم ازغرب شرق‌آمده بودند. دسته اول یعنی یهودیان اصلی شرقی تمام سنن وعقاید وعادات باستانی خویش را نگاهداشته‌اند وبیشتر بامور بازرگانی - مالی - تعلیم وتربیت و صنایع یدی (بطور ماهرانه) اشتغال دارند و فقط درپارهٔ نقاط مانند یمن ودامنه جبال اطلس بعضی از یهودیان زراعت پیشه‌اند. یهودیان ساکن ممالك‌غربی گرچه بمشاغل تخصصی‌خود تمایل دارندولی آن موقعیت سابق خاص خود را تا حد زیادی ازدست داده‌اند و اگر جنگ دوم جهانی پیش نمی‌آمد این تغییر موقعیت همچنان ادامه میبافت.

زبان عبری که همان زبان تورهٔ وعهد عتیق است و از زبانهای گروه غربی سامی بشمار میآید ودرردیف زبان فنیقی و کنعانی میباشد وبا زبان اخیر شباهت وتناسب بسیار دارد. دلیل‌تاریخی‌این‌پیش‌آمد چنان‌است که بنی‌اسرائیل‌بر کنعانیان استیلا یافتند وآنانرا در خود مستهلك نمودند. زبان عبری که مدتها زبان کهنه ومخصوص مراسم مذهبی و انجام تحقیقات علمی بود اخیراً احیاء شده است وزبان عمومی و رسمی دولت اسرائیل گشته است زیرا یهودیان که بزبانهای مختلف، ازنقاط مختلف جهان باسرائیل‌آمده اند طبعاً به‌یك زبان عمومی وکلی احتیاج دارند واینك‌آنزبان، زبان عبری است.

زبان دیگر سامی ویا زبان متعلق بگروه سامی‌زبان سکنهٔ جنوب عربستان است. در قدیم‌الایام سکنهٔ مائین شیوه ـ قطبان ـ حضرموت (یعنی صحرائی که امروز میان عربستان ویمن وعدن تحت‌الحمایه واقع شده است) بآن زبان سخن میگفتند.

پایتخت‌آن‌چهار ناحیه به‌ترتیب ـ مائین ـ مارب (۱) تمنا وشابوا نام داشته است

راجع بسکنهٔ این نواحی درایام قبل از اسلام اطلاعات بسیاری در دست نیست. حقیقت آن است که نواحی مزبور هنوز از نظر علمی مورد تحقیق واقع نشده و ادبای صدراسلام که دربیان نظم و نثر عربی بحد افراط تعصب میورزیدند مانع آن شدند که ازالسنه قدیم‌آن نقاط اطلاعاتی باقی‌بماند. اما مطابق روایات عهد عتیق وآیات قرآن، و هم چنین گفته های مسعودی وثعابی (۲) بلقیس همسر سلیمان ملکه سبا بوده و در شهر مارب میزیسته است. کتاب هشتم حمدانی راجع بقلاع یمن بدست آمده است و ترجمه شده‌است. (۳) کتاب دهم این مؤلف راجع بقبائل آن نواحی نیزیافت شده و باید ترجمه شود، (۴) بعلاوه ازسنگهای حجاری شده وخطوط منقوش‌آن نام پارهٔ اشخاص وخدایان واماکن وهم‌چنین شرح بعضی‌ازوقایع بخوبی معلوم میگردد نوشته ها و گفته‌های سترابو پرپیلوس ودید و روس سی کوس (۵) که راجع بآن مطلب است موجود و قابل استفاده

---

۱ ـ در قرآن مجید تفصیل خراب شدن سد مارب بواسطهٔ کفران سبا در سورهٔ مبارکه سبا آیه ۱۵ ذکر شده وداستان مواصلت بلقیس ملکه سبا باسلیمان نبی‌درسورهٔ مبارکه غل بتفصیل مذکور میباشد.

۲ ـ ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی متولد دربغداد ازمورخین و جغرافی‌دانهای قرن چهارم هجری و ازسران معتزله بایران وهندوستان و ممالك دیگر مسافرت کرده، مهمترین کتاب‌او مروج‌الذهب است مسعودی مطالب خودرا ازدانشمندان ایرانی، هندی، یهودی اقتباس ونقل کرده.

ابومنصور عبدالملك‌بن محمدبن اسمعیل ثعالبی از اهالی نیشابور و از متخصصین ادبیات عرب درقرن پنجم میزیسته ومؤلف کتاب مشهور یتیمةالدهر میباشد. (مترجم)

۳ ـ ابومحمد حسن‌بن احمدبن یعقوب حمدانی ازجغرافی‌دانهای مشهور قرن‌چهارم هجری ازاهالی یمن ومولف کتاب مشهور جزیرةالعرب است ودر زندان خلفاء درگذشته است (مترجم)

٤ ـ سترابو جعرافی‌دان مشهوریونانی‌درقرن‌اول پیش‌ازمیلاد میزیسته. بادانشمندان دیگر یونانی مانندپرپیلوس وغیره معاصر بوده است (مترجم)

٥ ـ ازچندین‌هزار نسخه‌خطی استنساخ‌شده بعضی ازاینهاسنگ مزار است وبعضی سوگندنامه است.

میباشد. گرچه نوشته‌های سی کوس دست دوم میباشد، در هر حال معلوماتی از مجموع آن حاصل میگردد.

مردم آن نواحی زراعت پیشه بودند، وبوسیلهٔ سدهای متعدد مزارع خود را آبیاری میکردند ومهم‌ترین این‌سدها، سد مشهور بمارب بوده است که در ۴۴۹ و ۴۵۰ میلادی خراب شد (۱) وآن نواحی ویران گردید. مردم آنجا درعین حال تجارت هم داشتند و محصولات کشاورزی فقط برای تغذیه خود آنها کفاف میداد. مردم جنوب عربستان معمولا کالا های لازم را از هندوستان و نقاط شرقی واقع در کرانه اقیانوس اطلس وارد میکردند و از آنچهار کشور عبور داده وبه مکه میآوردند واز مکه بکرانه مدیترانه میرساندند. سلیمان مانند اهالی فنیقیه خیلی باین موضوع اهمیت میداد. مرمکی وبخور وعود جزء این کالاها بود که از تپه‌های قره بدست میآمد. این نوع کالاها بیشتر در مراسم مذهبی بکار میرفت وچنانکه معلوم است کالاهای مربوط بتشریفات مذهبی همیشه گران قیمت است و هنور هم با همان اهمیت و با همان منظور در ممالک خاور میانه بکار میرود.

پس از فتح یمن بدست عربها، زبان بومی منسوخ و متروك شد وچنانکه معمول است فقط درنقاط دور افتاده عده‌ای بآن زبان سخن میگفتند و فعلا چهار لهجه از این زبان میان شبانان گارا (۲) وهم چنین درجزیرهٔ **سوکوترا** مورد استعمال دارد. ولی جزئیات دقیق آن معلوم نیست وباید درآن مورد هم تحقیقاتی انجام یابد. درهرحال مردمی که بآن زبان صحبت میدارند مسلمان خوبی نیستند، زیرا برخلاف عقاید اسلامی برای اجنه قربانی میکنند و بگور نیاکان خود قسم میخورند. و آنچه قابل اهمیت است آن است که پیش ازمحو پاره‌ای آثار موجوده، باید دربارهٔ اینان تحقیق بشود ومجهولات معلوم گردد.

قسمت عمدهٔ آثار ونمونه زبانهای جنوبی عربستان، اکنون درحبشه و اریتره باقی

---

۱ – تفصیل سد مارب گذشت. (مترجم)

عده زیادی از آن مربوط بساختمان از آن‌جمله ۱۳۶ خط راجع بسد مارب میباشد از مکاتبات خصوصی راج‌را – آر – گیپ. مؤلف.

۲ – بکتاب برترام‌توماس موسوم به چهارزبان عجیب عربستان‌جنوبی وقوم‌حضاره گذارش آکارس بریتانیا لندن ۱۹۳۷ مراجعه شود تألیف مزبور تاحدی مقدماتی و ساده بنظر میرسد و تألیف‌سوکوشوان کاملتر است. مؤلف.

مانده ومردم آنجا بزبانی شبیه زبان آنها تکلم میکنند، دراواسط هزارمین سال اول قبل‌از مسیح ، لشکریان حضرموت بارتفاعات حبشه حمله‌آوردند و زبان جیزی راکه نوعی از زبان حضرموتی بشمار میآید درآن نواحی مرسوم ساختند وآن زبان هنوز در مراسم مذهبی‌اجراء میشود، زبان مزبور که سابقاًمعمول بوده پس‌از رایج‌شدن زبانهای امهری-تیگره - تیگریگان منسوخ گردید. واکنون زبان رسمی امپراتوری حبشه همان زبان امهری است که زبان معمولی مردم سبا بوده وهیلاسیلاسی ادعاء (اما بدون دلیل) دارد که ازنسل بلقیس ملکه سبا میباشد .

زبان عربی یعنی زبان قرآن لهجه های تازه آن جدیدترین زبانهای سامی‌بشمار میآید. ظاهراً درقرن هفتم میلادی مردم ساکن منطقهٔ زبان آرامی (فلسطین وسوریه و عراق) وهم چنین مردم ساکن منطقه زبان سبا (یمن وحضرموت) بومی تکلم میکردند. زبان مزبور ، مانند زبان اهل سبا ، جزء زبانهای سامی جنوبی محسوب میشود. این هم مسلم‌است که پیش‌ازظهور پیغمبر اسلام مردمی که بومی‌سخن میگفتند کمتر ازمتکلمین بزبان آرامی وزبان اهل سبا بوده اند .

این را هم باید دانست که عرب زبانان پیش ازاسلام دردرجهٔ اول، یاکشتی‌ران یا چاپاردار (ایلات کوچ نشین) یا مردم شهری بودند وازطریق بازرگانی - صنعتگری و حمل ونقل وپذیرائی از زوار اعاشه میکردند. درسایر نواحی خاور میانه پایه زندگانی مردم روی دهقانان و قراء وقصبات استوار بود اما عربها از همان آغاز زندگانی خاصی داشتند وبرعکس‌دهقانان، بطور ایلاتی گذران مینمودند. زندگانی بازرگانان چه دریائی وچه صحرائی‌نیزهمینقسم بوده وبا زراعت وقراءوقصبات‌کار نداشتند. عربها طوری‌زندگی میکردند که درموقع لزوم بتوانند جابجا بشوند .

دردرجهٔ دوم ، زبان عربی یك زبان (۱) مخصوصی بوده وعربها بلهجه‌های مختلفی که برای خودشان قابل فهم بود تکلم مینمودند ودر عین حال برای اشعار خویش لهجه خاصی را محفوظ میداشتند. اقوام وملل مختلف جهان هریك برای بیان افکار ومفاهیم وذوق اولین‌خویش وسیله‌ای برگزیده‌اند. مثلا آلمانهابوسیلهٔ موسیقی، فرانسویان بوسیلهٔ نقاشی وهنرهای زیبا وپخت وپز، یونانی ها بوسیله حجاری ومعماری ودرام نویسی ذوق هنری خودرا نمایش‌میدهند. عربها، موسیقی‌ونقاشی وآشپزی نداشتند، ازدرام ومعماری

---

۱ - بکتاب تاریخ ملل اسلامی تألیف سی بروکلمان ترجمه ج کارمیچل وام پرلمان (نیویورك۱۹٤۷) و کتاب‌زبان عربی تألیف فیلیپ‌حتی مراجعه شود . (مؤلف)

بهره‌ای نمیبردند، ذوق معماری آنان کم بود و از نظر محیط زندگی ایلاتی ذوقی بکار میبردند که قابل حمل‌ونقل باشد. این ذوق هنری از کلمات واصوات ووسایل دیگری بود که لازمه زندگی مردم شاعر پیشه میباشد.

محصول این ذوق، نطق وبیان بود که گاه باآواز گاه بی‌آواز بیان میشد. مردمان یمن میگویند که حتی امروز هم درنواحی بخران (۱) قبایلی هستند که بوسیلهٔ کلمات منظوم بایکدیگر صحبت‌میدارند. بنابراین‌عربها، علاوه براینکه اززبان برای‌تفاهم عادی استفاده میکنند، بوسیلهٔ زبان ذوق ادبی وهنری خویش‌را نیزبکار میبرند واز آنرو زبان کلاسیك عربی وسیله‌ای است که عربها قسمت مهم علم بدیع وزیباشناسی را با آن زبان ابراز میدارند و در فصل های بعد خواهیم گفت که چگونه این زبان بصورت مذهبی درآمد وبطور بی‌سابقه‌ای انتشار یافت.

امروزه زبان عربی دارای وضع خاصی میباشد. دانشمندان اسلامی‌میتوانند عربی بخوانند وبنویسند و چنانکه معلوم است زبان عربی زبان قرآن و بهترین نمونهٔ فصاحت آنزمان میباشد. چیزی که‌هست بیشتردانشمندان اسلام‌از‌تکلم‌بزبان عربی عاجزند. موقعی دریکی‌ازشهرهای مرکزی ایران، درمجمعی‌جای مرا مجاور یکی‌ازاستادان زبان عربی قراردادند تا باهم عربی صحبت بداریم. اما با کمال تعجب معلوم شد که عربی حرف‌زدن آن استاد، بد تر ازعربی حرف زدن من‌است. استاد زبان عربی بزبان فرانسه گفت که «گرچه من استاد زبان عربی هستم ومیتوانم عربی بخوانم اما حرف زدن نمیدانم».

آیا تصور میکنید این‌وضع‌نسبت باستادان زبان‌درممالك غربی تاچه‌حد مورد دارد؟

علاوه برزبان کلاسیك عربی، یك نوع دیگر زبان عربی‌هم هست که زبان مطبعه وجراید ومجلات منطبعه عراق ومصر وسوریه وشمال افریقا میباشد. مردمان تربیت شده کشورهای نامبرده میتوانندآنرا بخوانند اما غربیانی که زبان عربی کلاسیك آموخته‌اند وبه یك یا دولهجه عربی محلی حرف میزنند نمیتوانند بآسانی از آن مطبوعات استفاده کنند وشاید درتمام امریکا دوازده نفرامریکائی هم یافت نشود که بتواند مطبوعات جدید عربی را بآسانی بخواند مگرآن عده ازامریکائیانی که درممالك عرب زبان متولد شده‌اند

۱ــ بخران یك‌کلنی مسیحی بوده که میخواستند باحضرت‌رسول اکرم مباهله کنند ولی پس‌از اثبات دعوت پیغمبر اسلام ایمان‌آوردند. مباهله یعنی‌مناظره روحانی که میان سران دومذهب واقع میشود وهرطرفی برای‌حقانیت‌خودازمنبع غیب استمداد میکند. تفصیل این مباهله درقرآن مجید مسطور است. (مترجم)

وهمانجا زبان عربی آموخته اند .

زبانی که عربها تکلم میکنند البته غیر از زبان مطبوعات و حتی زبان مراسلات خصوصی میباشد ، بلکه زبانی است که به چندین لهجه تقسیم میگردد و بسیاری از این لهجه ها برای اقوام مختلف عرب قابل فهم نیست . مثلا وقتی که یك عرب اهل طنجه سگ کوچك را جروستی تو مینامد عرب مقیم فاس از آن چیزی نمی‌فهمد درصورتیکه فاصلهٔ میان این دوشهر صد و سی میل میباشد . زوار الجزایر موقع ورود به جده بجای سلام‌علیکم،بن‌ژورعلیکم‌میگویند والبته‌اهالی‌جده‌معنای‌آنرادرست درك نمیکنند. بهمین قسم‌موزین درزبان عراقی‌ها بمعنای بد ودرمیان اعراب شمال افریقا بمعنای خوب است.

خلاصه اینکه گرچه درپارهٔ ازنقاط ممالك عرب زبان ، لهجه های مختلف محلی (البته با اشکال) ـ فهمیده میشود معذلك بسیاری‌ازنقاط هست که اگرعرب بیسوادغریب بآن ناحیه عرب نشین وارد شود لهجه اهالی را نمی‌فهمد . این‌اختلاف لهجه ملل عرب زبان را میتوان بلهجه های مختلف زبان ـ لهجه پرتقالی ـ زبان ولهجه کاستیل زبان و لهجه ایتالیائی تشبیه کرد که هرچهار لهجه مشتق اززبان رومی است بااین فرق که چهار لهجه زبان رومی قدیم درحال حاضر هم خوانده وهم نوشته میشود ، برعکس لهجه های مختلف عربی که فقط باآن حرف میزنند. حال اگر در میان ملل رومی تمام مطبوعات بلاتین چاپ میشد البته تشبیه لهجه های مختلف زبان رومی با لهجه های مختلف زبان عربی مناسب تربود .

درشمال افریقا درچند میلی‌مغرب تونس، درامتداد خطوط شمالی‌وجنوبی،لهجه مراکش ازلهجه مصری فرق میکند. شبه جزیرهٔ سینامصررا از طرف مشرق از عربستان جدا میسازد ، سوریه ولبنان برای خود مستقل هستند ،عراق هم همینطوراستقلال دارد، خود عربستان واردن ناحیهٔ پنجم محسوب میشوند. از قرار معلوم ، لهجه اردن بعربی کلاسیك نزدیکتراست. عربی مصری وسوریه بعقیده خودشان قدری سفسطه‌آمیز گشته است. رادیو ،گرامافون ، و سینما بهردو لهجه کار میکند و بزودی تلویزیون نیز براین هم‌آهنگی اضافه میگردد .

دلیل اینکه عربی زبان واحدی نیست آن است که درهرناحیه‌ای ازنواحی ممالك عرب زبان ، شخص نا شناس محتاج بمترجم خاصی میباشد . مثلا من خودم (مؤلف) در صنعاء بزبان عربی مراکشی صحبت کردم و یك یهودی آنرا بعربی یمن ترجمه کرد و بالعکس از یمن بمراکشی ترجمه نمود . درعراق برای اینکه شب‌های بلند زمستان را

بآسانی بگذرانم بزبان مراکشی داستان گوئی میکردم و یکی از عراقی‌ها که آنرا بهتر میفهمید بعربی عراقی ترجمه ودیگران قاه قاه میخندیدند ولی بااین همه‌اختلافات‌لهجه، اساس زبان عربی یکی است، صرف ونحو یکی است تلفظ کلمات یکی است مگر درصد و چندکلمه عادی که تلفظ آن بلهجه های مختلف فرق میکند.

تاریخ اعراب اولیه که این زبان جالب توجه رامنتشر نموده‌اند درست معلوم نیست (۱) وهزاران آثار باستانی آن اعراب اولیه درعربستان سعودی موجود است که باید بعداً کشف وازآن استفاده شود. تپه‌ها وغارها، مجسمه‌ها، حجاری‌ها وصخره‌ها از سالیان دراز تاکنون چشم انتظار محققین و مکتشفین میباشد چون مسلماً آن قسمت از عربستان که در کرانه خلیج فارس بوده دارای تمدن و بلکه تمدن های مهمی بوده است ولی چون مدرك مسلمی دردست نیست قضیه باحتمال برگذار میگردد.

بعقیده من (مؤلف) تمدن عصر فلزی اعراب پیش ازاسلام بسه دوره تقسیم میشود از اینقرار:

پیش‌ازشتر - باشتر وبازرگانی مفصل درارتفاعات غربی - باشتروتجارت مختصر

آثار دوره ماقبل‌شتر را میتوان درجزایر بحرین وکرانه خلیج فارس پیدا کرد.

درنقاطی مانند یثرب ومکه که بالنسبه آب فراوان ودائمی بوده ده ها تبدیل بشهر میشده ومردم‌آن نواحی ببازرگانی وداد وستد مشغول میشدند واحات اطراف این‌شهرها بعضی اوقات بقدری وسیع بوده که اهالی و گله ورمه آنانرا همه نوع تغذیه میکرده است. بدوی‌ها معمولا درصحرا زندگی میکردند بدوی‌ها درهرشهری‌عاملین واقوامی‌میداشتند که شترهای‌آنانرا کرایه میکردند ولی هم زندگی شهرنشینان وهم بدویها بطور ایلاتی بود و از این حیث روابط نزدیکی میان شهر نشینان و بدویان برقرار بود و در غیر آن زندگی بدوی دچار محظور میگشت.

اشارات و کنایات بسیاری در تاریخ رومیان ویونانیان، وبعد ازآن دوره دربارهٔ اعراب مشاهده میشود. درآن ایام‌قبایل‌مختلف عرب مرتب ازصحراها بطرف شمال کوچ میکردند ودر کنارواحات اقامت نموده به‌تجارت مشغول میشدند ویا برای حفاظت راه ها از تعدی قبایل خویش و قوم خودشان در شمال وجنوب درسر راه ها میماندند. درقرن

---

۱ - بکتاب‌عرب قبل از اسلام تألیف گورگیو لوی دلاویدا مراجعه شود- همچنین بکتاب مواریث عرب چاپ ۱۹۴۴ دانشگاه پرینستون حتی مراجعه شود.
همچنین بتاریخ عرب تألیف فیلیپ حتی مراجعه شود (مؤلف)

سوم پیش از میلاد نبطی ها (۱) اراضی واقع میان بحرالمیت تـا خلیج عقبه را تصرف کردند. اکنون آن اراضی کشور هاشمی اردن است وشهرهای دمشق ومیترا وبوسترا و گراش در آن نواحی بوده است. نبطی‌ها تجارت ادویه وعطریات را ازمردم سبا گرفتند. سابق بر این مردم سبا تا جزایر دریای اژه عمال تجارتی داشتند همانطور که در قرن نوزده میلادی مردم فساس درمنچستر عمال‌صادرات وواردات داشته بودند. کم کم نبطیان در نقاط دور ونزدیك عمال بازرگانی تعیین کردند تاآنجاکه عمال آنها از سمت مغرب تا ایتالیا پیش رفتند چنانکه دلاویدا درآن باره چنین میگوید.

(۲) تمدن نبطی‌ها مانند پیش آهنگ کارهائی انجام داد که تمدن اسلامی آنرا بصورت وسیعتری تکمیل کرد باینقسم که از تمدن عرب وخاورمیانه ویونان تمدن‌واحدی پدید آورد با این فرق که‌نبطی‌ها آن شور وحرارت مذهبی اسلام وآن شجاعت ودلیری فاتحان مسلمانان را فاقد بودند وعلاوه برآن موقعی دست بکار شدند کـه امپراطوری روم دراوج قدرت خود بود.

پس از نبطی‌ها اقوام دیگری آمدند ازآن جمله مردم پالمیرا(۳) که خرابه‌های عظیم پترا نمونهٔ ازآثار تمدن آنها میباشد ومهم تر از همه اینکه مردم پالمیرا درتمام دنیای آنروز بعنوان سرباز و بازرگان پراکنده شدند و همینکه در قرن سوم میلادی شاهنشاهی ساسانی دربرابر امپراتوری روم بوجود آمد هم ساسانیان وهم رومیان بعرب ها باج میدادند تا مرزهای آنانرا نگاهداری کنند وباین ترتیب عرب باعرب درازای آن باج وخراج بسختی میجنگید. درقرن چهارم، حبشیان ازآکسوم بجنوب عربستان حمله آوردند و بقسمی که در قرآن مذکور است درصدد تصرف مکه برآمدند. دراین موقع سد مارب خراب شده بود و تجارت ادویه و عطریات از بین رفته بود و « دوره تاریك » عربستان آغاز میگردید. (۴)

---

۱ ـ نبطی‌ها تیره‌ای از اقوام‌سامی مقیم‌حجاز بودند که باقوم‌قریش قرابت‌داشتند ودر دیانت اسلام‌برای زنهای نبطی‌پاره‌ای امتیازات مذکور است. (مترجم)

۲ ـ بکتاب‌دلاوید مراجعه شود. (مؤلف)

۳ ـ پالمیرا که بزبان‌سامی تدمر نامیده میشود از شهرهای قدیم سوریه بوده در تورات مکرربااین اسم‌خوانده شده‌است واکنون خرابه‌های‌آن باقی‌است (مترجم)

٤ ـ بکتاب تاریخ دلاویدا که در این قسمت مورد استناد مولف است مراجـعه شود. (مؤلف)

همین دوره که دلاوید آنرا «دورهٔ تاریك» نامیده دورهٔ سومی است که من(مؤلف) آنرا دورهٔ شتر وتجارت محدود نامیده‌ام وازقرن سوم تاهفتم میلادی ادامه داشته است .

حال باید پرسید چرا این دوره را «دورهٔ تاریك» مینامند ؟ پاسخ این پرسش آن است که اعراب نظر بعلل وجهات طبیعی، همیشه به بازرگانی خارج متکی بودند. دراین دوره انحطاط روم آغاز شده وکالاهای شرق از ایتالی به بیزانس حمل ونقل میشد و روم‌شرقی بابیزانس راه های تجارتی مخصوص بخود داشت که از واحات ترکستان بکرانه دریای خزر وبطرف شرق امتداد می یافت واز میان دریاچه های ماوراء قفقاز میگذشت وراه دیگر ازسمت جنوب بدریای سیاه متصل میشد .

خلاصه همینکه بازرگانی عرب متزلزل گشت، شهرهاکم جمعیت و بی رونق شد وکشاورزان جنوب‌عربستان‌بزندگانی‌بدوی برگشته‌برای چراگاه بطرف شمال کوچیدند که اجداد قبایل طی بنی کعب هم جزو آن ایلات بودند .

واحات اطراف شهرهای سابق وخود شهرها همچنین ایستگاه ها ومراکز شتربانی وکرایه دادن شتر دراثر این پیش آمدها بصورت نیم ویران درآمد و مردم آن نواحی باندازه‌ای ضعیف شدند که بدویان از آنان باج میستاندند و فقط شهر مکه ازاین خراج‌گذاری معاف بود .

مردم مکه بواسطهٔ چاههای آب دائمی و باقی ماندن راه تجارتی آنها و هم چنین ازنظر حجاج وتقدیس کعبه توانستند استقلال خود را محفوظ بدارند .

اسلام که اکنون بیش ازسیصد میلیون پیرو دارد ازهمین شهر ظهور کرد. تعالیم سالهای اخیر پیغمبر اسلام بقدری سریع توسعه یافته وپیشرفت کرد که تصورآن دشوار مینماید . ودرنتیجه باید آن عصر را درمقابل عصرتاریك عصر درخشان ونورانی‌نامید .

عربها بطرف شمال روآوردند و ایران وعراق ومصر وشمال افریقا و اسپانی وحتی سند را فتح کردند . زبان خود را دراین ممالك انتشار دادند اما درکشورهائی که زبان بومی آنان سامی نبود ازحیث تحصیل زبان عربی آنقدرها موفق نشدند .

در هرحال ازآغاز این نهضت تاکنون زبان عربی زبان میلیون ها مردمی شدکه در این نواحی زندگی میکنند . همینقسم یك نوع وضع اقتصادی در این ممالك ایجاد گردید که هنوز هم با طرز زندگی‌مردم خاورمیانه متناسب است باین‌معنی که بسیاری از کشاورزان عرب زبان امروزه همان کشاورزان پیش از اسلام است گرچه کم و بیش خون عرب هم درخون آنها وارد شده‌است .

5

ایرانیان

از نظر زبان و تعداد متکلمین در خاورمیانه زبانهای سامی در درجهٔ اول و زبان های هند واروپائی دارای درجهٔ دوم میباشد، بااین‌فرق که زبانهای سامی همینطور در خاورمیانه مانده وزبانهای هند واروپائی علاوه بر اینکه درخود خاورمیانه بآن صحبت میشود میلیون ها نفوس در اروپا و امریکای شمالی و جنوبی و هند و استرالیا و زیلند جدید و جنوب بزبانهای هندواروپائی تکلم میکنند همینطور بسیاری از ادبیات قدیم بزبانهای سامی تألیف شده ولی خیلی زیادتر از آن. ازآنجمله همین کتاب بزبان هند و اروپائی میباشد. در خاورمیانه زبان فارسی درنشر ادبیات رقیب زبان عربی بشمار میآید.

گذشته از دیپلمات ها ـ مبلغین مذهبی ـ باستان شناسان و کارمندان شرکت‌های نفت که از خارج بخاورمیانه آمده‌اند، هفت دسته از مردم مختلف در خود خاورمیانه بزبانهای هندو اروپائی صحبت میدارند که عبارتند از: ایرانیان (فارسی ـ گیلکی ـ بلوچی کردی) ـ پات‌ها ـ کافرها ـ ارمنی‌ها ـ یونانی‌ها جیپسی (۱) ـ و یهودیان سفرودی (۲) بزبان های هند و اروپائی سخن میگویند ولی از این میان فقط چهار دسته اولی مشمول توضیحات ما میشوند.

یونانیان خاور میانه عبارت از مهاجرینی هستند که از سالهای قدیم در مصر اقامت دارند.

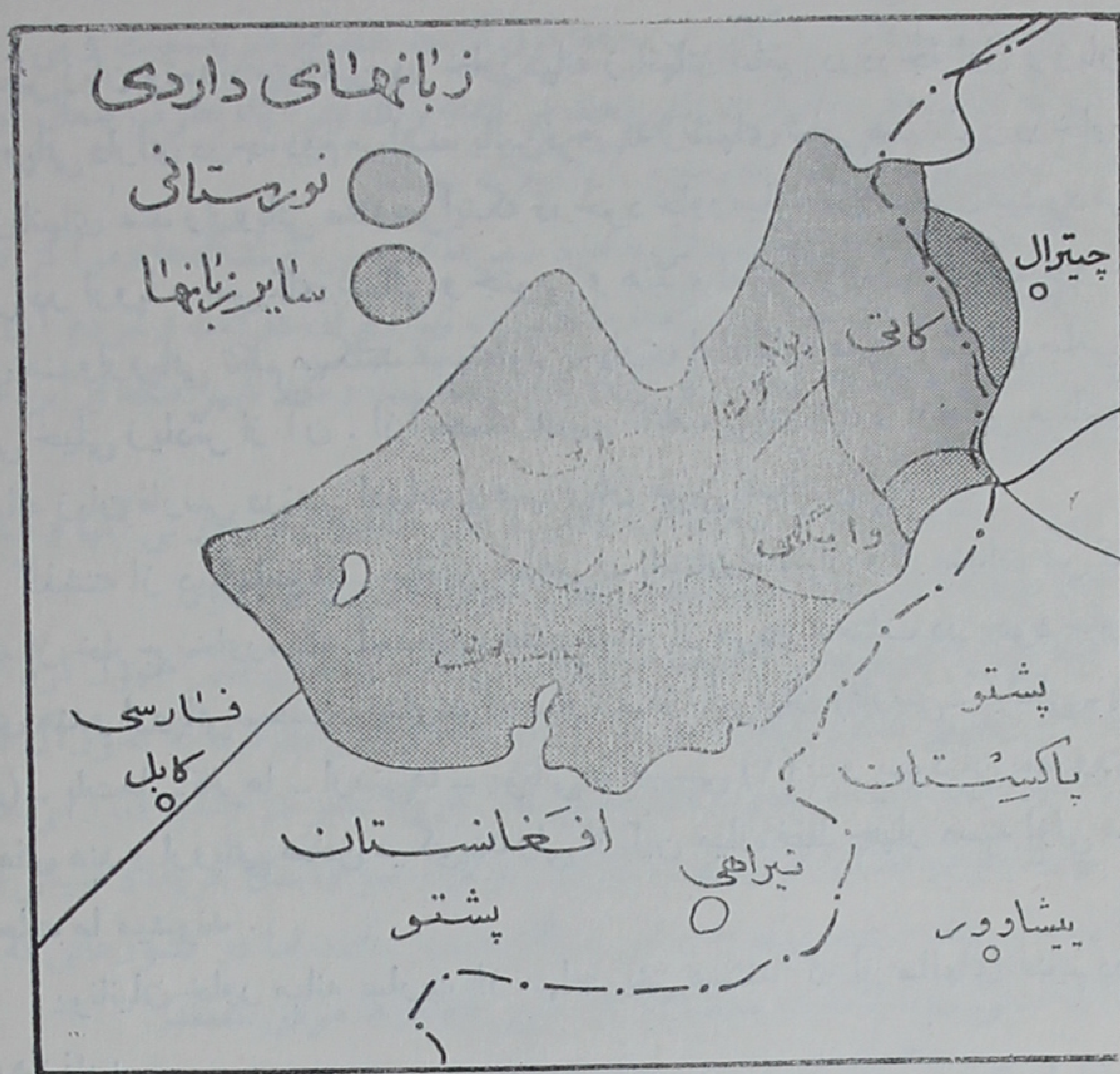
جیپسی‌ها (کولی‌ها) ایلاتی هستند که ازشمال شبه جزیره تا شرق‌کانال سوئز تا ـ ترکیه وداخل اروپا درآمد وشد میباشند و بلهجه ها و زبانهای مختلفی صحبت میدارند

---

۱ ـ جیپسی بمعنای کولی‌های دوره‌گرد هندی نژاد میباشد (مترجم)

۲ ـ یهودیان مقیم اسپانی و پرتقال را سفرودی یعنی کنار دریا مینامیدند. (مترجم)

که اصل آن زبان، هندی میباشد. یهودیان سفارید بزبان اسپانیولی حرف میزنند. اصولا محققین زبان السنه هند واروپائی‌را بدودستهٔ مهم تقسیم کرده‌اند. سابق براین زبان هند-واروپائی را ازنظر تلفظ بدو دسته شرقی و غربی (حرف ك - حرف س) تقسیم میکردند وفعلا همان دستهٔ شرقی مورد بحث ما میباشد وعبارت اززبانهای اسلاو- ارمنی- ایرانی وهندی است. (به نقشه شماره پنج مراجعه شود) زبان ایرانی سپس به‌فارسی گیلکی - کردی - بلوچی ازیکطرف وازطرف دیگر به پشتوتقسیم میشود. دراین مبحث ازنظر زبان هندی ، فقط زبان داردی مورد گفتگوی ماست که کافرهای افغانستان و بعضی از مسلمانان همسایهٔ آنان موسوم به پاراچی بآن زبان حرف میزنند . (۱)



این تقسیمات قدیمی بود اما تقسیمات جدید روی شباهت زبانهای فعلی بزبان اصلی مادری طبقه بندی میشود و این تقسیم روی آن فرضیه است که زبانهای فرعی از

۱- بکتاب زبانهای مرزی هند واروپا تألیف جرج - در گنشبترمراجعه‌شود هم‌چنین بتألیف کولار فورسکینگ (چاپ اسلو ۱۹۳۹) سری بی‌اسکر نیتترجلد اول مراجعه‌شود.(مؤلف)

یکدیگر جدا نشده بلکه طبقه بطبقه روی هم قرار گرفته است. روی این فرض، قدیمی‌ترین زبان هند و اروپائی خاورمیانه زبان هی‌تی (از دسته غربی) است که در آناتولی معمول بوده و حالا وجود خارجی ندارد. سپس زبان ارمنی است که جزء دسته مشرقی بشمار میآید وبعد از آن زبان یونانی از دسته های غربی است. حال اگر تقسیم شرقی وغربی را درست بدانیم میتوان گفت که زبان ارمنی وحتی پیش از این نوع تقسیم وجود داشته است چون در این هردو زبان مذکور آثاری از زبانهای محلی قفقازی که غیر از ریشه هند و اروپائی است هنوز باقی میباشد. (۱)

صد سال پیش، زبان شناسان مانند امروز دقت بکار نمی بردند ودر تحت راهنمائی ماکس مولر از روی حدس و گمان یك زبان اصلی مادری برای زبانهای هند و اروپائی فرض مینمودند وازروی استقراء جزئیات عمومی فرهنگ ملل مختلف اقوامی را که بآن زبان صحبت میداشتند در نقاط معین جایگزین میساختند و باز هم از روی گمان فرض میکردند که یك دوره تمدن عصر فلزی با کشاورزی وحیوانات اهلی خاص درخاورمیانه وجود داشته است.

زبان شناسان مزبور ازروی مواقع جغرافیائی واسامی کلی درخت ها وامثال آن، مقرآن فرهنگ فرضی را کوه های هندوکش فرض میکردند ودرواقع مقرآن فرهنگ را درمحلی فرض مینمودند که چندین سال بعد هم انجام تحقیقات در آن محل محال مینماید.

مردمان قدیمی که بزبان هند واروپائی تکلم میکردند ازکلت تاهندوس درپارهٔ موارد وجه اشتراك داشتند که از آن جمله توجه بیشتر بگاونر تامیش بوده است. دیگر این که طرزلباس آنان چنین بوده که بیشتر ساقهای پا ودست هارا میپوشانیده وبرعکس لباسهای مردمان بعدی خاور میانه وکرانه مدیترانه که سرتاسر بدن را مستور میداشته است. دیگر اینکه اجتماع آنان از سه طبقه اشراف ومتوسط وبردگان تشکیل مییافت. همینقسم، اسب را مخصوص برای استفاده درمیدان جنگ مورد توجه قرار میدادند. دیگر اینکه ماهی نمیخوردند وآنرا جزء غذاهای انسانی بحساب نمیآوردند. مردگان خود را باقربانی و یا بدون قربانی میسوزاندند. این اقوام خدایان متعددی داشتند که هر کدام از آن خدایان مظهر قسمتی ازعالم وجود بوده است، باین معنی که پاره‌ای از آن خدایان مظهر اشیاء و

۱- راجع باین موضوع من مرهون مساعدت پرفسورهیزهوینگزوالد استاددانشگاه پنسیلوانیا میباشم که قضیه را اینطور حل کرده و تألیف گرانبهای خود راجع بوضع ارمنستان راکه هنوز چاپ نشده دراختیار من گذارده است (مؤلف)

عوارضی بودند که مانند جنگ وطوفان وصاعقه ازخارج برایشان وارد میشد ویاحوادثی که مانند عشق وبیماری ازداخل برانسان وارد میشده است . دراین میان یك خدا وجود داشت که مظهر دارو دستهٔ معین آهنگری وامثال آن بشمار میآمد .

قسمت عمده‌ای ازاین جریانات بانمونه‌های تمدن خاورمیانه تطبیق میکند، بویژه اگر بخواهیم دورهٔ پهلوانی قبل‌از پیدایش تمدن شهرنشینی رادر نظر بگیریم . ولی در عین‌حال پاره‌ای ازاین جریانات باتمدن مزبور تطبیق نمیکند. موضوع شلوار و گاونر و سوزانیدن مردگان مارا بیك ناحیه سرد ومرطوب راهنمائی میکند. (۱) بااین وصف ما میتوانیم جایگاه زبانهای هندو اروپائی را (البته‌مردمی که بآنزبانها سخن میگفتند) در دشت های واقع میان باتلاق های پری پت وکوه های آلتای و جنوب قفقاز، تا البرز و هندوکش محدود سازیم و البته این اقامتگاه پیش‌از تفرقه و مهاجرت اقوام مزبور بوده است ولی این مسلم‌است که هردو تمدن چیزهای‌زیادی ازیکدیگر گرفته‌اند وباهم ترقی کرده‌اند ودرعین‌حال تمدن، خاور میانه بواسطه اختراع خط و بوجودآوردن کارشناسان از آن تمدن دیگر جلو افتاده است ودارای تمدن شهرنشینی گشته‌است .

بجهاتی که هنوز معلوم نشده تمدن بعضی از ملل هند واروپائی از نظر سیاسی و فرهنگی به‌شعبات مختلفی تجزیه وتقسیم شده‌است. مردم ایلریان در موقع معینی‌متفرق شدند. بهمین قسم، یونانیان- رومن‌ها -کلت‌ها وژرمن‌ها نیز چنان کردند، چنانکه اسلاوها نیز همان رویه‌را پیش گرفته‌اند، آنچه که درغرب‌اتفاق افتاد، درشرق نیز واقع شد . زیرا محقق است که پدران مردم ایران - هند - افغانستان بشرق ایران و غرب افغانستان روآوردند و این مهاجرت تاریخی در اواسط نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد مسیح انجام گرفت وازهمین‌جا تفرقه وتجزیه شروع شده‌است. ایرانیان بطرف مغرب وهندی ها بطرف مشرق متوجه شدند وعده‌ای ازآنان نیز احتمالا ازچند جهت باناتولی حمله برده در آنجا ماندند . پیدایش ایران عیناً مثل پیدایش امپراطوری روم بود .

از دورهٔ تمدن فلزی مردمان اولیه هندو اروپائی چیزی باقی نمانده ، همانطور که ازتمدن دورهٔ مزبور درجزایر کاناری اثری باقی نیست وبطورکلی فعلا هیچ‌اثری ازدورهٔ تمدن فلزی دردنیا باقی نمیباشد. درهرحال اگر خواننده ازپارهٔ افزارهای‌آهنین وبعضی سلاح ها مانند تفنگ شمخال چشم‌بپوشد ما میتوانیم خلاصه‌ای از وضع تمدن فرهنگی

۱- نواحی‌سرد برای‌اینکه دفن اموات‌درزمین یخ‌بسته دشوار‌بود. نواحی مرطوب برای بدست‌آوردن چوب ودرخت بیشتر . (مؤلف)

قدیمی یک‌دسته ازمردم هند واروپائی رابرای اوشرح بدهیم.

این‌تمدن‌قدیمی مربوط باقوام بت پرست حوالی هندوکش میباشد که آنان را طایفهٔ کافرمیخوانند. این‌کافران تاسال ۱۸۹۶ بت‌پرست بودند ودرآنموقع حکومت هند نواحی کافرنشین‌را بدولت افغانستان واگذار کرد وامیرعبدالرحمن خان آنهارا بدین‌اسلام درآورد (۱)

ناحیه کافرنشین عبارت از دره های مرتفعی دراطراف جبال هندوکش میباشد وازآن نواحی آب‌های برفی‌جاری شده ، رودکابل پدید میآید. درقلهٔ این‌نواحی‌چمن‌هائی شبیه‌به چمن‌های دامنهٔ‌جبال‌آلپ وهم‌جنگل‌های انبوه کاج یافت میشود ودراعماق دره ، درخت‌زیتون وانار ومیوه‌های نواحی مدیترانه بطورطبیعی روئیده است. همینقسم درخت گردو درآنجا زیاداست. دره‌های مزبور دارای سراشیب‌های تندی‌است که‌پای پیاده‌بزحمت‌می‌توان از آنجاها عبور کرد وبهمین نظرطایفهٔ کافرتوانستند مدت‌زمانی‌تمدن باستانی‌خود‌رامحفوظ بدارند. گرچه باران درآن‌نواحی کم‌است، ولی‌طغیان دائمی رودهاسبب شده که کافرها ازآب بی‌نیازند و با شیارمختصری محصول فراوانی بدست بیاورند. محصول عمدهٔ آنان یونجه برای علوفه زمستانی دام‌هاست ودام عمدهٔ آنان بز و کمی گوسفند میباشد.

کافرها چرم وپشم و کره بنواحی مرزی پاکستان میبرند وپارچه‌پنبهٔ ومهره‌آلات ومنسوجات دیگر میگیرند وقسمتی ازمحصولات خودرا در کابل بفروش میرسانند. بعضی ازسوداگران هندو نیز اجازه‌یافته‌اند بکافرستان‌آمد وشد کنند. سکنه‌هریکی ازاین‌دره‌ها درقراء وقصبات بزرگ پرجمعیت‌زندگی میکنند. ازنظروضع دفاعی واینکه زمین‌بیشتری برای کشاورزی فراهم آید معمولا خانه‌ها را روی صخره ها بنا کرده‌اند ونقشه هرده بسته بوضع صخره هائی است که چگونه دور یانزدیک قرار دارند.

درپاره‌ای از این دیه‌ها بیش از پانصد خانه است. خانه‌ها معمولا سه طبقه وچوبی میباشد وپاره‌ای ازآن خانه‌ها حیاط هم دارد. درطبقهٔ پائین‌ترمستراح وطویله ومحل کود قراردارد. طبقهٔ دوم انبار وطبقهٔ‌سوم منزل است.وسط اطاق‌اجاق‌است که دربعضی ازاطاقها دودکش تاسقف دارد ونسبت بخانه‌های مسلمانان، این خانه‌ها خیلی کثیف‌است ولی درهر اطاقی نیمکت و تختخواب و صندلی و میز چوبی هست زیرا کافران مثل فرنگیان روی

۱ــ یک‌هیئت علمی دانمارکی مدت‌سه‌سال دراین‌نواحی مشغول‌تحقیق بوده‌واخیراً از کافرستان بازگشته است ودرنتیجه اطلاعات من که بیشتر روی‌تحقیقات رابرت‌سون بوده ممکن‌است اشتباه درآید اما درهرحال تازگی دارد. (مؤلف)

زمین نمی‌نشینند. در درون خانه‌ها، جعبه و کیسه از پوست بز وچوب تراشیده وامثال آن کم نیست. دراین‌میان خیك‌های شراب رنگارنگ وکوزه های پر ازعصارهٔ انگور، چشم بیننده رالذت میبخشد. خانواده کافر،باللباس پشمی ویا چرم بزپشت میز می‌نشیند. شراب‌و نان و پنیر میخورد، گاه هم گوشت مصرف میکند. این وضع زندگانی کافران که در نظر مسلمانها عجبب ونفرت‌آوراست برای مسیحیان چه‌اروپائی‌وچه امریکائی دردناك‌میباشد.

همینکه مسافر به ناحیه کافرستان میرسد بعضی عمارات چوبی میبیند که خارج آبادی ساخته شده‌است. این‌عمارات‌را میتوان حرمسرای زنانه نامید، باین معنی که زنان درایام حیض ونفاس‌دوراز اجتماع باین‌نقاط میآیند. کافرها مانند تمام اقوام بدوی دراین ایام‌از زنان دوری میجویند وآنها رادر محل جداگانه‌ای جا میدهند وپس از اینکه ایام نفاس برطرف شد اقوام وهمسایگان با مراسم خاصی، مادر و نوزاد جامعه را از انزواء به اجتماع میآورند.

پس‌از ورودبده، دکه‌های کوچکی‌دیده‌میشود که پیشه‌وران وسوداگران‌درآن‌دکه‌ها مشغول کسب وکار هستند. بعضی کفش می‌دوزند، بعضی نجاری میکنند. بعضی‌آهنگرند. صدای موسیقی سیمی‌ازپشت درخانه‌ها بگوش‌میرسد. دراین‌خانه‌ها بردگان اقامت‌دارند. این بردگان باحتمال قوی فرزندان اسیرانی هستند که کافران باسارت آورده‌اند و اکنون قسمت عمدهٔ صنایع کافرها دردست آنان میباشد. لباس و افزار کار واماکن مقدسه کافران بدست این بردگان‌آماده میشود. عده‌ای هم از آنان کلفت و نوکر هستند. اماکن مقدسه کافران درمرکز ده‌است وبردگان حق ندارند بآنجا نزدیك شوند.

در وسط ده‌یك میدانگاه بزرگی شبیه میدان تنیس‌دیده میشود، این‌میدان رقص است. نزدیك این‌میدان یك‌ساختمان چوبی بزرگی‌است که دارای تالاربزرگی میباشد. این‌تالار بزرگ محل رقص زمستانی است. در همین قسمت ده عمارت چوبی کوچك دیگری هم هست که درآنها بمیدان باز میشود، یکی از این عمارات معبد گیش خداوند جنگ‌است. مجسمه چوبی این‌بت باچشم‌های‌سنگی‌ازبیرون معبددیده میشود. جای‌دیگر معبد چند خدای دیگرمیباشد. مجسمه این‌بتها بطور کامل‌ازپشت‌پنجره پیداست. بتهای چوبی دیگری هم دراین معبدها هست که مظهر ونماینده نیاکان میباشد. این‌بتهای‌چوبی همینطور روی زمین افتاده زیرا هنوز بتی بمقام الوهیت نرسیده بت دیگری بوجود می‌آید. تصفیه شروع میشود و بتهای کهنه از میان میرود.

خانواده‌کافرها معمولا مرکب ازپنجاه شصت نفر خویش وقوم است که در یك یا

چند خانهٔ نزدیك بهم زندگی میکنند و برادران ارشد بر آنان حکومت دارند . از نظر اقتصادی ، هرخانواده‌ای یك‌واحد بشمار میآید ودر تربیت گله ودام باهم اشتراك مساعی میکنند ، و نیرومندی هرخانواده بسته بتعداد عده آنان میباشد زیرا زیادی افراد نشانه قوت است.

افراد خانواده های کوچك، خودرا بخانواده های بزرگ کرایه می‌دهند ومعمولا شبان آنها می‌شوند. کارهای عادی افراد خانواده سه کاراست که هرسه کارخطرناك می‌باشد وجنگ باقبائل، گله داری ازهردوکار دیگر وقت بیشتر می‌خواهد. مراتع غالباً درقسمت فوقانی دره‌هاست. درایام تابستان عده‌زیادی ازافرادخانواده دراین‌مراتع بسرمیبرندتاگله ورمه خودرا حفظ کنند و در همان موقع زنها مشغول زراعت میشوند . محصول عمده آنان یونجه است که در زمستان علوفه دامها میباشد .

ازنظر سیاسی، همان انزوا و محصور بودن، کافرستان را اداره میکند. جاده های کافرستان فقط برای پیاده‌روی قابل عبور است وبا پلهای چوبی وطناب بعضی ازدهات‌بهم مربوط میگردد واگر این پلها خراب شود راه ارتباط بسته میگردد، گاه اتفاق میافتد که وسیله‌ارتباط دودره نزدیك‌بهم، خیلی‌مناسبتر ازوسایل ارتباط خانه‌های میان‌یك‌دره‌است. بنابراین هردسته‌ای که بتواند بهتر بهم مربوط شود زودتر تشکیل خانواده و قبیله می‌دهند. همین‌عدم‌ارتباط سبب گشته که کافرها بچهارزبان مختلف حرف‌میزنند ازاین‌قرار: کاتی- وای‌جلی- آشخون- پراسون (۱) و تقریباً از این چهار زبان چهار قبیله مختلف پدید می آید. ازاین‌چهار قبیله طایفه پراسون ازهمه قدیمی ترند. صورت آنان پهن‌تر رنگ پوستشان تیره‌تر وسلحشوری آنان کمتر از دیگران میباشد واز آنرو تقریباً جزء دسته بردگان محسوب می گردند، گرچه، خودشان‌هم‌برده نگاه می‌دارند وهم‌تصورمیرود از سایر قبایل داناتر هستند .

هرقبیله‌ای دارای دو ادارهٔ حکومتی است که یکی برای امور داخلی ودیگربرای امورخارجی‌میباشد وچون این‌قبائل‌دائماً بایکدیگردرنزاع هستند لذا ادارهٔامورخارجی مهمتر ازآن اداره دیگری‌است. درظرف هردوسال متمولترین وبا نفوذ ترین افراد قبیله که میتواند باج و خراج زیادی جمع آوری کند یك جشن و میهمانی بزرگی بر پا

۱- بگزارش هیئت زبان‌شناسی در افغانستان چاپ‌اسلو ۱۹۲۶ گردآورده گرگ- مونگشتاین مراجعه شود . (مؤلف)

میدارد (۱) این جشن ها طول وتفصیل زیادی دارد وبیشتر بجشن‌های کرانه شمال غربی هند و یا جشن های اجتماعی جزایر سلیمان شبیه است . در پایان جشن شخص مزبور بعنوان کدخدا (جاست) انتخاب میشود و در عین حال بعضویت شورای ریش سفیدان ملحق‌میگردد، دراین شورا معمولا دوسه نفر ازدیگران بانفوذترمیباشند، رئیس‌شورای ریش سفیدان میر نام دارد وی پیش از آنکه باین مقام برسد چندین میهمانی بزرگ داده است مردم دیگرقبیله درمواقع مهم مانند وقوع‌جنگ یاعقد قرارداد صلح باحضور ریش سفیدان جلسه مهمی تشکیل میدهند و در این جلسه کلیهٔ مردان قبیله روی زمین می نشینند و بمذاکره میپردازند وهمینکه قبلا تصمیم بجنگ میگیرند ازروی مردانگی مقداری فشنگ و پا پیکان تیر برای دشمن میفرستند که این خود بمنزلهٔ اعلام جنگ میباشد سپس منتظر جواب میشوند .

اموردا‌خلی قبیله بدست کدخدائی اداره میشود که سالی یکمرتبه بادوازده معاون ازطرف قبیله انتخاب میشوند، قطع وفصل منازعات مربوط بآبیاری، تعمیرقنوات وسدها رسیدگی بامور کشاورزی از وظائف این هیئت است تنظیم مجالس رقص هفتگی که از لوازم زندگانی عادی بشمار میآید جزء وظایف این هیئت میباشد این‌هیئت متخلفین را جریمه میکند و اگر گناهشان بزرگ باشد آنها را تبعید مینماید و منزلشان را آتش میزنند و مردم هم باآنان دراین آتش افروزی کمك میکنند. رئیس این‌هیئت ازطرف‌کلیه افراد قبیله مخارج ضیافت‌های عمومی را میپردازد .

علاوه برادارات مربوطه بامور داخلی وخارجی یك ادارهٔ دیگری‌هم‌در میان‌قبایل کافر هست که آن اداره امور روحانی‌میباشد. درهر قریه‌ای سه‌نوع صاحبمنصب روحانی دیده میشود : اول کاهن که مأمور انجام قربانی هاست و بمنزله برهمن های هند، مغ‌های زردشتی وخداوندگاران آنگلوساکسون و نورمن‌ها میباشد .

دوم شخص خوش صدائی که بتواند سرودهای مذهبی را بخواند (۲) وظاهراً به منزلهٔ شعرای درویدها میباشند (۳)

۱- بگزارش مؤسسه سمیث سونیان راجع به سازمان‌ها وانجمن‌های سری کو با کیوت هند (واشنگتن) ۱۸۹۵ مراجعه شود . (مؤلف)

بگزارش دوگلاس اولیور هیومان زبان وروابط اقوام پاپدان مقیم جزایرسلیمان ماسه‌چوسه ۱۹۴۹ مراجعه شود . (مؤلف)

۲- بانسیکلوپدی بریتانیکاکلمه کافرستان مراجعه شود (مؤلف)

۳- درویدها نوعی ازکاهنان باستانی‌مردم‌بریتانیا پیش‌ازمسیحیت بوده‌اند. (مترجم)

سوم کسیکه بعنوان کاهن درجه دوم رابطمیان مردم وارواح‌مقدس بوده وهر گاه که حال جذبه‌ای باو دست میداد تقاضای ارواح را دریافت کرده بمـردم ابلاغ مینمود و همین قسم پارهٔ حوادث و وقایع را پیشگوئی میکرد .

خدای بزرگ کافرها که خالق همه چیز بود ایمرا نام داشت و خدای دیگر بنام مونی واسطهٔ میان خالق ومخلوق محسوب میشد دیگر ازخدایان آنان بتی بنام گیش بود که رب‌النوع جنگ شمرده میشد و مظهر کافرها ومسلمانها بحساب میآمد. درهرقریه‌ای لااقل یك معبد برای رب‌النوع جنگ داشت ولی سایر خدایان را دوتا دوتا در یك معبد جا میدادند .

برای ایمرا گاو ماده وبرای گیش گاو نر وبز نر وبرای‌سایر خدایان گوسفندقربانی میکردند بخصوص برای خداوند ثروت که فقط گوسفند قربانی میشد .

در موقع قربانی کاهن‌ها حضورداشتند وقربانی بیچاره را باآب مقدس ترشح(۱) میکردند. کاهنان سپس‌خون قربانی‌رابا آرد وشراب وکره‌مخلوط میکردند وآن‌معجون را بدر ودیوارمعبد میآلودند وآنگاه‌نان وگوشت وشراب راتقدیس کرده بحضارمیدادند و جشن آغاز میشد . بدیهی است که مسلمانان این مراسم را با خشم بسیار مینگریستند همانطور که کرت‌ها مراسم تقدیس بت‌پرستان رادر معبدآفتاب بانفرت تماشا میکردند. تیر وکمان وشمخال کافران البته درمقابل توپخانه عبدالرحمن تاب نیاورد. همانطور که شمشیر طوایف آزتك هم‌نتوانست باتفنگ اسپانیولی‌ها مقاومت ورزدکافرها هنوزهستند اماآئین ودین عصر برنزآنان ازبین رفته است .

زبان ایرانیان بدو قسمت عمده تقسیم میشود اول فارسی دوم پشتو فارسی زبانان ازتمام اقوام ایرانی زبان خاورمیانه زیادترند ودارای تمدن وفرهنگی‌هستند که حقاًقابل افتخار میباشد . همین فارسی زبانان بودندکه خدمات مهمی بپیشرفت نقاشی و معماری فخاری وطرزاداره مملکت وسایر مظاهرتمدن انجام داده‌اندوبقدری خدمات آنان‌آشکار است که محتاج بتفصیل‌نیست. درافغانستان ازمدتهای متمادی فارسی، زبان دربار وبازار بوده است همین قسم تاچندی پیش زبان فارسی در بغداد زبان ادبی محسوب میشد . در هندوستان‌افسرانی مانند سن‌ژان‌فیلی‌مؤلف کتاب روزهای عربستان وسایرافسران‌انگلیسی ناچار زبان فارسی میآموختند وپیش ازآنکه انگلیسها زبان فارسی را از هند ریشه کن

۱ـ بت پرستان فنلاند هم بکشته قربانی آب میپاشیدند واگرازآن ترشح‌انعکاسی پدید نمی‌آمد علامت‌آن بودکه قربانی قبول نشده ولذا قربانی دیگرتقدیم میداشتند. (مؤلف)

سازند زبان رسمی هندوستان بود .

درعصر برنز احتمالا ایرانیان قدیم و پدران ما که مقیم اروپا بودند مانند کافران زندگی میکردند ولی ایرانیان لااقل ازسه هزار سال قبل دارای تمدن بوده‌اند . کورش شاهنشاه ایران بنی اسرائیل سامی را که توسط یك قوم دیگر سامی اسیر شده بودند از اسارت آزاد نمود وجانشین فعلی کورش محمد رضا شاه پهلوی اکنون اصلاحات مهمی درایران انجام داده وتجهیزات عمدهٔ نظامی تهیه دیده وبا این اقدامات در صدد است از اسارت عالم آزاد جلوگیری کند .

جامعه ایران ازشهر نشینان ودهقانان تشکیل مییافت در حال حاضر نیز در هر گوشه و کنار ایران که مردم ترك زبان آنجا را تصرف نکرده اند دهقانان فارسی زبان بکشت وزرع مشغولند واز چشمه سارها ویا قنوات استفاده میکنند دیه‌های آنها در دامنه کوهها و صحراها یافت میشود . ـ

دهقانان ایران گرچه مردمان عقب افتاده‌ای هستند اما کشاورزان ماهری میباشند وغالباً علاوه بر کشاورزی حرفه دیگری هم دارند بعضی از آنان درقلمرو شوروی زندگی میکنند وآنانرا تاجیك میگویند عده‌ای از تاجیکها هم درافغانستان میباشند. دهقانان بلوچ را ده‌وار یادهقان مینامند و هرجا که باشند مردم آنانرا فارسی وایرانی میخوانند ودر هر صورت شمارهٔ آنان معلوم نیست زیرا سرشماری دقیقی از آنان بعمل نیامده وغالباًبااقوام دیگر مخلوط هستند .

دسته‌دیگر ازایران شهرنشین هستند وطبقات کارگر آنان ازاشراف متمایز میشوند. کارگران معمولا ازدیه‌ها بشهر آمده‌اند، شهرنشینان هم با دیه مربوط میباشندزیرا اشراف شهرنشین مالك ده هستند ودرآمد خود را ازده میآورند مالك خردمند غالباً بده میرود با رعایای خود تماس میگیرد و حاجات آنانرا برمیآورد، مالك نادان برعکس کارهای ده را بدست کدخدا میسپارد واز اومال الاجاره میستاند. مشهوراست که قراء وقصبات مانند اسکناس وسفته درقمار برد وباخت میشوند واز آنرو زود بزود ارباب ده تغییر مییابد مالکین قری و قصبات چه دانا و چه نادان طبقه تربیت شده کشورهستند. کارمندان لشکری و کشوری استادان بازرگانان عمده وروحانیان ازهمین طبقه مالکین هستند وهمین اکثریت پارلمانی است که برای حفظ منافع خود ازپیشرفت اصلاحات جلوگیری میکند.

تاریخ باستانی ایران ازچهار منبع مختلف بما رسیده است از این قرار :
معماری وآثار باستانی ـ داستانها وافسانه‌ها ـ ادبیات وتواریخ خارجی ـ آثارموجوده

ایران. هم‌اکنون هزاران تپه از آثارباستانی درایران دیده میشود و فقط عدهٔ معدودی از آن تپه‌ها حفاری شده است و از آثار همان تپه های معدود معلوم میگردد که در اواخر عهد نئولی‌تیك واوایل عصر فلزی دهقانان ایران بکشاورزی ودامپروری مشغول بوده‌اند خانه میساختند بقسمی که تاکنون آن وضع ادامه دارد. همچوبنظرمیرسد که کشاورزان ایران از نقاط حاصل‌خیزی باین سرزمین آمده‌اند زیرا توانسته‌اند در صحراهای بایروبی آب بزراعت مشغول شوند(۱) درشمال فلات‌ایران زمستان معتدل‌تر وباران زیادتراست. درحال حاضر دلایل مسلمی برای قدمت کشاورزی درشمال ایران موجود نیست ومعلوم نیست دهقانان قدیم شمال ایران بچه‌زبانی حرف میزدند اماحالا بفارسی سخن‌میگویند.

مورخین وزبان شناسان معتقدند که مردمان شرقی زبان از ترکستان بفلات ایران هجوم‌آورده‌اند واز جیحون گذشته بافغانستان رسیده‌اند ظاهراً این هجوم در دو هزار سال پیش‌از میلاد مسیح واقع شده است ودرست در موقعی بوده که اروپائیان برای خود دهات داشته‌اند. جناح شرقی این‌حمله متوجه هند شد ودر حدود هزار وپانصد وهزار و چهاصد سال پیش‌از میلاد بآنجا رسید زبان سانسکریت را درآنجا رواج داد تمدن قدیم درهٔ سند را ازبین برد ونظام طبقاتی راکه هنوز هم‌در هند باقیست‌مستقر نمود واماجناح غربی وارد فلات ایران شده در نقاط حاصلخیز مستقر گشت عده‌ای از این مهاجرین و یا مهاجمین از کناررود هیرمندبه‌سیستان وخراسان‌رفتند دیگران بدامنه‌باریك قابل‌زراعت کوههای البرز متوجه شدند ودر جلگه‌آذربایجان و کنار دریاچه‌ارومیه مسکن گرفتند.

پیش‌آهنگ این مهاجمین کمی بعدازدوهزار سال‌قبل‌ازمیلاد بکوههای زاگروس روآوردند ونام خدایان هند واروپائی واسامی‌اعداد رابمردمان بومی آموختند. هزارسال بعد دسته دیگر ازهمان اقوام هندواروپائی شاید ازحوالی قفقازبفلات ایران روآوردند وعده‌ای ازآنان در محلی اقامت کردند که آنرا پارسوا نامیدند (۲)

پس از چندی زبان تازه‌ای میان آنها معمول شد یعنی از زبان بومی پدیدآمد همانطور که زبان فعلی انگلیسی از زبان نرماندی و فرانسه در انگلستان پیدا شد ولی تا

۱ــ گندم چنانکه میدانیم درپنسیلوینیا وداکوتا هردو میروید واز اینقرارگندم از گیاه‌هائی است که مربوط باراضی صحرائی‌ونه جنگلی میباشد ودراراضی مرطوب‌جنگلی محصولاتی که‌آب بیشتر میطلبد مفیدتر وفراوان‌تر است (مؤلف)

۲ــ این دوجمله را دکتر جرج کامرون برای این فصل نوشته‌است. بکتاب الواح گنجینه تخت جمشید مراجعه شود (مولف)

قرن هفتم قبل از میلاد بعضی از مردم زاگروس بهمان زبان دیرین سخن میگفتند درزمان کزنفون (۴۰۱ قبل از میلاد) پس از آنکه دسته دیگر از اقوام هند و اروپائی باین عده از مهاجمین پیوستند کاردوا یا کردها بهمان زبان هند و اروپائی که امروز صحبت میدارند سخن میگفتند. چیزی که هست کرد های آن زمان یکنوع سازمان اجتماعی داشتند که بسازمانهای هند واروپائی شباهت نداشته، همین قسم عادت ازدواج پسر عموها ودختر عموها و طرز تلفظ حروف حلقی کردها از عادات غیر آریائی بود، کوهستان معمولا پناهگاه اقوام مختلف میشود وبهمین جهت سکنه کوهستان از اقوام مختلف تشکیل مییابد.

هرودت مردم فلات ایران را بدو دسته فارس و مد تقسیم میکند مدها در نقاطی زندگی میکردند که فعلا میان تهران و همدان واقع است مدها بشش قبیله تقسیم شده بودند ودر دهات اقامت میکردند: در ۷۳۸ پیش از میلاد مرد دانشمندی بنام دیوسیس از میان آنها بپادشاهی انتخاب شد(۱). این پادشاه شهر اکباتانا یاهمدان قدیم را بنا کرد وبطوری که از روی هوا ازهمدان عکسبرداری شده معلوم میشود که درشهر قدیم اکباتان هنوز حفاری نشده است یك قبیله ازقبایل مد را ماغ میگفتند اینها مثل لاویان اسرائیل قبیله روحانی بشمار میآمدند.

در ۸۱۵ پیش از میلاد از پارسوا (نواحی ارومیه) بطرف جنوب حرکت کردند و در فارس اقامت نمودند و اخلاف آنان تمدن فارس را پدید آوردند فارس آنروز شامل اصفهان امروز هم میشده است، همان اصفهانی که پایتخت ایران هم بوده واکنون گنجینه معماری های ایران ودر زیبائی مانند شیراز است. مدها پیش از فارس هم تشکیل سلطنت دادند اما کورش دوم پادشاه فارس سلطنت ماد را منقرض نموده امپراطوری ایران را تشکیل داد.

کورش وداریوش و خشایارشا هم فاتح و هم مملکت دار لایقی بودند و برعکس آشوریان به‌ممالك مغلوب نوعی استقلال و آزادی کامل مذهبی میدادند و علاوه بر آن بتها وظروف مقدسی راکه آسوریان از ممالك مغلوب گرفته بودند بآنان باز گردانیدند داریوش وخشایارشا در شوش (ایلام) وتخت جمشید (فارس) کاخ و خزانه های عالی و نفیس بنا کردند الواحی که توسط هیئت باستان شناسی شیکاگو که از تخت جمشید بدست آمده معلومات مهمی راجع بآن نواحی بدست میدهد این الواح در ظرف سالهای ۴۶۰ و۴۹۲ پیش از میلاد نوشته شده است ودر آن ایام امپراطوری ایران به‌منتهی درجه عظمت

۱- بتاریخ هرودوت ترجمه رالینسن ۱۹۱۰ مراجعه شود. (مؤلف)

خود رسیده بود از کتیبه های بیستون معلوم میشود که زبان قدیمی فارسی درهمان ایام قابل تحریر بوده است ولی یکی از آن الواح بزبان ایلامی میباشد داریوش و خشایارشا خط ایلامی را در محاسبات خود معمول داشتند چنانکه امروز نیز بعضی از آن حسابها بارمنی وآسوری است.

بسیاری از این الواح دفتر محاسبات و رسید پول و جنس است و از آنرو معلوم میگردد که لااقل ۲۴ نوع تجارت‌مانند نجاری، خاتم کاری، ستون تراشی، حکاکی، حجاری زرگری، مطلاکاری، مسگری، شرابسازی، کتابت، حسابداری، گله‌داری، کشاورزی، خواربارفروشی، سرپرستی ونظارت وامثال‌آن رایج بوده است.

کارشناسان از نقاط معینی میآمدند. مردم بابل درشوش آجر میساختنند مردمان آشور چوب سرو ببابل میآوردند و مردم جزایر یوحنا و کاریان چوب سرو بشوش حمل میکردند.

مردم جزایر یوحنا وسارد سنگ میفروختند. مدها ومصرها برای‌تزئین دیوارها طلا میآوردند. مردم سارد ومصر طلاها را روکش میکردند (۱) دسته‌ای از مصریان در تخت جمشید بنجاری ودسته دیگر بطلاکاری اشتغال‌داشتند. مردم‌سوریه ومصر وجزایر یوحنا در جر اثقال مهارت داشتند ولی ناوه‌کشی را خود مردم بومی انجام میدادند در هرحال جراثقال مهارت خاصی میطلبد آیا مقصود بلند کردن وکارگزاردن‌تیرهای سقف وستونها بوده است؟

ازمطالعهٔ این الواح معلوم میگردد که ایران درآنموقع کارها را از روی طبقات اجتماعی تقسیم میکرده است. فارسها خودشان در آستان فارس جمع شده بودند وجزء اشراف بشمار میآمدند وبهمان جهت فارس از هرگونه مالیاتی معاف بود، بطوری که کزنفون در سیروپیدیا مینویسد فارسیها فرزندان خود را تیر اندازی و سلحشوری میآموختند و بآنان طرز حکومت و اجرای عدالت و مساوات میان وضیع و شریف تلقین میکردند.

شاهنشاهی هخامنشی کورش‌وداریوش(۳۲۹-۶۵۰قبل‌ازمیلاد)نخستین‌امپراطوری واقعی جهان‌بشمار میآمد زیرا طوایف واقوام‌مختلفی بطور حقیقی‌زیر نظر یك‌فرمانروا اداره میشدند. درعصر برنز- سلطنت هائی درچین وسومره وبابل‌ومصر وجود داشته ولی وسایل ارتباط برای تشکیل یك امپراتوری فراهم نمیآمده است در چین سیصد سال بعد

۱- بالواح گنجینه تخت‌جمشید تألیف کامرون مراجعه شود (مؤلف)

از امپراتوری ایران حکومت امپراتوری برقرارشد باین قسم که راههای ارابه‌رو وهم چنین راه‌های کشتیرانی احداث گردید (۱) و این موقعی بود که عصر آهن در آن نقاط آغاز گردید در ایران پیدایش عصر آهن موجب شد که ارتباطات پیشرفت کند شتر نیز برای حمل‌ونقل کالاهای سنگین کمك بزرگی بود. آمد وشدپیکهای سواره درجاده های هموار نیز باعث گردید که از دورترین‌نقاط امپراتوری‌مطالب لازم‌هرچه زودتربمراکز ایصال شود. در ایران وچین رواج مسکوك بپیشرفت تجارت کمك بزرگی بود.

علاوه براین حوادث تاریخی، اهمیت امپراتوری هخامنشی از آن جهت است که طرز حکومت آنان سرمشق دیگران شد، بااینقسم که عربها بعداز رحلت پیغمبراسلام با مساعدت افسران و رجال ایرانی توانستند امپراتوری وسیع خود را بطرز هخامنشیان اداره کنند وپس از آن ازقرن سیزده تانوزده بلکه بیست میلادی امپراتوری عثمانی که‌بر قسمت مهم خاور میانه فرمانروائی داشت مطابق همان سیستم هخامنشیان اداره میشد.

پادشاهان ایران بقدری خودرا ما فوق رعایای خویش قرار میدادند که آنان تصور میکردند دراطراف صورت پادشاه هاله نور میتابد.

این پادشاه باکمال استبداد وقدرت برتمام امپراتوری خودحکومت میکردرعایا برای خود سازمانها و ادیان و رؤسای متبوعی از خود داشتند مثلا پادشاهان فنیقی مثل سابق بر ملت خود حکومت میکردند حکمران مصریان رؤسای آنها بودند یهودیان به‌آرامی وآزادی یکتا پرستی‌را ادامه میدادند. خلاصه اینکه تا این اقوام و ملل مختلف مالیاتهای معموله را میپرداختند وشاهنشاه‌ایران را فرمانروای‌خویش میشناختند درامور داخلی وامور مذهبی ازهمه نوع آزادی بهره میبردند ولی تمام این ملتها حتی‌پادشاهان ورؤسای قبایل امپراطوری بندگان شاهنشاه معرفی میشدند (۲)

امپراتوری ایران از سرنیکا تاهند و از حبشه تا واحات ترکستان روس امتداد مییافت وباستانهائی‌بنام ساتراپ تقسیم میشد در موقع‌مرگ داریوش (۴۸۶ قبل‌ازمیلاد) شمارهٔ ساتراپیها بضمیمهٔ ساتراپ فارس به‌سی و یك میرسید در هر ساتراپی سه مأمور عالیرتبه بود اول ساتراپ یا استاندار دوم دبیری که ناظر اعمال ساتراپ بود سوم فرمانده

۱ـ دراین قسمت من مرهون مساعدتهای‌همکارم دکتر چولر کامان استاد دانشگاه در فیلادلفی هستم (مؤلف)

۲ـ بکتاب تاریخ باستان ایرانی جلد ۲۵ انقلاب عالم انسانیت تألیف‌کلمان هدرا چاپ پاریس ۱۹۲۵ مراجعه شود (مؤلف)

قوا در نقاط مرزی یك فرمانده دیگری هم تحت نظر فرمانده اول مأموریت داشت این سه مأمور ازطرف شاهنشاه انتخاب میشدند. واحکام ودستورات مرکز بوسیله پیك های سواره ابلاغ میشد علاوه براینان دسته‌ای از مأمورین فوق‌العاده بنام چشم و گوش پادشاه بهمراهی عده از لشکریان مرتب در اطراف امپراتوری گردش میکردند و مطالب لازم راگزارش میدادند گزارش آنان بقدری مؤثر بود که نه‌تنها سبب‌عزل ساتراپ میشدبلکه بعضی اوقات موجب قتل اوهم میشد.

وظیفهٔ عمده‌ساتراپ جمع‌آوری‌مالیات وحفظ امنیت‌بود ساتراپ باکمك سپاهیان راهها را امن‌نگاه میداشت بقسمی که کشاورزان بآسودگی زراعت میکردند وگله‌داران درچراگاههای دور دست دامها را میچرانیدند دربعضی از ساتراپیها ساتراپ وظیفه دار بود که جنگل احداث کند. شکارگاههای شاهانه را نگاهداری کند این شکارگاهها را پارادیس مینامند که‌کلمه فردوس هم از آن مشتق است. شاهنشاه برای هر ساتراپی مالیات معین نقد و جنس تعیین میکرد.

ازین‌جهت استانها رابرحسب نوع مالیاتها تقسیم میکردند وگاه هم این‌تقسیمات باکمیت‌های مختلف اقوام تصادف میکرد مثلا آسیای صغیر بچهار قسمت‌تقسیم شده‌بود وجمعاً ۱۷۶۰ تالان نقره مالیات میداد مصر و سیرینکا ۷۰۰ تالان و همینقسم هر استان مبلغی مالیات میپرداخت که مجموع آن مالیات ها بالغ بر ۱۶۰۰۰ تالان طلا میشد که بحساب امروز بیست ملیون دلار طلا بود وباین جهت خزانه سلطنتی ایران حسابداران ونگاهبانان زیادی لازم داشت.

مالیات هندوستان نقره نبود بلکه مقداری خاك طلائی پرداخت که ارزش آن ۴۶۲۵تالان نقره میشد وعلاوه برآن‌هرساله عده‌ای سگ شکاری بدربارایران میفرستاد. مصریان موظف بودند برای نان سربازان ایران مقیم‌مصر سالی صد و بیست هزار پیمانه گندم بدهند اهالی بابل پانصد خواجه. مردم ماد سالی صد هزار گوسفند، چهار هزار قاطر وسه هزار اسب نژاد مخصوصی که در اطراف همدان پرورش مییافت بشاهنشاه باج بدهند مالیات ارمنستان سی‌هزارکره اسب ومالیات عربستان (یمن) سالی صد قنطار مرمکی وعطریات وبخور بود هرسه سال یکبار حبشه مقداری طلا وعاج وآبنوس وپنج پسر بچه وکشور کلچینر (گرجستان) پنج سال یکبار صد پسر وصد دختر میداد.

سلاطین آل عثمان هم روی همان نظر از حبشی ها غلام وکنیز سیاه واز قفقازی ها دختران و پسران ماهروی میگرفتند و همه مردم را بندگان سلطان میدانستند.

این مالیات ها ثابت بود البته ساتراپ میتوانست بیش از اینها هم از مردم بگیرد ولی میزانی که بدربار شاهنشاه ایران فرستاده میشد تغییرناپذیر بود ضمناً ساتراب هم میتوانست مردم را طوری بچاپد که آن دور قیب شکایت اورا بشاهنشاه بنویسند ویا به **چشم و گوش** شاهنشاه از او بنویسد شاهنشاه ایران گاه گاه بازرسانی باستانها میفرستاد تا میزان مالیات نقدی وجنسی را برآورد کنند و اگر چنانچه میزان مالیات دربار و دریافتی شخص ساتراپ بیش ازقوه مردم بود بامر پادشاه تخفیف داده میشد و همینقسم هم برعکس در پارهٔ موارد چیزی اضافه میگشت .

پادشاه بزرگترین قاضی کل امپراطوری بحساب میآمد شخص پادشاه قضاتی هم تعیین میکرد که واقعاً از روی عدالت حکم میدادند وباین جهت عدالت امپراتوری ایران در آن ایام از روی حقیقت درسراسر جهان شهرت یافته بود .

کامبوزیا موقعی رشوه خواری یك قاضی را کشف کرد وفوراً دستور داد پوست قاضی را بکنند ومسند قاضی را با آن مفروش کنند سپس پسر قاضی را فرمان دادروی همان پوست جلوس کند . آرتاکوزسس نیز برای چنین گناه همین عقوبت را در بارهٔ قاضی رشوه خوار وفرزندش مجری داشت . مطابق قانون ایرانی هیچ مقصری برای یك جنایت محکوم باعدام نمیشد وهم چنین هیچ اربابی حق نداشت بنده خود را برای اولین گناه بسختی مجازات کند بریدن سر و دست راست مجازات خیانت های بزرگ بود شورشیان را گوش ودماغ میبریدند در میان مردم میگرداندند . سپس بمحل شورش برده اعدام میکردند .

گارد مخصوص نگاهبانی پادشاه ومأمورین اجرای اوامر اوازمیان فارسها ومدها وشاید هم عده ای ازاهالی شوش بودند؛ این گارد به چند دسته تقسیم میشد دوهزارسوار ودو هزار پیاده که همه از نجباء بودند نیزه دارانی بودند که سرنیزه آنان یك سیب طلا یا نقره بود و علاوه برآن هر یك از آنها با یك زوبین بطول شش پا و یك تیر و کمان مسلح بودند . دسته سوم گارد جاویدان ده هزار نفر بودند و هر هزار نفر یك هنگ جداگانه میگشتند، سرنیزه آنان یك انار طلا بود این سه دسته ستون فقرات لشکر ایران شمرده میشدند سایر سپاهیان بعنوان پادگان در ساتراپی ها اقامت داشتند ساتراپ ها و فرماندهان محلی نیزبرای حفظ انتظامات مأمورین انتظامی استخدام میکردند ودرمواقع مهم خود شاه میان سپاهیانش حاضر میشددرمواقع جنگ سپاهیان محلی با ساز وبرگ بومی خود سواره وپیاده بقشون امپراتوی میپیوستند گارد جاویدان بادیسیپلین سخت

میجنگید وسپاهیان بیشمار شاهنشاه ممالکی راکه لشکریان منظمی نداشتند میگشودند. اما همان گارد جاویدان وهمان سپاهیان بیشمار در برابر لشکریان منظم با تصمیم مانند جناح مقدونیه اسکندر کبیر بکلی شکست خورد چنانکه امپراتوری نخسین ایران بدست همان لشکریان منظم سقوط کرد.

مدت پانصد وپنجاه سال ایران زیر دست اجانب ماند اگرچه امپراتوری اسکندر بزودی متلاشی شد ولی سوارانی شبیه به سیس ها (۱) ازصحاری شمالی بایـران حمله آوردند عادت ورسوم ایرانیان را اتخاذ نمودند وتابین النهرین پیش رفتند اینان مردگان خود را درظرف سفالین آبی رنگ شبیه به طشت حمام دفن میکردند. (باستان شناسان علاقه زیادی دارند که ازاین عتیقه‌های تازه بچیزهای قدیمی تری پی ببرند) این اسب سواران که پارت نیز نامیده میشدند مردمان بی سواد خشنی بودند.

در سال ۶۲۶ بعد از میلاد امپراتوری ایران تجدید شد وتا سال ۶۳۶ میلادی هنگام حمله اعراب باقی ماند.

سلطنت ساسانیان چهارصد سال طول کشید و از آن جهت در نظر مورخین اهمیت دارد که عربها وارث این امپراتوری ساسانی (نه هخامنشی) بودند و تحت نفوذ این امپراطوری قرار گرفتند.

دردورهٔ ساسانیان مردم ایران بچهارطبقه تقسیم میشدند - موبدان - سلحشوران دبیران و کشاورزان. قضات نیز جزء دسته روحانیون محسوب میشدند چنانکه عربها نیز مقام قاضی را مقدس میدانند سلحشوران از میان نجبای ایـران (مثل گارد جاویدان کورش) انتخاب میشدند وخود را ازفارسیان خـالص میدانستند اینان اراضی دولتی را تیول خود میگرفتند همین قسم اسب های سواری آنان ازدولت بود چنانکه امروز هم عدهٔ ازمالکین و اشراف ایران املاك دولتی را متصرف هستند.

ستاره شناسان وپزشگان هم جزء طبقهٔ دبیران بودند صنعتگران وبازرگانان مثل کشاورزان جزء طبقهٔ پست ترمحسوب میشدند درهر دهی مثل کدخدای امروزدهگانی بود که مسئولیت دریافت مالیات نقدی وجنسی بعهده او واگذار میشد. (به فصل ده مراجعه شود) هفت خانواده در ایران املاك زیاد داشتند و تصور میرفت که این هفت خاندان مشاغل مهمی را انجام میدهند ازاینقرار:

۱ - تاجدار یعنی کسی که تاج سرپادشاه میگذارد.

---

۱ - دسته ای از ایلات سلحشور که درشمال وشرق ایران اقامت داشته. (مترجم)

۲ ـ سپهبد جنگ .
۳ ـ فرمانده سواران .
۴ ـ خوانسالار .
۵ ـ ناظر امور کشوری .
۶ ـ سرداور .
۷ ـ خزانه دار کل .

باستثنای مورد اول که مهارت ولیاقت خاصی لازم نداشت سایر مناصب مستلزم آن بود که دارنده آن در کارخود تخصص داشته باشد و از طرفی هم این مناصب وعنوان ولقب آنا ارثی بود لذا اگر وارث مستقیم لیاقت آن کار را نداشت قائم مقامی برای او تعیین‌میکردند. نخست وزیران وسران روحانی ازروی‌لیاقت (نه‌وراثت) انتخاب میشدند ومقصود ازوراثت اصطلاح ایلاتی بوده است .

همین قسم متولیان آتشکده ها سردبیران و فرماندهان قوای مسلح ارثی نبودند مغ ها موبدان را از میان خود انتخاب میکردند ولی پادشاه باید انتصاب آنانـرا تصدیق کند وهمانطور که مفتی‌اعظم مسلمانان‌کلیه مسائل‌مذهبی ومشکلات دینی‌را برای مؤمنان حل وتسویه میکنند مغان ومؤبدان بزرگ نیز همان وظایف را عهده دار بودند .

تدریجاً همانطور که امور کشوری در ایران تغییر یافت مسائل مذهبی هم دچار تغییرات شد در دورهٔ هخامنشیان ایـرانیان سه نوع آئین داشتند کـه یکی مخصوص پادشاهان ودیگر آئین عمومی مردم وسوم آئین مغان ماد بود که منصب خود را بالارث احراز میکردند پادشاه ایران آهورا مزدا را میپرستید و آهورا مـزدا شعلهٔ فروزان آتشی‌بود که درمعبد سر گشاده فروزان‌بود وآفتاب نیز برآن‌میتافت میترا خدای قدیمی که واسطهٔ میان عالم روشنائی وجهان تاریکی بود ازطرف پادشاهان تجلیل میشد .

مردم چهارعنصر را ستایش میکردند :

روشنائی ـ آب ـ خاک ـ هوا .

وبرای این چهار عنصر دراماکن پاك و مقدس حیوانات قربانی میکردند، دراین مراسم مغ ها حضورمییافتند سرود های مذهبی‌میخواندند کسی که قربانی‌را میگذرانید گوشت آنرا می پخت و بحضار تقسیم میکرد موقعی که برای جستجوی غارهای ایران گردش‌میکردم‌متوجه شدم که‌ازدو جا همین مراسم قربانی‌بدون حضور مغ‌هاانجام‌مییابد

مغ ها که برای خـود دین وائین مخصوص داشتند درمراسم مذهبی پادشاهان و

مردم شرکت نموده وریاست فایقه داشتند یکی از تشریفات این مراسم آن بود که شیر را باشیرهٔ هائوما (ظاهراً پاد زهر وشیر گیاه) مینوشیدند کـه یکنوع اثر مخدر داشت موبدان درتحت تأثیر این نوشابه بعالم روحانی میپیوستند سپس بوسیله آن گیاه سلامت وپیروزی وطول عمر و کامیابی روحانی وجسمانی میخواستند .

اجرای این مراسم پس از کشف هاون سنگ سبز ودسته هاون توسط باستان شناسان مسلم گردید زیرا گیاه مزبور را درآن هاون میسائیدند . (۱)

آئین زرتشت ازآئین مغ ها اقتباس شده است گـرچه ممکن است زرتشت در زمان هخامنشیان میزیسته ولی مدرك مسلمی راجع بآئین زرتشت در آن عصر هنوز بدست نیامده است وهمانطور که امروز تشیع مذهب رسمی ایران‌است درزمان‌ساسانیان آئین‌زرتشتی‌مذهب رسمی‌ایران شد. باید درنظر داشت که قسمتی‌ازمظاهرآئین‌زرتشت پس از پارت ها بروز وظهور کرد زیرا پارت ها که مردمی ساده و صحرا گرد بودند مانند سایراقوام بدو خدای نور وظلمت عقیده داشتند چنانکه مغولان وترکان‌هم پیش‌از قبول اسلام ازهمان آئین پیروی میکردند .

در دین زرتشت هورمزد رب‌النوع نیکی واهریمن رب‌النوع بدی‌میباشد و هریك ازاین‌دورب‌النوع لشکریانی‌دارند که اوامرآنان‌را مجری میدارند فرمانده لشکرهورمزد آهورامزدا میباشد هریك از این دو نیرو شش رایزن دارند که موکل خوبی و بدی هـا میشوند ودرامور منزل ـ حیوانات ـ آتش ـ فلزات ـ زمین ـ آب و گیاه ها دخالت میکنند.

آهورا مزدا خالق حیات واهریمن خالق مرگ‌است اهریمن درسایه‌های ماورای جبال البرز درکوهی مسکن داد و دیوان بسیاری که در جنگل های مازندران هستند مأمور اجرای دستورهای اهریمن میباشند همینقسم باتلاقهای مالاریا خیز گیلان مسکن دیوان اهریمن است .

روح جاویدان است وپس از مرگ سرگردان میماند سپس کنار پلی استراحت میکند دراینجا سه قاضی اعمال او را باترازو وزن میکنند اگر کفهٔ اعمال نیك او بچربد پل باز میشود روح به بهشت جاویدان میخرامد واگر برعکس باشد پل تکان میخورد وروح بپایه گاه اهریمن منتقل میگردد و کسانی که بدو خوب آنان برابر باشد برای‌تصفیه بجای دیگر منتقل میشوند و بعقیدهٔ زرتشتیان سه هزار سال پس از ظهور زرتشت دوازدهمین دورهٔ زمان پایان میباید و باین ترتیب مطابق حساب فرنگیان درسال ۲۳۴۰

---

۱ ـ بگنجینه الواح تخت جمشید تألیف کامران‌الواح ۶۵ مراجعه شود . (مؤلف)

میلادی موعود زرتشیان ظهور میکند. فلزات گداخته برزمین جاری میشود وآنرا تطهیر مینماید آنگاه هورمزد واهریمن برای آخرین بار باهم میجنگند هورمزد غلبه میکند ومحشر وآخرین روز دادخواهی فرا میرسد.

گرچه بعضی ازمسلمانان زرتشتیان را مثل یهود ونصاری اهل کتاب میدانند و از آنان جزیه می‌پذیرند ولی بعضی دیگر ازمسلمانان آنها را قتل عام کرده‌اند (۱) فعلا قریب هفت الی‌ده هزارزرتشتی درایران مانده‌اند وعده‌ای هم از آنان درباکو وهندوستان میباشند بیشترزرتشتیان ایران دریزدو کرمان اقامت دارند ودر آنجا آتشکده‌هائی بنا کرده‌اند وآتش را ستایش میکنند مؤبدان زرتشتی موقع نزدیك شدن بآتش مقدس مانندجراحان ماسك تور جلوی دهان خود میگذارند که مبادا آتش ازنفس و آب دهان آلوده شود. بعضی اززرتشتی‌ها بتهران آمده‌اند وباغبانی میکنند زرتشتیان اجساد مردگان را دفن نمیکنند که مبادا عناصر تقدس آلوده گردد و لذا اجساد را به برج خاموشی میبرند درسراسرایران پنج برج خاموشی هست لاشخورها گوشت مرده را میخورند واستخوان ها دراستخوان دان جمع میشود. زرتشتیان هند که متجاوز از هزار سال است در آن کشورزندگی کرده‌اند اکنون ببازرگانی وداد وستد ونمایندگی مؤسسات بین‌المللی اشتغال دارند وبعضی از آنان ازدولت بریتانیا نشان ها والقاب افتخار آمیز دریافت داشته‌اند چند سال پیش یکی ازهمین زرتشتیان دردانشگاه هاروارد ریاضیات درس میداد.

سه زبان دیگری که بفارسی ارتباط نزدیك دارند عبارت است از کردی ـ گیلکی بلوچی وهریك ازاین سه زبان را عدهٔ مخصوصی استعمال میکنند زبان کردی مورد استعمال کرد هاست که در دره های جبال زاگروس در شمال کرمانشاه در ایران ودر عراق وترکیه هم هستند وزبانشان دارای لهجه های مختلف میباشد. گیلك ها درجنگل ها وکرانه جنوب غربی دریای خزر اقامت دارند همچنین گرگان ومازندران. خانه‌های اینان ازچوب ساخته شده وپشت بامشان کاه‌گلی است بقسمی که مسافر تازه وارد را متعجب میسازد اینان قایق های مخصوصی میتراشند و غالباً تور و قلاب ماهی گیری

۱ـ دراینجا توضیحاً یادآور میشود که دیانت اسلام زرتشتیان را مانند مسیحیان ویهودیان میداند وهیچگاه قتل‌عام آنانرا اجازه نداده است بلکه درصورت پرداخت جزیه واقامت در ممالك اسلامی از تمام حقوق بهره مند میشوند چنانکه در زمان خلفاء راشدین چنان بوده است اما بدرفتاری خلفای بنی‌امیه نسبت بزرتشتیان ربطی باسلام ندارد و البته منظور مؤلف هم آنان بوده است. (مترجم)

بدوش انداخته اینطرف وآنطرف میروند و درتابستان باسورتمه وگاو نر اثاث واسباب خود را حمل ونقل میکنند طرز خانه وزندگی آنان درزادوبوم خودشان مانند وضع مردمان اروپای غربی درقرن‌آهن بنظر میرسد، لهجه های مختلف آنان ازنظرعلمی کاملا رسیدگی نشده و همچنین مشخصات تمدن باستانی آنها که ممکن است بزودی مفقود گردد مورد مطالعه قرار نگرفته است زیرا ناحیه مزبور بسرعت رو بزندگی میکانیکی میرود بلوچها که درایران و افغانستان و پاکستان متفرق میباشند . مردم ایلاتی شتردار هستند (شرح زندگانی آنان درفصل یازده میآید) زبان آنان که شبیه بزبان کردی است نوعی اززبان منحرف فارسی بشمار میآید .

پشتو یا پاشتو قسمتی از زبان شرقی ایرانی است ودر افغانستان یعنی دریك‌خط شرقی از کابل تا قندهار ودر نواحی شمال غربی پاکستان رواج دارد. قریب پنج ملیون نفر باین زبان سخن میگویند . **کپلینگ** این اشخاص‌را بمردمان انگلیسی زبان معرفی کرده‌است . اینان همان پات‌ها هستند که بنا بگفته **کاپیتان دیویس** دلیرترین‌جنگجویان جهان میباشند. ممکن است این نظرقدری اغراق‌آمیز باشد ولی درهرحال جنگجویان ریفی عبدالکریم رقیب‌آنها بشمار میآیند ، یعنی جنگجویان پشتو زبان مدتی‌انگلیسها را بزحمت انداختند واکنون دولت پاکستان هم دچاد همان گرفتاری شده است .

این سلحشوران از کوه‌های مرتفع کافرستان در شمال تا بلوچستان در جنوب و کنار تپه‌ها بطور ایلاتی اقامت دارند وایلات‌آنان مجاور یکدیگر مسکن گزیده‌اند .در دره‌های مجاور این ایلات گاه‌گاهی خط سبز مزرعه و کلبه‌های دهقانی هم دیده میشود . پات‌ها مثل فارسی‌ها درامرآبیاری تخصص دارندوطرز قنات وسدبندی را بخوبی‌میدانند اما چون دراین نواحی‌جنگل نیست وخاك هم‌نمیباشد لذاآب باران بهدر میرود وتقریباً ده درصدآن بزراعت میرسد لذا مزارع کوچك ومختصرآنان سالی دو محصول در بهار وپائیز میدهد . محصول‌بهارآنان گندم وجو وتوتون وخربزه وسبزی‌های مختلف‌میباشد واما محصول پائیزی‌آنها عبارت است ازذرت، نی‌شکر، پنبه ومقداری برنج درنقاطی که آب بیشتری یافت شود. درخت هلو وبادام و گردو نیز کاشته میشود . اما بیشترآنان بدام پروری بخصوص گوسفند و بز اشتغال دارند و با آنکه چراگاههای آنان چندان مناسب نیست معذلك اسب والاغ هم می‌پرورانند که تاحدی رفع احتیاج حمل و نقل‌را بکنند.

کشور آنان بطور محسوس استعداد تغذیه این همه جمعیت را ندارد و برای بهبود وضع زندگانی‌آنان چندین راه در نظر گرفته شده است ازآنجمله اینکه بعضی از

قبایل گله ورمه‌خودرا درتابستان بچراگاههای کوهستانی‌میبرند مخصوصاً طایفه‌دورانیها چنین میکنند وپادشاه فعلی افغانستان هم از همین خاندان میباشد. بعضی قبایل دیگر از گردنه خیبر درماه نوامبر بچراگاههای جلگه سرازیر میشوند وعده‌ای هم به بازرگانی وزراعت در سایر نقاط مشغول هستند. اینان در ماه‌آوریل بخانه‌های خود بازمیگردند وآمدن‌آنان برای مردم صحرانشین خطر بزرگی است زیرا ایلات مزبور بغارت ویغما عادت دارند ونقد وجنس هرچه در سر راه خود بیابند میربایند. اتفاقاً مأمورین دولت بریتانیا مرتب بآنان باج میدادند که از شورش وقتل وغارت دست بکشند، خونریزی و جنگ‌های داخلی هم سبب شده بود که عدهٔ مردان آنان روبه نقصان برود.

اینان قانون قصاص(چشم بجای چشم دست بجای دست) ومهمان نوازی وحمایت پناهندگان را بدقت اجراء مینمایند. در هردهی ملائی است که اطفال را تعلیم میدهدو اگر ملا کمی هم از پزشکی وپیشگوئی با اطلاع باشد مریدان زیادی پیدامیکند سپس ملا علاوه برریاست مذهبی ریاست سیاسی‌هم دارا میشود واشخاصی مانند میرزاعلی‌خان فقیر که هنوز هم نام او سرزبانها میباشد از میان چنان پیشوایانی بیرون میآید وچنانکه میدانیم شخص مزبور سردستهٔ جنگجویان میگردد.

در زمان قدیم بسیاری از پات ها وضع ایلاتی خود را رها ساخته در آرتش انگلیسها اسم مینوشتند واکنون میتوان برای‌آرتش سازمان ملل متحد از وجود آنها استفاده کرد.

علاوه بر یهودیان، ارمنی ها هم که از مردم خاور میانه‌اند جنبه بین‌المللی پیدا کرده‌اند. ارمنی‌ها قدیمی‌ترین ملل مسیحی جهان هستند ومطابق مدارك تاریخی خود مثل لهستانیها مکرر مورد قتل عام واقع شده‌اند.

کشورآنان در شمال بین‌النهرین از مراکز تمدن قدیم بوده واز آن جهت‌مورد تهاجم وکشمکش دولتهای مجاور گشته‌اند: ایران وروم شرقی، ترکیه و ایران، گاه و بیگاه برسر ارمنستان کشمکش داشته‌اند و همین وضع سبب شده که بعضی اوقات آزادی سیاسی داشته باشند ودر نتیجه باتمدن‌های مختلف تماس گرفته‌اند وبخوبی از آن استفاده کرده‌اند. جمعیت ارمنیها هم مثل پاتها بیش از استعداد کشورشان میباشد ولی برعکس پاتها، ارمنیها برای بهبود زندگی خود بخارج وداخل کوچیده‌اند وبه بازرگانی دست برده‌اند بقسمی که اکنون‌درهرشهر متمدنی بازرگان وغیر بازرگان ارمنی یافت میشود.

دکتر وارازتاد کازانجیان مقیم بوستون مؤسس ومخترع جراحی پلاستیك بشمار

میآید. **هینز گودریان** از مردان نامی هیتلر بود و ازقرارمشهور **گالوست گلبانگیان** متمول‌ترین مرد جهان است. اهمیت آنان درخاور میانه برتعدادآنان مزیت دارد، چون بازرگانان، پزشکان دندانسازان بانکداران فلزکاران ماهر، رانندگان، تجار قالی، معلمین وکارشناسان امور مالی ارمنی، دراین نقاط فراوانند. گذشته از ترکیه و اتحاد جماهیر شوروی عده‌زیادی از آنها در ایران‌اقامت دارند وبرای خود شهری بنام جلفای جدید (۱) در حوالی اصفهان بنا کرده‌اند. در مصر زمین وعماراتی خریده‌اند که‌مرکز فرهنگی بشمارمیآید. هرجا که عده‌ای از ارامنه چه درتهران چه دربستن اقامت‌دارند، بزبان خودشان سخن می‌گویند وروزنامهٔ ارمنی انتشار میدهند وهمین تمسك ارامنه به ملیت وزبان خودشان‌سبب شده که موجب دردسرپادشاهان مستبد شرق بشوند واز آنرو حل قضیه ارمنستان باین زودیها تصور نمیرود.

---

۱ - شاه عباس کبیر عده‌ای ازارامنه را درکنار رود ارس‌در محل موسوم به جلفا یا جوقا مسکن داشتند وبواسطهٔ موقعیت مرزی مورد هجوم عثمانیان بودند کوچ داده به پای تخت خود اصفهان‌آورد دراطراف شهرمحلی برای‌آنان اختصاص دادکه بنام جلفای جدید شهرت یافت جلفای جدید درزمان صفویه خیلی آباد بود وسی و چند هزار جمعیت داشت اما پس‌ازفتنه افغان بکلی ویران‌گشت وچون پای تخت از اصفهان منتقل گـردید جلفا دیگر مثل سابق آباد نشد بقسمی که درحال حاضر کمتر ازپنج هزار جمعیت دارد ارامنه فعلی جلفـا ازحیث شعبات مذهبی بچهار دسته تقسیم میشونـد از اینقرار: ارامنـه گریگوری تابع کلیسای وان واچمیادزین (ایروان) ارامنه کاتولیك - ارامنه پروتستان - ارامنه‌شنبه‌داران وهریك‌ازاین‌چهارفرقه نمازخانه‌ها وکشیش‌های جداگانه‌دارند. (مترجم)

۶

پیغمبر و شریعت

با مطالعهٔ فصل‌های گذشته کم وبیش اطلاعاتی از ممالك خاور میانه و سکنهٔ آن تا آغاز قرن هفتم میلادی بدست میآید . دو قرن بعد از آن احفاد همین مردم خاورمیانه توانستند یك نوع تمدن بین‌المللی تشکیل بدهند. در آن عصر طلائی که ثمره‌هائی هم در آن پدید آمد محققین بزرگی مانند ابن بطوطه پیدا شد که توانست با وسائل غیرمکفی آنروز ، از طنجه تا آموی و از استپ‌های جنوب تا زنگبار و تومبوکتو سفر کند و هر شب در مهمان سراها ، کاخ ها ، خانقاه های درویشان بخوابد و از مهمان نوازی آنان برخوردار گردد .

میتوان بدرستی گفت که در آنموقع خاور میانه و نواحی مجاور آن یك واحد اقتصادی تشکیل میدادند . بازرگانی گرچه اساس کار آنان بود ولی بازرگانی هم چنانکه میدانیم قابل تفکیك وتجزیه میباشد، وآنچه که آنان‌را بهم مربوط میساخت حس اعتماد فوق‌العاده بود . در تاریخ عالم بشریت فقط یك نیرو میتواند ملل وممالك دور ونزدیك را بهم مربوط ومتصل سازد وآن نیروی مذهب است .

پیش از ظهور اسلام در خاور میانه مذاهب بسیاری بود . بعضی از این مذاهب محدود به یك محل ومخصوص عده‌ای بود وبت‌هائی در **نی‌پور** و **نینوا** مانند **ایلنل** و **ماردوك** پرستش میشد. بعضی ازملل معبود مخصوص‌بخود داشتند، مانند یهوده برای یهود ، که در ابتدا بفرزندان اسرائیل اختصاص داشت ، بعضی‌ها هم معبود عمومی‌داشتند مانند زرتشتیان که اهورامزدا را می پرستیدند ودیانت بودا که در افغانستان رایج بود، وسپس دیانت یهود ومسیح که در خاورمیانه انتشار داشت .

حال ارزش اخلاقی و اجتماعی این ادیان چه بوده کاری بآن نداریم ، همینقدر

یادآور میشویم که پیش ازظهور اسلام هیچیك ازآن مذاهب نتوانست این ملل مختلف خاور میانه را متحد سازد . این عصر طلائی ازآنرو پدیدآمدکه اکثریت ملل‌خاورمیانه (ویا لااقل اکثریت‌طبقهٔ‌حاکمهٔ آنان) به نبوت پیغمبر‌اسلام ایمان‌کامل‌داشتندودستورهای اخلاقی‌آن پیغمبر بزرگ را دربارهٔ روابط اجتماعی که ناشی از تعالیم عالی اسلامی بود واقعاً عمل میکردند . یهودیان ومسیحیان که در عرض مسلمانـان قرار داشتند جز در یکی دو شهر مقدس حجاز(مکه و مدینه) در تمام قلمـرو اسلام همه نوع در اجرای مراسم دینی‌آزاد بودند .

مورخین ومحققین مذهبی ، پرونده‌های قدیمی و فرسوده بسیاری را زیر ورو کرده تاباصل گفتار ورفتار وتعلیمات پیغمبر اسلام وجانشینان اوپی‌ببرند ، مطابق عقاید علوم اجتماعی ، اسلام بطورکلی در ردیف دودین سامی دیگر (دین موسی‌ودین عیسی) قراردارد وچیزهائی از هردودین سابق دربردارد و باصطلاح دراین دین چیزهائی ازآن دو دین راه یافته است ، بعضی از مراسم معمول در عبادات مانند دست بهم گذاردن در موقع نماز از سومریان (سامی‌ها) گرفته شده است ، اسلام هم مانند سایر ادیان از چیز دیگری برخاسته است . از نظر تاریخی این نکته جالب‌توجه میباشدکه در بسیاری از عقاید پس‌ازتحقیق وتفحص‌کامل‌آثار مسلمی ازصحت اساسی‌آن بدست نمیاید، برعکس دیانت اسلام‌که صحت بنیان‌عقایدآن محرز است واین ازآن‌جهت است که خود پیغمبر اسلام حقیقة به پیغمبری خود معتقد بود وایمان داشت براینکه مبعوث برتمام عالمیان میباشد وباید سراسرجهان را در ظل لوای خود متحد سازد. همینقسم پیروان او معتقد ومؤمن بودندکه میتوانننددر پرتو تعالیم اخلاقی اسلام‌اعضای جامعه عالم انسانیت باشند.

حال باید دیدآن‌تعالیم وآن قوانین چه بوده است؟ وعقایدی‌که مراسم‌وتعلیمات اسلامی برآن بنیان‌گذاری شده از چه قرار است ؟ ولـی پیش از پاسخ باین پرسش‌ها اول باید قدری از سرزمینی که پیغمبر اسلام از آنجـا قیام‌کرد وهمچنین از وضع کلی زندگانی‌آن حضرت مطالبی بیان‌کنم. ازمدارك ومآخذ مفصل تاریخی‌چنان برمیآیدکه حضرت محمدبن عبداله بن‌عبدالمطلب در شهر مکه در سال ۵۷۰ یا در حدود آن سال متولدگردید وباید درنظرداشت که‌درآن هنگام یك‌انحطاط ورکورد اقتصادی‌وهمچنین تشنج سیاسی در عربستان وتا حدی در سایر نقاط خاورمیانه حکمفرما بود وکاروانهای شتری که سابق ازکرانه اوقیانوس هند به یمن میآمد و از حجاز میگذشت و بسوریه و کرانهٔ مدیترانه میرفت ، در موقع تولد پیغمبر اسلام بکلی قطع‌شده بود و رؤسای‌قبایل

بدوی از شهرهای تجارتی حجاز باج و خراج میستاندند . فقط شهر مکه از این قاعده مستثنی‌بود. این شهر که منابع آب بالنسبه فراوان ودائمی داشت وزیارتگاه اعراب هم‌بود تا حدی از بحران اقتصادی بر کنار میماند .

این نکته‌نیز جالب توجه است که‌فقط‌عده کمی‌از اعراب معاصر پیغمبربکشاورزی اشتغال داشتند ، بیشتر آنها ایلات کوچ‌نشین شترچران بودند اما پیغمبر اسلام در ابتداء بآنان توجهی نداشت. عده دیگری از اعراب آن زمان بامور بازرگانی، داد وستد ، چار پا داری وناوبانی مشغول بودند واگرچه اطلاعات مهمی از سفرهای خشکی و دریائی و حمل ونقل نداشتند ، میتوانستند در ضمن مسافرت‌های خشکی ودریائی مختصر تجارتی هم بکنند. پیغمبر اسلام هم در آغاز کار همین طبقات را باسلام دعوت نمود.

برای چنان مردمی بازرگانی وسفرمایه‌حیات‌بود. مسافرت در ریگزارهای‌صحرا ودریاهای مخوف طبعاً کار دشواری است وآنان باین‌کار دشوار عادت یافته بودند وخطر را هرموقع مقابل‌چشم خود میدیدند. مسافرین کشتی‌ها وکاروان‌ها چنانکه بعداً خواهیم گفت راهنمای فوق‌العاده‌ای لازم دارند ، راهنمائی که از میان آنان انتخاب شود و روی اصول عدالت ومساوات باآنان رفتار کند ودر نتیجه برآنان مطاع باشد . مردمان مزبور بچنان پیشوائی نیازمند بودند زیرا چنان پیشوائی نه فقط برای پیروزی بلکه برای‌بقای آنان ضرورت دارد . این قبیل مردم وقت و حوصله برای حکمیت و تعیین صلاحیت اشخاص ندارند وبزودی پیشوای بد را برمیدارند وجای‌آن پیشوای خوب میگذارند و چون بفعالیت‌درمحیط محدودخو گرفته‌اند لذا نمیتوانند پیشوایان‌مقدسی برای‌حکومت برخودشان بر گزینند وهمینقسم نسبت به‌چنین مقاماتی اظهار احساسات کنند .

موقع بحث از فنیقیان گفتیم که‌آن دریانوردان وبازرگانان عهد باستان احتیاج مبرمی بمراسم مذهبی احساس میکردند زیرا غالباً برای مدت طولانی از خانه و منزل خود دور میماندند ، از جان خود ایمن نبودند ، بکامیابی خویش در بازرگانی اطمینان قطعی‌نداشتند . اتفاقاً اعراب معاصر پیغمبراسلام نیزدارای همین وضع بودند واحساسات مذهبی خود را دربارهٔ سه‌بت موجود درمکه تمرکز میدادند (۱) . درآغاز قرن هفتم میلادی خشونت‌وسخافت این‌نوع بت‌پرستی عده‌ای عربهارا متأثرمیساخت. قسمتی‌ازاین تأثر بواسطهٔ ارتباط بایهودیان ومسیحیان ، قسمتی ازاثر اطلاع ازتعلیمات فلسفی‌مراکز

۱ــ لات ومنات و عزی که هرسه بت ماده بودند . بفرهنگ اسلام تألیف تی‌جی هوگز لندن ۱۸۸۵ مراجعه شود . (مؤلف)

یونانی که ازطرف شمال متوجه آنان میشد ، وهمینقسم پارهٔ عوامل دیگر آنان‌را تحت این تأثیرات قرار میداد. خلاصه اینکه اوضـاع از هر جهت ناهموار بـود و در نتیجه اضطراب وانقلاب خارج محیط عرب‌ها نیز دچار تشنج شده بود همه جا احساس خطر میشد ؛ عربها خود رانیازمند مذاهب ومراسم عالی‌تری میدیدند وبعضی از آنان بت‌های قدیمی را روی همان نظر ترك گفته بودند. بنابراین زمینه برای دعوت يك پیغمبر جدیدی مهیا وچنان پیغمبری متولد شد .

من گمان‌میکنم روان‌شناسان بامن‌هم عقیده‌اند که برای پیغمبراسلام از آغاز تولد و دوران کودکی وسایل ومحیطی فراهم‌آمدکه بادعوت اوبسیار ساز گار بود، چون‌جد اوعبدالمطلب‌یکی ازبزرگترین اشراف مکه بود ونه‌تنها عبدالمطلب از تیرهٔ هاشم‌بهترین تیره قبیله قریش بود بلکه پرده داری کعبه نیز با عبدالمطلب بود و چنانکه میدانیم کعبه هم مکان مقدس اعراب وهم مرکز خوبی برای درآمد واقتصادیات آنان بشمار میآمد.

عبدالله پسر عبدالمطلب که پیش‌ازپدر مرد طبعاً بآن مقام نایل نیامد، آمنه زوجهٔ عبدالله درموقع مرگ شوهر حامله بود و همینکه فرزندش دنیاآمد جدش او را محمد (ستوده) نامید .

ابتداء نوزاد را برای شیر دادن بکنیزکی سپردند ولی پس از چند روز او را به صحرا نزد اقوام بدوی فرستادند ، زن نیکوکاری از قبیله نجیب بنی‌سعد بنام حلمیه ، مرضعهٔ پیغمبر اسلام گشت. پیغمبر اسلام درمیان همین قبیله زبان بسخن گشود وقسمتی ازفصاحت وی مرهون همین پیش‌آمد میباشد .

پس ازدوسال يك نوع صدمه جسمانی باین‌کودك (حضرت رسول اکرم) وارد آمدکه جزئیات آن معلوم نیست ، همینقدر گفته شده کـه دو نفر نزد يك آن حضرت آمدند واورا زمین زدند، یکی از برادران رضاعی حضرت بچادر دوید وفریاد زد کـه بیگانگان محمد راکشتند ولی همینکه اهل خیمه ازچادر بیرون آمدند مشاهده کردند که کودك سالم است وازجا برخاسته است . معذلك حلیمه آنطور احساس کردکه باید کودك تغییر آب وهوا بدهد لذا اورا بمکه آورده بآمنه داد .

حضرت محمد شش ساله بود که‌آمنه اورا ازمکه بطرف مدینه برد. آمنه درمیان راه بیمارشد ورحلت کرد و کودك‌را بجدش‌عبدالمطلب‌سپردند. حضرت‌محمد هشت‌سال‌داشت که جدش وفات کرد وازآنرو ابوطالب عموی پیغمبرمتکفل حال او گشت . هنگام رحلت ابوطالب بیست‌وپنج سال ازعمرپیغمبرمیگذشت ودرآن موقع باخدیجه‌ازدواج کرده بود.

حضرت محمد درایام جوانی بشبانی سم مشغول بوده وفرصت خوبی برای مطالعه وتفکر داشته است و در هفده سالگی با عموی خود بسوریه سفر کرد وناظر منازعات مذهبی آن ناحیه شده است و یکسال پیش از ازدواج با خدیجه از طرف مشارالیها برای انجام امور بازرگانی بدمشق وحلب رفته است وسپس با خدیجه ازدواج نموده است. خدیجه درآنموقع بیوه زن ثروتمندی بود که چهل سال ازعمرش میگذشت، دوشوهر کرده وازآن دوشوهر یك دختر ودوپسر آورده بود. بامطالعه دراوضاع زندگی حضرت محمدص تاسن بیست‌وپنج سالگی‌مراتب ذیل‌معلوم‌می گردد: درکودکی‌صدمه‌بآنحضرت واردآمده است، از مرگ پدر ومادر جد وعمو که متوالیاً در ظرف آن بیست و پنج سال واقع شده متأثر گشته ودر نتیجهٔ اشتغال بشبانی و انزوا از قیل وقال در دامان آزاد طبیعت برای تفکر وتعمق درعالم وجود فرصت کافی پیدا کرده است. ازحیث معیشت و زندگی درسختی‌بوده است. درسفر وحضربزحمت افتاده است، مختصری ازمحیط خارج عربستان را نیز مشاهده کرده است، ازمنازعات مذهبی آن نواحی اطلاع یافته است و بالاخره درسن بیست وپنج سالگی با بیوهٔ بالنسبه سالخورده‌ای ازدواج کرد، که هم زوجه وهم تا حدی برای او سمت مادری داشته است.

دوره اول زندگانی حضرت رسول از ۵۷۰ تا ۵۹۵ میلادی عبارت از اضطراب و سختی وزحمت وتنگدستی بوده و بالاخره باکامیابی‌خاتمه یافته است. دورهٔ زندگانی آن حضرت از۲۵ سالگی تا چهل سالگی یعنی از۵۹۵ تا ۶۱۰ بوده است. دراین دوره شهر مکه وضع آرام وساکتی داشت، درظرف این مدت حضرت محمد بواسطهٔ حکمیت در منازعات واجرای‌عدالت بلقب امین‌ملقب گردید. درآنموقع میان چند قبیلهٔ عرب‌نزاعی درگرفته بود دراین باره که کدامشان حق‌دارند حجرالاسود را (۱) درمحل‌جدید خود بگذارند وحضرت محمد قضیه را اینطور فیصله داد که سنگ را در پارچهٔ چهار گوش بگذارند ونمایندگان قبایل چهارطرف آنرا بگیرند و در محل جدید قرار بدهند. در ظرف آن مدت خدیجه دوپسر آورد که هردو در کودکی در گذشتند (۲) وچهار دختر هم ازخدیجه متولد شدند از اینقرار فاطمه ـ زینب ـ ام‌کلثوم ـ رقیه. حضرت محمد

---

۱ ـ حجرالاسواد یامقدس‌ترین قسمت کعبه هم‌اکنون درکعبه است. (مؤلف)

۲ ـ درسال ۶۳۱ میلادی پیغمبر اسلام اززوجهٔ دیگرخود ماریه قبطیه پسری پیدا کرد که نامش ابراهیم بود ودر دوسالگی وفات کرد. سایر زنان پیغمبر هیچکدام فرزند نیاوردند. (مؤلف)

دو نفر را بجای پسر برای خود برگزید ، اول علی بن ابیطالب پسر عموی خودش که در آنموقع شش ساله بود واز سن حضرت محمد درآنموقع سی وپنج سال میگذشت . دیگر زید که بندهٔ خود محمد ص از اعراب سوریه بود و همینکه اقوام زید خواستند اورا بخرند و آزاد کنند زید بندگی محمد را برآزادی ترجیح داده ازنزد پیغمبرنرفت. لذا حضرت محمد درنتیجهٔ این وفاداری او راآزاد ساخته پسرخواندهٔ خویش ساخت .

شاید خواننده‌ای که ازسوابق زندگی حضرت محمد اطلاع نیافته تصور کند که آن حضرت پس‌از رسیدن بسن کهولت وچهل سالگی یکنوع آرامش‌وسکونی‌پیداکرده بود ولی برعکس درحضرت محمد ازسن چهل سالگی یك حال شور وانجذاب‌وانقلابات شدیدی بوده که در واقع بمنزلهٔ تجدید سختی ها و گرفتاری های دورهٔ اول عمرشان میباشد . حضرت محمد که ازمحیط مذهبی و اجتماعی آنروز مکه بکلی ناراضی بود چندی ازشهر خارج شده ودرغار حراء معتکف شد . پیش از آن حضرت نیز بعضی از بزرگان قریش چنین میکردند وبه غار حراء میرفتند بنابر این آن اقدام پیغمبر اسلام سابقه داشته است .

وحی والهام برپیغمبر اسلام ابتداء بصورت رؤیا بود وپس از آن درعالم بیداری جبرئیل برپیغمبر نازل شد . ظاهراً حضرت محمد چندی با این حال جذبه واشتغال بوده ولی اظهاری نکرده که مبادا اورا مربوط با اجنه بخوانند و بالاخره برخود مسلم دانست که ازطرف خدا مبعوث برعالم بشریت میباشد وباید بامرالهی مردم را براه حق دعوت کند . نخستین کسی که بآن حضرت ایمان آورد ـ علی ـ خدیجه وزید پسر خوانده‌اش بود سپس ابوبکر وبعد عثمان ازاقوام پیغمبرآنگاه حمزهٔ وعمر که هردو از مردان نامی و جنگجوی سلحشور عرب بشمار میآمدند .

حضرت محمد مقردعوت خودرا درمحلی‌مقابل کعبه قرارداد والبته این‌اقدام وی قریش را خشمگین ساخت. کم کم شمارهٔ مسلمانان یا اتباع پیغمبر اسلام به پنجاه رسید وقریش بامسلمانان وپیغمبر اسلام قطع رابطه کردند. خدیجه در۶۵سالگی در سنهٔ ۶۱۹ میلادی در گذشت. حضرت محمد پس‌ازوفات خدیجه با زن بیوه‌ای بنام سعوده وسپس با دختر هفت سالهٔ ابوبکر بنام عایشه ازدواج کرد وچون کارش در مکه پیشرفتی نداشت تصمیم گرفت به طایف برود ولی در آنجا هم پیشرفتی حاصل نشد لذا عازم یثرب یعنی واحات شمالی شد که بعداً همان یثرب بنام مدینه شهرت پیدا کرد. دراین اثناء علی ۴ با فاطمه ۴ ازدواج نمود و رقیه بعد از آنکه از شوهر خود مطلقه شد بخانهٔ عثمان رفت

وهمسر او شد ؛ رقیه بزودی وفات کرد ودختر دیگر پیغمبر (ام‌کلثوم) که ازشوهر خود جداشده بود همسرعثمان شد. زینب دختردیگرپیغمبر باابوالعاص همسرشد وبدینوسیله ابوالعاص هم اسلام آورد .

حضرت محمد ص بعد ازاینکه پیروان خود را از مکه بخارج فرستاد خود نیز روز ۲۰ ژوئن ۶۲۲ بآنان پیوست وبمدینه عزیمت کرد ، این عزیمت درمیان مسلمانان به هجرت شهرت دارد وچون عزیمت مخفیانه بوده بعضی‌ها آنرا بفرار ترجمه کرده‌اند اما همان هجرت (۱) کلمهٔ مناسبی برای این عزیمت بنظر میرسد ، زیرا عزیمت مزبور ازروی نقشه وعقب نشینی مرتبی بوده است . ازآغاز این هجرت دورهٔ چهارم زندگانی پیغمبر اسلام شروع میشود که مانند دورهٔ دوم زندگانی اوباکامیابی وپیروزی بحد اعلی واکمل توأم شده است وبقدری این جریان درنظرپغمبر وپیروان او مهم بودکه همان تاریخ هجرت مبداء تاریخ اسلامی گردید .

این تاریخ هجری ازنخستین‌روز نخستین ماه قمری (محرم) برابر با ۱۹آوریل ۶۲۲ میلادی مقرر میشود . تاریخ هجری مسلمانان قمری است وازتاریخ شمسی سالی یازده روز کمتراست. عربها نوعی از کبیسه داشتند که بدان وسیله سال‌وماه را پس‌وپیش میآوردند وتاریخ شمسی وقمری را با هم تطبیق میکردند ولی حضرت محمد ص آن طریقهٔ دشوار را حذف کرد . دلیل این عمل را درست نمیدانیم ولی همینقدر میدانیم که در حجاز باران منظم وجود ندارد و اختلاف فصول چندان محسوس نیست و زمستان وتابستان هردو گرم‌است. کاروان معمولا شب حرکت میکند تا ازگرما برحذر باشد و بهترین موقع مسافرت شب ، شبهای روشن ماه است ، عربها ماه رادوست دارند وآفتاب را دشمن می‌پندارند . در افسانه های عربستان جنوبی گفته شده که ماه مرد و خورشیدزن طمع‌کار اوآنقدر اصرار کرد که بیشتر نور ماه را برای خود ربود ، درهر حال وقت شناسی قمری درموقع ومحل خودکار مناسب سودمندی بوده است .

حضرت محمد وخلفایش سال قمری را میزان حساب مسلمانان قرار دادند و از این حیث اعیاد ومراسم اسلامی باختلاف فصل تغییر میکند ودرپارهٔ ممالك که اختلاف افق وسیع است این‌تغییرات عمیق‌تر میشود. درپارهٔ ممالك که اعیاد ومراسم ملی ازروی حساب شمسی وفصل بهار آغاز میگردد و اعیاد اسلامی اینطور زمستان به تابستان و بالعکس نقل وانتقال مییابد تفاوت خیلی محسوس میباشد ، اما از نظر ارتباط مسلمانان

---

۱ ـ دراین قسمت ازدکتر: ای، ای‌کارلورلی سپاسگذارم . (مؤلف)

عرب باتازه مسلمانان‌ممالك دیگر مانند مصروعراق وایران وسوریه این تفاوت سودمند واقع شد زیرا مسلمانان بومی ازنظرحفظ مراسم ملی‌آن اعیاد فصلی را محفوظ داشتند وبا اجری مراسم اعیاد اسلامی رابطهٔ جامعه اسلامی را نیزنگاهداری کردند.

حضرت محمد پس از استقرار درمدینه با نیروی بیشتر وجدیت زیادتر بدعوت پرداخت. قوهٔ ارشاد و هدایت همینقسم احساسات نوع خواهانهٔ آن حضرت بطور عظیم تجلی کرد وبا پیروان معدود خود برای مبارزه با بت پرستان ویهودیان قیام کرد. کم کم عدهٔ پیروان اوافزایش یافت بقسمی که درسال اول هجرت پس‌ازبنای نخستین مسجد (در مدینه) مسلمانان بسیاری درآن مسجد جمع شدند. حضرت محمد درمدینه چندهمسر جدید اختیار کرد اما هیچ یك ازآنان فرزند نیاوردند وهیچ یك از آنان مقام خدیجه را نداشت.

حضرت محمد در سال هشتم هجری با دو هزار مسلمان به حج رفت و بموجب پیمان متار که خودآن حضرت و مسلمانان مراسم حج را بجا آوردند. در این سفر دو مرد بزرگ یعنی خالد وعمرو عاص اسلام آوردند (عمرو همان سرداری است که چند سال بعد کشور مصر را برای مسلمانان فتح کرد و بشمال افریقا حمله آورد) پس از آن حضرت محمد بطرف شمال یعنی کشور هاشمی اردن امروز حمله برد ولی عربها و رومی‌ها لشکر اسلام را شکست دادند و در این جنگ یکی از برادران علی (۱) و زید پسر خواندهٔ پیغمبر کشته شد اما یك ماه بعد عمرو بآن نواحی لشکر کشیده قبایل سوریه را مجبور بپرداخت جریمه کرد. درسال ۶۳۰ میلادی حضرت محمد ص بطرف مکه عزیمت نمود وبدون جنگ و خونریزی آنجا رامتصرف شد و سیصد وشصت بت جاهلیت را درهم ریخت وبدست خود کبوتر چوبین که مورد پرستش اعراب بودشکست وخرد کرد. اما حجرالاسود را جای خود گذارد. مردم مکه همه دور او جمع شدند وعمرازآنان برای پیغمبر بیعت گرفت.

خلاصه اینکه درظرف هشت سال پیغمبر اسلام مکه و مدینه را متصرف شد و قبایل ساکن شمال سوریه را مطیع اسلام نمود. در سال نهم هجری نمایندگان قبایل سراسر عربستان بخدمت او آمده اظهار اطاعت کردند و دین اسلام را پذیرفتند. ازاین به بعد اوضاع عربستان آرام شد وحضرت محمد سازمان حکومت اسلامی را با فراغ خاطر پی ریزی نمود و ازطرفی سرداران اسلام را برای دعوت اسلام و توسعهٔ

---

۱ ـ مقصود جعفر بن ابی طالب مشهور به طیار است. (مترجم)

قلمرو اسلام مأمور نمود وتحصیلداران اسلامی برای دریافت خمس و زکوة در نواحی تازه مسلمان بجمع آوری نقد وجنس مشغول گشتند . در سال نهم هجری علی بفرمان پیغمبر اسلام درمکه اعلام داشت که ازاین به‌بعد بت پرستان حق ندارند وارد خانهٔ کعبه بشوند . همینقسم پیغمبر اسلام مقرر داشت که اهل کتاب (یهود و نصاری و احتمالا زرتشتی‌ها) بشرط پرداخت جزیه در صورت عدم تمایل بقبول اسلام بردین خود باشند برعکس بت پرستان که یا باید مسلمان شوند ویا کشته شوند وجزیه از آنان پذیرفته نخواهد شد . درسال دهم هجری حضرت محمد برای آخرین مرتبه بمکه رفت و مراسم حج بجاآورد وهمان مراسم برای آیندهٔ مسلمانان دستور شد که چگونه مناسك حج را انجام بدهند. حضرت محمد در سال ۱۱ هجرت در هشتم ماه ژوئن ۶۳۲ رحلت نمود. شیعیان میگویند درموقع رحلت سر پیغمبر درداماں علی بود ولی سنیان این شرافت را ازعایشه میدانند .

حضرت محمد شصت ودوسال عمر کرد ودرموقع وفات بطور بی سابقه دردعوت دین‌خود پیشرفت کرده بود وشاید یکی ازاسرار موفقیت آن حضرت آن است که ازهر جهت انسان کاملی بوده‌است وحضرت محمد بروحیهٔ اعراب عصر خودکاملا آشنائی‌داشت؛ در لشکرکشی وادارهٔ امور کشور همه نوع متخصص و کاردان بود ودیگر ازا سرار موفقیت آن حضرت اینکه تعالیم پیغمبراسلام صاف وساده روشن‌وبرای عموم قابل‌فهم‌بود، اگرچه درقرآن پارهٔ‌آیات متشابهات هست که‌معنی‌آن برای‌خوانندهٔ عادی امرزوی‌آسان نیست ولی‌برای اشخاص معاصرپیغمبر اسلام فهمیدن همان اشارات واستعارات که مربوط بزمان خودشان بود اشکالی نداشت . دیگر از اسرار موفقیت آن حضرت اینکه طریقهٔ زندگانی اجتماعی پیروان خودرا تغییر زیادی نداد بلکه بآنها گفت بجای اینکه هرقبیله و دسته ای از روی تعصب قومی با هم متحد هستند ، همهٔ این اقوام وقبایل درظل لوای اسلام متحد شوند . حضرت محمد طریقهٔ زندگانی وعادات ورسوم آنرا خوب میدانست ولذا مطابق روحیهٔ آنان آنها را باتحاد دعوت میکرد . سردیگر موفقت آن حضرت این بود که خودش ازخاندان شریف وطبقهٔ عالی‌اجتماع بود ودیگراینکه حضرت محمد درسن چهل سالگی یعنی‌آغاز شیخوخیت شروع بدعوت نمود یعنی در سن وسالی که مردم ازنظر سن هم بآن حضرت احترام میگذاردند .

میتوان گفت اسلام یگانه دینی‌است که کاملا مطابق‌وضع محیط ومتناسب بااجتماع خود بوده است ودراین مورد نظیر ندارد . فرق عمده اسلام ومسیحیت دراین است که :

(البته هم مسلمانان وهم مسیحیان مرا دراین موردانتقاد میکنند) اسلام با محیط وتمدن مخصوص ودرعین حال محدودی سازگار بود درصورتی که مسیحیت باهرمحیط وهرمکانی سازگار میباشد وچون اسلام فقط درمحیط منحصر بخود سازگاری داشت لذا بفاصلهٔ کمی در ممالك مشابه به محیط اولیه پیشرفت و نفوذ یافت وهمین قسم بواسطهٔ سادگی عقاید وروشن بودن هدف با اینکه بعد از مسیحیت پدیدآمد زودتر ازمسیحیت دورهٔ طلائی خود راآغاز کرد ، برعکس مسیحیت که برای نفوذ و پیشرفت خود منابع بیشتر ومحیط وسیعتروادراکات دقیق‌تر لازم داشت ودیرتر ازاسلام روبتوسعه گذارد(۱) درظرف دهسال اخیر زندگانی حضرت محمد ، تمام شبه جزیرهٔ عربستان مرکز فعالیت اسلامی شد ویازده سال پس ازرحلت پیغمبراسلام خلفای اومصر وسوریه وعراق وایران را فتح کردند ودرظرف مدتی که کمتر از۲۵ سال بود ، تمام ممالکی که بنام خاورمیانه دراین کتاب معرفی‌شده‌باستثنای شمال افریقا جزء متصرفات اسلامی درآمد . شمال افریقا وقسمت عمدهٔ پرتقال واسپانی هم پنجاه سال بعد ازآن ضمیمهٔ ممالك اسلامی گردید . خلاصه اینکه در مدت بیست ویك سال (از۶۲۲ ـ تا ۶۴۳ میلادی) جامعهٔ اسلام که از قسمتی سوداگر وشتربان تشکیل شده بود به‌یك اجتماع کشاورزی و مردمان دانشمند تبدیل یافت .

این پیشرفت سریع با حسن اداره ولیاقت وکاردانی خلفای پیغمبر اسلام توأم بود بقسمی که توانستند این ملل و ممالك مختلف رابا بهترین طرزحکومت‌ها اداره کنند . این عصر ودوره ازتاریخ اسلام ازنظر مزایای تعالیم ومراسم اسلام مانند عصروزمان‌خود پیغمبر اسلام شایان توجه وقابل ملاحظه میباشد .

مطابق سنن باستانی اعراب، جانشین یك‌مردبزرگ باید یکی‌ازپسران او یایکی‌از اقوام نزدیك اوباشد . این‌نیز از رسوم و عادات عرب است که هیچ رئیس و پیشوا و رهنمائی نباید در زمان حیات برای خود جانشین تعیین کند و اگر چنین کند شیوخ

---

۱ ـ همانطورکه خود مؤلف اظهار عقیده کرده واقعاً گفته های اوقابل انتقاداست دلیلش هم‌آن است که درحال حاضر تمام ملل ودولی که اسماً خود را مسیحی میخوانند ازحیث ادارهٔ اموراجتماع حتی یکقدم هم‌ازتعلیمات انجیل پیروی ندارند بلکه همان‌اصول اجتماعی اسلام (ازهرجهت) درمیان آنها اجراء میشود. پس چگونه است که بعقیده مؤلف اسلام با محیط محدود ومسیحیت با محیط غیرمحدود سازگار میباشد، مگراینکه بگوئیم دردیانت امروزه مسیحیان مفاهیم انجیل جزء دیانت نیست . (مترجم)

ورؤسای قبایل بااومخالفت میورزند زیرا انتخاب جانشین را ازحقوق خود شان میدانند. ازآنرو پس‌ازمرگ مرد بزرگی مختصر اختلافی روی میدهد کمی بی‌نظمی پیش میآید و سرانجام اصلح افراد جانشین تعیین میشود .

موقعی که پیغمبر اسلام وفات کرد ابوبکر پدر عایشه زوجه محبوبه و محترمه حضرت محمد درمحراب مسجد مدینه مشغول اداء فریضه بود. حضرت محمد چند روز پیش‌ازوفات ابوبکررا بعنوان امام جماعت بجای خویش تعیین نموده بود. درآنموقع دو نوزاد پیغمبر امام حسن و امام حسین فرزندان حضرت علی ع وحضرت فاطمه ع هفت ساله وشش ساله بودند (۱) وازآن نظر نمیتوانستند جانشین پیغمبر بشوند این هم‌تقریباً واضح بود که جانشین پیغمبر باید ازقریش باشد وابوبکر که در موقع وفات پیغمبر بامر آن حضرت امام جماعت شده بود تلویحاً آن مقام جانشینی‌را دارا شده بود وباین جهت صحابه اورا بجانشینی دامادش پیغمبر برگزیدند (۲)

امام دراصطلاح خاص مسلمین بمعنای پیش‌نماز میباشد ودرضمن پیشوای سیاسی و دینی هم معنای آن کلمه است و بعداً عنوان امیرالمؤمنین به پیشوای سیاسی اسلام هم اطلاق شد وصحیح یا غلط پادشاه یمن امروز خود را امیرالمؤمنین میخواند و عنوان دیگرپیشوای سیاسی اسلام خلیفه است که بزبانهای فرنگی‌آنرا کالیف میگویند وعنوان بیشتردرمیان ملل‌غیر اسلامی‌شهرت دارد وکلمهٔ خلیفه‌درزبان‌عربی بمعنای جانشین‌است .

ابوبکر که مرد مسنی بود پس‌ازدوسال خلافت در گذشت . از کارهای مهم ابوبکر جمع‌آوری سوره‌های قرآن است که بصورت امروز باقی مانده است (۳) عمر که مرد با اراده وفعال وشخصیت برجسته‌ای بودبعد ازابوبکر خلیفه شد ودرزمان خلافت اومصر سوریه وایران که افغانستانهم جزء آن (ایران) بود بدست مسلمانان فتح شد . عمر شخصاً به‌بیت‌المقدس آمد وباقرب احتمال در آنجا مسجدی بناء کرد که هنوز بنام وی خوانده میشود . عمر بعد از نه سال خلافت کشته شد وپس‌ازاوعثمان بجای اونشست این

---

۱ ـ یاهفت سال داشتند . (مؤلف)

۲ ـ حضرت‌رسول اکرم درروز عید غدیرخم علی‌علیه‌السلام رابجانشینی خودمعرفی فرمود ولذا شیعیان منصب خلافت‌را منصب الهی ومانند نبوت ازطرف خدا میدانند. (مترجم)

۳ ـ ازاقدامات مهم ابوبکر یکی هم مطیع ساختن مرتدان ودفع شرمدعیان نبوت مانند مسیلمه وشجاح بود چه‌پس‌ازرحلت حضرت رسول اکرم بسیاری ازقبایل عرب مرتد شدند وحسن کفایت ابوبکر ولیاقت معاون او عمر آنانرا مطیع وآرام ساخت . (مترجم)

خلیفه از اقوام نسبی پیغمبر بود وچنانکه گفتیم پنجمین نفری است که اسلام آورد. دو دختر پیغمبر نیزیکی بعد از دیگر همسر وی شدند؛ عثمان دوازده سال خلیفه شد و همینکه در ۶۵۵ میلادی وفات کرد سی‌وپنج سال‌ازظهور اسلام میگذشت (۱). سه خلیفهٔ اولین ازاشخاصی بودند که تقریباً با پیغمبر اسلام هم‌سن وسال محسوب میشدند و اینك پس از وفات آنان باید تغییراتی پیدا شود.

مطابق اصل کلی که خلافت باید درقریش باشد ودرعین حال قرابت نزدیك با پیغمبر هم در نظر گرفته شود، مسلمانان بایك امر واقع منطقی مواجه شدند و آن انتخاب علی پسرعمو وداماد پیغمبر بود، بخصوص که عربها مقام پسرعمورا با برادرمساوی میدانند بخصوص که علی‌پسر خواندهٔ پیغمبروپدر دونوادهٔ اوهم بود وچون پیغمبرپسری نداشت درواقع نزدیکترین کس اوعلی بشمار میآمد:

علی درچندین مورد شجاعت خود را بمسلمانان اثبات کرده بود، ولی مردم او را شخص با اراده‌ای نمیدانستند. (۲) و اکنون که صحابهٔ سالخورده وفات کرده بودند عدهٔ دیگر از همسالان علی نیز مدعی مقام خلافت بودند.

نظر باینکه جمعیت جدید مسلمانان در قسمت شمال متمرکز شده بود و نظر باینکه وسایل آمد وشد وراه ارتباط بمدینه دشوار وناهموار بود، مدینه برای پای تخت آن امپراتوری جدید دیگر مناسب نمی‌نمود، درعوض دوشهردیگر یکی کوفه درعراق ودیگردمشق در شام بیشتر برای مرکزیت تناسب داشتند و اتفاقاً این دو شهر بواسطه صحرای نافود ازهم جدا میشدند. علی شهر کوفه را ورقیب علی۴ معاویه که آن وقت حاکم شام ودردمشق بود دمشق را بر گزید سپس معاویه برضد علی‌شورش کرد. معاویه پسرابوسفیان ازمخالفین اولیه پیغمبر است که بعداً ایمان‌آورد وجزءصحابه درآمد (۳)

۱ـ در این گفتهٔ مؤلف دواشتباه بنظر میرسد اول اینکه عثمان را کشتند نه اینکه وفات کرد دوم اینکه در موقع قتل عثمان چهل و پنجسال از ظهور اسلام میگذشت زیرا حضرت رسول اکرم دهسال قبل ازهجرت مبعوث شدند. (مترجم)

۲ ـ دراینجا خود حضرت مولی میفرماید لولالتقی لکنت ادهی‌العرب اگر پرهیز کاری راکنار میگذاشتم همه‌کار میدانستم ولی خداشناسی وپرهیزکاری مانع از آن میشد که حضرت مولی مثل دیگران سیاست بخرج بدهد. (مترجم)

۳ ـ دربارهٔ مفهوم صحابه واصحاب اختلاف است وجمعی برآنند که هر کس درك حضور بیغمبراسلام‌راکرده ودرغزوات باپیغمبر بوده جزء صحابه‌است بعضی‌هاغیرازاین‌عقیده دارند ودرهرحال موقع رحلت پیغمبر اسلام ۴۴۰۰۰ نفر را اصحاب میگفتند که خدیجه و علی وابوبکر و غیره دررأس اینان قرار داشتند.

۲۴ ژانویه ٦٦١ میلادی یکی از خوارج بپارهٔ علل و همچنین برای انتقام قتل یکی از اقوام محبوبه خود (۱) سرعلی ۴ را با شمشیر زهرآلود ضربت زد بقسمی که اثر زهر تا مغزرسید وعلی۴ دراثر آن ضربت وفات نمود وبا وفات اوسلسلهٔ خلفای راشدین‌پایان پذیرفت یکی ازاعضای همان فرقه خوارج درهمان موقع معاویه را نیز ضربت زد ولی ضربت او کاری نبود.

حسن۴ برای مدت کوتاهی خلیفه شد، ولی معاویه اورا مجبور باستعفاء کرد و پس‌از استعفاء، مدت‌هشت‌سال درمدینه ماند وقریب هشتاد زوجه اختیار کرد وطلاق‌داد. حسین بیست سال‌بعد یعنی‌پس ازمرگ معاویه در کوفه قیام کرد ودرماه محرم در کوفه کشته شد (۵۸۰میلادی) (۲) کشته شدن حسین‌بن‌علی۴ ومظلومیت اوموجب پیداشدن مراسم‌سوگواری ماه محرم گردید که‌هنوزهم مرسوم‌میباشد. معاویه مؤسس‌سلسله اموی است که پایتخت آنان دمشق بود وتاسال ۷۴۸ میلادی چهارده تن از آنان بتوارث (نه انتخاب) خلافت کردند. درسال ۷۵۰ میلادی مجدد عراق مرکز حکمرانی وخلافت شد و خاندان عباسی در کوفه بفرمانروائی رسیدند و سپس شهر بغداد را بنا کردند (۳) هارون‌الرشید قهرمان داستانهای الف لیله پنجمین خلیفه عباسی است که از ۷۸٦ تا ۸۰۹ میلادی خلافت کرده است. خلفای عباسی ۳۷ نفر بودند و در سال ۱۲۵۸ میلادی هولاکو نوادهٔ چنگیز بغداد را متصرف شده خلافت عباسیان را منقرض کرد.

خلفای عباسی از خلفای سنی مذهب مسلمانان بودند و همینکه بغداد بدست هولاکو ویران شد عموی آخرین خلیفهٔ عباسی بمصررفت و درآنجا بریاست روحانی باقی مانده اکتفاء کرد. چهل سال بعد یعنی در سال ۱۲۹۹ میلادی عثمان اول سلسله آل عثمان راتشکیل‌داد سلیم اول یازدهمین سلطان عثمانی‌پس‌از آنکه درسال ۱۵۱۷میلادی استانبول را مرکزخلافت روحانی‌وسلطنت قرار داد (۴) وسایر جانشین های اونیزخود

---

۱ ـ قسمتی ازاین مطالب ازکتاب دکتر حتی اقتباس شده وقسمت دیگر مربوط بمکاتبات شخصی گیب است. (مؤلف)

۲ ـ حضرت حسین ٤ در کربلا (نه کوفه) شهید شد واصلا وارد کوفه هم نشد. (مترجم)

۳ـ بنی‌عباس ابتدا درشهر هاشمیه (نه در کوفه) برمسند خلافت جلوس کردند و نخستین خلیفه عباس ابوالعباس سفاح در سال ۱۳۲ هجری خلافت عباسی را تأسیس کرد. (مترجم)

٤ ـ استانبول درزمان سلطنت محمد فاتح در سال ۱٤۵۳ میلادی فتح شد و مقر حکومت آل عثمان گردید نه درزمان سلطنت سلطان سلیم. (مترجم)

را از آن به‌بعد خلیفه خواندند (البته عده‌ای ازمسلمانان هم باین امر اعتراض کردند) این سلاطین و خلفای عثمانی تا سال ۱۹۰۹ فرمانروا بودند. در آن تاریخ سی وهفتمین سلطان و بیست وهفتمین خلیفه یعنی سلطان عبدالحمید خاع شد و آن سلسله منقرض گشت. (۱)

پیش از ظهور آل عثمان ودرایام خلافت عباسیان نیز در نواحی دیگر اسلام فرمانروایانی بودند که خود را خلیفه میخواندند واز خلفای عباسی اطاعت نداشتند. خلفای فاطمی اسماعیلی (بعد میآید) از ۹۱۰ تا ۱۱۷۱ میلادی درقسمتی ازشمال افریقا وسراسر مصرحکومت داشتند وچهارده‌تن از آنان بخلافت رسیدند. خلفای اموی اندلس که از تیرهٔ امویان دمشق بودند از ۷۵۵ تا ۱۰۳۲ میلادی حکومت کردند. مقر حکومت آنان ابتداء قرطبه وبعد غرناطه بود پس‌از آنها نیز عده‌ای ازفرمانروایان اسلامی تا سال ۱۴۹۲ میلادی دراندلس (اسپانیا) فرمانروائی داشتند ولی‌خود را خلیفه نمیخواندند ودر سال مزبور فردیناند وایزابلا تمام مسلمانان را از شبه جزیره ایبری را ندند.

البته وضع حکومت اسلامی ازروزی که صحابه درمسجد بزرگ مدینه ابوبکر را با هلهله وشادی انتخاب کردند (۲) تاموقعی که حکومت اسلامی در کاخ های مجلل غرناطه و باب عالی پرشکوه استانبول برقرار شده بود خیلی فرق داشت. چون در این ادوار اخیر طرزحکومت ممالک اسلامی ازروی مقرراتی بود که طی دوقرن اول هجرت ازروی موازینی که ذکرخواهیم کرد پی‌ریزی شده‌بود. بطورکلی احکام ومراسم وعبادات اسلامی روی دواصل گفتار و رفتار پیغمبر استوار میباشد. (۳)

خلفای پیغمبر دو منبع دردست داشتند اول قرآن دوم حدیث ـ قرآن مجموعه بیاناتی است که برحضرت محمد نازل شده است و بعقیدهٔ مسلمانان از لب پیغمبر ولی وحی الهی میباشد.

پیروان پیغمبر قرآن را روی تکه های کاغذ وکتف گوسفند وکهنه و پاره وامثال

---

۱ ـ خلافت سیاسی آل عثمان در سال ۱۸۱۸ پس از مرگ سلطان محمد رشاد خامس وخلافت روحانی آل عثمان درسال ۱۹۲۲ پس از خلع سلطان عبدالمجید بدست انقلابیون ترک انجام پذیرفت. (مترجم)

۲ ـ ابوبکر را در حقیقت بنی ساعده از نواحی اطراف مدینه انتخاب کردند نه درجامع مدینه (مترجم)

۳ـ احکام ومراسم ازچهاراصل عقل، اجتماع وکتاب وسنت اقتباس‌میشود (مترجم)

آن با خط بدون نقطه مینگاشتند، ولی بعداً که خواستند قرآن را جمع آوری کنند چندان اشکالی نداشتند زیراغالب صحابه قرآن راحفظ بودند. پس‌از جمع آوری سوره های قرآن راجع به تقدم وتأخر آن سوره مشاوره کردند بالاخره قرار برآن شد که فاتحة‌الکتاب (الحمد) را دراول‌قرآن قراربدهند، سپس سایرسوره‌ها را ازروی مطول‌و مختصر بودن آن پشت سرهم مرتب کنند وهمین قسم تاجزء آخر قرآن مجری شد فقط سوره‌های کوچك‌راکه درمکه نازل شده‌بود وازحیث‌ترکیبات‌کلمات خیلی فصیح‌وخوش آهنگ بود درآخرین جزء قرآن نوشتند. شمارهٔ سوره‌های قرآن۱۱۴ میباشد، سوریه صد ودوازدهم سورهٔ اخلاص است وبعقیده بعضی ازمسلمانان نخستین سوره‌ای است که بر پیغمبر نازل گشته است و ترجمه آن (بفارسی) چنین میباشد: بگوای محمد ص خدا یکتاست جاویدان است والد ومولود ندارد وتای بی‌همتاست. فصاحت قرآن مورداتفاق عموم است وهر کس هم عربی نداند (ویا بداند) ازشنیدن آیات قرآن محظوظ میشود، البته شیرینی وروانی موقعی‌است که قرآن بهمان زبان اصلی‌خوانده میشود لذا مسلمانان چه بفهمند وچه نفهمند قرآن را بعربی میخوانند نظم وهم آهنگی جاذب آیات قرآن طوری است که علاوه برمعانی‌دقیق خود الفاظ شیرین‌وجالب‌آن نیزدارای اهمیت خاصی میباشد. بسیاری ازمسلمانان قرآن را حفظ دارند وشب‌ها و روزها بخصوص در مواقع فوق‌العاده ازآن‌جمله هنگام تشییع ویابالای سرمرده ها میخوانند. درهرحال قرآن‌برای مسلمانان ازدوجنبه مورد استفاده است یکی ازنظر معانی واقتباس احکام ودیگر از نظر تلاوت آن درموقع عبادت.

منبع دومی که مسلمانان ازآن برای تدوین احکام استفاده میکنند حدیث است. کلمه حدیث درزبان عربی به‌معنای گفتار میآید؛ پس‌ازرحلت پیغمبرعده‌ای ازمسلمانان مشغول جمع‌آوری ونوشتن احادیث شدند، یعنی گفته های پیغمبر را (غیراز قرآن) هر قدرهم که کوچك بودجمع‌آوری کردند. همین قسم رفتار پیغمبر را یادداشت نمودند. این جمع‌آوری گفتار ورفتار پیغبر اسلام تاچند نسل ادامه یافت وحتی تا پس‌از وفات پیغمبر اطفالی که درك خدمت پیغمبر راکرده بودند، جزء طبقهٔ سیزدهم اصحاب بشمار میآمدند و گفتار و کردار پیغمبرازآنان اقتباس میشد. شهرمدینه مرکز این عملیات بود چون صحابه پیغمبر وبازماندگان‌آنها درمدینه اقامت داشتند. کسانی که عهده دارجمع آوری این احادیث بودند برای صحت وسقم آن موازینی تعیین کرده بودند که‌آیا راوی حدیث متقی وقابل اعتماد بوده ویا اینکه شخص متوسطی شناخته میشده و یا کاملا غیر

قابل اعتماد معرفی میشود. بعضی از این احادیث بطور مسلسل بدون قطع سند روایت میشده است ودربعضی دیگرسلسلهٔ روایت منقطع بوده است. احادیثی که باسلسله‌روایات مختلف ومنابع متعدد ذکرشده مورد قبول میباشد وظاهراً میزان منابع وسلسله رواةباید تا پنج سلسله باشد ودر پارهٔ موارد تا سه سلسلهٔ مختلف هم‌قابل اعتماد است وهمینطور هرقدر سلسله رواة کمتر باشد خبر ضعیف‌ترمیشود وآنرا مجعول میدانند.

نوع روایت وخبر بقرار زیر است:

ابو کریب ازابراهیم‌بن یوسف بن‌ابواسحق‌ازپدرش‌ابواسحق ازطلیطلهٔ ازعبدالرحمن بن‌عوسجه ازباری‌بن غریب روایت میکند که پیغمبرفرمود هرکس یك سکه نقره، یك گاو شیرده یایك مشگ‌آب درراه خدا بدهد مثل آن است که بنده‌ای آزاد کرده باشد.

درمیان‌مجموعهٔ احادیث دومجموعه خیلی شهرت‌دارد وآن‌صحاح مسلم وصحاح بخاری میباشد (۱) وخلاصه اینکه دراثر این فعالیت ها مجموعه‌ای از رفتار و گفتار پیغمبر اسلام گرد آمد. پیش ازظهور اسلام هردسته و قبیله‌ای از اعراب برای خود عادات وسنتی‌داشتند واسلام ازروی احادیث وقرآن سنت عمومی برای همه اعراب تهیه کرد. همانطور که انگلیس ها هم قوانین جاری خود را ازروی جریان تاریخی گذشته وعادات ورسوم سابق جمع‌آوری کردند. سنت مسلمانان از این طریق است که پیغمبر عملا این موضوع را حلال‌یا حرام کرده واینکه راجع‌بآن چنین گفته‌است. چون بعقیده مسلمانان آنچه که پیغمبر اسلام (گذشته ازقرآن) فرموده روی منطق و حکمت بوده و طبعاً پیروی از کردار و گفتار منطقی پسندیده است.

پیغمبر اسلام که سازمان اسلامی را ازیك جامعهٔ کوچك شروع کرد، درتمام موارد روی اصل انتخاب ونظر جماعت رفتار مینمود و هیچگاه نظر فردی ودیکتاتوری نداشته‌است؛ وحتی‌تعیین‌امام جماعت‌رانیزبنظر اصحاب واگذارمیکرد زیرا همهٔ مسلمانان در نظر پیغمبر اسلام از هرحیث مساوی بودند. با اینوصف پس از یکی دو قرن عدهٔ متخصص در امور مذهبی در جامعه اسلام پدید آمد بنام علماء که کلیهٔ مسائل مورد اختلاف مذهبی را بآنها مراجعه کرده ومیکنند وهمین علماء از روی احادیث و قرآن

۱ـ مؤلف ازنظر اهل‌تسنن صحاح مسلم وصحاح بخاری را ذکرنموده ولی درنظر شیعیان محمدبن ثلاث یعنی محمدبن بابویه ومحمدبن‌حسن طوسی و محمدبن بابویه قمی و کتب اربعه آنان من‌لایحضره الفقیه- تهذیب - استبصار- کافی ملاك ومستند احکام اسلامی بعد ازقرآن مجید میباشد. (مترجم)

قوانینی بنام شریعت وضع کردند.

شریعت‌بمعنای شارع است وچون علمای اولیهٔ اسلام چند نفر بودند لذا هر کدام شریعت یا شارع جداگانه‌ای وضع کردند. فرق میان شریعت وسنت آن است که سنت عبارت ازمجوعهٔ سنی است که همهٔ سنی‌ها آنرا قبول دارند و شریعت مجموعهٔ قوانینی است که از روی احادیث و قرآن اقتباس شده وبایکدیگر بحسب اختلاف مؤسس وجامع آن قوانین فرق میکند. علماء معمولا در شهرهای بزرگ مثل بغداد و دمشق و قاهره اقامت داشتند ولی محققین دائماً ازاین شهر بآنشهر میرفتند. و مردم دور افتاده ممالك جدیدالاسلام که با مراکز مهم دینی ارتباط نداشتند طبعاً دارای قوانین و سننی میشدند که تا اندازه‌ای بایکدیگر اختلاف داشت. لذا درقرن دوم و سوم هجری مکتب هـای متعددی برای وضع قوانین مأخوذ از قرآن واحادیث دایر شد. مهم‌ترین این مکتب‌ها چهار مکتب حنفی ـ مالکی ـ شافعی وحنبلی میباشد که اکنون نیز در ممالك مختلف اسلامی رایج است، باین قسم که در مصر سفلی و هندوستان و غالب نقاط غربی آسیا (خارج ازشبه جزیرهٔ عربستان) مذهب حنفی ودرشمال افریقا و قسمت اسلامی‌سودان و مصر علیا مذهب مالکی ودر حضرموت واندونزی مذهب شافعی و در عربستان سعودی مذهب حنبلی رواج دارد. باستثنای حنبلی‌ها، سه مذهب دیگر چندان اختلافی با هم ندارد ومیتوانند دارای یك جامعه باشند.

علمای این مذاهب اربعه از روی سنت و حدیث وقرآن، احکام دین را اقتباس میکنند ودرپارهٔ موارد، مثل مورد استعمال دخانیات وقهوه ویا نوشیدن لیکور که در زمان پیغمبر اسلام معمول نبوده، ازروی قیاس‌فتوی میدهند. یکی ازموارد اختلاف‌این چهار مذهب استعمال آب لوله است که فقط حنفی‌ها آنرا جایز میدانند وباین لحاظ شیر ولولهٔ آب را درزبان عربی حنفیه میگویند.

قدیم‌ترین وآزاده‌ترین مذاهب چهار گانه مذهب حنفی است که مؤسس آن ابوحنیفه معاصر عباسیان میباشد. ابوحنیفه درسال ۷۰۰ میلادی در کوفه متولد شد و در۷۶۷ وفات کرد. علمای مدینه ازسهولت فتاوی ابوحنیفه راضی‌نبودند واز آنرو یکی از آنان بنام ابوعبدالله مالك بن‌انس (۷۹۵ ـ ۷۱۶ میلادی) که در مدینه متولد شده و قاضی‌مکه بود، مذهب تازه ای پدید آورد. مالك مدعی بود که آخرین صحابهٔ پیغمبر سمل‌بن سعد راکه‌ظاهراًدر آنوقت متجاوز ازصدسال‌داشته شخصاً رؤیت‌نموده واحادیثی ازاو شنیده که مطابق آن فتوی داده است.

واما شافعی که ازنژاد قریش بود، درفلسطین بسال ۷۷۲ میلادی متولد شد ونزد مالك درس خواند و از روی قیاس (آزادنه) فتوی داد. شافعی در سال ۸۲۸ میلادی وفات کرد. احمد بن‌حنبل، معاصر شافعی بسال ۷۸۰ در بغداد متولد شد ودر ۸۵۵ در بغداد وفات کرد. مذهب شافعی تا تشکیل‌حکومت عثمانیان درسوریه وعراق رواج کامل داشت سپس بعربستان سرایت کرد و در قرن ۱۸ میلادی شعبه وهابی از مذهب حنبلی استخراج شدکه امروز مذهب رسمی عربستان سعودی میباشد. وهابیان اجازه نمیدهند سایر مذاهب اسلام بطور آشکار درقلمروآنان باجرای مراسم دینی خود بپردازند و در عین حال استعمال عطر وتوتون وابریشم وطلا را برای مردان حرام میدانند.

وهابیان مقیم نیویورك بالباس عربی آمد وشد میکنند در صورتیکه سایر مسلمانان لباس غربی میپوشند.

حال ممکن است سؤال شود که چگونه دریك جامعه اسلامی چندین نوع‌قانون مختلف پدید آمده است؟ پاسخ این سؤال آن است که اینوضع همیشه در سراسر خاورمیانه‌حکمفرمابوده‌است؛مثلا یهودیان‌ضعاء درمسائل‌داخلی پیش‌رابی ویاخاخام‌کلیمی میروند اما اگرطرف یهودی مسلمان باشد بدادگاه امام یمن مراجعه میکنند. امریکائیان مقیم مراکش بموجب کاپیتولاسیون قدیمی بکنسولگری امریکا مراجعه مینمایند. در عین حال باید بخاطر داشت که مذاهب سه گانه فقط درفروع با هم اختلاف دارند و در اصول دیانت اسلام چیزی که موجب تفرقه‌کلی‌باشد میان آنان موجود نیست. اما جامعهٔ حنبلی طوری است که بامذاهب دیگر سازگاری ندارد ولی‌آن سه مذهب حنبلیها رادر جامعهٔ خود می‌پذیرند.

قبل ازظهور اسلام امر قضا در میان عربها بسیار ساده بود، یعنی اختلافات مذهبی دراماکن معلوم توسط کاهنان و اختلافات مدنی بوسیلهٔ شیوخ قبایل بـر طرف میشد. متداعیین ویا اصحاب دعوا میتوانستند به حکمیت شخص ثالث موافقت نمودهٔنزد او بروند ویا اینکه شخص غریب رهگذری رابرای قضاوت انتخاب کنند. گاه هم میشد که اصحاب دعوا پیش خود میگفتند امرمورد اختلاف را بانظراول کسی که از در خانه ویا ازدراطاق توآمد حل وتسویه کنند، چنانکه در مورد نصب حجرالاسواد بهمین طریق حضرت محمد را پیش‌از بعثت برگزیدند ودرهرحال چنان شخصی را قاضی میگفتند.

درنتیجهٔ توسعه قلمرو اسلامی وپیدایش اختلاف نظر در مسائل مذهبی و مدنی روز بروز اشکالات عمومی فزونی مییافت و برای حل این مشکلات کسانی بنام قاضی از

طرف سلاطین ـ خلفاء ـ حکام وغیره انتخاب وتعیین میشدند وبمراجعات عامه رسیدگی میکردند. عمر محکمه‌ای عالی بنام دارالمظالم تأسیس کرد که تحت نظر خود خلیفه بود؛ هم‌چنین محاکم کوچك دیگری بنام مظالم درنقاط مختلف دایرشد که قضات منتخب خلیفه درآن دادگاهها جلوس میکردند.

این تشکیلات مطابق رویه وسلیقهٔ خاص اعراب آنقدرها منظم نبود. ترکها که‌بر عکس عربها بسازمانهای اداری علاقه داشتند، اداره‌ای بنام ادارهٔ مفتی تأسیس کردند. کارعمدهٔ مفتی آن است که فتاوی ائمه اربعه اهل تسنن را درموارد مختلف جمع‌آوری کند وبصورت کتاب درآورد تا درموقع لازم از آن مجموعه استفاده شود. درزمان خلافت آل‌عثمان، امور عرفی توسط سلطان وپاشا وبیك اداره میشد وامور شرعی‌هم مثل امور عرفی سلسلهٔ مراتبی داشت که ازشیخ‌الاسلام یا مفتی‌اعظم آغاز میگردید. قضات ومفتیان درجه دوم زیر نظر شیخ‌الاسلام بودند. مفتی های درجه دوم فقط در مواقع لازم به محکمه دعوت میشدند در مقابل دریافت حق‌الزحمهٔ معلوم بقضایا رسیدگی میکردند، ولی قضات رسمی ازطرف شیخ الاسلام استانبول تعیین میشدند. اما بعد ازانقراض دستگاه خلافت آل عثمان این ترتیبات ملغی شد وهرقاضی یامفتی برای خود استقلال یافت. درکشور مصر ترتیب مزبور کماکان باقی‌است. درفلسطین هم تا پیدایش اسرائیل چنان بود ومفتی بزرگ سابق فلسطین همین حاج‌امین‌الحسین مشهور میباشد.

در میان عربها ویهودیان وسایر ملل سامی نژاد خاورمیانه، قاضی امور شرعی وامور عرفی فرقی‌نداشتند وآنچه که شرعاً مذموم بود عرفاً نیز مذموم بشمارمیآمد. فقط آنچه راکه دراصطلاح معمولی فرنگیان تعدی بحقوق خود (نه حقوق اجتماع) مینامند درمیان ملل سامی نژاد درقسمت جداگانه ای طبقه بندی میشد که مثلا گاو فلانی بمزرعهٔ همسایه ضرر رسانیده ویا رهگذر درخت دیگری را شکسته است. اصولا در اجتماعاتی که ملل سامی زبان بطور صمیمی با هم زندگی میکردند این قبیل منازعات خصوصی برای اجتماع وجامعه تولید زحمت نمیکرد.

در ممالکی که عربها فتح کردند و یا اینکه مردم آن نواحی خودشان اسلام آوردند، راه حل این قبیل اختلافات ازمدتها پیش معین شده بود. در اینجا مردم جدیدالاسلام و یا تحت‌الحمایه مسلمانان بخصوص آنانی که بومی سخن نمیگفتند و آنزبان را فقط زبان مذهبی میدانستند دونوع مقررات بود: یکی آنچه راکه خودشان

قبلا داشتند ودیگر آنچه که دراسلام مقرر شده بود . مقررات محلی بومی نزدایرانیان بنام عرف و نزد ترك بنام عادت و پیش بوبری‌ها باسم قانون یا ازرف خوانده میشد . و بنابراین دراین قبیل اجتماعات دونوع قانون ومقررات جاری بود .

درقرن اخیر بواسطهٔ تماس باغرب و پیش آمد مسائل جدید وضع قانون ممالك اسلامی تغییر کرد ودر درجه‌اول کاپیتولاسیون مجری شد، باین قسم که خارجیان مقیم ممالك اسلامی در دادگاههای مختلط ویا درمحاکم کنسولگری خودشان محاکمه شدند . سپس که حس ملیت وتمایل بغرب درممالك اسلامی (خاورمیانه) روبافزایش گزارد و حکومت‌های پارلمانی تشکیل یافت، قوانین اروپائی جایگزین مقررات و قوانین سابق شد . فقط درعربستان سعودی وضع بحال سابق ماند ودر واقع قوانین و مقررات که برای‌آن شبه جزیره پدیدآمده بود اکنون هم درهمان شبه جزیره مناسب با اوضاع محیط است واجراء میشود . (۱)

---

۱ ـ درپایان فصل ششم یادآور میشویم علاوه برمذاهب چهارگانه(حنفی ـ مالکی شافعی ـ حنبلی) که مؤلف ازآن نام‌برده مذهب شیعهٔ امامیه یکی ازمذاهب عمدهٔ دیانت اسلام است وبیش ازپنجاه ملیون‌نفر پیرو دارد. مذهب شیعهٔ امامیه دارای تقسیمات چندی است ازاینقرار :

۱ـ مذهب زیدیه، تابع زیدبن علی‌بن‌الحسین فرزند امام چهارم شیعیان که مذهب رسمی کشور یمن میباشد .

۲ ـ مذهب اسمعیلیه ، تابع اسماعیل‌بن‌جعفر صادق فرزند امام ششم شیعیان که طایفهٔ آقاخان محلاتی وعده دیگر ازپیروان آن مذهب میباشند .

۳ ـ مذهب شیعه امامیه، دوازده امامی که مذهب رسمی کشور اسلامی ایران، یکی ازمهمترین ممالك خاورمیانه وقدیمی‌ترین مهد تمدن جهان است . (مترجم)



۷

پنج رکن اسلام

تا اندازه‌ای که کافی بود از قوانین ومقررات شرعی و عرفی اسلام صحبت داشتیم و یاد آورشدیم که قوانین ومقررات مزبور بوسیله خود پیغمبر اسلام وخلفای او تاپایان قرن دوم هجری تکمیل شد. حال میخواهیم بدانیم این قوانین ومقررات چه بوده است ؟ بطور کلی مقررات مزبور عبارت از عملیات و وظایفی است که انسان باید آنرا انجام بدهد ، در صورتیکه مقررات ما غربیان بیشتر عبارت از منهیاتی است که ارتکاب آن ممنوع میباشد . احکام شریعت اسلام به پنج طبقه تقسیم میشود از اینقرار :

واجب ـ مستحب ـ مباح ـ مکروه ـ حرام .

وازنظر شرعی بدوقسمت حلال‌وحرام بیشتر توجه میشود. (۱) دستورهای‌مربوط باین قضایا تقریباً شامل تمام عملیات فردی میشود که در محیط آنروز پیغمبر اسلام میزیسته است و در رأس این عملیات پنج عمل است که در واقع پنج رکن اسلام بشمار میآید. از اینقرار:

شهادتین ـ صلوة ـ زکوة ـ صوم ـ حج .

راجع بقسمت اول شخصی که میخواهد مسلمان بشود باید بگوید : لااله الاالله‌ـ محمد رسول‌الله . (۲) واین دوجمله قسمتی ازنماز روزانه میباشد ومعمولا جمله اول که

۱ــ پیغمبر اسلام پاره‌ای چیزها را مانند شراب و گوشت خوك وغیره حرام نموده ودستورها ومجازات هائی برای مرتکبین تعیین کرده است که بتفصیل درفصل ۱۸ راجع به‌آن موضوع صحبت میداریم . (مؤلف)

۲ ــ معمولا الله بمعنای خدا میباشد اما دکتر کالورلی معتقد است که‌کلمه الله اسم خاص است ومخصوص پیغمبر اسلام و مسلمانان نمیشود . (مؤلف)

در مواقع بحرانی تکرار میشود میتواند علامت اسلام قرار گیرد . پیش از سال ۱۹۲۴ که اسپانیولیها در نواحی ریف وارد شوند، زندانیان مسیحی را در یك جزیرهٔ دور دست بنام الموسماس تبعید میکردند . زندانیان مزبور گاه وبیگاه باشنا از آن جزیره صخره‌ای میگریختند وهمینکه خود را بساحل میرساندند، مسلمانان ریف بآنها حمله‌ور میشدند ولی فراری مسیحی بدستور رفقای مجرب خود فوری باعراب میگفتند لااله الاالله و به مجرد شنیدن این جمله او را با احترام پذیرائی میکردند و در پارهٔ موارد زن و شغل مناسبی هم برای او فراهم مینمودند. (من خود پاره‌ای از این عیسویان تازه مسلمان را دیدم وشناختم که درعین‌حال بی‌اندازه وحشت‌داشتند مبادا راز آنان نزد مقامات‌اسپانیولی فاش شود).

رکن دوم نماز است که طرز ادای آن در میان مذاهب مختلف اسلام قدری‌فرق پیدا میکند اما بطورکلی همه‌معتقدند که باید روزی‌پنج بار (صبح وظهر ومغرب‌وعشاء) این فریضه اداء شود وبعد هم باتفاق عموم‌مسلمانان نماز باید باطهارت‌کامل وبزبان‌عربی خوانده شود. مخصوصاً وضو گرفتن قبل از نماز واجب است باین قسم که باید دست‌ها را تامرفق وپاهارا تامچ پا بشویند واگر آب نباشدممکن‌است باشن تیمم کنند، طهارت وضو باحدث وخبث وخواب ونوشیدن شراب وخوردن گوشت خوك‌ومس میت وغیره ...باطل میگردد. استنجاء باآب پس از ادرار ویا قضای حاجت واجب است و باین جهت مسلمان بجای کاغذ توالت ظرفی پس‌از آب بکابینه میبرند . در هرحال پیش از هرنماز باید تطهیر کامل انجام یابد. (۱)

درشهرها وحتی ده ها واجتماعات کوچك اسلامی‌یعنی هرجا که‌مسجد باشدمؤذن درساعات معین باگفتن اذان مؤمنین را بنمازدعوت میکند، درمسجدهای کوچك، خود امام جماعت اذان میگوید. اما در مسجدهای بزرگ مؤذن بالای گلدسته میرود و اذان میگوید واگرمسجدمناره نداشته باشد مؤذن درمسجد اذان میگوید. ترتیب اذان گوئی بحسب مذاهب مختلف اسلام فرق میکند مثلا حنفی‌ها اینطور اذان میگویند :

الله اکبر ، (چهار بار) اشهدان لااله‌الاالله ، (دو بار) اشهدان محمداً رسول‌الله، (دو بار) حی‌علی‌الصلوة ، (دوبار) حی علی‌الفلاح (دوبار) (۲) .

۱ـ درعبارت مؤلف راجع بوضو تسامحی دیده میشود. چون شستن‌صورت ومسح سر یا شستن سر (بعقیدهٔ اهل تسنن) دروضو واجب‌است ومؤلف از آن نام نبرده‌است. (مترجم)

۲ ـ طرز اذان شیعیان قدری بااین اذان تفاوت دارد . (مترجم)

بسیاری از غربیان که در ممالك اسلامی اقامت داشته‌اند سحرگان ایـن صدای ملایم ومطبوع را که بانسیم خنك سحر آمیخته میشود غالباً میشنوند. شاید شنیدن این صدا برای مسافری که چند هفته راه رفته واکنون باید ازخواب برخیزد یك نوع‌مأمور ویادآور مطبوعی باشد اما وقتی صدای مزبور بوسیلهٔ بلندگو و بطرز گوش خـراش منعکس میگردد البته لطفی ندارد. چقدر جای تأسف است که در بسیاری از پایتختهای اسلامی این ماشین ناهنجار (بلندگو) آهنگ مطبوع طبیعی اذان را از بین برده است.

مسلمانان مجازند که درمنزل، درهوای آزاد، درمسجد پشت سرامام، درخارج مسجد با امام ویا بدون امام نماز بگذارند. در هرمسجدی وسایل برای وضو هست، هر مسجدی محرابی دارد که‌رو بقبله ساخته‌شده ونماز گزاران باید متوجه‌قبله باشند، بعلاوه هرمسجدی منبری دارد که امام جماعت خطبهٔ جمعه را از بالای آن منبر اداء میکند. نماز مسلمانان مرکب از حرکات واذکار معینی است که هر کدام آنرا رکعت میگویند. نماز صبح دور کعت، مغرب سه رکعت، ظهر وعصر وعشاء چهارر کعت‌است. درهرر کعت یك‌قیام ویك‌رکوع ویك سجود ویك جلوس هست. جزئیات این نماز درمذاهب مختلف اهل اسلام حتی در میان سه مذهب حنفی ومالکی وشافعی هم فرق میکند.

حالا بیائیم یك نماز دو رکعتی مسلمان‌را بدقت بررسی کنیم: درابتدا نمار گزار رو به‌قبله میایستد و میگوید «دور کعت نماز بجا میآورم قربة الی‌الله». سپس دو دست خود را تا نزدیك گوش میبرد و بطرف صورت پائین میآورد و میگوید «الله‌اکبر». آنگاه دست راست را روی دست چپ میگذارد و هر دو دست را بهم گذارده روی ناف قرارمیدهد. (۱) (اتفاقاً درمجسمه‌های سومریان نیز اینوضع مشاهده میشود.) آنگاه سورهٔ فاتحة‌الکتاب را میخواند. بعد دوسورهٔ کوچك و یا یك سورهٔ بزرگ ازقرآن‌میخواند. سپس دستها را بزانو گذارده برکوع میرود. یك مرتبه میگوید خدا بزرگ است و دو مرتبه میگوید من خدای بزرگ را نیایش وستایش میکنم. آنگاه سربرمیدارد دستهارا آویزان میکند، و امام میگوید هر که خدا را ستایش کند خدا آنرا میشنود و جماعت جواب میدهند خدایا تو را ستایش میکنیم (سبحان‌الله). اما اگر نماز گزار تنها باشد خودش هردو ذکر را اداء میکند. بعد نماز گزار بسجده میرود یعنی اول نوك بینی وبعد پیشانی خود را روی زمین میگذارد و اگر هم کمی گرد و غبار باشد بهتر است تا مردم نماز گزار را بشناسند. سپس سه مرتبه میگوید خدای بزرگم را ستایش میکنم. بعد

۱ــ دست بسته نماز گزاردن بمذهب شیعه باطل است. (مترجم)

مینشیند دستها را روی زانو میگذارد و میگوید خدا بزرگ است . بعد دو باره بسجده میرود و میگوید خدای بزرگم را ستایش میکنم .

اگر این رکعت اول نماز باشد. نمازگزار برمیخیزد ومیگوید خدا بزرگ است. واگر رکعت دوم ویا آخر نماز باشد مینشیند ودر آخر هر دو رکعت سه مرتبه دوزانو یا روی زانو مینشیند و اذکاری در نشستن اضافه میشود . پس ازاتمام نماز نوبت مناجات میرسد؛ نمازگزار دوزانو مینشیند دستهارا بصورت خودنگاه میدارد ودعاهای مخصوصی میخواند وگاه هم نمازگزار بزبانی غیر از عربی باخدای خود راز ونیاز میکند ولی این قسمت اخیر جزء نماز رسمی محسوب نمیشود .

طریقه‌ای که ذکر شد طریقهٔ حنفی بود ودر سایر مذاهب اسلامی‌هم رکعت نماز واوراد و اذکار بامختصر تفاوتی همین قسم است . نماز جماعت اسلامی یکی از بهترین طریقهٔ ارتباط دادن میان افراد یك اجتماع میباشد واز عبادات و نمازهای سایر مذاهب از این حیث بهتر است . رکعات نماز و راست وخم شدن برای کاسب کاران کامل مرن که کمتر راه میروند ورزش مناسبی میباشد. اساساً مسجد رفتن آنها وسیله‌ای برای ملاقات دوستان وانجام‌کارهای روزانه میشود .

مسافرین خارجی که در این ایام بممالك اسلامی (غیر ازعربستان سعودی) آمد وشد میکنند لابد میگویند ماکسی را ندیدیم که نماز بخواند. اما باید بآنان یادآورشد که مسلمانان غالباً نمازرا بطور انفرادی‌اداء میکنند، بعلاوه جزعدهٔ معدودی ازروحانیون و مقدسین کمتر کسی از آنان وقت داردکه نماز های پنجگانه را بخواند و در هر حال بیشتر مسلمانان روزهای جمعه بمسجد میروند. نمازجمعه برای مردان است وباید عده نمازگزاران بیش از چهل نفر باشد . امام ابتدا منبر میرود ، خطبه جمعه را میخواند و رئیس دولت اسلامی را دعا میکند بعد از منبر پائین میآید ونمازجمعه را میخواند .

ممکن است مسافر خارجی بگوید من روزهای جمعه درشهرهای اسلامی بوده‌ام وکارهای عادی تعطیل نبوده است : این‌حرف تاحدی درست است چون اسلام اشتغال روز جمعه را حرام نکرده، فقط نماز و دعای مخصوصی برای آن روز تعیین نموده است که شرحش در بالا گفته شد ودر هر صورت پیش از نماز جمعه وبعد از نماز جمعه تجارت وکار برای مسلمانان مانعی‌ندارد. ولی‌معمولا ادارات دولتی اسلامی روز جمعه بسته است وبازار هم چندان رواجی ندارد. دربعضی ممالك اسلامی همانطور که در امریکا وبریتانیا تعطیل از بعد ازظهر شنبه شروع میشود . درآن نقاط هم تعطیل از بعد ازظهر پنجشنبه

تاصبح شنبه ادامه مییابد. باستان شناسان مقیم ممالك اسلامی که‌معمولا هفته‌ای شش‌روز کار میکنند از تعطیل جمعه‌بسیار خشنود هستند که بنوشته ونتیجه کشفیات خود درآن روز رسیدگی نمایند وکارگران خود را نیز روزجمعه آزاد کنند. اما کارگران تازه‌کار از باستان شناسان میپرسند: آیا روز جمعه بما مزد میدهید؟ اگر میدهید ماهم حاضریم روز جمعه کار کنیم - دیگر ازچیزهائی که موجب خشنودی این کارگران است این است که باستان شناسان بعد از ظهر پنجشنبه آنها را مرخص میکنند تا حمام بروند و برای مهمانی وگردش شب جمعه پاك باشند.

رکن‌دوم، زکوة است که نوعی از تطهیر وتزکیه اموال میباشد. باین معنی که با انفاق قسمتی از دارائی، بقیه آن‌تطهیر میشود. این‌فکر نتیجهٔ‌تجربهٔ قرنهای گذشته میباشد، تابدان ترتیب مساوات نسبی میان مردم برقرار بماند و این خود یکی از مزایای انسانی نسبت بحیوانات محسوب میگردد. زکوة نوعی مالیات است که بقانون اسلام پس از تملك مدتی معین بمال تعلق میگیرد مشروط براینکه صاحب مال مدیون نباشد. دارائی مورد استفاده روزانه وهمینقسم متعلقات شخصی‌قابل زکوة نیست. ازآنروخانه مسکونی- لباس- اسلحه شخصی- افزارکار وبازرگانی - برده- خانه- گله ورمه‌ای که برای تغذیه اهل خانه لازم میباشد، همچنین کتاب و وسایل علمی دانشمندان مشمول زکوة نمیشود.

اموالی که مشمول زکوة میباشد به‌نه درجه تقسیم میگردد:

شتری که در چراگاه نباشد واز پنج زیادتر بشود.

گاو نر وگاو میش اگر چه در چراگاه باشد و شماره آن به‌سی برسد، گوسفند و بز از چهل ببالا.

اسب بشرطی که برای جنگ وحمل‌ونقل وزراعت نباشد، همینقسم مادیان و قاطر که بعنوان سرمایه ویا برای فروش در یکجا جمع شده باشد.

دویست درهم نقره (حداقل).

بیست مثقال طلا (حداقل).

مال‌التجاره‌ای که حداقل دویست درهم قیمت دارد.

معادن ودفاینی که در جاهای دور دست کشف شود (باستثنای جواهرات).

کلیه محصولات نباتی باستثنای چیزهائی که از مواد خوراکی چوب نی‌شکر ونی میسازند.

این مالیات را از ثرونمندان میستانند و بفقیران میدهند و چنانکه می بینیم الاغ

وچارپایان بارکش اشخاص ونظایر آن ازاین مالیات معاف میشوند والبته فرق دارائی مورد استفاده ودارائی راکد (سرمایه) درعصر حاضر بخوبی معلوم است. اما مشمول نمودن دفینه‌ها یامعادن برای آن است که درخاورمیانه معادن کم ودفینه بالنسبه فراوان میباشد. موقع ظهور اسلام بیش از چهارهزار سال ازتمدن عصرفلز میگذشت واماکن باستانی بطوری که هم امروز از عکسهای هوائی کشور عربستان پیدا است در آن روزها فراوان بوده و دستبرد بمقابر قدیمی ازکارهای عادی وقدیمی آنزمان بشمار میآمده است.

میزان پرداخت این مالیات در آنموقع هم مثل حالا پیچیدگی داشته‌است. باین قسم که برای پنج شتر تانه‌شتر، یك بزیاگوسفند زکوة میدادند. واز ده تاچهارده، دوبز. واز بیست تابیست وچهار، سه‌بز. واز بیست وپنج تاسی وپنج، یك کره شتر ماده. وازسی‌و شش تاچهل وپنج، یك‌شترماده دوساله. واز چهل وشش تاشصت، یك شتر ماده سه ساله و ازشصت ویك تا هفتاد وپنج، یك شتر ماده چهار ساله واز هفتاد وپنج تانود، دو شتر ماده دو ساله. از نود ویك تاصد وبیست، دو شتر ماده سه ساله وازصد وبیست ببالا بهمین نرخ تصاعدی تعداد شتر زکوة اضافه میشود(۱) زکوة اسب یك دینار برای یك‌اسب ویا پنج درصد کل قیمت‌اسب وبرای طلاونقره ومال‌التجاره دو ونیم درصد قیمت‌میباشد این‌نرخ شامل مجموع کالای‌نقدینه نیزمیباشد ومیباید مقدارلازم برای‌مصرف ویااستفاده از آن مستثنی گردد. نرخ زکوة معادن ودفینه‌ها بیست در صد قیمت است. نرخ مزبور عادلانه بنظر میرسد، چون در غالب ممالك متمدن امروز صد درصد دفینه‌ها را دولت ضبط میکند. نرخ زکوة محصول ده صد است باستثنای زمینهائی که بادلو یا بادست انسان ویا بانیروی حیوانی وچرخ آبیاری شود.

در این مورد لازم است از قدرت ریاضی پیغمبر اسلام تقدیر و تمجید شود که اینطور در مسایل ریاضی دقیق بوده و شاید این مهارت برای تجربیاتی فراهم آمده که در موقع اشتغال بتجارت تحصیل کرده بود. در هرحال باید در نظر داشت که پیغمبر اسلام سواد خواندن ونوشتن نداشته معذالك باکمال دقت این محاسبات را درمغز خود

۱ـ گمان میکنم حوصله خواننده وضیق صفحات کتاب اجازه ندهد که نرخ زکوة گاو وگوسفند و بز را بتفصیل شرح دهیم اشخاص علاقه‌مند ممکن است بکتاب هوگز صفحه ۶۹۹ ـ ۷۰۰ مراجعه کنند واین نکته نیز قابل دقت است که زکوة بز و گوسفند دراسلام یکسان تعیین شده در صورتی که امروز در غالب ممالك اسلامی خاور میانه بهای بز و گوسفند اختلاف دارد. (مؤلف)

میپرورانده است. (من خود بخاطر دارم که بیست و پنج سال قبل در شهر فارس منزل یکی از دوستان بودم ولازم شد دلار امریکائی را تبدیل بفرانك کرده وازفرانك بقروش مراکشی (پزتا) تسعیر کنیم و بدو بازرگان ریفی بپردازیم من شخصاً بادقت از روی محاسبات معمولی بوسیله کاغذ و مداد مشغول حساب کردن شدم ولی هنوز وسط کار بودم که دو بازرگان ریفی جواب مسئله را دادند وهمینکه حساب روی کاغذ تمام شد معلوم گردید جواب آن دو تاجر که از روی فکر خودشان وذهنی حساب کرده بودند صحیح میباشد).

زکوة در اسلام عنوان مالیات ندارد بلکه یکنوع کمك وصدقه داوطلبانه است و سرمایه‌دار میتواند خودش بمیل ورضای خود مقدار زکوة را استخراج کند وبمستحقان بدهد واگر این اقدام را انجام داد ویاقسمتی از آنرا بدست خود داد میتواند نزد مأمور جمع‌آوری زکوة بیاید و مراتب را باقید قسم اعلام بدارد و مأمور زکوة موظف است سخن او را بپذیرد و درعین حال سرمایه‌دار میتواند منتظر آمدن مأمور زکوة باشد و زکوة خود را باو بدهد.

در اینجا دو نکته مورد توجه بنظر میرسد: چون حضرت محمد «ص» شخصی نبود که کسی را فریب بدهد لذا انتظار داشت که پیروان او کاملا امین ودرستکار باشند و بهمین جهت مالیات زکوة را یك امر دینی و وجدانی مقرر داشت زیرا معتقد بود که مؤمنین واقعی هیچگاه برخلاف حقیقت رفتار نمیکنند ولذا مبالغ دریافتی ویاپرداختی زکوة را بقسم موکول نمود که اگر کسی قسم بخورد دارائی من آنقدر است و یاآنقدر زکوة داده‌ام، فوری از او پذیرفته میشود. چون قسم در میان عربها با اهمیت بسیار تلقی میشود.

نکتهٔ دیگر اینکه اجتماعات خاور میانه طوری بهم مربوط است که هر کس از شغل ووضع زندگی دیگری باخبر میگردد.

واما نکتهٔ دوم اینکه، دهندهٔ زکوة باید خودش زکوة را بدهد ودر نتیجه زکوة بدست مستحق میرسد و زکوة دهنده مورد تقدیر واقع میگردد. بخاطر دارم یکروز صبح درمراکش صفی ازمردمان کوروشل وبیماروپیرناقص الاعضای برهنه‌را در کناردیوار سفیدی ایستاده دیدم، ناگاه در بزرگی باز شد ومرد تنومندی که لباس سفید حریری در برداشت بیرون آمد، آهوی رام قشنگی همراه آن مرد بود. پشت سراو غلام سیاهی یك سینی پراز سکه نقره دست گرفته بود. مرد تنومند یکی یکی سکه ها را برمیداشت و بفقرا میداد. آنها هم خم میشدند ودست آن مرد را بوسیده میگفتند برکت‌الله فیك ــ

خدا ترا برکت بدهد ـ شاید شما این عمل را تظاهر بدانید ولی من آنرا تظاهر نمیدانم وچقدر متمولین غرب در روزنامه ها نام خود را برای پرداخت اعانات منعکس میکنند اما حاضر نیستند با فقرا روبرو شوند وبدست خود بآنان صدقه بدهند.

همانطور که پیغمبر اسلام در مورد تقسیم وتعیین نرخ زکوة کمال درایت رامنظور فرموده، درقسمت مستحقان زکوة نیز بهمان اندازه رعایت حکمت و مصالح اجتماع را منظور داشته واز آنرو مستحقین زکوة را بهفت طبقه تقسیم فرموده از اینقرار:

۱ـ فقرا یعنی کسانی که دخلشان ازخرجشان کمتر باشد.

۲ـ مساکین یعنی کسانی که هیچ نوع درآمد ندارند.

۳ـ عاملین ویا مأمورین جمع آوری زکوة وموزعین آن.

۴ـ تازه مسلمانان.

۵ـ غرماء (کسانی که استطاعت پرداخت دین خود را ندارند).

۶ـ غربائی که خرج راه برای بازگشت بوطن خود ندارند.

۷ـ یك قسمت دیگر که برای آزاد کردن بندگان وترویج شریعت اسلام اختصاص دارد(۱). شکی نیست که این قسم حمایت وطرفداری از بینوایان وتأکید دراعطای زکوة از طرف زکوة دهنده بدست خودش بمستحقان زکوة، تا حدی موجب ترویج گدائی شده است (۲) واین هم چیز تازه‌ای نمیباشد. درجهان اسلام گدائی یکنوع جنبهٔ مذهبی دارد. بسیاری از گدایان دراجتماعات مذهبی اسلام درجه‌بندی شده‌اند وبرسمیت شناخته میشوند. در مقررات اسلامی تلویحاً و تصریحاً تأکید شده که نباید گدایان را برای گدا بودن آنان توهین وتحقیر کرد واگر کسی مرتکب چنین عملی بشود گناه کرده و مستحق عقوبت است (۳). از طرفی هم مسلم است که اشخاص کور وناقص اعضاء نمیتوانند کاری انجام دهند وبهمان لحاظ مقرر شده که ازنظر رعایت احساسات بشردوستی شخصاً بآنان

۱ـ متن آیهٔ مبارکه چنین است انما الصدقات الالفقراء والمساکین والعاملین علیها والمولفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله عزیز حکیم. سورهٔ توبه آیه شصتم. (مترجم)

۲ـ در اسلام سئوال بکف (مگر برای حفظ جان ومواقع بسیار بحرانی وخطرناك) شدیداً ممنوع وحرام است. (مترجم)

۳ـ ظاهراً نظر مؤلف باین حدیث شریف نبوی است که میفرماید لعن الله من اهان فقیر الفقره واکرم غنیاً لغناه ـ خدا نیامرزد کسی راکه فقیر را برای فقرش خوار بدارد ودولتمند را برای دولتش احترام بگذارد. (مترجم)

کمك کنند وروی همان نظریات فواید زکوة و پرداخت زکوة بآسانی معلوم میگردد.

درسال ۱۹۴۹ من بااتوبوس از تهران بهمدان میرفتم، دریکی از گدارهای بین‌راه، اتوبوس ایستاد و زن کوری که بچه ببغل داشت و ببوته‌ای پناه برده بود از جا برخاست و بطرف اتوبوس آمد رانند کلاه خود را دست گرفت وجلوی مسافرین نگاهداشت. هر مسافری یك‌سکه پول یایك قطعهٔ اسکناس توی کلاه انداختند. راننده همه پولهارا جمع کرد و تحویل زن کور داد، او هم صاحب خیر را دعا کرد. مسافرین هم آمین گفته و اتوبوس راه افتاده (اگر شما در یك شهر شرقی آنقدر گدا میبینید وپیش خود میگویید چرا مؤسسه‌ای وجود ندارد که از اینان نگاهداری کند در آنموقع بخاطر بیاورید که برای نگاهداری فقرا مؤسسه‌ای خاصی‌در اسلام‌هست وخیلی هم قدیمی‌است وآن‌مؤسسه، مؤسسهٔ زکوة میباشد منتهی در ممالك غربی این زکوة بعنوان مالیات غیر مستقیم تأدیه میشود.)

تنها زکوة مالیات‌قانونی اسلام نیست ومالیاتهای دیگری هم طبق مقررات‌اسلامی وضع شده‌که از آن جمله جزیهٔ یهود ونصاری میباشد و اتفاقاً در اوایل اسلام که شمال افریقا فتح شد بربرهای تازه مسلمان هم برخلاف مقررات‌اسلام جزیه میدادند. همینقسم پس‌ازرحلت پیغمبر اسلام مالیاتهائی بنام گمرك- مالیات دروازه - مالیات بازار درممالك اسلامی شایع شد. ولی مالیات زکوة سوای آنهاست برای اینکه دریافت زکوة جهت اداره کردن دولت‌اسلام نبوده است (۱) بلکه مقصود ازدریافت زکوة آن بوده که‌عدالت اجتماعی در جامعه اسلام برقرار بماند تا آن یکی از سیری نترکد و آن دیگری از گرسنگی نمیرد. و از وجوه زکوة وسایلی برای اسلام آوردن بت پرستان فراهم شود و مساقرین اسلامی بتوانند بآسانی در قلمرو اسلام آمدوشد بکنند.

رکن چهارم، روزه رمضان میباشد بعقیده مسلمانان، درماه رمضان قرآن ازعرش بآسمان اول فرود آمد واز آنجا تدریجاً توسط جبرئیل بر پیغمبر اسلام نازل شد ودر شب قدر بزمین فرود آمد. شب قدر یکی ازشبهای ۲۱-۲۳- ۲۵ - ۲۷- ویا۲۹ رمضان

۱- بطوری که کلنل‌راج آرپی. دیکسون در کتاب خود موسوم به‌عربهای صحراچاپ لندن ۱۹۴۹ صفحه ۴۴۰ مینویسد مأمورین پادشاه عربستان در موقع تابستان که ایلات عرب مجهز نیستند درازای حفظ و حمایت آنان ازآنها زکوة میگیرند، ایلات مهاجری که‌از ممالك‌دیگر بعربستان سعودی میآیند مشمول این مالیات‌نمیباشند مگراینکه‌تابستان را در عربستان بمانند. (مؤلف)

میباشد وبا شهر روایات اسلامی شب قدر همان شب ۲۷ رمضان است که درشب درهای رحمت الهی بروی مسلمانان گشوده میشود و کسانی که آنروز روزه بودند وشب را احیاء گرفته اند ازفیض الهی بهره مند میشوند. واگر کسی آمرزیده باشد در آن شب از دنیا میرود و جایش فردوس برین خواهد بود . معلوم نیست که مسلمانان فعلی تا چه اندازه باین روایات معتقدند اما آنچه مسلم است این است که در ماه رمضان مرگ و میر میان مسلمانان زیاد میشود. بخصوص اگر رمضان در تابستان باشد.

ظاهراً در آغاز اسلام ماه رمضان در تابستان بوده و پس از آنکه پیغمبر اسلام کبیسه اعراب راملغی‌ساخت، رمضان بسایر فصول هم راه یافت . در شهر مکه که بعرض ۲۱درجه شمال واقع شده، اختلاف فصول در کوتاهی وبلندی روز آنقدرها فرق نمیکند. اما درشهرهائی‌مانند تبریز وبخارا این فرق زیاد میشود ودرنتیجه روزه تابستان و روزه زمستان اختلاف‌کلی دارد ودر واقع اختلاف مناطق جغرافیائی درروزه اسلامی اختلاف زیادی ایجاد مینماید.

روزه پس از رؤیت هلال رمضان از روز غره رمضان قبل از طلوع صبح آغاز میشود . پیغمبر اسلام ترتیبی برای رؤیت هلال رمضان مقرر فرموده که هرکس در هر جا تکلیفش از این بابت معین باشد و هر اجتماع کوچك و هر خانواده‌ای مطابق آن دستور هلال را جستجو کند . ولی بعدا رؤیت هلال از وظایف علمای اسلام شد ودر هرشهر بزرگ یکی از علماء موضوع هلال را تحقیق نموده ونتیجه رابااطلاع مردم میرساند ـ فعلا هریك از دولتهای اسلامی برای رؤیت هلال اشخاص وسازمانهائی دارند که پس از دیدن ماه مراتب را باتلفون وتلگراف بسراسر کشور اطلاع میدهند و همینکه خبر رؤیت هلال رسید بعلامت شادی توپ‌خالی میکنند وطبل‌میزنند . گاه‌اتفاق میافتد که در شب اول ماه مقدسین بواسطهٔ وجود ابر درزحمت میافتند ونمیتوانندبرای رؤیت هلال حکم قطعی بدهند لذا قضیه موکول بشب دیگر میشود والبته اگر فصل رمضان ابری وزمستانی باشد این اشکال زیادتر میگردد.

در سال ۱۹۴۲ ماه رمضان در سپتامبر بود. افسران اسپانی شهر طنجه و اطراف آن یعنی مناطق بین‌الملل را برخلاف مقررات اشغال کرده بودند ومیخواستند مانند ویلهلم وموسولینی‌بمردم‌طنجه‌خودرا حامی‌اسلام‌معرفی کنند ولذا از تاریکی‌شب استفاده کرده چندین توپ به‌نقاط سوق‌الجیشی اطراف شهر حمل کردند وهمینکه هلال رمضان پیدا شد شلیك کردند. مسیحیان شهر که منتظر حمله و هجوم بودند بوحشت افتادند

ولی مسلمانان از خانه بیرون آمده مشغول طبل‌زدن شدند وفردای آنروز روزه نگرفتند اما نزدیك ظهر در شهر شایع شد که چون علماء فاس ماه را ندیده اند، لذا روزه اشکال دارد و ازآنرو مسلمانان طنجه فریب مسیحیان را خوردند.

بعضی از طبقات از روزه گرفتن معاف میباشند از آن جمله بچه های نا بالغ، بیماران، اشخاص ضعیف البنیه، زنان حامله و مسافرین میباشند ولی باید موقع دیگر روز بگیرند.(۱)

هر کس روزهٔ رمضان را بخورد باید تمام سال یك فقیری را اطعام کند (۲)روزه از طلوع فجر شروع میگردد وبعداز غروب آفتاب وزوال سرخی افق پایان‌مییابد.

در موقع روزه باید از خوردن وآشامیدن وآمیزش وخونریزی و دود کشیدن احتراز کرد (۳) بهتراست روزه‌دار بیشتر بمسجد برود، دعا بخواند،نماز بگذارد وقرآن تلاوت کند. در شهرهای بزرگ اسلامی‌موقع امساك وافطار توپ‌میاندازند وطبل‌میزنند وتکلیف مردم از این حیث راحت میشود.

روزه‌داران شبها غذای بسیارمیخورند ومعمولاموقع افطار یك‌فنجان سوپ‌غلیظ بنام سوپ رمضان وکمی آبخوردن کنار دست روزه‌دار است. گرچه نمازهای مستحبی شبهای رمضان بیست رکعت است، معذالك برای صرف سحری وقت زیادی باقی‌میماند. روزه‌دار پس‌از سحری خوردن بخواب میرود واگر آدم خوشبخت راحتی باشد تاظهر میخوابد. اماکارگران وفقیران تمام روز بی‌آب وبی‌نان، زبان روزه‌کار میکنند وچه بسا که از ضعف و گرسنگی حال غش بآنها دست میدهد. بخصوص اگر رمضان در تابستان باشد. اشخاص معتاد بحشیش وتریاك وسیگار بیش از دیگران رنج میبرند.

درماه رمضان روزه‌داران بداخلاق میشوند وازآن‌جهت فصل رمضان‌را فصل‌خشم وغضب میگویند واز آنرو تأکید شده که در ماه رمضان حتی‌الامکان از نزاع و کشمکش خودداری نمایند واگر چنان کنند روزهٔ آنان باطـل میشود. برای بـاستان شناسان و مهندسین و امثال آنان ماه رمضان ماه مناسبی نیست زیرا کارگران نمیتوانند درست کار کنند. باستان‌شناسان ومهندسین مجرب نقشهٔ سالانه کار خود را طوری منظم میکنند که

۱ـ زنان‌درموقعی که قاعده هستند روزه نمیگیرند و بعداًقضای آنرا بجای‌میآورند. (مترجم)

۲ـ کفارهٔ صوم در پارهٔ موارد بنده آزاد کردن‌ـ اطعام شصت مسکین ویادوماه روزه متوالی برای هرروز رمضان‌میباشدودرهر صورت‌غیر از آن‌است که‌مؤلف میگوید.(مترجم)

۳ـ علاوه بر آنچه ذکر شد دروغ بستن بخدا ورسول وغیره نیز از مبطلات صوم است. (مترجم)

موضوع رمضان هم رعایت شود چون بیشتر کارگران مسلمان روزه میگیرند . درشمال افریقا روزه گرفتن علامت‌مقاومت وعلامت اعتراض‌بقوانین اروپایی است چنانکه پوشیدن جلاب (۱) همین خاصیت را دارد. درممالك مستقل اسلامی که اقلیت یهود و نصاری هم وجود دارد روزه علامت استحکام مبانی اکثریت بشمار میرود همانطور که یهودیان‌عید فصح ومسیحیان ایام روزه را از مظاهر ملی خود میدانند وبآن تظاهر میکنند.

پایان رمضان عید فطر ویا عید صغیر است . اهمیت این عید در ممالك مختلف اسلام‌تفاوت میکند ومعمولا سه‌روز طول میکشد ومانند اعیادمسیحی امریکائیان‌بر گذار میشود. در ایام عید فطر مسلمانان لباس نو میپوشند ، مردها بمسجد وزنها بگورستان میروند. مردم مشغول‌دیدوبازید میشوند، صدقه میدهند. رقاصی‌وطبل کوبی (زنهاومردها جدا جدا) جزء مراسم این عید است. اگر یکهفته قبل از عید ببازار فخاران بروید ملاحظه میکنند که لوله‌های گلی تازه برای طبلها آماده ورنگرزی میشود .

پنجمین رکن ، حج مکه است که در ماه ذی‌الحجه و یا ماه دوازدهم سال قمری واقع میشود. قبل از اسلام نیز حج معمول بوده ودر آمد خوبی برای قریش داشته‌است اساساً مراسم حج نیز همان‌قسم است که پیش از اسلام‌بوده وپیغمبر اسلام پاره‌ای‌تغییرات در آن داده است در واقع‌آن قسمت‌هایی که مربوط ببت پرستی بوده لغوشده و بقیه باقی مانده است . عبدالعزیز آل سعود همان اقدامات سابق پیغمبر را در لغو بدعتها تجدید کرد وهمینکه در سال ۱۹۲۴ حجاز را مسخر نمود بسیاری از مقابر را که زیارت آن بنظر عبدالعزیز بت‌پرستی میآمد خراب کرد ومأمورین مخصوصی درآن نواحی گماشت که موضوع زیارت قبرها انجام نیابدوابتداء در صدد بود که تمام عادات ورسوم که بنظر وی بدعت میآید متوقف سازد اما از نظرصرفه جوئی وحفظ منبع عایدات زوار تا حدی از شدت خود کاست .

انجام مراسم حج از نظر اجتماع یکی ازمظاهردرخشان اجتماع است که عده‌ای از مردم پراکنده در اثر حوادث تاریخی افسانه مانند در محلی دور هم جمع شوند و راجع بآینده وحال خود اطلاعاتی بدست بیاورند. شکارچیان بومی عصر حجر استرالیا هنوز هم سالی یکبار در محل مقدسی که پدران آنها جمع میشدند گرد هم میآیند و معتقدند که آدم اولی در این مکان پدید آمد ومعجزاتی انجام داد. قبائل مزبور درآنجا مراسم افسانه مانندی انجام میدهند و از فرصت استفاده کرده راجع بامور بازرگانی

۱ــ نوعی لبادهٔ عربی آستین گشاد . (مترجم)

و غیره با کسانی که کمتر بملاقات آنها نائل میشوند تبادل نظر میکنند.

جهانگردان از تمام نقاط ایالات متحده هر سال موقع تابستان در پلیموت ماسه چوسه گرد میآیند ومتوجه صخره‌ای میشوند که بعقیدهٔ خودشان نخستین زن مسافر کشتی می‌فلور (نخستین کشتی حامل مهاجرین اروپائی بامریکا) در روی آن صخره پا بزمین گذارد. سپس پرچمهای دستی و چوب و چیزهای دیگری میخرند و عنوان زوار بخود میدهند یعنی کسانی که اماکن مقدسه را دیدن کرده‌اند.

روز نهم آوریل هر سال کمیته‌ای در شهر لکسینگتن از اهالی شهر تشکیل مییابد ودر روز مزبور جنگ لکسینگتن و اسب سواری پال رور را نمایش میدهند. حال اگر کلیسا عملیات جهانگردان پلیموت و کمیته‌شهر لکسینگتن‌را جزء مراسم مذهبی محسوب بدارد این عملیات هم نوعی از حج خواهد شد.

باید در نظر گرفت که قیاس مراسم حج مسلمانان و عملیات امریکائیان قیاس مع‌الفارق است - زیرا درحال حاضر کسی نمیداند مراسم معمول حج اسلامی مثلا رمی جمرات‌چه سابقه‌ای داشته وچطور پدید آمده‌است. همینکه پیغمبر اسلام‌حج رارسمیت داد برای آن بود که از نظر دیانت اسلام‌از آن استفاده شودوصورت تازه‌ای بخودبگیرد وهدف ومنظور خاصی را تأمین کند. چون در حال حاضر زنان و مردان ملل و ممالک مختلف اسلامی‌آزادند، در یك محل مقدسی جمع میشوند لباس احرام بتن میکنند که‌از هرحیث باهم برابر ومساوی میباشند، حرکت وسکون ومراسم‌آنان یکسان و یکنواخت مثل یکدیگر میباشد، اراده وفکر ونظریات خود را متوجه یك مرکز معین میسازند و برای آشنائی وارتباط بایکدیگر فرصت بسیار مناسبی بدست میآورند و ابتکاراتی دارا میشوند که بر حیثیت وشئون‌آنان میافزاید.

موقع آمدن ورفتن از ممالك بسیاری عبور میکنند، بامردم آنجا آشنا میشوند، مردم آن ممالك آنها را میشناسند. از آنرو پیغمبر اسلام فرموده است که موقع‌مسافرت بحج تجارت جایز است تامسافر بتواند سرمایهٔ بیشتری فراهم کند. مسافر حج ممکن است دربین‌راه بجاهائی برسد که برای‌پیشرفت شغل‌وتجارتش مناسب‌تر باشد واز آنرودر همان نقاط توطن کند ویا با اشخاصی برخورد که از نظر حرفه و شغل بدرد او بخورند ولذا مایل گردد که آنها را باخود بوطن ببرد. پس فریضهٔ حج‌بهترین‌وسیلهٔ ارتباط ممالك وملل اسلامی وبهترین راه توسعه کسب‌وکار وتجارت واتحاد ملل اسلامی میباشد. و از آن‌رو دلیلی نداشت که پیغمبر اسلام این مراسم را باسم اینکه مربوط بدورهٔ جاهلیت

است ملغی دارد. در این روزها که بسیاری از مسلمانان تحت اطاعت مسیحیان ویادولتهای ملحد ضد مذهب قرار گرفته‌اند انجام مراسم حج وسیلهٔ خوبی برای اجتماع مسلمانان وتبادل نظر جهت بدست آوردن آزادی واستقلال میباشد. بهمین دلیل بعضی از دولتهای مزبور حج اتباع مسلم خودرا ممنوع کرده‌اند ویا اینکه بجای حاجیان حقیقی اشخاصی را میفرستند که مانند عروسك آلت دست آنها باشند که کاری از آنها ساخته نشود.

ادای فریضه حج برای هرمسلمان (البته بشرط استطاعت ـ مترجم) لااقل یك مرتبه درعمرواجب است. در زمان پیغمبر اسلام این کار آسان بود زیرا وسعت ممالك اسلامی از مراکش تاحدود چین امتداد نداشت. اشخاص میتوانستند قائم مقام تعیین کنند زنها باشوهرها ویا محارم خویش (برادر ـ پدر) بحج میرفتند.

مسافرین در آن ایام ازشش راه بنزدیکی وحوالی مکه میرسیدند وطوری حرکت میکردند که روز ششم ذی‌الحجه به یکی از آن شش منزل واقع درپنج میلی مکه رسیده بودند. در آنجا مسافرغسل میکندود رکعت نماز میخواند واحرام میپوشد. احرام عبارت از دو پارچه سفید پنبه‌ای برای مردان است که درز ودوخت ندارد و باندازه حوله‌های معمولی میباشد. زنها این نوع احرام نمیپوشند، احرام آنان پنج قطعه است یعنی شلوار ـ روپوش ـ نیم تنه سبزرنگ ـ چادر ـ روبند. مردها میتوانند نعلین بپوشند ولی کفش پا نمیکنند مردان نباید سر بتراشند ناخن بگیرند روغن بسر بمالند و حتی تن خود را بخارانند.

حاجی پس از اینکه احرام بست باهمراهان دعا کنان رو بمکه میرود. در آنجا به مسجدالحرام میرود وضو میگیرد حجرالاسود را میبوسد. حجرالاسود فعلاهم در همان محل است که حضرت محمد قبل از بعثت آنرا قرار داد.

حاجی هفت بار دور کعبه طواف میکند (سه مرتبه بحال دویدن چهار مرتبه آهسته) در هر طواف رکن یمانی را لمس میکند وحجرالاسود را میبوسد سپس بمقام ابراهیم میرود واین آیه را میخواند واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی وعهدنا الی ابراهیم واسمعیل ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع الجسود. (۱).

در آنجا باز دو رکعت نماز میخواند و برمیگردد حجرالاسود را میبوسد سپس

۱ـ آیه ۱۲۵ سورهٔ مبارکه بقره: خداوندمیفرماید مقام ابراهیم را عبادتگاه بسازید ما از ابراهیم واسمعیل عهد گرفته‌ایم که خانه‌خدا را برای طواف کنندگان ونمازگزاران پاك سازد. (مترجم)

از کعبه خارج میشود وبطرف کوه صفا در حوالی مکه میرود و این آیه را میخواند .
ان الصفا والمروه من شعایر الله - صفا ومروه از شعایر الهی میباشند.
آنگاه حاجی رو به تپه میرود سه مرتبه آیه فوق را میخواند و بعد بالای تپه میرود وهفت مرتبه این عمل را تکرار میکند و همینکه از فراز تپه صفا به قله تپه مروه میرسد دعاهای خود را تکرار مینماید بعد حاجی بمکه برمیگردد ودور خانه کعبه طواف میکند.
روز بعد پس از اینهمه زحمات حاجی استراحت میکند و فقط در روز هفتم در مسجدالحرام بمواعظ مربوطهٔ بحج گوش میدهد. روز هشتم با همراهان پیاده بدهکدهٔ موسوم به منی میرود در آنجا شب رامیخوابند وعبادت میکنند تاصبح شود. روزنهم نماز صبح را در منی میخوانند واز آنجا بکوه عرفات میروند که نامش مزدلفه است و میان راه عرفات ومنی قرار دارد وموقعی بآنجا میرسند که آفتاب غروب کرده است و نمازرا در آنجا میخوانند ودر مزدلفه میخوابند.
روز دهم مراسم حج بمنتهی درجه میرسد حاجی صبح زود رو بمنی میرود در آنجا سه ستون هست که آثار باستانی سه جایگاه قدیمی میباشد هر کدام از این سه ستون اسمی دارد اسم اولی شیطان کبیراست حاجی در اینجا بیست ویك سنگریزه که بفراوانی زیر پایش ریخته برمیدارد وبهر ستونی هفت سنگ ازمسافت پانزده قدم یا بیشتر میاندازد. این سنگریزه ها باید بدست راست افکنده شود عجب اینکه در ظرف مدتی متجاوز از هزار وسیصد سال چندین میلیون حاجی صدها میلیون سنگریزه باین سه ستون انداخته اند وکسی نمیداند پیش از اسلام چقدر این عمل اجراء شده، معذالك هر سه ستون سر پا مانده است واقعاً این معجزه است. روز دهم ذی الحجه رایوم النهر یوم الاضحی وعیدالکبیر میگویند.
حاجی همانموقع که در منی اقامت دارد برای خرید یك چارپا (معمولا گوسفند) دست بکار میشود وهمینکه چارپا را خرید سرش رامیبرد وتکبیر میگوید. آنگاه سرخود را میتراشد، ناخن میگیرد ولباس احرام را بیرون میآورد، لباس عادی میپوشد وزندگانی معمولی را از سر میگیرد وپس از سه روز اقامت واستراحت درمکه وانجام پارهٔ وظایف دیگر از آنجمله آخرین طواف کعبه حاجی عازم وطن میشود، عمامه سبزی سرمیگذارد(۱) و مردم او را الحاج (حاجی) میگویند و همین عنوان برحیثیت او میافزاید .
محتاج بتوضیح نیست که اداره کردن امور حجاج متضمن زحمات بسیاری میباشد

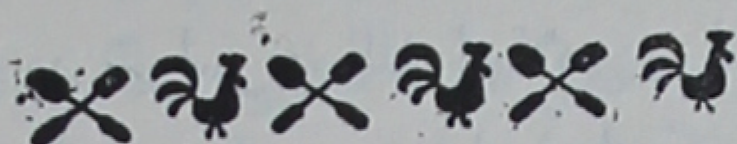
۱- این اشتباه است عمامه سبز هیچگاه علامت حاجی شدن نیست. (مترجم)

چون علاوه بر کاروانهائی که بعداً راجع بآن صحبت خواهیم داشت ، حاجی‌ها با وسایل جدیدی مانند هواپیما و کشتی مسافرت میکنند وصدها هزار نفر از ده دوازده کشور مختلف هر ساله رو بحجاز میآیند. آمد ورفت اینان، غذا دادن آنها ، جا دادن، احرام تهیه کردن، لباس عادی پوشانیدن، فروختن سوقات ، جلوگیری از پارهٔ عملیات افراطی آنان در ایام ادای حج، بر گردانیدن آنان بوطنشان از مشاغلی است که عدهٔ بسیاری را مشغول میدارد (فقط‌حکومت عربستان سعودی قسمت لباس عادی حجاج را یك‌طوری تنظیم میکند). در بندر جده درآنمواقع عده کثیری ایرانی - پاکستانی - اهل جاوه و مراکش وغیره وغیره دیده میشوند که برای بازگشت بوطنهای خویش باهموطنان خود اشتراك مساعی میکنند. بریتانیا، هلند، فرانسه ازمدتی قبل‌در جده سفارت و کنسولگری داشته‌اند واکنون پاکستان واندونزی نیز سفارتخانه ومأمورین کنسولی تعیین کرده‌اند . ابن‌سعوداز هرحاجی پنج‌لیره طلامیگرفت والبته‌قسمتی ازاین پول‌را بمصرف‌نگاهداری اماکن مقدسه وتوجه ازحجاج مصرف میکرد . هرحاجی باید گذرنامه کشور خود را همراه داشته باشد . بعض اوقات پاره یی از حاجیها گرفتار سوء هاضمه و یا کسالتهای دیگر ناشی از عملیات حج میشوند وحجرالاسود را باقی ویا طور دیگرآلوده میسازند واز قرار مذکور فوراً سرشان را میبرند. از آنجمله یك ایرانی ویکی از اهالی یمن باین سرنوشت شوم مبتلا شدند وخبر قتل آنان بدولتهای متبوعشان مخابره شد.(۱)

روز دهم ذی‌الحجه در سراسر ممالك اسلامی مراسمی بر پا میشود وحاجی‌های آینده ویاگذشته در آن شرکت میکنند. هرخانواده‌ای گوسفندی تهیه میکند همانطور که مادرامریکا برای‌عید سپاسگزاری بوقلمون‌فراهم‌میکنم هرخانواده‌ای لااقل گوسفندی میکشد که گوشت‌آن به‌هفت نفر برسد، یك‌سوم گوشت قربانی برای‌اقوام نزدیك‌میرود، یك سوم برای اقوام دورتر وبقیه برای فقیرانی که نمیتوانند قربانی کنند. تهیه گوسفندو یامیدان قربانی در سایر جاها دشوار نیست اما در مکه کار دشوارمیباشد، چون درآنجا چراگاههای درستی یافت نمیشود وچهارپایان را ازراه‌های دورمیآورند. عید اضحی‌عید مهم اسلامی است ویادگار عیدی است که ابراهیم بجای پسرش گوسفند قربانی کرد و گناهانش بخشیده شد، از آنرو حیوان قربانی باید بی‌عیب وکامل باشد.

۱- این ایرانی همان طالب‌بن حسین یزدی است که بامر ابن‌سعود در سال۱۳۶۵ هجری قمری گردنش را برخلاف آئین اسلام زدند چون در دیانت اسلام برمریض حرجی نیست وطالب بدبخت مریض بود. (مترجم)

خارجیانی که سه‌روز پیش ازعید قربان درممالك اسلامی هستند مشاهده میکنند که گله‌های گوسفند توی کوچه وبازاروخیابان راه میافتند، مسلمانان هنوز که هنوزاست مثل زمان خود پیغمبر بااحترام تمام‌جشن میگیرند. در هر حال‌پنج ستون اسلام‌ازروی کمال حکمت انتخاب وتعیین شده بدلیل اینکه بامرور ایام مقاومت نموده‌وباقی مانده است. مسلمانان هنوز روزه میگیرند نماز میخوانند حج میروند زکوة میدهند اتومبیل وهواپیما ورادیو نه‌تنها این‌مراسم را ازبین نبرده بلکه خدمتگزار این‌مراسم گشته‌است.



۸

نیرو در تفرقه

تا اینجا صحبت ما چنین بود که جامعهٔ اسلامی از هر جهت متحد است و اختلافی ندارد، فقط مختصر اشاره‌ای به فرقه بدعت گزاران فاطمی وخوارج کردیم که حالا وجود ندارند.

دین مسیح بچندین مذهب تقسیم میشود. دیانت بودابدو قسمت بزرگ و کوچك منشعب میگردد وطبعاً اسلام نیز بشعباتی منقسم میگردد.

چنانکه گفتیم اسلام بچهار فرقه: حنفی ـ شافعی ـ مالکی ـ حنبلی تقسیم شده است پیروان این چهارفرقه خود را سنی ویا تابع سنت میدانند وعلاوه براین چهارفرقه، دو فرقه دیگر هم هست که عبارت ازخوارج وشیعیان میباشند.

خوارج یعنی کسانی که ازطریقهٔ حقه خارج شده‌اند وآنقدرها زیاد نیستند، بطور کلی نظریات آنان باسنی‌ها زیاد فرق ندارد فقط درموارد ذیل از هم جدا میشوند:

۱ـ خلافت وجانشینی پیغمبر.

۲ـ در اینکه مسلمانان مجبورند نیکوکار باشند تا دیگران بد نکنند.

فرقه خوارج در سال ۶۵۷ میلادی در جنگ صفین پدید آمد، باینقسم که دوازده هزار نفراز پیروان امام علی بر او خروج کردند واو را بعقیده خود شایسته مقام خلافت (از آن ببعد) ندانستند. دسته‌ای ازسربازان میدان جنگ اینطور اظهار عقیده کردند که؛ لازم نیست خلیفه از قریش باشد، وبهمین‌قسم لزومی ندارد که اصلا خلیفه‌ای تعیین گردد؛ وبرفرض لزوم، خلیفه پیغمبر را باید خدا تعیین کند وبمردم معرفی نماید.

این اختلاف سبب شد که از امام علی جدا شوند و ازآنرو بشمال عربستان رفته جامعهٔ کوچکی تشکیل‌دادند. در سال ۶۵۸ غالب‌آنان کشته‌شدند. اما آن‌قسمت ازعقیده

آنان راجع بوجوب نیکوکاری بسیار دشوارمینماید، چون بعقیدهٔ خوارج مسلمان باید از هرنوع نیکوکاری دریغ نکند تادیگران را از کار بد بازدارند واین‌وظیفهٔ حتمی باید انجام پذیرد اگرچه جان مسلمان ازدست برود. در صورتیکه پیروان سایر فرق اسلامی بتقیه یعنی حفظ جان در موقع خطر معتقد میباشند.

در حال حاضر عده کمی از خوارج در عمان وزنگبار هستند، همینقسم عده‌ای از آنان دردو گوشهٔ‌دور افتاده‌افریقا اقامت دارند؛ یعنی‌درشهر کوچك مذاب واقع درواحه قردیه وهمچنین در جزیره جربا مقیم هستند، وبزبان زنتان بربری سخن میگـویند، و عده‌ای از آنان برای داد وستد بالجزایر وتونس میایند، وبواسطه عقاید خاصی که دارند از سایرین متمایز میشوند.

اما اکثریت مسلمانان غیر سنی را شیعیان‌تشکیل میدهند، وهمانموقع که‌خوارج از علی جدا شدند، دستهٔ دیگری از مسلمانان باو پیوستند که آنـان را شیعه میگویند. مذهب تشیع‌در آغازیك‌نهضت سیاسی‌بود. امام علی مقرخلافت‌را ازمدینه بکوفه درعراق انتقال داد وعده‌ای ازعربها ومردم تازه مسلمان در صدد برآمدند که‌عراق را مرکزجدید اسلام قرار دهند. اما معاویه بااین نهضت مقاومت کرد، امام علی ویکی از پسرانش کشته شدند ودمشق‌مرکز خلافت وحکومت اسلامی گردید. ازآنرو عربهای مقیم عراق‌دارای مسلکی شدند که اگر چه از حیث حکومت رقیب حکومت دمشق نگردید، ولی ازنظر روحانیت برای سنیان رقیب بود. اینان معتقد بودند که خلافت بعد از پیغمبر حق امام علی بوده وآن سه خلیفه حق خلافت نداشتند و پس از علی فرزندان او بنام امام مفسر احکام الهی میشدند. درعین حال قوه مجریه بدست خلفا بود، وسنی‌ها مسائل دینی خود را از شیخ‌الاسلام فرا میگرفتند. شیعیان معتقدند که پیغمبر علم غیب داشته وآن علم‌را بعلی وفرزندانش انتقال داده است. تدریجاً ائمه شیعه معصوم وجامع علوم اولین‌وآخرین معرفی شدند وبعضی فرق شیعه آنان را بمقام الوهیت رسانیدند.

فرقهٔ شیعه نیز بدسته‌های مختلف تقسیم شدند ومهمترین آنان عبارت است از: امامیه- زیدیه- اسمعیلیه. مذهب شیعهٔ امامیه ابتداء ازعراق برخاست. درایران اکثریت مسلمانان شیعه هستند، فقط کردها وترکمنهای مقیم شمال‌ایران مثل افغانها سنی‌میباشند.

شیعهٔ امامیه بامامت دوازده امام معتقدند که اسامی آنان از این قرار است:

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) - امام حسن- امام حسین- امام زین‌العابدین- امام محمد باقر- امام جعفر صادق- امام موسی کاظم- امام رضا- امام محمد تقی-

امام علی‌النقی ـ امام حسن عسگری ـ امام مهدی قائم . امام چهارم فرزند امام حسین بوده واز آن ببعدائمه ازفرزندان امام قبلی میباشند. بعقیده شیعیان‌امام دوازدهم (مهدی) در سرداب سامره مخفی شده ودرموقع معین ظهور خواهد کرد وهنوز هم زنده است .

زیدیه بجای امام محمد باقر برادر او زید بن علی بن‌الحسین را امام میدانند ، و معتقدند که امام یمن ازنسل زید وامام شیعیان میباشد. امام یحیی پادشاه یمن که درسال ۱۹۴۸ کشته شد ازنسل زیدبن علی بود ، همانطوری که پسر امام یحیی ، امام احمد نیز از فرزندان زید میباشد . زیدیه برای امام‌های خود قوائی خارق‌العاده قائل هستند و در عبادات و مراسم دینی بسنی ها نزدیك میشوند .

اسماعیلیه از امام جعفر صادق از شیعیان امامیه جدا میشوند، وبجای امام موسی کاظم پسر دوم امام جعفر صادق، پسر ارشد او اسمعیل را امام میدانند. مشهور است که اسمعیل روزی شراب خورد وپدرش آگاه شده‌او را از امامت وجانشینی خود خلع کرد. اما اسمعیلیه این را قبول ندارند وپس از اسمعیل پسر او محمد را امام هشتم میدانند و معتقدند که پس از محمد امام آنها از نظر غایب میماند . پیشوای فعلی آنان آقا خان مشهور است . پیروان آقا خان چنانکه میدانیم گاه گاه وی‌را با طلا و جواهرات وزن میکنند. بعضی از آنها در دهات قاینات ایران و بعضی در دهات واقع میان حمص و حما (سوریه) اقامت دارند .

اسماعیلیان سوریه که‌فعلا با کمال آرامی‌مشغول زراعت میباشند بقایای حشاشین وآدم کشان ایام گذشته‌اند(۱) . سردسته این تروریست‌ها حسن بن‌صباح معروف بشیخ‌الجبل بوده است که دژ مستحکم آنان در ایران بود ومغولان آنرا درسال ۱۲۵۶ میلادی خراب کردند وفقط عده مختصری از آنان باقی ماندند که فعلا در سوریه‌اند. هفتاد سال پس از آن وقایع یعنی در سال ۱۳۲۶ میلادی ابن بطوطه جهانگرد مشهور عرب دربارهٔ آنان چنین مینویسد.

۱ـ بسفر نامه ابن بطوطه در آسیا و افریقا ۱۳۵۴ ـ ۱۳۲۵ ترجمه اچ ، ا ، آر (نیویورك ۱۹۳۹) وهمچنین بکتاب آئین‌محمد تألیف گیپ (لندن۱۹۴۹) صفحات ۱۲۵ـ ۱۲۴ مراجعه شود . همچنین عقاید و اصول اسلام تألیف هنری لامنز ترجمه دینسن راس (نیویورك ۱۹۲۹) مراجعه شود. حال چگونه‌شاخهٔ اسمعیلیان سوریه بمرکز اصلی‌متصل شده من نمیدانم . (مؤلف)

«سپس من قلعهٔ باغراس را دیدن کردم ... و همینقسم قلعه‌های دیگر که بعضی از آن قلعه‌ها متعلق بفرقه‌ای بود موسوم باسماعلیه یا فدائیان که فقط اعضای فرقه حق ورود بآن قلعه‌هارا دارند. اینها تیروکمان سلطان‌هستند وبدست آنان دشمنانی که بعراق وجای دیگر بیایند از بین میروند. اینها از سلطان حقوق ثابت میگیرند و همینکه مأمور کشتن کسی میشوند بعلاوه پول خون خود را نیز دریافت میدارند ، حال اگر قاتل زنده گریخت پول از آن اوست والا پسر هایش دریافت میدارند . اینها همیشه خنجر های زهرآلود همراه دارند و دشمنان را با آن میکشند گاه هم خودشان کشته میشوند.»

ابن‌بطوطه از باغ‌های بهشت مانندی که رئیس فرقه بادختران ماهروی برای اتباع خود ترتیب داده بود چیزی نمیگوید ، همینقسم از استعمال حشیش که موجب تخدیر اعصاب میشده ، حرفی نمیزند و آنچه از نظر علمای اجتماع مهمتر است، این است که اسمعیلیان مردم و اتباع خود را بپنچ طبقه تقسیم کرده بودند و مسلمانان عادی را جزء طبقهٔ پنجم میشمردند؛ پس از آن نوآموزان طبقهٔ چهارم. وطبقهٔ سوم مردمانی بودند که پس از دیدن باغهای بهشت واستعمال حشیش برای آدم کشی حاضر میشدند. طبقهٔ دوم قوه مجریه آن فرقه که آنقدرها بجان خود اهمیت نمیدادند. همینقسم طبقهٔ اول که آنهاهم دارای همین خواص بودند وتصور میرود که امروز فقط طبقهٔ پنجم باقی مانده اند.

یك فرقه دیگر از شیعیان بنام تئاوله (۱) هنوز هم باقی هستند ودر صور وصیدا اقامت دارند بعضی از آنها هم در دره‌های بعلبك زندگی میکنند و شمارهٔ آنان بیکصد و پنجاه هزار میرسد، تعصب آنان بحدی است که بعضی از تئاوله همیشه مقداری از خاك ایران یعنی‌سرزمین شیعیان را با خود همراه دارند. واگرمسیحی یا سنی درظرف‌سفالین آنان چیزی بخورد، آن ظرف را میشکنند وقابل تطهیر نمیدانند.

البته نباید همه شیعیان را مانند اینان و یا اسمعیلیان پنداشت ، شمارهٔ شیعیان امامیه در ایران وعراق وسواحل عربستان اقلا به۲۵ میلیون نفر میرسد والبته در نقاط دیگر هم هستند. شیعیان در اظهار عقاید مثل سنی‌ها تعصب ندارند. شیعیان بآن قسمت از دستور اسلام که نقاشی صور جاندار را تحریم کرده توجهی ندارند وهر کس بآسانی میتواند در مشهد تصویر امام علی وامام رضارا بگیرد (۲). باید درنظر داشت که نقاشی

۱ـ تئاوله از کله تولی یعنی دوست داران اهل بیت میآید. (مترجم)

۲ ـ بعقیده شیعیان ساختن مسجمه حیوان و یا انسان بقسمی که دارای سایه باشد در اسلام منع شده اما نقاشی ضرری ندارد. (مترجم)

از هنرهای رایج ایران میباشد وبسیار مشگل است که از آن دست بردارند.

طریقهٔ نماز گذاری شیعیان باسایر چهار فرقه سنی فرق دارد، همینقسم در قانون ارث هم باآنان یکی نیستند. شیعیان برعکس سنی‌ها، زرتشتیان را نیز اهل کتاب‌میدانند و اجازه میدهند که در ممالك اسلامی جزء ذمیان زندگی کنند . از رباعیات خیام چنین برمیآید که ایرانیان بیش از سایر فرق اسلامی بمیگساری علاقه‌مند هستند ، اما حقیقت این است که دراوقات مختلف، میگساری در نواحی مختلف ممالك اسلامی ، چه شیعه و چه‌سنی شایع بوده است. بطور کلی شرابسازی وشرابفروشی بیشترمورد استفاده یهودیان ومسیحیان میباشد. اتفاقاً اعیاد وسوگواریهای شیعه بـا سنی متفاوت است؛ مثلا شیعیان روز دهم ماه محرم هر سال را بیاد قتل امام حسین عزاداری میکنند زیرا در سال ٦١ هجری (٦٨٠ میلادی) امام حسین در کربلا کشته شد .

در روز عاشورا وچند روز پیش از آن، بمسیحیان پارهٔ از شهرهای شیعه‌نشین تذکر داده میشود که از خانه‌ها بیرون نیایند ونیز یادآوری میشود که از عکسبرداری احتراز کنند .

دسته‌های عزاداران درآن ایام، توی کوچه‌ها وخیابانها راه میافتند وفریاد میزنند یاحسین یاحسین. درضمن باکارد وزنجیر وچوب‌خودرا میزنند وآه وناله راه میاندازند. در روز دهم (عاشورا) عزاداری بمنتهی درجه میرسد و بعضی از عزاداران با شمشیر و تیشه‌سر خود را میشکافند،اینان ابتداء باتیغ سلمانی مختصرخراش روی سرخود میدهند سپس بالبه پهن شمشیر ویا تیشه (١) آنرا خون آلودمیکنند تا در نظر تماشاچیان‌سر شکافته باشند ودرعین حال کمتر رنج بکشند. اماعده‌ای از آنان واقعاً سرخودرا میشکافند وبسختی بخود ضربت میزنند ودر پارهٔ مواقع کارشان بهلاکت هم میرسد.

در همین مواقع نیز تعزیه وشبیه‌خوانی در تکیه‌ها دایر است ومردمان متمول مخارج آنرا میپردازند. بعضی از مراسم (تعزیه خوانی) که در قرن نوزدهم میلادی در تهران برقرار بود تاحدی رئالیست بنظر میآید، مثلا پارهٔ اشخاص داوطلب ساعتها تنه خود را تاگردن میپوشانیدند وفقط سرشان را بیرون میآوردند تا منظره سرهای بریده را نشان بدهند، بعضی دیگر برعکس سرها را پنهان مینمودند تاتنه خودشان را نمایش بدهند. دراین نمایشها پیوسته احساسات برای گریه ،تحریك‌میشود وعزاداران میگریند. شبهای جمعه نیز از اوقاتی است که شیعیان عزاداری میکنند، سینه میزنند، نام علی و

١ـ ظاهراً مقصود از تیشه تبرزین است. (مترجم)

فرزندان شهیدش را بر زبان میآورند ودر مصیبت آنها مینالند واین خود قابل دقت است که شیعیان مرگ وشهادت امامهای خود را بیش ازمراسم تولد آنها برگذار میکنند.

وقتی که شیعیان بحج میروند ، علاوه بر زیارت کعبه بزیارت اماکن دیگر هم رهسپار میشوند که از آنجمله نجف، مزار امام علی وکربلا مزار امام حسین و مشهد مزار امام رضا میباشد. هزاران شیعه‌عراقی‌هرسال‌بایران میآیند وبزیارت‌مشهد میروند. همینطور هزاران شیعه ایرانی بعراق برای زیارت کربلا ونجف میروند، سوار اتوبوس میشوند وروی اتوبوسها پرچم سیاه بلندمیکنند ویا اینکه بااتومبیل شخصی بآن اماکن مشرفه میآیند. وچه بساکه درعراق‌قالیچه ویا پوستین‌خودرا میفروشند تابرای‌بازگشت بایران خرج راه پیداکنند. زیارت مشهد برای زوار پا پیاده فقیر، گاه خطرناك میشود؛ زیرا اگر از سمت شمال بیایند از طرف مغرب بدشت کویر میرسند وزوار جنوبی باید از کنار دشت لوت بگذرند . منظرهٔ عمومی این زوار چنان است که در بیشتر منزلها کوزه‌های خالی بدست دارند و دنبال آب میگردند، بهرحال در نتیجهٔ این سختی‌ها گاه میشود که زوار بمقصد نمیرسند .

زیارت مشهد برعکس زیارت مکه لباس مخصوص نمیخواهد وبیشتر زوار لباس اروپائی در بردارند. مراسم زیارت مشهد مثل مناسك حج سخت وطاقت‌فرسا نمیباشد و در ظرف یکی دو ساعت پایان مییابد. هرکس که بزیارت مشهد برود بعنوان مشهدی مفتخر میگردد، اگر چه مثل عنوان حاجی ارزش ندارد، ولی در محافل شیعی مذهب قدر وقیمت دارد. در میان شیعیان‌هرکس که در ماه‌ذی‌الحجه متولد شود عنوان حاجی پیدا میکند، همانطور که اگر کسی در رمضان بدنیا بیاید رمضان نامیده میشود.

شیعیان چه‌امامیه وچه اسمعیلیه، مانند ترکها و برعکس عربهای شبه جزیره، خلافت رابقانون توارث می‌پسندند وبآن معتقدند . پیشوای روحانی شیعیان را مجتهد مینامند که بمنزله یکی از علمای‌اهل‌تسنن است. مجتهدین بسیار در کربلاء ونجف اقامت‌دارند ومسائل دینی مذهب شیعه بآنان مراجعه میشود. کتب مذهبی فرقه شیعه مورد بحث و تدریس علمای شیعه است وباکتب مذاهب اربعه اهل تسنن فرق دارد و در واقع برای طرح‌ودرك مسائل دینی‌آزادی بیشتری‌در میان مجتهدین شیعه وجود دارد؛ زیراشیعیان باستنباط شخصی وفردی مجتهدین ایمان دارند ومعتقدند که آنان از برکت الهامات ائمه شیعه میتوانند حقیقت مسائل را استنباط کنند . در ایران که مذهب شیعه مذهب رسمی است ، پادشاه برای هرشهر بزرگی مجتهدی تعیین میکند وآن مجتهد که از طرف شاه

تعیین شده سمت رسمی دارد وباشیخ‌الاسلام اهل تسنن در دورهٔ عثمانیان برابر است.

باوجود اینکه دین اسلام بفرق متعدد تقسیم شده، معذالك آئین اسلام نسبت بدیانت مسیح وبودائی یك دین جهانی محسوب میشود، چون کمتر مذهب ودیانتی است که‌مانند اسلام‌در دوازده سیزده کشور مختلف پراکنده باشد وهمه نوع حوادث تاریخی برای تفرقه آنان بوجود آمده باشد، معذالك‌بتواند اینطوراستوار بماند. وهمین‌اختلاف فرقه‌ای یکی از عوامل نیرومندی اسلام میباشد.

عامل دیگری که آن نیز موجب نیرومندی اسلام شده، توجهی است که بطبقات فقراء وحفظ روابط میان آنان اجراء میشود. وطبق‌مقررات مذهبی وسایلی برای آسایش مسافرین درمانده ومستمندان بر قرار است. موضوع زکوة را شرح دادیم که چگونه بار بزرگی را از دوش فقراء برمیدارد، علاوه برآن یکی از منابع خیرات مسلمین‌وقف است که در شمال افریقا آنرا حبس مینامند (۱) ودر تمام ممالك اسلامی برقرار است، حتی مسیحیان سوریه ولبنان هم موقوفاتی برای خودشان تهیه کرده‌اند.

وقف یا حبس یکنوع مؤسسهٔ خیریه میباشد باین قسم که بازرگان ویا مالك ثروتمندی ضمن وصیت‌نامه خود یادآور میشود که قسمتی از اموال او را برای خیرات وقف یا حبس کنند. پارهٔ از موقوفات مخصوص مخارج ادارهٔ بعضی از اماکن مقدسه میباشد؛ مانند موقوفاتی که برای مشهد امام رضا اختصاص دارد وبسیار مهم‌است. بعضی از موقوفات مخصوص فرزندان واقف ویا اولاد وذریه پیغمبر میباشد، بعضی از موقوفات هم برای مصرف خاص تعیین شده است مثل اینکه در ترکیه موقوفاتی مخصوص آن است که جوجه‌های لك‌لك را بلانه‌های آنان برگردانند (۲). ویااینکه درفاس موقوفه‌ای برای دانه دادن کبوتران مقرر است، چون معمولا کبوتران در مساجد ومدارس‌مذهبی لانه میگذارند وطلاب آن‌مدارس‌فضولات کبوتران‌را جمع میکنند وبه‌دباغان میفروشند، بنابراین موقوفه غذا دادن کبوتران کمکی بحال طلاب میباشد. ابن بطوطه میگوید «در دمشق موقوفاتی دیدم که برای خرید ظرفهای چینی وبلورمیباشد واگر کنیزی یاغلامی چنان ظرفی را در منزل اربابش بشکند، از محل آن موقوفه ظرف مزبور را میخرند وارباب میدهند که بنده را برای شکستن ظرف آزار ندهد.»

۱ـ فرق‌میان‌وقف‌وحبس آن‌است که حبس‌عبارت از تخصیص‌دادن‌درآمد معینی برای مدت‌معین جهت‌امور خیریه میباشد درصورتی که وقف مدت ندارد ومؤبد است. (مترجم)

۲ـ از اطلاعات و مکاتبات خصوصی میرون بی‌اسمیث. (مؤلف)

ابن بطوطه راجع بموقوفات شهر دمشق نیز میگوید که در آنجا برای مصارف ذیل تعیین شده است :

۱- برای مصارف حج اشخاصی که بجای ناتوانان بمکه میروند .

۲- برای تهیه جهیز دختران فقیر .

۳- برای تأدیه جرایم زندانیان و آزاد کردن آنها .

۴- برای سنگفرش کردن خیابانها .

۵- برای راه انداختن ابن سبیل (مسافری که برای مراجعت بوطن خود خرجی ندارد). این قبیل نمونه‌ها میرساند که بانیان وقف در اسلام دارای چه نیات پاکی میباشند. موقوفات ممکن است مزرعه ، خانه ، ده ، دکان و مؤسساتی مانند دباغی و امثال آن باشد . ولی پول نقد وسهام نمیتواند بصورت وقف درآید زیرا در این قبیل موارد موضوع مرابحه پیش می‌آید که در اسلام ممنوع است (اما میان یهود و نصاری معمول میباشد). در هر حال املاك وقف از هر جهت تسهیلاتی برای فقرای مسلمان فراهم میکند، مثلا ممکن است مرد فقیری در دهی که قسمتی از آن وقف است هم کار بکند، هم از عایدات وقف استفاده ببرد. در پارهٔ ممالك اسلامی درآمد املاك وقف بیش از املاك شخصی میشود ودلیلش آن است که مستأجر حتم دارد ملك وقف فروش نمیرود وصاحب ملك عوض نمیشود، لذا بااطمینان خاطر بآبادی آن ملك میپردازد، چون ملك وقف قابل فروش نیست وفقط در پارهٔ موارد استثنائی تبدیل باحسن میگردد .

موقوفات توسط شخصی اداره میشود که او را ناظر میگویند و بر تمام املاك وقف نظارت کامل دارد ودر برابر دولت مسئول میباشد. مساجد معمولا وقف است وبانیان مساجد دراداره امور آنجا دخالت ندارند، فقط ناظر کل باید متوجه ادارهٔ مساجد باشد. شهرهای بزرگ و کوچك وحتی ده‌های اسلامی مسجد دارند وهر مسجدی دارای موقوفه‌ای است که بمصارف خیریه میرسد. این قبیل مؤسسات خیریه در ممالك اسلامی بسیار و نفع آن فراوان میباشد .

تنها وقف نیست که دراجتماعات اسلامی برای رفع اختلاف طبقاتی عامل مؤثری بشمار میآید، بلکه اساس اسلام طوری استوار شده که دلجوئی وتفقد از فقراء وغرباء و نزدیك ساختن دور ها از ضروریات این دین می باشد . و البته جامعه‌ای مانند جامعهٔ خاورمیانه، که از حیث اختلاف مشاغل به‌طبقات‌مختلف تقسیم شده، برای حفظ ارتباطات خود چنین وسایل وعواملی میخواهد. مردم این نواحی ازحیث ثروت وتعلیمات وسطح

زندگی وطرز فکر باهم متفاوت هستند وبرای متحد ساختن آنان همین عواملی که در اسلام مقرر گردیده بهترین وسیله میباشد.

در زمان پیغمبر اسلام وخلفای راشدین ، احتیاجی باین قبیل مؤسسات مانندوقف وامثال آن نبود زیرا اجتماعات کنونی اسلام در آنموقع وجود نداشت ، اما همینکه مسلمانان شرق وغرب وشمال وجنوب را فتح کردند، بالطبع اجتماعات مختلفی درجامعهٔ اسلامی پدید آمد ودر نتیجه این قبیل مؤسسات خیریه پیدا شد .

روش زندگانی اجتماعی اعراب پیش از اسلام چنان بود که رئیس هر قبیله‌ای از بستگان وطرفداران نزدیك خود حمایت میکرد .در شهر مکه حکومت قبایل برقرار بود وروابط میان قبایل همیشه بخوبی نمیگذشت و هر کس فقط نسبت بقبیلهٔ خویش وفاداری داشت ورئیس هر تیره از منافع تیرهٔ خود دفاع میکرد وهمینقسم افراد هر قبیله بفقرای قبیلهٔ خود کمکهائی میکردند.

درشهرهائی مثل قاهره ، دمشق یا بغداد و در دهات اطراف آن مردم در دهها و شهرها وحوالی آن زندگی میکردند وکم کم آن تعصبات قومی سابق را از دست دادند واگر هم احساساتی از آن قبیل ابراز میداشتند، فقط راجع بادای پارهٔ مراسم بود(همان احساساتی که امریکائیان اسکاتلندی نژاد ابراز میدارند)،وپس از فراموش کردن آن‌نوع احساسات وتعصبات مربوط بقوم وقبیله‌دارای احساسات اجتماعی شدند.

اجتماع وجامعه عبارت ازمؤسسه‌ای است که افراد مشترك‌المنافع‌متساوی‌الحقوق دور هم جمع میشوند تابرای دفع ضرر وتأمین منافع مالی مذهبی ومشاغل افراد خانواده خود وسایلی بکار ببرند، اگر چه‌نتیجه‌کلی آن چندان رضایتبخش نباشد. حال فردی که بخواهد وارد جامعه واجتماعی بشود باید اجتماعی باشد که مرکزفعالیتی در آن‌مشاهده گردد تابوسیله آن‌مرکز همه افراد جامعه اشتراك مساعی کنند.

فعالیت چنان مرکز واجتماعی منافع اساسی مخصوص هر جامعه‌ای را منعکس میسازد. مثلا در میان سرخ‌پوستان امریکا اساس منافع اجتماعی روی جنگ برقرار بود، وباین جهت همهٔ آنان سلحشور بودند. در عصر اول اسلام اساس فعالیت اجتماعی روی مذهب برقرار بود، وباین جهت اجتماع آنان جنبهٔ مذهبی بخود گرفت. این وضع یعنی پیدایش یك مرکز فعالیت مذهبی دراسلام ، بوسیلهٔ آئین مسیح وبودا دارای سابقه بود وبآسانی پیشرفت کرد، چون در دین مسیح هم همینقسم اجتماعات مذهبی از رهبانان و صومعه‌نشینان‌و کشیشان وجود داشت واز دورهٔ موسی این روش مرسوم شده بود که مرد

مقدسی قیام کند و عده‌ای در اطراف او جمع شوند و بنام او تشکیلات مذهبی بدهند.

اگر بسوابق جریان امور اسلامی وعملیات پیغمبر اسلام وخلفای راشدین توجه کنیم، خواهیم دید که دو موضوع مورد توجه بوده است؛ اول یکنوع مراسم مذهبی و دینی که وقت زیادی را میگیرد وفرصتی برای تعصبات قومی باقی نمیگذارد. دوم توجه زیاد بمعانی الفاظ قرآن که متضمن موشکافی‌های زیاد میباشد. این‌قسمت‌اخیر یعنی‌توجه بتفسیر وتعبیر آیات قرآنی، بدست عده‌ای از کارشناسان آن قسمت واگذار گردید که باکمال سرعت برای رفع احتیاجات مؤسسات مربوطه مشغول فعالیت شدند. در خارج شبه‌جزیره عربستان، اجتماعات اسلامی بفرقه‌های متعدد تقسیم شده بود وهرفرقه‌ای‌برای خود شعارهائی، سازمانهائی، مراسمی لازم داشت که متمم آن تشکیلات بزرگ اسلامی باشد. این سازمانها به تار وپودی نیازمند بود که برادری و اخوت دینی این احتیاج را مرتفع میکرد.

در قرن هشتم میلادی، نهضتی برای تشکیل اخوان درشهر کوفه پدیدآمد باین قسم که عده‌ای مانند راهبان مسیحی بنام صوفی در اسلام پیدا شدند. صوف در زبان عرب بمعنای پشم میآید واینان‌را صوفی میگفتند، زیرا برای ریاضت وزحمت‌دادن‌بخود پیراهن پشمی میپوشیدند. صوفیان در ابتداء دور هم جمع میشدند و بلند بلند قرآن میخواندند ومنظور منطقی آنان این بود که از تلاوت واستماع قرآن مجید حالی‌بآنان دست بدهد، متوجه ملکوت الهی بشوند وبلکه بعالم ملکوت متصل گردند. باید دانست که‌این نوع اقدامات وعملیات در میان تمام طبقات وادیان و اجتماعات سابقه دارد، وما خودمان در اجتماعات مجاور معادن ذغال سنگ آپالاچیان افرادی را میبینیم که عضو مجامع مذهبی تاریك وتیره‌ای هستند ومارها را بدست خود بالا وپائین میبرند، درحالی که دهانشان بازمیماند ودر چشمانشان یك نوع حالت جذبه وحال مشاهده میشود.

این نوع عملیات آسانترین (ارزانترین) طریقه‌ای است که‌انسان میتواند باعده‌ای اشخاص هم فکر وهم حال برای تسکین اعصاب ورفع آلام درون وآسایش فکر وروح و جسم خود بمعبود ببخشد. و برای افرادی که در هر جامعه زندگی میکنند بمراتب از استعمال نوشابه الکلی وارتکاب عملیات فحشاء سهل‌تر ومفیدتر میباشد. بخصوص که این نوع عملیات جنبهٔ مذهبی دارد ومورد توجه عموم است وزیانی بکسی نمیرساند.

عدهٔ معدودی از پزشکان روحی وجسمی، جزئیات این عملیات را مورد مطالعه قرار داده‌اند.

این نوع عملیات از حیث تمرین نفس زدن بعملیات یوگی (۱) شباهت دارد، در هر حال تحقیقات دکتر و. س. هاس راجع بذکر دراویش جدید رحمانیه الجزایر، میتواند رهنمای خوبی باشد (۲) وبهر حال در میان دراویش رحمانیه و سایر فرقه‌های دراویش نام خدا ترجیع‌بند تمام اوراد واذکار است وهرفرقه‌ای از آنان ذکر مخصوصی دارند. هرفرقه‌ای دارای دو طبقه است که عبارت است از مرید ومراد ویا سالك ومرشد. ومعاونین آنها معمولا درحلقات جذبه مریدان شرکت نمیکنند واز طریق دیگر حال و جذبه بدست میآورند.

اساس حلقات جذبه سه دوره است: اول مقدمه که مریدان راگرم میکند، سپس ذکر که چهار مرحله میپیماید وبالاخره سکوت و درهم شکستن ذکر.

قسمت اول اینطور آغاز میشود: برادران طریقت حلقه‌وار چهارزانو روی زمین می‌نشینند، مرشد خارج ازحلقه جلوس میکند وچند دقیقه‌ای آرام وساکت اینوضع ادامه مییابد، سپس مرشد از خارج حلقه باآهنگ مخصوص کلمهٔ «لااللّه الااللّه» را چند مرتبه تکرار مینمایند، آنگاه‌باهمان لحن چند سوره ازقرآن‌راتلاوت میکنند ودعای‌مخصوصی میخواند. ضمناً بعضی از مریدان حلقه که حال اشتعالی بدست آورده‌اندکلمات مرشدرا بازگو میکنند واین جریان یکربع ساعت طول میکشد وبرادران طریقت آماده انجام قسمت دوم میشوند.

آنگاه برادران برمیخیزند وآنانی که دیر آمده بودند وارد حلقه میشوند، مرشد میان حلقه میایستد وبآنان امر میدهد که شروع کنند. وقریب هشت‌دقیقه همهٔ آنان «اللّه، اللّه» میگویند باین قسم که درقسمت اول‌کلمه (ال) نفس‌را بیرون میدهند ودرقسمت دوم، (لاه) نفس فرو میبرند (زفیر وشهیق) ودر نتیجه حروفی بگوش میخورد که عبارت‌است از (آ) و (هاها) موقع تلفظ قسمت دوم بر میخیزند و گاه هم فقط صدای نفس آنـان بگوش میرسد.

۱ـ این‌کلمه در سانسکریت بمعنای اتحاد میآید و در اصطلاح هندوها نوعی جذبه وحال عرفانی میباشد. (مترجم)

۲ـ رجوع شود بکتاب جهان اسلام جلد سی وسه قسمت اول شماره ۱ (ژانویه ۱۹۴۳) تألیف ویلیام‌ـ س. هابس؛قسمت مربوط بذکر دراویش‌رحمانیه‌وتجزیه وتحلیل آن از نظر روحی وجسمی ودکتر اس وان‌کامان یکی ازهمکاران من معتقداست که‌یکی دیگر از منابع این عملیات کشور چین بوده است ولی معلوم نیست که موضوع نفس‌زدن چه موقع جزء این مراسم شده است. (مؤلف)

خود مرشد در این عملیات شرکت ندارد، مراقب حال برادران میباشد. سپس مرشد جلو میآید وبچشم یکی از برادران خیره میشود سپس از وسط حلقه بیرون میجهد ونزدیك یکیدیگر ازبرادران میایستد ومراقبحرکات وعملیات اومیگردد ودر واقع آنانرا برای انجام وظایف راهنمائی مینماید و بحال جذبه نگاه میدارد.

ناگهان مرشد فرمانی میدهد، وقسمت دوم ذکر آغاز میشود. این قسمت برعکس قسمت اول وآسانتراست باین ترتیب که برادران قسمت اولکلمه الله را بانفس فروبردن کوتاه تلفظ میکنند وقسمت دومکلمه را با نفس بالاآوردن طولانیتر تکرار مینمایند. آنگاه برادران طریقت محکم روی پاهای خود میایستند و حرکت را متوجه سینه میسازند. باینوضع که موقع دم فرو دادن سینهرا جلو میآورند وموقع دمبیروندادنسینه را عقب میکشند، در قسمت اول، ذکر در هر دقیقه شصت مرتبه ودر قسمت دوم چهل وپنج مرتبه ذکر تکرار میشود. در این موقع هم مرشد باکمال دقت مراقب حرکت مریدان است. دکتر هاس موقعی در این جلسات شرکت داشته و یکی از مریدان را جا بجا کرده است.

بقسمی که دکتر هاس توضیح میدهد این مرحله ذکر از حیث ضعف وشدت هم متفاوت میباشد. بدین معنی که درمرحلهٔ اول معاونین مرشد کهخارج از حلقهایستادهاند برای حسن جریان کار مرتب دست میزنند. چون مرحلهٔ اول عمل طبیعی نمیباشد مرشد هم‌موقعی مرحلهٔ دوم را آغاز میکند که ببیند مریدان بحال جذبه هستند. ومرحلهٔ دوم کهآسانتر از اولی است قدری بآنان راحتی میدهد، امانه آنطور که از حال جذبه خارج شوند.

در مرحلهٔ سوم مرشد از صورت سکون در میآید و بفعالیت میافتد و بطرف برادران طریقت رو میآورد، ناگهان یکی از برادران از حلقه بیرون میآید و با حال جذبه فریاد میزند « الله ». این فریاد او طوری است که ازیك حال انجذاب آمیخته به برکت حکایت مینماید. سپس شیخ و همان برادر طریقت صدا هائی میکنند که تقریباً نامفهوم میباشد وغیر از ذکر است. و همینکه حال جذبه بمنتهی درجه میرسد، شیخ یا مرشد از ته دل فریادی میزنند، دست راست خود را بالا میبرد، بعد انگشت وسط وشصت خود را نیم دقیقه حرکت میدهد و دست راست خود را عقب وجلو میبرد و مریدان را باجرای مرحلهٔ سوم دعوت میکند که مثل همان مرحلهٔ دوم است.

در مرحلهٔ چهارم جریان مثل مرحلهٔ سوم است بااین فرق که پساز تکمیل حال

جذبه مریدان مرحلهٔ دوم را تکرار میکنند، سپس بزانو در میآیند و سینه را جلو و عقب میبرند. درمرحلهٔ پنجم مریدان بسجده درمیآیند و حلقهٔ ستاره مانندی دراطراف مرشد تشکیل میدهند ومرشد همانطور روی زانو ایستاده آنها را مینگرد.

مرشد چند دقیقه آنانرا بهمین حال نگـاه میدارد و سپس آهسته این ذکر را تکرار میکند: «الله اکبر» والبته کامه دوم را شدیدتر اداء مینماید و همینقسم بطرف هر یك از برادران روآورده الله اکبرمیگوید. سپس کم کم مریدان بحال طبیعی برمیگردند، تمدد اعصاب میکنند، وازجا برمیخیزند. بعد یکی از برادران صورت خودرا پاك میکند وصورت دیگران را میبوسد وبااین مراسم کار خاتمه مییابد. قریب یکساعت ونیم اینکار طول کشیده وبرادران طریقت بالوهیت پیوسته‌اند.

پس ازمطالعهٔ اینجریانات، معلوم میشود که چگونه برای برادران ازاین‌عملیات آسایش خاطر پدید میآید. وهمچنین علت اینکه پیشوایان با جاه جلال اینان را تحقیر میکنند معین میگردد. گیپ میگوید این نوع عملیات در میان خود عربها آنقدررواج نداشت، اما ایرانیان وترکان وبربرها وتازه مسلمانان وامثال آنهاکه مورد تحقیر اعراب بودند هر کدام بطریقهٔ خاصی این عملیات را اجراء میدارند.

دکتر هاس فقطیکی ازطریقه‌های‌اهل تصوف‌را شرح‌داده است. والبته هردسته‌ای بوضع مخصوصی این حال را در مییابند. یکی از سلسله دراویش مراکشی که آنان را ایساوه مینامند، برای تشدید حال جذبه حشیش وامثال آن میخورند وبا موهای ژولیده در ملاء عام مشغول ذکر میشوند وطوری خود را روی زمین خم میکنند که با دندان از روی زمین زباله و خرده ریزه جمع میکنند. این دسته از دراویش تقریباً ولگرد و بدنام بشمار میآیند.

دراویش حمد شاهیه، از شیعیان سرشکافتن وزنجیرزدن آموخته‌اند، و شاید هم شیعیان از آنان فراگرفته اند. این دسته از دراویش برای رفع احتیاجات هر دسته و طبقه‌ای از اجتماع آماده‌اند و البته طریقهٔ حال وجذبهٔ آنان هم خیلی خشن و مطابق با وضع وسنتی است که دارا میباشند. برعکس دراویش تیجانیه از طبقهٔ عالـی دراویش محسوب میشوند و افراد برادران این طریقت بیشتر مردمان هنرپیشه و صنعتگر هستند وطبعاً وضع جذبه وذکر آنان طور دیگر میباشد.

بقسمی که گفته شد، هر دسته از دراویش مرکب از مرشدها ومریدها میباشد و هرفرقه‌ای برای خود مرکزی دارد که غالباً مقبره مرشد بزرگ هم همانجاست. بعضی‌از

آنان نیز در شهرهای بزرگ بلکه در ممالك دیگر خانقاه دارند. اموال ودارائی هرفرقه بصورت موقوفات ویا طریق دیگر در تحت نظر مرشد اداره میشود. هر فرقه‌ای تحت عملیات شیخی دایر شده است (شیخ بزبان عربی بمعنای بزرگ وپیشوای قبیله ویادسته است)، که بنوبهٔ خود در مدارس عالی ویا جای دیگر تحصیلات خود را تمام کرده‌است. شیخ، طریقت خود را بنحوی که خود استنباط کرده تأسیس میکند و در واقع نوعی از حکمت الهی را از نظر دیانت اسلام تشریح مینماید وهمینکه عده‌ای دور او جمع‌شدند برای خود رباط و یا صومعه‌ای دایر میسازد و کسانی که عضو رباط هستند آنانرا مرابط مینامند واز همینجاکلمه مارابوط فرانسه پدیده آمده است.

محققین کوشش بسیار نموده‌اند که ریشه واصل پایه‌ای از این فرق را دریابند و اتفاقاً بعضی از این فرقه ها باهم مختلط شده اند و در نتیجه چنین دریافته اند که سلسلهٔ قادریه شاید نخستین فرقه دراویش بوده است. مؤسس این‌طریقت شیخ یا سید عبدالقادر گیلانی از اهالی گیلان واقع در کرانهٔ دریای خزر مرطوبترین نقاط خاورمیانه است. مرکز این فرقه در بغداد وشعبات آن در بسیاری از ممالك از هند تا مراکش امتداد دارد وهزاران شعبه از فرقه مزبور بتدریج پدید آمده است. ابن‌بطوطه در سال ۱۳۲۶ میلادی راجع بخانقاه درویشان قاهره چنین مینویسد:

«اشراف واعیان شهر درساختن خانقاه بریکدیگر سبقت میجویند. هر خانقاهی مخصوص یکدسته ازدراویش‌است، بیشتر این دراویش ازایرانیان میباشند، که درقسمت تصوف متبحر ومردمان تحصیل کرده‌ای هستند. تشکیلات خانقاه بسیار مرتب است، هر خانقاهی یك دربان ویك سرپرست دارد، ومراسمی میان آنان معمول است، که از آن جمله مربوط بخوراك میباشد. مثلا هرروز صبح ناظر خانقاه ازیکایك درویشان میپرسد چه غذائی میل دارند، وهمینکه نظر آنان معلوم شد، موقع ظهر بهر کدام یك‌نان ویك کاسه آبگوشت میدهند که‌جداگانه بخورد. در شبانه روز دومرتبه بآنان خوراك میدهند همینقسم سالی دو مرتبه لباس زمستانی وتابستانی، وماهی بیست تاسی درهم بآنان ماهانه میپردازند. هرشب جمعه نان قندی و صابون وپول حمام بآنها میدهند که لباسشان را بشویند وگرمابه بروند، همینقسم روغن برای چراغ بآنان داده میشود. این دسته از درویشان عزب هستند؛ خانقاه درویشان متاهل جداست.»

بطوریکه مشاهده میشود این قبیل اماکن سبب میشد که مردم از این مملکت بآن مملکت بروند، ودر واقع خانقاه درویشان بجای مسافرخانه هم بکار میرفت. و در

مقابل مساجد واوقاف این هم یکنوع مؤسسه خیریه بود، واز آنرو فواید آن نسبت به جهان اسلام وازدیاد رابطه میان مسلمانان قابل انکار نمیباشد وبا اینکه تمدن غرب فعلا در ممالك اسلامی راه یافته معذلك اساس تصوف و خانقاه از بین نرفته است . دراویش فرقه «درقاویه» در مراکش پیدا شدند ، مرکز آنان در طنجه است و درسراسر شمال افریقا شعبات دارند . در سال ۱۹۵۰ مرشد آنان سید احمدبن صدیق باتهام مخالفت با اسپانیائی‌ها بزندان افتاد . وهنوز آن داستان پایان نیافته است .

دستهٔ‌دیگر ازعرفاء ومتصوفهٔ‌اسلامی‌طریقهٔ‌سنوسی‌های سیرینیکا میباشند. سیرینیکاچنان که‌میدانیم فلات‌مسطح پر آبی‌است که کرانه باریکی‌هم دارد وپشت‌جلگه صحرای وسیعی واقع شده‌است. بیش‌ازاینکه ایتالی بآنجا دست‌یابد، قریب صدوپنجاه هزارعرب بدوی در سیرینیکا اقامت داشتند. بیست وپنج هزارعرب شهرنشین، سه‌چهار هزار یهودی ومشتی اروپائی رابط میان این بدویان ودنیای خارج بودند. بدویان بطورقبیله زندگی‌میکردند ودرچراگاههای سیرینیکا بدام پروری‌اشتغال داشتند، وگاه‌گاه هم برسرمرتع بایکدیگر جنگ وجدال مینمودند. سازمان سیاسی ووضع زندگی آنان عیناً شبیه بوضع اعرابی‌بود بود که پیش از اسلام در صحراها میزیستند، بااین فرق که اینان اساساً مسلمان بودند . فرقه‌ای از اهل عرفان در شهرهای سیرینیکا خانقاه داشتند، ولی چون مذاق مردم بدوی با عرفان سازگاری ندارد این تعلیمات در میان بدویان پیشرفت نداشت .

درحدود سال۱۷۸۷میلادی مردی بنام سید محمدبن علی‌السنوسی درنزدیکی(۱) شهر مستقانم درمغرب الجزیره متولد شد . سید محمد درشهرفاس تحت نظر دراویش تیجانیه مشغول تحصیل گشت وسپس عازم مکه شد ، و در بین راه مریدانی برای خود بدست‌آورد. سید شش‌سال‌درمکه ماند، وهمینکه بوطن باز گشت ملاحظه نمودفرانسویان وطن او را اشغال کرده اند ؛ لذا بحجاز باز گشت . هشت سال دیگر در آنجا ماند . در ظرف این مدت سید محمد با رئیس فرقه قادریه مراکش ارتباط یافت . (۲) و همینکه شخص اخیر را برای بی اعتنائی‌نسبت بسنن اسلامی به یمن تبعید کردند ، سنوسی هم با او به یمن رفت . مرشد سنوسی درسال ۱۸۳۷ درتبعید مرد ، لذا سنوسی

۱ـ بکتاب‌سنوسی سیرینیکا تألیف‌ای. ای.ایوانزپریچارد (اکسفورد۱۹۴۹) مراجعه شود. مؤلف این کتاب استاد علوم اجتماعی دانشگاه اکسفورد میباشد و تحقیقات خوبی انجام داده است . (مؤلف)

۲ ـ معلوم‌است که مؤسس اصلی این‌فرقه هم‌شیخ عبدالقادر گیلانی میباشد . (مؤلف)

ازیمن به مکه آمده وفرقهٔ جدیدی تأسیس نمود. سنوسی پس از مطالعه درعقاید وافکار سایر فرق صوفیه ، روش جالب ودر عین حال مجلل و موافق با احتیاط و نزدیك بطبایع بدویان ترتیب داد ؛ بقسمی کـه بدویان با آن عدم توجهی که بمراسم دینی داشتند و دارند باین روش متمایل گشتند .

درسال ۱۸۴۱ دولت عثمانی باتکای پیشوایان مذهبی مکـه سید را از آنجاتبعید کرد وسید به‌سیرینیکاآمد ودرسال ۱۸۴۳ درنزدیك شهرسیرن خانقاه خودرا دایرنمود، سپس بمکه رفته هفت سال دیگر در آنجا ماند ، آنگاه در سال ۱۸۵۶ میلادی از مکه بواحه غیر مسکون جقبوب آمده نه‌تنها رباطی بنا کرد بلکه دانشگاهی ساخت کـه با جامع‌الازهر قاهره برابری میکند. سیدسنوسی درسال۱۸۵۹در گذشت ودرجقبوب‌بخاك سپرده شد. جقبوب معبر کاروانهائی‌است که ازمغرب وشرق ازاین‌واحه میگذرند وبشمال افریقا ومصرمیروند. ازآنرو جقبوب مرکزی برای پذیرائی وآمدوشد مسافرین گردید .

فرقهٔ سنوسی دو دسته پیرو دارد : اخوان که با سواد هستند و ذکر میخوانند ، منتسبین که سواد ومعلوماتی ندارند . شیوخ ورؤسای آنان جزء اخوان میباشند . گرچه منتسبین علاقه‌ای بمراسم طریقت ابراز نمیدارند اما چون شیوخ آنان بواسطهٔ پارهٔ منافع خصوصی وارد طریقت شده بودند لذاآنان نیز ازشیوخ پیروی داشتند. در هرحال بدویان درر باطها وخانقاههای بدویان با کمال مهربانی از محل خیریه پذیرائی میشدند . تدریجاًرؤسای فرقه سنوسی علاوه برمقام ارشاد مقام قضاوت هم پیدا کردند ومنازعات طوایف و قبایل با حکمیت آنان خاتمه میبافت .

واینك سلسله مراتب طریقه سنوسی :

۱ ـ شیخ‌الطریقه که عده‌ای معاون بنام خواص دارد و خـواص شیخ از احفاد مؤسس طریقت ودوسه نفر ازاخوان عادی تعیین میشوند .

۲ـ شیوخ‌محلی که ازطرف‌شیخ‌الطریقه برای‌ارشادودعوت‌تعیین‌میشدند، همینکه بازرگانان عرب وسیاستمداران به‌خزان‌و کفره وسودان‌مرکزی راه‌یافتند شیوخ سنوسی مبلغین طریقت میان آنان اعـزام میداشتند و اینان بـرای مسافرین و مجاورین تبلیغ میکردند. وقتی که فرانسویان این‌قسمت ازافریقا را گرفتند ، شیوخ طریقت را کشتند همانطور که‌ایتالیائی‌ها نیزدرسیرینیکا همین‌عمل‌را انجام دادند، ولی‌عملیات ایتالیائی‌هادر سیرینیکا بقدری فجیع بود که موجب شرمساری دنیای مسیحیت میباشد . در سیرینیکا دراویش‌سنوسی که تاآنموقع مردم‌آرام وصلح طلبی بودند جنبهٔ‌سلحشوری بخود گرفته

ودرصدد دفاع ومقاومت برآمدند .

این کتاب از تاریخ معاصر وجدید صحبت نمیدارد و برای عملیات سنوسی‌ها در سیرینیکا و مصر باید کتابهای مربوط بآن قسمت مطالعه شود، اما باید یادآور شد که در ۲۵ ماه نوامبر ۱۹۵۰ شیخ طریقت فعلی فرمانروای هرسه قسمت مستعمره سابق ایتالی شد واینوضع بایك حلقه کوچکی ازمردان که باحال جذبه اسم خدا را میبردند خیلی فرق‌دارد . همینقسم میان سنوسی‌ها ودرویش‌های رفاعی فرق بسیاری است . درویشهای رفاعی تا چند سال پیش هم درمیدان های مراکش افعی‌های زهرآگین را نمایش‌میدادند وازهمان دراویشی بودند که آهن داغ سرخ کرده رادرسیر کهاونمایشگاه ها میلیسیدند.

درایران هنوز هم دراویشی هستند که تبرزین روی دوش میگذارند و کشکولی که ازپوست نارگیل افریقائی درست شده بدست میگیرند و توی کوچه و بازار گدائی میکنند وبه‌هیچ فرقه ودسته‌ای هم پیوستگی ندارند. تقریباً این نوع نمایشهای درویشی رو بانقراض میرود ، صد سال‌در تمام ممالك اسلامی و کمی بعد دربعضی ازممالك‌اسلامی درویشی هم نیروئی بود. درایران آنروز ها درویش درخانه مرد ثروتمندی چادرمیزدو بقدری او راآزار میداد که ناچار راحتی خود را ازدرویش میخرید . در جنوب ایران و در بلوچستان اشخاصی را بنام درویش میبینیم که از حیث پستی اخلاق و بی اطلاعی مانند کولی‌ها هستند ونام درویشی را وسیله گدائی و زندگی قرار داده‌اند . و با اینکه دراویش فرقه های مختلفی هستند و با اینکه مستعد ورود بهر دسته و جمعی میباشند معذلك سازمان صوفیه یك جهت مشترك دارد و آن اینکه سازمان آنان میتواند برای تشکیلات‌واستحکام مردمان مختلفی که درزیرنظر حکومتهای قانونی اسلام ومسلکهای سیاسی مختلف زندگی میکنند وسیله مناسبی‌باشد. خلاصه اینکه دراویش هم بموزائیك ما رنگی میدهند و موجب تنوع آن میشوند . عقیدهٔ درونی وعملیات آنان هرچه باشد بازهم دراویش ازضمایم ولواحق اسلامی بشمار میآیند .

حالا میخواهیم ازفرقه دیگری صحبت بداریم که مانند صوفیان دارای سلسلهٔ مراتب هستند و اسراری راجع بعرفان و اتصال برای خود قایل میباشند . اینان دارای عقایدی مختلط ازآئین اسلام ومسیحیت وفلسفه های دیگر میباشند مقرآنها درمرزهای اسلامی وروم شرقی (بیزانس) بوده وهست و از ۶۲۲ هجری و ۱۴۵۳ میلادی و سقوط قسطنطنیه درآن نواحی رشد ونمو میکردند . سرزمین اینان در طول کوه های لبنان و سوریه ازجانب شمال، وازجانب شرق بطرف کردستان امتداد دارد. بعلت ارتفاع کوهها

و بعد مسافت متعصبین مذهبی نمیتوانند بآسانی آنانرا صدمه بزنند ، همینقسم موقعیت مستحکم آنان سبب شده که در مجاورت ملت مسیحی و اسلامی موفق باستحکام ونگاهداری بدعتهای خود گشته‌اند. حالا ما قصد نداریم ازشعبه‌های تازه وقدیم‌مسیحیت ویا ازفرق حشاشین وتئاوله اسلامی صحبت بداریم ، بلکه میخواهیم راجع بعقاید وافکار مذهبی طوایفی صحبت بداریم که در کوه‌های مرتفع و دره‌های پست و اراضی مسطح پراکنده‌اند ودارای مذاهب جداگانه‌ای میباشند که جمعاً بچهار دسته تقسیم میشوند :

دروزی ها ـ نصیری ها ـ یزیدی ها ـ علی‌الهی ها .

شمارهٔ دروزیها به ۱۲۴ هزارنفر میرسد ، بعضی ازآنان هنوز درجبل لبنان مقر اصلی‌خود زندگی میکنند. درسال ۱۸۶۰ فرانسویان که بادروزیها دشمنی داشتند آنان را از جبل لبنان راندند وآنها بفلات‌حوران منتقل شدند ،که اکنون به جبل دروزشهرت یافته است .بسیاری ازآنان بامریکا مهاجرت کرده‌اند و دراستانهای میشیگان، کانکتیکات فلینت ، دانبوری و اماکن دیگر زندگی میکنند. دروزیها در وطن اصلی خود بزراعت ودام‌پروری اشتغال دارند وملاکین آنان کشاورزان مسیحی‌را استخدام‌میکنند. هرده خانواده دروزی امیری دارد که در کاخ مخصوص خویش مقیم است . اگرچه این خانواده‌ها باهم کشمکش‌دارند امادر مواقع‌جنگ باهم‌متحد میشوند و مردمان‌سلحشوری بشمار میآیند .

دروزی‌ها بسه‌درجه تقسیم شده‌اند: اول عدهٔ معدودی که باسرار دین واقفند. دوم افرادی که برای تحقیق درموضوع مشغول‌مطالعه هستند تابدرجه اول برسند. این‌دسته ازمحققین لباس مخصوصی‌برمیکنند وازدخانیات ومشروبات‌الکلی وقهوه وامثال‌آن دوری میجویند . بقیه دسته سوم هستند که هشتاد و پنج درصد جماعت را تشکیل میدهند و چیزی ازاسرار نمیدانند واوامر مافوق را مجری میدارند .

تقیه ازعادات ورسوم دروزی‌ها میباشد. تقیه‌یعنی درموقع خطر شخص دروزی برخلاف عقاید قلبی خـود اظهاراتی بکند گرچه دروزی ها چیزی از اسرار خـود نمیگویند ، ولی قسمت عمدهٔ اسرارآنان آشکار شده است .

آئین‌دروزی هم‌مانندآئین اسمعیلی اززمان فاطمیان‌آغازشد. الحاکم خلیفه ششم فاطمی(۱۰۲۰ـ۹۶۶ میلادی) جوان خشن بی فکری بود وی مقرر داشت که مردم روز بخوابند وشب کار کنند . و هم‌چنین دستور داد مسیحیان مقیم مصر موقع بیرون آمدن خارج چوبی سنگین بگردن بیاویزند ، و یهودیان گاو مـاده بزرگی از برنز بسازند

وهمراه بردارند. داستان گاو ماده وقوم یهود درسفرخروج توراة ودرسورهٔ بقره درقرآن به تفصیل ذکر شده است . دیگر از کارهای مهم الحاکم اینکه همهٔ طلاب و محققین را درمسجدی گرد آورد و درمسجد را بروی آنان تیغه کرد تادرآنجا از گرسنگی بمیرند. سرانجام روزی الحاکم سواردراز گوش سفیدی شده بصحرا رفت و دیگر برنگشت و کسی هم ازاین بابت نگران نشد .

رفتارالحاکم سبب شد بعضی از اشخاصی که او را درست نمی شناختند ، بپارهٔ تصورات مبتلا شوند ؛ ازآنجمله یك مرد ایرانی بنام اسمعیل دروزی شهرت داد که الحاکم غایب شده وبزودی ظهورمیکند وبدان مناسبت پیروان اوبدروزی‌معروف شدند. پس‌از اسمعیل مرد ایرانی دیگری بنام حمزه هادی رسالاتی راجع باین موضوع تألیف کرد که ازقرار معلوم اساس آئین دروزیان برآن رسالات میباشد و اکنون در دسترس محققین قرار دارد. دروزیها معتقدند که الوهیت بصورت انسان نیز درمیآید وتاکنون هفتاد مرتبه این واقعه اتفاق افتاده است . همینقسم تناسخ ارواح نیز یکی ازمبانی دینی دروزیان است گرچه مطالب (کتاب هادی) کشف شده ، اما دروزیان اطلاع کاملی ازآن ندارند درهرحال مراسم دینی آنان عبارت ازپاره‌ای اقوال وافعال میباشد .

درمیان لاذقیه واسکندرون در کوه‌های شمالی‌سوریه که بجبال‌لبنان‌منتهی‌میشود فرقه مذهبی دیگری بنام نصیری اقامت دارند ، اینان مردمان گوشه گیری هستند که بزراعت ودام‌پروری مشغول‌میباشند وهروقت که‌بشهربیایند درصورت لزوم تقیه‌میکنند. اینان نیر بسه طبقه تقسیم میشوند ورسالات مقدس دارند . نصیری ها معتقد به یك نوع تثلیث بوده وخدا ومحمد وعلی رایکی میدانند، درضمن سلمان فارسی ازصحابه پیغمبر را درعلم و حکمت شناخته‌اند ، وخودشان را بچهارطبقه تقسیم کرده‌اند. سه طبقه آنان ماه وخورشید و شیر را مظهر تثلیث اقدس میخوانند و طبقه چهارم هوا را بجای خدا پرستش میکنند .

دروزی‌ها ونصیری‌ها بعربی سخن میگویند اما علی‌الهی‌ها ویزیدی‌ها کردی‌حرف میزنند. یزیدی ها درجبل سنجار واقع درشمال‌شرقی سوریه بکشاورزی اشتغال دارندو بعضی ازآنان در دهات عراق وحتی ارمنستان‌شوروی زندگی‌میکنند. یزیدیان بدوطبقه: پیشوایان‌وپیروان‌تقسیم شده‌اند. پیروان نیزمانندسایرقبایل کرد بدودسته‌اشراف‌واشخاص عادی تقسیم میشوند . (بعداً در این باره توضیح میدهیم) و اما پیشوایان نیز بشش طبقه تقسیم شده‌اند : اول طبقه شیوخ که ازاحفاد شیخ‌عد مؤسس فرقه میباشند ودر رأس آنان

شیخ الشیوخ قرار دارد. شیوخ یزیدی معمولا جامهٔ سفید تن میکنند. پس از شیوخ طبقهٔ دیگرپیشوایان را پیرمیگویند (درزبان فارسی اشخاص مسن ومرشد راپیرمیگویند) پیرها علی الرسم لباس سیاه میپوشند. طبقه سوم فقراء هستند واینان مانند رهبانان ازشیوخ وپیرانی هستند که دنیا را ترک نموده‌اند. دسته چهارم را قوال میگویند. اینان ازطرف شیوخ مأمور جمع آوری اعانات و هدایای مذهبی میباشند و ضمنا قاضی سیارهم هستند واگر اختلافات شدید باشد قضیه را بنظر شیخ میرسانند وازاو جواب میگیرند.

طبقهٔ پنجم که دارای مقام چهارم هستند انخان یعنی شاگردان شیوخ نامیده میشوند. وطبقهٔ ششم بندگان وملازمان اجاق شیخ عد بمنزلهٔ گماشتگان معبد در سایر ادیان محسوب میشوند.

کردهای یزیدی برعکس فرقه های نامبرده طبقه‌بندی ندارند ومانند سایر کردها به تیره وقبیله تقسیم میشوند وبطریق عادی تحت نظر رؤسای قبیله بسر میبرند. گرچه سازمان مذهبی آنان قدری دقیق است ولی مثل تشکیلات سایر قبیله های کرد مسلمان میباشند. دولت سابق عثمانی که از اطاعت یزیدی‌ها بتنگ آمده بود باروش مسالمت آمیز واعطای استقلال داخلی تا حدی آنان را اداره میکرد.

اساساً حکومت توارثی که در میان این فرقه ها معمول شده، معلول پارهٔ علل منطقی میباشد ازآن جمله اینکه این اجتماعات نزدیك بهم کاملا ازیکدیگر جدامیباشند و ترتیب حکومت توارثی قائم مقام سیستم موزائیکی سایر نقاط خاورمیانه شده و یا اینکه آن سیستم موزائیکی قائم‌مقام حکومت توارثی گشته است.

درمیان یزیدی‌ها مقام شیخ توارثی است، اما بشرطی که پسر شیخ درس خوانده باشد. ظاهراً رسیدن بمقام شیخ معلومات زیادی میخواهد. از آن جمله انجام مراسم احترام نسبت بخاندان شیخ عد که قدس الاقدس آنها میباشد.

عقیده یزیدیان مانند زرتشتیان روی اصول پرستش یزدان و اهریمن ویا خدا و شیطان استوار میباشد.

همینقسم به عناصر اربعه (آب وخاك وباد وآتش) وبآفتاب درموقع طلوع احترام میگذارند. یزیدیان معتقدند که شیطان فرمانروای معبدی است که هفت فرشته کروبی سامی نیز درآن جای دارند. مسیح بآسمان رفته وبرمیگردد ونیز بوجود پارهٔ ارواح و ارباب انواع بسیاری عقیده‌مند میباشند.

یزیدیان بخدا معتقدند واورا نسبت به‌بندگان مهربان میدانند پرستش پیغمبران

و بندگان خاص خدا را لازم میشمارند ، بطهارت نسل پابند هستند ، محبت بهمسایه ، کمك و مساعدت به یکدیگر ، صدقه دادن بفقراء ، تساوی همه مردم در پیشگاه الهی ، نخوردن گوشت‌خوك، نپوشیدن لباس آبی‌رنگ،عدم آمیزش بامسلمانان ازضروریات‌دین آنها میباشد . بقای روح وتأثیر دعای اموات نسبت بزنده‌ها از معتقدات آنان است و از آنرو برای مرده‌ها قربانی میکنند تاآنان پیش‌خدا برای زنده‌ها شفاعت کنند. ولذامیتوان دریافت که نه فقط آئین یزیدیها مخلوطی از آئین زرتشتی و مسیحی میباشد بلکه پارهٔ عادات بت پرستان اقوام قدیمی ساکن قفقاز که مورد بحث ما نیستند در میان یزیدیان راه یافته است .

کوچکترین و بی‌اهمیتترین این فرقه‌های مذهبی، فرقه علی‌الهی میباشد که آنانرا اهل حق هم میگویند ولی خودشان یکدیگر را اهل‌اله مینامند .

بناباظهاربعضی ازمبلغین پرتستان (پروسبی تریان) که برای دعوت میان آنها رفته‌اند: فرقه علی‌الهی کرد هستند ودر چند ده کوهستانی شمال کرمانشاه اقامت دارند . میسیزبی شاب وویلسن که شصت سال قبل دربارهٔ آنان تحقیقاتی کرده‌اند اظهار میدارند که لرهم میان‌آنان یافت میشود . ویلسن‌مدعی است که شمارهٔ‌آنان بچند صدهزارمیرسد وتقریباً به هفت فرقه کوچك‌ترتقسیم شده‌اند .

اینان نیز تقیه میکنند وازآنرو حقیقت مذهبشان معلوم نمیشود. اینان نیزمانند زرتشتیان بروشنائی احترام میگذارند روشنائی را درعلی‌مجسم میدانند . دیگر ازعقاید آنان مستهلك شدن شخص را در الوهیت لایتناهی میدانند . در بعضی از دهات آنها گورستان مردان از گورستان زنان جدا است . دهبان نـزد آنها مقدس است و منصب دهبان هم ارثی است . درموقع عبادت وانجام مراسم علی‌علی میگویند . نان را میبوسند و میخورند، بعد مردها دور خود چرخ میخورند وبحال جذبه در میآیند . گرچه اینها صوفی بحساب نمیآیند اما ذکر مخصوصی دارند که (یاهو) میباشد .

درجنوب کردستان ، در گردنه کوهی، مقبره‌ای است که میگویند از اولاد داود پیغمبر است ومورد ستایش طایفهٔ علی‌الهی میباشد وگاه وبیگاه بزیارت آن مزارمیآیند وآنجا حیوان قربانی میکنند . مشهور است که گوشت خوك هم میخورند به میسیزبی شاب گفته بودند که اینها سابقاً یهودی بوده‌اند . وبعضی ازمبلغین مسیحی که میان آنها بوده‌اند اظهار میدارند که پارهٔ عقاید ومراسم مسیحیت درآن طایفه وجود دارد ودرهر حال احترام بروشنائی ازعادات و عقاید ایرانیان قدیم است . عده‌ای ازآنان مسیحی شده

وجزء فرقه پرتستان کرمانشاه در آمده‌اند.

ممکن است هرخواننده‌ای پس‌ازمطالعهٔ این فصل واطلاع ازاوضاع و احوال‌فرقه های مبهم واسرار آمیز مذهبی تصور کند که مراسم بت‌پرستی فقط دراین نقاط دورافتاده برقرار میباشد، ولی باید خواننده متوجه باشد که تصور مزبور اشتباه است زیرا در سراسر جهان اسلام ودربسیاری ازممالك مسیحی عادات وسنن قدیمی ملی درمیان‌مردم بیسواد کاملاشایع‌است. در کوه، درصحرا، درده، درشهر، درخیابان ودر کوچه مشاهده میشود که اشخاصی بنام دین کودکان را باآب دهان خود معالجه میکنند. زنان‌نازا شب ها در گورستان بسر میبرند تا فرزند بیابند. مهره‌های آبی بچه‌ها واسب ها را از چشم بد محفوظ میدارد ونشانه‌ای ازحضرت فاطمه بردرخانه مانع ورود بلا میگردد. ولی‌باید متذکر بود که این مراسم و سنن مانند عقاید صوفیگری در اجتماعاتی که از طبقات مختلف تشکیل شده برای استقرار آرامش ضرورت دارد و برای انجام آن مقاصد بکار میرود. کتابهای بسیاری راجع باین‌عادات وسنن نوشته شده است، پیشوایان اسلام برضد این جریانات تبلیغات کرده‌اند، معذلك این جریانات ادامه دارد بلکه تجدید هم میشود مانند محل‌لیدی فاطمه خودمان درآن‌قسمت تنگه که موقعی‌متعلق‌به‌ساسانان بوده‌است.

۹

مردمان دیگر

ترکها . مغولها

دیانت اسلام پیش ازدرآمدن ترکها بخاورمیانه تأسیس گردید وتا هند ومراکش گسترش یافت.

ترکها از علفزار های وسیع شمالی مهاجرت کردند و مانند پدران ایرانیان و افغانها وهندیها باین قسمت خاورمیانه رو آوردند. برای فهمیدن فرهنگ ترك‌وخدمات آنان بتمدن خاورمیانه باید بفصل پنجم این کتاب یعنی باوضاع آن دشتهای وسیع‌درعهد برنز مراجعه کنیم. در آن اعصار از ترك اسمی نبود ولی معلمین آنها بودند.

معلمین‌آنان، یعنی مردمانی که بزبان هند واروپائی تکلم میکردند طوری زندگی مینمودند که ساده ترین عناصر تمدن امروز ما از آنان اقتباس شده است و اکنون از چند منبع دیگر آنرا تجدید کرده ایم . هومر در نظم جاویدانی خود میگوید که دراین سرزمین خاورمیانه سه طبقه مردم روی اساس کشاورزی ودامپروری زندگی میکردند، دسته‌ای هم آهنگری و نجاری میدانستند که یگانه حرفه و صنعت‌آنان بود و دسته سوم کاهنانی که معبدهای مجللی برای خدایان درهوای‌آزاد ترتیب داده بودند، واز‌آنراه اعاشه میکردند . مملکت های اینان کوچك و وسایل ارتباط آنها دشوار و محدود بود چون باستثنای راه های آبی وسیله نقلیه خشکی آنان ارابه های سنگین کندی بود که با گاو نر کشیده میشد، وفقط بارابه های جنگی وسلطنتی اسب میبستند . هومر میگوید پهلوانان اینان موقع‌جنگ ناگهان بمیدان میجستند و پس از حمله دوباره بعقب برمیگشتند .

در سالهای مابین هزار قبل از میلاد وایام هرودوت (تاریخ تولد ۴۸۴ قبل از میلاد) مردمانی که بزبانهای هند واروپائی در دشتهای شمالی زندگی میکردند اسب سواری وتیراندازی باکمان‌های قوی آموخته بودند وهمین پیشرفت سبب شد که در جنوب امپراتوری عظیمی تشکیل یافت واهمیت آن اختراع باندازهٔ اختراع تانک در جنگ اول جهانی بود. چون بدان وسیله یك فرمانده جدی میتوانست یك نیروی سیار سواره‌ای تنظیم کند وآنان را ازدشت های وسیع بگذراند ویك امپراطوری موقت در سرزمین هنر خیز خاور میانه تأسیس نماید. جنگجویان در این اراضی جدید میتوانستند طلا، لباس خوب، وتجملاتی که مردمان بیابانی بآن علاقه دارند (از آن جمله قدرت) بدست بیاورند.

در بهار این صحراگردان احشام واغنام خود را باستپ میبردند، چون علف در آن نواحی زیاد میشد. در پائیز به‌قشلاقی در دامنهٔ تپه‌ها میآمدند ودر آنجا از دهاتیان خواربار میگرفتند، آب هم از بالای کوه بفراوانی جاری بود. بعضی از آنها، بکرانهٔ چشمه‌سارها ونزدیك مزارع کوچ میکردند. در این ییلاقها وقشلاقها دو اجتماع تشکیل مییافت: یکی اجتماع زمستانی، که از ده تاصد چادر بود، ودیگر تابستانی، که از دوتاسه خانواده باعدهٔ برده وبنده بودند. بندگان وخدمتگاران برای قهرمانان جنگی گله‌چرانی میکردند. وظیفهٔ قهرمانان حمله وجلوگیری از حمله بود ودر موقع هجوم عده‌ای زن ومرد اسیر میآوردند. طوایف سیس موقع حرکت هم حرمسرا داشتند، باین معنی که زنان را باهودج‌های دربسته باینطرف وآنطرف میبردند.

رئیس امور قشلاقی مقام مهمی داشت، زیرا اداره ایل در موقع کوچیدن، فرمان حمله وتنبیه کسانی که بی‌موقع حمله کرده اند، همه بعهدهٔ رئیس قسمت زمستانی بود. این رئیس زیر دست رئیس دیگر وآن یکی تحت نظر پادشاهان بود. شاه سپاهیانی از جوانان اشراف داشت. پادشاهان را معمولا در خارج شهرها در محل مخصوص زیریك گنبد گلی بخاك میسپردند، در گور پادشاهان مقداری طلاآلات وزیورآلات ساخت یونان و کریمه دفن میکردند، وعده‌ای زن وچهارپا موقع مرگ پادشاه قربانی میکردند که با پادشاه بآن دیار بروند. در اطراف گور پادشاه یك حلقه از سواران اشراف بر روی اسب قرار داشتند این سواران بانیزه باسب‌ها وصل شده بودند.

داریوش کبیر باین‌نواحی حمله‌آورد تامرز شمالی کشورخود را از خطربرهاند، سیسها عقب نشستند تامهاجمین را بخاك خویش بکشانند. سیسها در ماوراء افق گم‌شدند

وعلوفه و آذوقه را آتش زده چاه‌های آب را پر کردند؛ بالاخره همینکه داریوش بآنها رسید مقداری خاك‌وآب برای‌پادشاهشان فرستادواین علامت‌آن‌بود که باید تسیلم‌شوند. سیسها یك موش ویك‌قورباغه ویك پرنده وپنج تیر برای‌داریوش پس فرستادند.ایرانیان مفهوم این پیام را ندانستند. بالاخره شخصی بنام گوبرایز برای اینان مقصود راگفت که: «ای ایرانیان شما میتوانید پرنده بشوید وبآسمان بپرید، میتوانید موش شوید ودر زمین فرو بروید، میتوانید قورباغه بشویدودرخزه‌ها خود را پنهان کنید، ولی‌نمیتوانید از تیرهای کشنده ما نجات بیابید وبطور حتم در این صحرا میمیرید.» (نقل از کتاب هرودت) بالاخره ایرانیان بانداشتن آذوقه وآب مجبور بمراجعت شدند وهمان بلائی که دوهزار سال بعد برسر ناپلئون آمد، همانموقع داریوش را مبتلا ساخت. سیسهابآسیای صغیر وسوریه وایران وعراق حمله کردند. وبعد از آنها نزدیکان واقوامشان یعنی‌پارتها بطوریکه درفصل پنجم این کتاب گفتیم بهمان نقاط هجوم آوردند. واقوامی شبیه‌بسیسها تاجبال آلتای در چین وترکستان پیش‌رفتند وامپراتوری چین را تشکیل دادند که هم اکنون‌آثار کتبی ومسجمه های چینی و گلی‌آنان هنوز باقی مانده‌است. این صحراگردان ریشدار که شبیه بمردمان شمال اروپا بودند بااقوامی بومی، مغول مانند آمیزش کردندو بآنان تیراندازی باکمان کوتاه واسب‌سواری آموختند.

علفزارهای مغولستان محل پرورش دامها شد، همانطور که قبلا اراضی کرانهٔ دریای سیاه ودریای‌خزر آن حال را پیدا کرد، وتیراندازانی‌از آن سرزمین‌هابرخاست.

نخستین مردم‌مشهوراین نواحی هیاطله بودند.هیاطله ابتداء بچینیها حمله کردند اما مغلوب شدند، سپس بطرف مغرب گریختند وبسرزمینهای‌آسیا واروپا هجوم‌آوردند وتا فرانسه جلو رفتند ودر آنجا در جنگ شالونز در سال ۴۵۱ میلادی مغلوب شدند. هیاطله از نژاد مغول بودند، این مطلب از تحقیقات معاصرین وهمچنین از جمجمه‌های آنان که در مجارستان یافت شده بخوبی معلوم میگردد.

هیاطله تدریجاً در اراضی واقع میان فرانسه وچین متفرق شدند ویکنوع نژاد متوسطی از آنان پدید آمد. زبان هیاطله زبان قدیمی ترکها میباشد.

زبان ترکی رشته‌ای از خانواده زبانهای اورال ـ آلتائی میباشد و این خانواده مختصر اختلافی بازبان اورالی دارد، توضیح آنکه خانوادهٔ اورالی‌مشتمل است‌برزبانهای فنلاندی، مجار وتعدادی از زبانهای سیبری، وزبان آلتایی مشتمل است برزبان ترکی، مغولی تونگویی و سامویه.

زبانهای اورالی زبان مردمی بوده که بعنوان مردم‌اروپائی شناخته میشدند، وزبان آلتائی زبان مردمی که ابتداء مغول‌مانند بودند . گرچه بعضی ازآنان مانند ترکان عثمانی امروز از نژاد سفید بحساب میآیند .

در قرن هفتم میلادی ترکها بعلفزارهای مشرق دریای خزر وارد شدنـد ، ودر قرن دهم میلادی تمام ترکمنستان امروزی را متصرف گشتند. در همان اوقات ترکهای شهرهای مهم ترکستان مسلمانان سنی شدند ودسته‌ای از این ترکان مسلمان بنام غزنـه بآسیای صغیر حمله آوردند ودر آنجا سلطنت سلجوقی روم را تشکیل دادند. سکنهٔاین سرزمین‌ارمنیها، کردها، یونانیها وشامیها بودند که دیانت‌مسیح داشتند. فقط طبقهٔحاکمه غزهای مسلمان بودند واز همان موقع اختلاط زبان وحکومت این ملتها در آناطولـی شروع شد .

درقرن سیزدهم میلادی چنگیزخان مغول، خوارزم راکه دارای شهرها وواحد-های متعدد بود تسخیر کرد (اراضی مزبور اکنون بترکستان روس شهرت دارد) سپس بسرخس ونیشابور تاآذربایجان وگرجستان پیش‌رفت، از اینجاباکمك سواران ارمنی وگرجی درسال ۱۲۵۸ میلادی بغداد را مسخر کرده وخلافت عباسی را منقرض‌نمودند. سپاهیان مغول‌مانند سپاهیان داریوش وکورش مرکب ازعده‌ای سپاهی‌اشراف ونزدیکان پادشاه وعده‌ای از سپاهیان ممالك متصرفی بود. سپاهیان ترك در میان سپاهیان مغول بیش از هر سپاهی دیگر دیده میشد .

پس از سقوط بغدادمغولان‌تبریز را برای ادارهٔ امور خاورمیانه پایتخت کردند . شهر تبریز درآنموقع جای بغداد راگرفت ومرکز بازرگانی شرق وغرب وبزرگترین شهر دنیا شد. تمدن وکالای چینی بآن شهر درآمد واز آن‌شهر بنقاط دیگر رفت.زبان مردم تبریز ترکی آذربایجانی شدکه مانند ترکی عثمانی کلمات فارسی وعربی آن‌زیاد است. زبان ترکی از قفقاز تاپائین‌تر ازهمدان درهمهٔ دهات‌زبان معمولی ورایج گشت. ممکن است بعضی ازاین‌دهاتیها ترك باشند چون ترکها ومغولها در سیاست، قتل عام و خرابی اراضی يك سیاست داشتند وهنوز هم‌که هنوز است بعداز هشت قرن همیکه نام هولاکو پسر تولی ونوه چنگیز در ایران وعراق بزبان میآید موها برتن راست میشود.

حکومت مغول تاسال ۱۴۹۹ در ایران وعراق دوام یافت واگرچه یادگارهای شومی از آنان مانده اما نتایج پایداری از آنها باقی است وهنوز هم چند صد هزارمردم مغول‌نژاد دردهات مشرق ایران ومرکز غربی افغانستان اقامت دارند وشکل وسیمای‌آنها

گواهی میدهد که مغول هستند. سابقاً آنان را بربری واخیراً هزارهٔ میگویند و در هر حال باانیکه از نژاد مغول میباشند بفارسی سخن میگویند، شیعه مذهب هستند، بکسی آزار نمیرسانند وبیشتر در خانه‌های شهری گماشته وملازم میباشند.

نتیجه جاویدان دیگر حملهٔ آنان تشکیل سلطنت عثمانی بود که پس از سقوط سلطنت سلاجقهٔ روم بدست مغولها سلطنت آل عثمان پدید آمد؛ باین قسم که یکی از قبایل ترک آناطولی بنام عثمان تأسیس سلطنتی نمود که در ظرف چندی تبدیل بخلافت گردید و برجهان عرب مستولی شد. نتیجهٔ دیگر که کمتر محسوس بود، عبارت بود از توسعه روابط بازرگانی چین وخاورمیانه، آمد ورفت طرفین بممالك یکدیگر، بخصوص آمدن صنعتگران چینی بشهر تبریز که خیلی زیاد شد و در نتیجه فخاری و نساجی و معماری و نقاشی خاور میانه بطوری که در فصول سابق گفتیم خیلی ترقی کرد.

مهمترین خدمتی که ترکان و مغولان بعالم اسلام در خاور میانه انجام دادند عبارت است از تأسیس حکومتهای مهم که قابل توجه میباشد. برای فهم این موضوع ابتداء وضع کلی ترکان ومغولان را از نظر مورخان معاصر آنها شرح بدهیم که چگونه آنان ـ قوم مغول وترك را میشناختند ـ بطورکلی ترکها ومغولها در وهلهٔ اول رعب و هراس ونفرت شدید درمیان دیگران ایجاد میکردند. يك نویسندهٔ ارمنی معاصرمغولان راجع بمغولان چنین مینویسد (۱).

«از دیدن آنان انسان بوحشت میافتاد بقسمی که شرحش امکان ندارد، سرشان بقدر سر گاومیش بزرگ بود، چشم‌های تنگشان شبیه چشم جوجه‌یی که تازه سر از تخم درآورده، بینی آنها مثل بینی گربه پهن بود، پوزهٔ مثل پوزه سگ، تهیگاه باريك مثل مورچه، پاهای کوتاه مثل پای خوك، وصورت بی‌مو ـ نیروی آنان مانند نیروی شیر و نعره آنان مثل آواز عقاب وحشت آور بود، و در جاهائی که هیچ انتظار نمیرفت پیدا میشدند» (آیا مغولان بچه چشمی ارمنیها را میدیدند معلوم نیست).

همین شکل مهیب وترس‌آور مغولان و ترکان یکی از اسرار موفقیت آنها بوده است. صورت ظاهرمغولان برای ایرانیان و عربها و ارمنی‌ها وحشت افزا بود، و چون نمیتوانستند ازروی مبانی کتاب مقدس (عهد عتیق) آنانرا جزء فرزندان حام، وسام، و

---

۱ ـ کتاب تاریخ ملل تیرانداز تألیف گریگور آکانس ترجمه رابرت ـ پی ـ بلیك و ریچارد ـ ان ـ فرای، بمکالمات آسیائی دانشگاه هاروارد ۱۹۴۹ فصل سوم مراجعه شود. (مؤلف)

یاقث طبقه‌بندی کنند لذا اصلا درانسانیت آنان شك داشتند .

این اقوام تورانی پیش‌از مسلمان شدن بشستشوی بدن عادت نداشتند . ابن‌فضلان راجع بغزهای قرن دهم میلادی میگوید : (۱) مسلمانانی که بنواحی غزها مسافرت میکردند ، مجبور بودند غسل‌های واجب راپنهانی انجام دهند چون ترکها معتقدند که شستشو باآب یکنوع جادوگری میباشد . ابن فضلان درضمن سخت گیری آنان را در جلوگیری ازلواط وزناء تمجید میکند واظهار میدارد که آنان زانی ولاطی را میان دو درخت شقه میکردند . بی‌پردگی زنان ترك ابن فضلان رامتأثر ساخته ، معذلك طوری نبوده که ویرا ازامانت درروایت باز دارد ، چنانکه داستان ذیل نمونه آن میباشد :

« روزی باترکان نشسته بودیم زنی هم حاضر بود ، زن در حضور شوهرش نزد ما رو گشود و ما صورت او را دیدیم ولی فوری چشم برهم گذارده استغفار کردیم . شوهر آنزن بخنده و استهزاء گفت آری ما روی زنان خود را میگشائیم تا شما آنان را به‌بینید ومتحیربمانید وبدانید که بآنها دسترسی ندارید، اما شما روی زنان را می‌بندید درصورتی که دسترسی بآنان امکان پذیر میباشد .»

سه قرن بعد ترکان مسلمان شدند وآنقدر دراجرای مراسم اسلامی کوشیدند که البته ابن‌فضلان هم ازآنان راضی شده است ولی مغولان گناهان بدتری مرتکب شدند . گریگور آگانس که سقوط بغداد را شرح داده دریك موردی چنین مینویسد :

«هولاکو دوستدارمسیحیان وکلیسا بودوروی هم رفته شخص خیلی‌خوبی‌بود .»

سپس همین نویسنده درجای دیگر مینویسد که هولاکو خلیفه راسه روز و سه شب بی‌آب ونان درزندان افکند وپس‌ازسه روز خلیفه را بحضورآورد وهمینکه خلیفه آب ونان خواست هولاکو چند ظرف طلا وجواهرات جلوی اوگذارده گفت : اگرقبلا برای من طلا میفرستادی امروز باین بلا دچار نمیشدی . (۲)

گریگور میگوید : سپس هولاکو خلیفه را بدست سپاهیان مغول داد تا او را بکشند ، آنگاه باقدام ذیل مبادرت نمود :

« چون هولاکو مسیحیان را دوست داشت ، لذا بجای مالیات سالیانه از ارامنه خوك میگرفت وبکشورهای عربی دوهزار خوك فرستاد و بعربها فرمان داد که هر روز

۱– به یادداشت‌های آر– پی– بلیك، وآر– ان . فرای ، راجع برساله ابن‌فضلان مراجعه شود . (مؤلف)

۲ – بکتاب تاریخ ملت تیرانداز تألیف بلیك وفرای مراجعه شود . (مؤلف)

شنبه خوکها را با صابون بشویند وهرروز صبح خوکها را خوراك بدهند وشب بدست خودشان، خرما وبادام بدهان خوك‌ها بگذراند وهرمرد عربی که گوشت‌خوك نمیخورد اورا قطعه‌قطعه میکردند .»

موضوع دیگری که گریگور تکرار میکندآن است که سواران ارمنی‌وگرجی بغداد را گشودند ، اگر این روایت درست باشد ، از تیرگی روابط میان مسلمانان و همسایگان‌ارمنی وگرجی آنها حکایت دارد. صدمه‌های بزرگ دیگر مغول‌ها این‌بود که مانند حملات ویکینگ(۱) تمام سدها وترعه‌های دجله وفرات راخراب کردند ومزارع را بصورت صحرا درآوردند ،که تا هنوز هم عراق از آن خسارتها رهائی نیافته است .

ازاین مطالب دوچیز فهمیده میشود : اول اینکه ترکان ومغولان درطرز زندگی روزانه با مسلمانان فرق‌داشتند. بخصوص سازمان اجتماعی‌آنها بسیارمحکم بودوبرعکس سازمان عربها درقرن سیزده میلادی هرج ومرج وخودکامی انفرادی درترکان ومغولان راه نداشت وکارهای اجتماعی‌بانظم ودقت کامل‌بدست خودمغولان وترکان اداره میگشت. برعکس دستگاه عباسی‌آنروز که امور کشوری دراختیار ایرانیان ومسیحیان آرامی‌زبان وامور لشگری بدست ترکانی بود که درآناتولی‌وشمال عراق اقامت داشتند. سقوط بغداد بمصروسوریه واسپانی وشمال‌افریقا فرصت بیشتری داد که سرپای خود بایستند وبالاخره موقع‌آن رسید که امپراتوری جدید اسلامی پدیدآید. ترکان عثمانی که مسلمان و سنی بودند این امپراطوری را تشکیل دادند . ترکان درآنموقع وضو گرفتن و نماز خواندن میدانستند ودرنتیجهٔ اختلاط وامتزاج بانژاد های دیگر شکل وقیافه‌شان آنطور وحشتناك نبودکه مثل سابق باعث نفرت مسلمانان گردد.

ترکان عثمانی‌آماده کاربودند زیرا سازمان منظم و مقتدری داشتند و بطوری که میدانیم ترکها این تشکیلات و حسن اداره را ازعلفزارهای دوردست همراه خودآورده بودند وبادگار نیکی بود که از برادران مشرقی خود سیس‌ها فرا گرفته بودند ، واحد اجتماعی آنها مانند دیگران خانواده بود ، ولی خانوادهٔ آنان از اشخاص بسیار و متعدد تشکیل مییافت مثلا یك مردگله دار چندین زن داشت و بعضی از این زنها را باسارت آورده بود ، همینکه آن مرد میمرد پسر بزرگتر وارث حرم میشد ، فقط مالك مادر خود نبود. ارثیه میان وارث تقسیم میگشت وهمه چیربه پسرارشد تعلق میگرفت ولذا

---

۱ ـ ویکینگ نام وعنوان حملات وهجوم‌هائی است که قبایل شمال اروپا درقرن ۸و۹و۱۰ میلادی بسواحل غربی اروپا انجام دادند . (مترجم)

اموال یك خانواده دست نخورده باقی میماند همانطور که این وضع در خانواده های اشرافی بریتانیا وغالب ممالك اروپا معمول است ، برعکس عربها که پسرها و دخترها و سایر کسان میت ارث هم میبرند .

پس‌ازواحد خانواده ، واحد «اولو» درمیان ترکان معمول بوده است . ولوعبارات ازاجتماع چند خانواده است که در قشلاق باهم زندگی میکنند و چون عده زیاد شد ، هراولویك رئیس پیداکرد . ریاست اولو ازروی ارشدیت سنی است و مسن‌ترین افراد اولو رئیس اولو میشود ، مسن‌ترین‌الوهارا بیگ میگفتند. این بیك‌ها خودشان وزنها و دخترانشان ازاشراف بودند وزنها ودخترهایشان میتوانستند با مردها اسب سوار شوندو شکار بروند ، وموقع‌بیوه شدن خودشان امور خانواده رااداره کنند . اشراف ازسایرین مالیات میگرفتند : ولی هم اشراف ترك و هم مردم عادی آنها میتوانستند غلام وکنیز نگاهدارند . ترکان صنعتگر هم داشتند وعالی‌ترین صنایع‌آنان‌آهنگری و نجاری بود و چنانکه میدانیم این دوصنعت ازایام باستان درمیان ملل‌هند واروپائی معمول بوده‌است .

گرچه رئیس قبیله اسماً حاکم مطلق بود و هر کس را بهرنحوی که میخواست میتوانست سیاست کند ولی در مواقع مهم رئیس قبیله شورائی از آزاد مردان تشکیل میداد وحرف‌آنان مسموع بود ، رئیس قبیله پس‌ازاستماع گزارش‌ها ومذاکرات تصمیم میگرفت و همینکه تصمیم اتخاد میشد باید تاپای مرگ همهٔ افراد از آن پیروی کنند. گاه هم بـرای مشورت پاره‌ای از امور مهم شورای سران چند قبیله تشکیل میبافت وهمانطور که اولوها میتوانستند بمقام بالاتری برسند ، قبایل هم میتوانستند بمقام‌فرمان روائی برسند وبرسایر قبایل حکومت کنند . باین قسم که با مشورت بیگ هاخان تعیین میشد و قدرت خان چنان بود که مانند پادشاهان قدیم ایران میتوانست امپراطوری بزرگی را اداره کند وبرای انجام این کار بازهم مثل‌پادشاهان ایران جاسوسان وناظرین ترتیب میدادند ، وازنظر ادامه ارتباط پیك های منظم وچاپارخانه مرتب تهیه میکردند. این نوع امپراتوری‌ها بهمان سرعت که تشکیل میبافت بهمان سرعت‌هم منقرض میشد، بخصوص اگرمنصب‌خانی بمرد ضعیف نالایقی میرسید ویاحادثه فوق‌العاده مهمی‌پیش‌آمد میکرد ودرنتیجه وضع ایل دچار بحران موقت، طولانی‌ویا موسمی میشد مانند بحرانی که درمواقع پیداکردن چراگاه پیش‌آمد میکرد .

ترکها و مغولها چنانکه گفته شد اراضی مفتوحه را با بی‌رحمی تمام ویران میساختند وسکنهٔ شهرها ودهها را قتل عام میکردند اما ترکها برعکس مغولها پس از

مدتی اجازه میدادند شهرها و دهها آباد شود وسکنهٔ اصلی ویا سکنهٔ جدید در آنجا اقامت کنند و در هرحال این دهها تیول خانها میشد. نصف محصول این اراضی متعلق بدولت و نصف دیگر حق ورثهٔ خان بود، درمقابل ورثهٔ خان موظف بودند موقع لزوم خودشان و عده‌ای سوار پای رکاب خان آمـاده شوند. باین ترتیب یك طبقه ملاك اشرافی میان مغولان وترکها پدید آمد والبته میان‌آنان این طبقه تازگی داشت، ولی این رسم درمیان ایرانیان باسابقه بوده وهمینکه ترکان ایران رافتح کردند، عادت مزبور رااز عادت بومی اهل‌آن کشور دیدند. گرچه ترکان مسلمانان سنی‌مذهب متعصبی شدند، معذلك پاره‌ای ازعادات ورسومی‌را که لازمهٔ زندگانی طبقاتی‌آنان بود محفوظ داشتند. مثلا ترك‌ها مثل ایرانیان قدیم به پروردگار نور و ظلمت و بدی و خوبی معتقد بودند؛ آفتاب وگرما تاریکی وسرما را مظهربدی وخوبی میدانستند. خداوند نور را درمشرق وخداوند تاریکی را درمغرب میپنداشتند و تصور میکردند کـه هریك ازاین خدایان فرشتگان بالداری دارند که بمردم کمك میکنند ویا آنان را آزار میرسانند. دیگر از عادات‌آنان این بود که‌ازپشم مجسمه‌هائی‌میساختند وآنرا توی ارابه‌ها یاکنار اتاق‌مردان وزنان می‌آویختند ویا پهلوی درخانه روی خمره مشروب میگذاردند.

یکی‌ازعادات ومراسم مذهبی‌آنان (ترکها) چنین بود که دسته‌ای ازکاهنان سفید متعلق بخداوندگار نور، ودسته‌ای ازکاهنان سیاه متعلق بخداوندان تاریکی، دربهار و پائیز مجالس رقص وجذبه مرتب میساختند وبا اشارات وحرکات دست ولب وچشم وابرو عملیاتی انجام میدادند وبا ارواح طیبه وخبیثه مربوط میشدند. ترك‌ها پس ازقبول‌اسلام این عادات را بصورت صوفیگری درآوردند و چنانکه میدانیم فرقه های صوفیه مانند بکتاش وغیره درآناتولی ظهور کردند که‌آنان هم مثل‌ترکهای قدیم مجالس رقص وسماع وجذبه مذهبی داشتند وازاین ده بآن ده میرفتند و در میدانهای بیرون شهر و ده نمایش میدادند. اماآن‌عادات قدیم‌ترکان که پادشاهان رازیر گنبدها وتپه های گلی‌خاك میکردند پس‌ازمسلمان شدن‌آنان منسوخ گشت، فقط در حال حاضر بعضی از ترکمن‌ها رؤسای قبایل خود را درمغاره‌ها وحفره های باستانی بخاك میسپارند وگاه هم اسبی برای شادی روح آنان سرمیبرند.

باید دانست که پیدایش سلطنت ترکان دربحبوحهٔ جنگ های صلیبی رخ داد ودر پس‌میدان‌های جنگ فرصت مناسبی برای مبادلهٔ تمدن فرهنگ پدید آمد.

ایرانیان و ترکها و کردها تشکیلات منظمی ازسواران مسلح داشتند. مصریها نیز کم وبیش‌دارای چنین سازمان بودند. مسلمانان ازموضوع شوالیه (جوانان‌قهرمان)

بی‌اطلاع نبودند. مراسم احترامات وتشریفاتی که میان صلاح‌الدین ایوبی وریچارد شیر دل مبادله میشد شاهد براین است که هردودسته ازمقررات مربوط بجوانمردی و رسوم سربازی خبرداشتند واین شباهت مراسم میرساند که اساس آن تشریفات وهم‌چنین رشد ونموآن درطرفین بموازات یکدیگر بوده است.

درمیان ترکها این مقررات بصورت جدی‌تری ظاهر میشد باین‌قسم که آنان حتی درشهر تشکیلات‌بنام اهل‌الفتوه (۱) (جوانمردان) ترتیب داده‌بودند، اعضای این‌سازمان خود را برادران مینامیدند. اینان ازاشراف نبودند بلکه ازجوانان غیر متأهل بازرگان وصنعتگر تشکیل مییافتند واز دستمزد خویش با هم زندگی میکردند، روزها هر کدام بکاری مشغول میشدند وشب ها درآمد خود را پیش رئیس میآوردند. اگر میهمانی میرسید، باسخاوت ازاوپذیرائی میکردند. چون همه نوع وسایل مهمان نوازی داشتند کارمهمان نوازی‌آنان تا اینجابالا گرفته بود. این بطوطه که جزء مهمانان آنان درآمده شرح پذیرائی آنها را درسفرخود چنین میگوید:

«درشهرهائی که سلطان اقامت ندارد، یکی ازبرادران حکومت دارد، همان اوامر ودستورهای سلطان را اجرا میکند ومانند یك پادشاه مالیات میگیرد.»

«عقیده ومرام این برادران آن است که کسی راآزار نرسانند، بدون امساك بذل وبخشش کنند، و از هیچ چیز شکایت نداشته باشند.»

شعار ظاهری اینان شلواری بود که علامت خاصی داشت و با مراسمی آنرا بر میکردند. اینان نه صوفی بشمار می‌آمدند و نه راهنما، بلکه به تفنگداران شهرهای جدیدالاسلام کم وبیش شباهت داشتند، (شرح آن درفصل ۱۴ خواهدآمد) و همین قسم باعضای زورخانه ایران بی شباهت نبودند. اصل آنان روابط‌آنان وسرنوشت آنان هرچه بود، کاری بآن نداریم همینقدر میگوئیم که در اجتماعات اسلامی امپراتوری ترك عضو مهمی‌محسوب میشدند ودربسیاری جهات باشوالیه‌های صلیبیان مسیحی‌وجه مشترك‌پیدا کرده بود. ازنظرتاریخی تشکیلات آنان هستهٔ مرکزی سازمانهائی بوده که بعداًبوسیله ترکها مبدل باجتماعات مهم اسلامی شد. (مگراینکه محققین خلاف آنرا معلوم‌دارند.) هر کس هرچه میخواهد دربارهٔ ترکان‌بگوید این قضیه قابل‌انکارنیست که نهضت اجتماعی مسلمانان درموقع ظهورترك ها متوقف وراکد مانده بود، ونهضت اجتماعی ترکان بآن روح تازهٔ دمید وبعلاوه آن را بسرزمین سبز اروپا وخاور دور مربوط ساخت.

---

۱ ـ بکتابهای اجتماعات اسلام و غرب تألیف: اچ ـ ۱ـ آر ـ گیت، و اجتماعات اسلامی درقرن ۱۸ میلادی تألیف هارولدبون (لندن ۱۹۵۰) مراجعه شود. (مؤلف)

۱۰

اختلافاتی که بارث رسیده و بعداً پیدا شده است

ما امریکائیان از نظر اتخاذ تمدن غربی کوشش داریم که بدون توجه باختلاف نژادی وموطن اصلی همه یك طور کار بکنیم، یکطور متوجه همه چیز باشیم: از آنرو لباس ما، آرایش ما، عادات ورسوم ما، یکسان شده است ودرنتیجه موقع صحبت و گفتگو هیچگاه از اختلاف ومذهب و نژاد و موطن اصلی سخن نمیگوئیم و لذا غالب روزنامه‌ها بـرای معرفی مجرمین از نظر مذهب ونژادچه بطور مصور وچه باکلمات وجملات تابع مقررات خاصی میباشند. فرهنگ امریکا بانهایت دقت روی همین اساس وحدت استوار شده‌است. (این تمایل سبب شده که بانهایت زحمت کتابی علمی در امریکا راجع بنژاد آمریکائیان بدست بیاید ولی در مقابل کتابهای زیادی هست که موضوع اختلاف نژادی را با شدت رد میکند).

اما در فرهنگ خاورمیانه قضیه کاملا برعکس بوده است ، در آنجا نظر بـر این بوده که مثلا سکنهٔ یك کشوری را بشعبات مختلف (نه یك واحد) تقسیم کنند، و بیشتر موارد اختلاف آنانرا بیان نمایند، ودر نتیجه هر طایفه وقومی کوشش دارد برای خود مشخصات خاصی قایل شود مثلا اگر دسته‌ای از حیث نژاد بادسته دیگر اختلاف دارد سعی میکند این اختلاف را باآرایش زلف ویاریش مجسم دارد ویا ازطرز لباس پوشیدن خودرا متمایز از دیگران بنمایاند . تاآنجاکه پس از مختصر اطلاع از وضع این اقوام مختلف بآسانی در کوچه وبازار هویت آنان برای بیگانگان آشکارمیشود. این اشخاص میخواهند مشخص باشند ، اگر شما آنان را بشناسید بخوبی میدانید که چطور باید با آنها معامله ورفتار کنید ودرنتیجه روابط انسانی و بشریت بطور دقیقی در اجتماعات فعالیت میکند.

چنین اجتماعی حقاً شبیه موزائیک گوناگون میباشد ومتناسب بافرهنگی است که برای مهارت پیداکردن هرشغلی، افراد بالارث ازپدران چیزهائی میآموزند وسازمان‌های آنان بمقدار زیادی ساده میباشد. اما برعکس در تمدن وفرهنگ غربی مهارت مربوط بافراد نیست بلکه مربوط بتکمیل دستگاههای ماشین است که محصولات آن بدست انسان میافتند وتشکیل مؤسسات پیچیده ومختلط اقتصادی بار میآورد. بنابراین فرد کارگر نباید مهارت پیداکند، بلکه آنکس که نقشه ماشین را میکشد، آنکسی که ماشین میسازد، وهیئت مجریه‌ای که باید محصول را مصرف کند، در صدد تکمیل مهارت بر میآیند، وبهمین لحاظ افراد کارگر ازمیان مذاهب ونژادها واقوام مختلف پدید میآیند، وکمال مطلوب تمدن غرب آن است که این افراد مختلف بآرامی وسادگی باهم کار کنند. اما در خاورمیانه کمال مطلوب آن است که درهر خیابانی چندین حجره ومغازه مستقل وجدا باشد ودر هر حجره ومغازه سه‌چهار استادکار ماهر وغالباً خویش وقوم دور هم جمع‌شوند ویك کار بخصوص را انجام‌دهند. حال وقتی که در این‌ممالك اختلافات‌سیاسی پیش‌آمد کند یکنوع احساسات بین‌المللی در یك کشور پدید میآید که با وحدت ملی مورد نظر فرهنگ وتمدن امروز بهیچ وجه سازگار نمیباشد.

شرح این جریان برای دو منظور است، اول برای اینکه معلوم شود چرا مردم خاورمیانه میل دارند اختلافات ظاهری خود را مجسم سازند، بلهجه وزبان خاص خود صحبت بدارند، خدا را بطریقهٔ خودشان پرستش کنند. منظور دوم آن است که معلوم گردد که موضوع‌تمایل اختلافات‌نژادی وفرهنگی بطرف وحدت ملی مشروط وموکول بوضع فرهنگی هرملتی میباشد واینکه تمدن ماامریکائیان متمایل بوحدت ملی و رفع اختلافات نژادی ومذهبی میشود یابرای‌آنست که اساس تمدن ما روی آن مبانی استوار است. بعبارت‌دیگر مقتضیات تمدن باآن که اتحاد ووحدت را پیش‌آورده است بنا براین دارای ارزش مطلق نیست بلکه یك‌نوع ارزش نسبی دارد ومیتوان گفت که هرتمدنی و وضعی متناسب با محل وموقعیت وشرایط خاص محیط خود میباشد. موضوع سوم این که، مطالعهٔ علمی نژادها وفرهنگهای هر ملتی گر چه چندان حسن شهرت هم نداشته باشد معذالك باید از روی حقیقت انجام یابد، چون فقط بیان حقیقت است که میتواند آزادی وعدالت را برای ملتها تأمین کند.

بهر حال این اختلافاتی که ملل خاور میانه بآن متمسك هستند، پاره ای ارثی و پارهٔ دیگر اکتسابی میباشد. زیست‌شناسان میدانند که انسان درموقع تولد دارای خصایص

خاصی نیست بلکه دارای استعدادی برای پرورش خصایصی است که در تحت تأثیر عوامل زندگی آن استعدادها جرح وتعدیل میشود. واین خود طبیعی است که رشد وخصایص انسان بانوع تغذیه وعملیات وتمرینات وسایر عوامل فردی زندگانی ارتباط کامل دارد و تمرین وفعالیت وطرز پرستاری ونگاهداری نوزادان تقریباً مساوی میباشد ووسایل معالجه و مداوا در دسترس همگان قرار گرفته ، خصایص ظاهری افراد تقریباً مساوی میماند. مثلافرزند یك پدر ومادر کوتاه قد اهل سیسیل بهمان قد وقامتی است که فرزند همسایه ایرلندی نژاد او میباشد اگر چه پدر ومادر ایرلندی خودشان بلند قامت بودند. همین قسم سر وکله پسر یك پدر ومادر کله پهن اهل آلبانی، عیناً مثل سر وکله پسر یك پدر ومادر انگلیسی نژاد میشود که کله آنها گرد بوده است. اما در خاور میانه قضیه بر عکس است، اختلاف طرز تغذیه واختلاف طرز نگاهداری نوزاد سبب میشود که مردم آنجا از حیث قد وقامت وسر وشکل باهم متفاوت هستند.

پس از مطالعهٔ این اختلافات که از ظاهر وشکل مردم خاورمیانه نژادهای مختلف میباشند، مردمان موضوع بحث ما که از مراکش تا افغانستان را اشغال کرده اند، بطور کلی از نژاد مردم مدیترانه اند. مردم مدیترانه در اسپانی و پرتقال و ایتالی و یونان و جزایر مدیترانه نیز یافت میشوند ودر تمام این نواحی(چه در اروپا وچه درخاورمیانه) اکثریت سکنه را این نژاد تشکیل میدهند ودر پاکستان وشمال هندوستان با استخوان بندی نازك‌تر ورنگ تیره‌تر دیده میشوند.

مردم سومری نیز ازحیث اسکلت ازمردمان مدیترانه بودند. مصریان قدیم وبابلیها وکلدانیها واسرائیل واعراب عصر اول اسلامی نیز ازنژاد مدیترانه بودند. من موفق شدم که‌در نی‌پور جمجمه یکی از آن اعراب صدراسلام رااندازه بگیرم، مرد مدیترانهٔ انسانی است سفید پوست ومعمولا قد وقامت او از کوتاه تامتوسط میباشد، استخوانهای اوسبك ولی محکم است، عضلاتش اگر کار بکند ورزیده ومفتولی میگردد، سینه‌اش بالنسبه پهن است، ساق پایش نسبت بتنه‌اش درازاست، دست وپایش نسبتاً کوچك‌است، گردنش نه کوتاه ونه بلند است ، سرش تخم مرغی است و دو طرف آن متوازی میباشد و از حیث حجم متوسط است، صورتش کوچك وظریف است وزیر چشمهایش استخوان بر جستهٔ دارد، بالای صورتش نسبت بپائین بزرگتر است واز این نظر وقتی که پیر میشود دماغش‌نسبت بآرواره‌هایش بزرگترمینماید، صورتش باریك است‌ودماغش غالباً برجسته ونسبت بدماغ پهن وکوتاه سایر نژادهای اروپا وقسمتی از افریقا وآسیا ، بلندتر است. نژادهای اخیر

آرواره‌های درازتر وپهن‌تر دارند. مرد مدیترانه معمولا پرمو است، موهای پیچ پیچ و یاراست و یا حلقه حلقهٔ دارد ، جنس مویش لطیف است و کمتر اتفاق میافتد که انسان مدیترانه سرش طاس بشود، ابروانش پرپشت وپهن‌است، درموقع بلوغ ریشش نسباًانبوه نیست وبطرف بالا میروید، تنش مودارد ونوع موی این نژاد مختلف است .

رنگ پوستش، سفید، پشت گلی، هلوئی یاتیره رنگ قهوه‌ای است. البته‌مقصود ازرنگ پوست‌آن قسمت است که مقابل هوا ونورنباشد،چون مردمان خاورمیانه‌مطابق کار لباس میپوشند و لباسشان فرق میکند و چه بسا اتفاق میافتادکه رنگ آن قسمت صورت و دست تیره ، و رنگ آن قسمت که زیر لباس مانده سفید میماند (آفتاب خاورمیانه درخشان است) . مردمان سفید پوست این نواحی آنهائی هستند که مثل کارمندان دولت وبازرگانان زیر سایه زندگی میکنند وکمتر توی آفتاب میمانند.

رنگ موی انسان مدیترانه سیاه ،و یاتیره رنگ قهوه‌ای است، اما ریش وسبیلهایش ممکن است بور یا قرمز بشود . موی بور میان آنان کم است ، و اگر موی بور میان آنان‌پیداشود، دلیل‌حمله صلیبیها وگوتها وسیسها نیست، بلکه درمیان مردم خاورمیانه، این تمایل بزاغی و بوری وجود دارد ، مخصوصاً درمیان بچه هاکه بتدریج مویشان از بوری به تیرگی برمیگردد.

میان مردمان خاورمیانه رنگهای مختلف پیدا میشود: سیاه سیاه‌کم است ، اما قهوه‌ای وسبزه فراوان است، تقریباً یك چهارم آنان چشمانی‌آبی ، سبز ویا میشی دارند، رنگ چشمان آنهاکمتر تغییر میکند از آنزو میان سالخوردگان آدم بور کم است ، ولی آدم زاغ و چشم میشی فراوان است .

پوست‌سفید پشت گلی، چشم‌زاغ، ومیشی، غالباً مخصوص اشخاصی‌است که کمترتوی آفتاب‌کار میکنند. سادات، درباریان وبازرگانان بیش از کشاورزان وشترچرانان زاغو بور میشوند. ولی بعقیده من این بوری وزاغ بودن نشانه برتری آنها نیست، بلکه دلیل آن است که مردمان زاغ وبور در آفتاب وهوای آزادناراحت هستند،وطبعاً بایدتوی سایه‌کار کنند. بنابراین درخاورمیانه‌یکنوع فرهنگ وتمدنی پدیدآمده که نسبت بمحیط مه‌آلود بالتیك کاملا مصنوعی میباشد.

چه‌کسانی از تیره مردمان مدیترانه‌اند؟ تقریباً تمام عربها، یهودیان شرق ، غالب سکنه مصر، چه مسلمان وچه قبطی ، غالب بربرها ، بیشتر فارسها ، بسیاری از کردها، بسیاری ازبلوچها، قسمت‌عمده افغانها وبسیاری ازترکهای آناتولی وآذربایجان ازمردم

مدیترانه‌اند. تقریباً هشتاد درصد مردم خاور میانه که بطور انفرادی در تشکیل تمدن آن سرزمین شرکت دارند (باستثنای فرنگیان) ازمردم خاورمیانه میباشند، واز بیست در صد بقیه تقریباً ده درصد هم ظاهراً از آن نژاد هستند : بنابراین مردم خاور میانه با اکثریت قریب باتفاق ازمردم‌مدیترانه بشمار میآیند. وقدیمی‌ترین وبرجسته‌ترین نمونه آنان دو سه مردم سامی زبان، یعنی‌عربها ویهودیان میباشند (بفرض هم که این حقیقت موردپسند هیچ یك از طرفین نباشد معذالك حقیقت است).

مردم مدیترانه صحنهٔ مرکزی خاورمیانه را گرفته‌اند وقدیمی ترین آثار تمدن خاورمیانه از آنان است، چون همین مردم قدیمی مدیترانه بودند که این تمدن را بوجود آوردند. در نقاط دور دست وغیر قابل عبور خاورمیانه یعنی در دامنه کوهها، در قعر دره‌ها، درکرانه‌ها، صحراها و کویرها، در جوار باتلاقها مردمانی ازنژاد سفیدپیدا میشوند وممکن است بعضی از آنان بقایای مردمی باشند که پیش از عصر کشاورزی در این نواحی میزیسته اند. اقامت متوالی ودائمی آنان در این نقاط از مسائل قابل مطالعهٔ دانشمندان جغرافی میباشد.

در سال ۱۹۲۲ میلادی دنیای غرب از رشادت وشجاعت این دسته از مردم در نواحی منتهی‌الیه غربی خاورمیانه آگاه شدوآن موقعی بود که مردم ریف ، مراکش تحت فرماندهی سید عبدالکریم خطابی ریفی‌که اکنون مقیم قاهره میباشد، بر ضد فرانسه واسپانی قیام‌کردند، خود من در خلال سالهای ۲۸ ـ ۱۹۲۴ موفق شدم چهار مرتبه بمراکش بروم وموضوع نژادی این سلحشوران را باموفقیت مطالعه‌کنم وارزش آنرا تاحدی معلوم دارم.

مردم ریف مانند سایر طوایف بربر، از اقوام برجستهٔ مدیترانه‌میباشند. میان‌این مردم موی بور وچشم زاغ از ۲۵ در صد فزونتر است. بعقیده من این برای آن است که‌ریفی‌ها در نقاط خنك کوهستانی اقامت دارند و با نژاد های سفید باستانی مخلوط شده‌اند. مردم ریف که‌در مرکز کوهستانی اقامت دارند وبانژادهای باستانی مختلط شده‌اند دارای سربزرگ، صورت پهن، چشمهای گود تورفته، دندان درشت ودماغ‌پهن میباشند. رنگ چهرهٔ آنان متفاوت است ومانند مردم ایرلندی موی قرمز وچشم سبز دارند، صورتشان خال دارد ودرهر صورت نمیتوان‌تصور کرد که پیدایش آنها در نتیجه یك هجوم وحمله تاریخی بشمال افریقا بوده‌است، بلکه برعکس پس‌از کشف استخوان‌های نیاکان‌آنها که بمقدارزیادی درشما افریقا کشف شده مسلم میگردد که اینان ازهمان

نژاد بومی قدیمی میباشند. صورت پهن،کلهٔ پهن، دماغ پهن، خالهای صورت وسایرعلایم ظاهری مردم ریف در سایر اهالی بربر نیز مشهود میباشد. چشمان سبز مثلا در میان بربرهای ساکن اطلس میانه فراوان است (کسانی که در جنگ اخیر باطایفه قوم تماس داشتند بخوبی از این نکته آگاه میباشند). موی بور میان طایفه قابیل الجزیره دیده میشود ولی تحقیقات دقیق نشان میدهد که آنان ازمردم مدیترانه‌اند منتهی باعدهٔ دیگری از اقوام کمی مخلوط شده‌اند.

محل دیگری که مورد توجه ماقرار دارد، قسمت مشرق و کوهستانهای لبنان و سوریه است. مردم لبنان ودروز اگرچه عربی حرف میزنند، اما شکل وشمایل آنان بکلی غیر ازعربها است. بسیاری از آنان تنومند هستند،پاهای کوتاه وسینه پیش آمده‌وگردن کوتاه وسرین پهن وصورت پهن دارند دست وپای آنان پهن و ستبر است و در این قسمت برعکس بدویان میباشند. ورنگ موی آنان تیره وقهوه‌ای، رنگ تخم چشمشان زرد روشن و پرمو هستند و از جوانی موی آنان میریزد آنان بیشتر باهالی باواریای آلمان وایتالی شبیه میباشند وبطور قطع از مردم نژاد مدیترانه نیستند بلکه از مردم آلپ هستند، ولی درعین حال بامردم مدیترانه نیز مخلوط شده‌اند،گرچه مردمان‌خالص مدیترانه هم در آن نقاط دیده میشود ولی اکثریت مخلوط از هر دو نژادند. هزاران نفر ازاینان بامریکا مهاجرت کرده‌اند وازمیان آنان مورخین ودانشمندان اجتماعی‌زیاد بیرون آمده است. (۱)

قدم دیگری که ازطرف مشرق جلو برویم بکوه های شمالی زاگرس وفلات شمالی ارمنستان میرسیم. قسمت عمدهٔ سکنه زاگرس کرد هستند که ازحیث‌نژاد وفرهنگ نقطه مقابل‌ریفی‌هاقراردارند ومانند ریفی‌ها دردره‌های دوردست اقامت گزیده کم‌ترباخارجیان آمیزش دارند. مانند ریفی ها اکثرشان از مردم مدیترانه ولی استخوان بندی درشت آنان میرساند که مردم شهرنشین وصحرائی نبوده‌اند. در میان اینان عده‌ای هستند که مثل مردم شمال اروپا آرواره‌های فرورفته، دندان های درشت و موی بور وچشم زاغ دارند. وعده معدودی هم مثل‌مردمان ریف صورت‌پهن دارند اماقدشان کوتاه‌وهیکلشان قوی است، گردنشان‌کلفت و کوتاه، سرشان بزرگ ودراز اندام است. صورتشان پهن

۱ـ مخصوصاً دکترعفیف تانوس که خدمات مهمی بدولت امریکا انجام داده وپرفسور فیلیپ حتی استاد دانشگاه پرینستن و پروفسور ان ـ ا ـ فارس استاد دانشگاه بیروت در این زمینه‌ها قابل ذکر میباشند. (مؤلف)

وآرواره آنها درشت ولب بالایشان درازاست . این اشخاص موی زیادی ندارند و از سایرین خیلی متمایز نیستند وتصور میرود بقایای مردمی قدیمی میباشند که بواسطهٔ پارهٔ علل جغرافیائی ازمدتها پیش در کوهستان مانده‌اند، وبهمان جهت برعکس مردم مدیترانه استخوانشان درشت و آرواره آنها سنگین میباشد . بطوری که من در سال ۱۹۴۶ آزمایش کردم ازسی وچهارنفر کرد شکاك دوتای آن چشمشان سبز است وازدوتای دیگر یکنفر چشمش آبی و دیگری قهوای تیره رنگ است و آن کس که چشم قهوه‌ای رنگ داشت ملائی بود که از خارج بآنجا آمده بود والبته هیچ چیز بهتر از این نمیتوانست وضع رشد ونمو داخلی کردها را معین کند.

دو دسته از مردم دیگر این ناحیه که سرهای پهن بزرگی دارند یکی ارامنه و دیگر آسوریان میباشند . آسوریان بمناسبت اینکه درقسمت جنوبی‌تر زندگی میکنند چهره ورنگ مو وتخم چشمشان تیره شده ، صورت ودماغشان پهن است ومخلوطی از نژاد مدیترانه وشاید مردم‌آلپ میباشند .

ارامنه ازحیث اختلاط وامتزاج و از حیث اختلاف شکل و صورت در منتهی الیه این قسمت قرار دارند ، بقسمی که درمیان آنان اشخاص شبیه به نورمن‌ها بور وزاغ پیدا میشود، وبعضی دیگر قیافه مغولی دارند ولی بیشترشان کمی‌زاغ وبور وسفیدهستند. عده‌ای هم مثل عربها استخوان بندی کوچك وعده‌ای مثل افغان‌ها استخوان بندی درشت ورنگ تیره دارند ومخلوطی از نژاد مدیترانه و آلپ بشمار میآیند .

ارمنی‌ها بطورکلی پرمو هستند ، عموماً دماغشان بزرگ است. بعضی ازاین ارمنیها مانند رانندگان کامیون که من درتبریز دیدم خیلی قوی هیکل وتنومند میشوند وبطور کلی ارمنیها نسبت بآنان که در میانشان زندگی میکنند درشت‌تر هستند . (ارمنی ها هم در ایران مانند آسوریان و لبنانی ها درآمریکا بآسانی تشخیص داده میشوند .)

اگر قدری جلوتر بطرف شرق برویم ، بدسته دیگری ازمردم برمیخوریم که درباتلاقها درنزدیکی رود هیرمند مشغول صیادی هستند ، و در تمام فصول سال ماهی و پرنده شکار میکنند . گرچه نژاد اینان مخلوط با دیگران شده و بعضی از آنان آشکارا ازنژاد مدیترانه هستند، معذالك میان همین‌مردم افرادی دیده میشوند که منتسب به یك نژاد واصل جداگانه قدیمی میباشند. اینان شبیه بمردمان بدوی یعنی سکنه قدیمی استرالیا ومردم «اینو» اهالی شمال ژاپون هستند، اینان باعضلات محکم وپهن ودرشت وتن پرمو وصورت پهن ، ساکت وآرام بعنوان نمونه اعصار گذشته درمقابل شما میایستند . راننده

من که ازنژاد ارمنی وآسوری واهل ایران بود ، همینکه درزابل این افراد را دید بمن چنین گفت :

« پرفسور اینها همان آدم‌هائی هستند که شما اسکلت آنها را از مغاره‌ها بیرون میکشید» من گمان میکنم که آن راننده خیلی اشتباه نکرده بود .

بسیاری ازافغانها ، بسیاری ازایرانیان مقیم خراسان وپات‌های سرحدی چون خیلی صورتشان پهن واستخوانشان درشت وقوی هیکل هستند، لذا ازاین حیث بمردم مدیترانه شباهت ندارند ، ولی ازحیث مو کاملا ازآن نـژاد میباشند . بعقیده من اینان مخلوطی ازنژاد قدیمی مدیترانه وشکارچیان ویا اینکه اصلا از نژاد شکارچیان بوده و بتدریج داخل مرحله مدیترانه میشوند ویا اینکه هردو قسمت درآنان صدق میکند .

این تیرهٔ قدیمی دربراهوئی نیزوجود دارد . اینك یك حاشیه دیگر ازنژاد سفید باقی مانده که باید مورد مطالعه قرارگیرد : اینان را کافر میگویند وهنوز بطور کامل دربارهٔ آنان تحقیق نشده است . بیشترآنان زاغ وبور هستند وشاید به یك نژادی تعلق دارند که اساس‌آن‌قدیمی‌ومنقرض شده، اما‌این احتمال است وبعداً باید درآن باره‌تحقیق شود . درجنوب عربستان مخصوصاً درحضرموت وذوفار مردمانی هستند که سر کوچکی دارند وموی‌شان مجعد میباشد ومانند صیادان کنارهیرمند، انعکاسی‌ازسکنهٔ قدیمی‌جنوب هند وماوراء آن بشمار میآیند . وچون درمقابل سرما و گرما فرقی نکرده‌اند ، ممکن است ازنژادهای خیلی قدیمی باشند . اما این موضوع هم قابل مطالعه وتحقیق میباشد .

اینها مطالبی بود که در بارهٔ سفید پوستان خاور میانه (غیر از نژاد مدیترانه) ذکر نمودیم که : چهره وشمایل آنان زننده است وغالباً درپناهگاهها مانده اند وبعضی از آنان برای تهیه کار بشهرها رو آورده‌اند، بیشتر آنان درماوراءبحار دیده میشوند وکمتر میان مردمی که با آنها مجاورند مشهود هستند .

کلمهٔ اسلام چنانکه گفتیم علاوه برخاورمیانه بقسمتی از افریقا (ماوراء خاور ـ میانه) وقسمت دیگر آسیا وجزایر مجاور آسیا اطـلاق میشود . بسیاری از سیاهـان افریقائی ومغولان مسلمان هستند ، ولی در محیط خاورمیانه نیستند . کسانی که در جده اقامت دارند میتوانند این قبیل مسلمانها را در آنجاکه یك بندر مقدسی است مشاهـده نمایند (مثلاکارمندان شرکت نفت جده این فرصت را دارند). حال اگر یکی از علماء جامعه‌شناسی درجده باشد ومراقبت کندمیتواند مجموعهٔ افسانه مانندی ازشکل وصورت کسانی بردارد که در اراضی دورافتاده اقامت دارند ومسلمان هستند. حقیقتش‌را بخواهید

این وظیفه جامعه‌شناسان اسلام است که فعلا چند نفری از آنان موجود میباشند.

گرچه در همین خاور میانه که موضوع کتاب ماميباشد. عده‌ای سیاه پوست و مغول مسلمان نیز زندگی میکنند، ولی اینان در اقلیت میباشند و بودن آنان در این نواحی یك سوابق تاریخی دارد. سیاه پوستان از سه‌راه بخاور میانه آمده‌اند: از مغرب سودان به شمال افریقا وصحرا واز طریق رود نیل بداخل مصر؛ و از اقیانوس هند و یا دریای قرمز باکشتی- اینان پس از اسلام درسودان وافریقای شرقی بوسیله بازرگانان عرب وارد این نواحی شده‌اند وغالب آنان بعنوان‌برده آمده‌اند وبکارهائی اشتغال یافته‌اند که مهمترین آن از اینقرار است:

در واحات صحرا، در تمامه (سواحل یمن)، در دره‌های گرم حضرموت که عربها وبربرهای سفید پوست نمیتوانستند زراعت کنند این سیاهان بزراعت اشتغال داشته‌اند. در شهرهای مهم مراکش این سیاهان بهترین گارد مخصوص سلطانهای مستبد میشدند. یعنی مأموریتی که بهیچ کس جزاین سیاه پوستان مورداعتماد واگذار نمیشد. درصحرا از این سیاهان مأمورین مسلحی برای جلوگیری از هجوم قبایل تشکیل میدادند؛ زنان سیاه همراه اربابهای خودشان، (افراد ایل طوارق) در میدان جنگ و هجوم شرکت میکردند وهنگام صلح بواسطه پوست صاف ونرمی که دارند مورد توجه پسران‌اشراف مراکشی بودند. درعربستان غالب این‌سیاه پوستان در رکاب اربابان‌خود بمیدان جنگ میرفتند وصمیمانه بنفع آنان میجنگیدند وارباب‌های آنان نیز مثل پدر باآنها محبت می‌کردند. درکشتی‌های بازرگانی که از بصره وکویت خرما میبردند، سیاه پوستان آشپز می‌شدند.

از مراکش‌تااستانبول وتاسمرقند، خواجه‌های‌سیاه پوست مراقبت امور حرمسرا بودند ویکنوع‌فرمانروائی غیر محدودی برمحبوبه‌های سلاطین‌اسلامی داشتند.مخصوصاً سلاطین آل عثمان بقدری باآنان اهمیت میدادند که ببعضی‌ازآنها پستهای مهم دولتی‌مثلا استانداری واگذار میکردند. از مراکش تاعراق بسیاری از این سیاه پوستان آزاد شده بمشاغل مختلف از آن جمله آهنگری اشتغال دارند.

در امریکا اینطور شایع است که مسلمانات وبویژه عربهاکمتر از مردم آمریکا بسیاه پوستان توجه دارند ولی این‌حرف حقیقت ندارد، عربها نسبت بسیاه پوستان‌اعتماد ومحبت دارند وغالباً آنها را آزاد میسازند. مسلمانانی که از نژاد سیاه پوست هستند در ممالك اسلامی ازهرحیث آزادی دارند، میتوانند هرشغلی راکه بخواهند انتخاب کنند.

حقوق آنان مثل دیگران مساوی است ، فقط در تصدی پارهٔ مشاغل محدود میشوند. در مسئله ازدواج هم عربها (لااقل عراقیها) آنقدرها متمایل بسیاه پوستان نمیشوند.بدترین دشنام آنان این است که از نژاد سیاه پوستان باشند .

خرید وفروش برده از مدتهاپیش بوسایل مختلف ممنوع گشت، وفقط درعربستان سعودی باقی مانده است و در بعضی از کشورهای دیگر بطور رسمی و نیم رسمی باقی مانده است. در مراکش هرسیاه پوستی که بمقامات رسمی مراجعه کند وخود را آزاد بخواند آزاد میشود، ولی تاایام جنگ اخیر باز هم سیاه پوستانی بودند که نمیخواستند ویا جرئت نمیکردند چنین اظهاری بکنند ودر نتیجه بطور قاچاق خرید وفروش برده ادامه داشت. در عربستان سعودی باآنکه بردهفروشی آزاد است معذالك رواج ندارد و ظاهراً برای آن است که کشتیهای بریتانیا از حمل آنها خود داری میکنند.

خرید وفروش سیاهپوستان در اثر انتشار اسلام در افریقا وآمد وشد بازرگانان مسلمان بآن نواحی آغاز شد، ولی آمدن مغولان بخاورمیانه چنان‌نبود، ایان درزمان چنگیزخان بخاور میانه آمدند ولی رد شدند وبگوشه و کنار متفرق گشتند. وفقط در قرن دهم میلادی نهضت اساسی ترکها در خاورمیانه‌پدید آمد وفقط عده‌ای از ترکمنها همراه مغولان در گرگان ماندند وبعضی از آنها در شمال عراق ودر ناحیه کرکوك و سوریه اقامت گزیدند، در آناتولی ترکها تامدت زیادی اکثریت داشتند ولی چند قرن طول کشید تاآنان قبول اسلام نموده و نهضتی ایجاد کردند .

امپراتوری قدیم عثمانی قسمتی از موزائیك ما را تشکیل داد ودرجوار یونانیها ارمنیها - کرد ها بصورت مستقلی درآمد . پس‌از واژگون شدن امپراتوری عثمانی و ختم جنگ جهانی اول وپیدایش جمهوری ترکیه آنوضع عوض شد ، از آن پس ملیت بوحدت نژاد ترکان ترکیه تعبیر گردید . صدها هزار یونانی بیونان رفتند و بجای آنان ترکهای مقیم یونان بترکیه آمدند، ارمنیها که کشته نشده بودند هزار هزار از ترکیه رفتند و کردها که ماندند بدبخت شدند. ولی از نظر نژادی این‌نقل وانتقال چندان‌مؤثر نبود،چون موقعی که ترکها بآناتولی آمدند مغول بودند ولی‌بواسطه ازدواج باقفقازیان ومسیحیان بالکان چنان تغییر شکل دادند که حالا در تمام آناتولی یك ترك شبیه بمغول پیدا نمیشود. اکنون ترکها مانند همسایگان خود مخلوطی از نژاد مدیترانه آلپ گشته‌اند.

اما در میان ترکمن‌ها آثار و علائم مغول زیاد است و با آنکه ترکمنها هم با دیگران ازدواج کرده‌اند ، معذالك بعضی از اشراف آنان هنوز افتخار دارند که از نژاد

مغول هستند؛ صورت پهن و گونه‌های برجستهٔ آنان نیز گواه این‌مدعا میباشد، همینقسم چشمان مورب آنان دلیل این مطلب است ولی زاغی وبوری بعضی از آنان نشان‌میدهد که از نژاد نوین نیز بهره‌ای دارند.

مردم آذربایجان که‌بزبان‌ترکی سخن میگویند (آذربایجان‌ایران‌مرکزحکومت مغولان بوده است)، نیمی از ترکمن‌های‌مشرق میباشند. غالب آنان شبیه بنژاد مدیترانه هستند اما بعضی‌از آنان سرپهن وآرواره دراز دارند وبعضیها ازحیث چشم شبیه‌بمغولان هستند . قشقائی‌های مقیم جنوب زاگروس نیز دارای همین وضع میباشند. (۱)

اما نژادهای مغول خالص مقیم خاورمیانه بیشتر در قسمت‌های شرقی هستند. بقسمی که‌در پارهٔ از دهات گرگان سکنهٔ‌محلی عیناً مغول مانده‌اند. از آن جمله قرقیزها که‌ده پانزده سال قبل ازاتحاد جماهیر شوروی فرار کردند، اینان بیشتر عرابه‌چی‌شده‌اند ودر ظرف این مدت کوتاه شخصیتی پیداکرده‌اند. عده دیگر از قرقیزها بافغانستان پناه آورده‌اند. بربرهای‌شیعه مذهب که بفارسی حرف میزنند ومیان هرات‌ومشهدپراکنده‌اند کاملا مغول هستند ، وازقرار مذکور از بقایای دورهٔ چنگیزی میباشند؛ و بیشترشان در شهرها بعنوان آشپزکار میکنند . ازبکها که در ترکستان خاص اقامت دارند ، از هر جهت مغول میباشند ومیان قرقیزها وترکمنها مأوی گزیده اند. بعضی از آنان نیز در کرانه جنوبی جیحون در افغانستان اقامت دارند وقسمت عمده سکنهٔ بلخ را آنان تشکیل میدهند .

گاه اتفاق میافتند که مسافرین در بعضی‌از نقاط حضرموت عده زیادی مغول میبینند که شبیه بعربها وافریقائی‌هامیباشند، یعنی استخوان‌بندی‌آنان ظریفتر است.اینان فرزندان بازرگانان حضرموت میباشند که از زنان جاوه‌ای و مالائی یعنی هند شرقی بدنیا آمده‌اند .

در حال حاضر مردم خاورمیانه تقریباً در نواحی معینی محدود مانده‌اند ، ولی سابق بر این چنان نبود ،کاروانهای بازرگانی از چین بایران میآمد واز مراکش بمصر بازمیگشت. ایرانیان تااسپانی میرفتند (بعقیده بعضی‌ها کلمهٔ استاد از ایران باسپانی رفته است) واهالی آندلس تا هندوستان میآمدند. آنوقتها گذرنامه وروادید مانع آمد و شد نمیگشت. مردم‌خاورمیانه فنون وصنایع وهمچنین نژادخودرا دراطراف منتشرمیکردند، حتی اقلیت مسیحیان بحرمسرای مسلمانان راه داشتند . یعنی مسلمانان زنهای مسیحی

۱ـ تحقیقات مؤلف راجع بنژاد مردم آذربایجان سطحی بنظر میرسد. (مترجم)

میگرفتند، همین قسم یهودیان ثروتمند، پس از قبول اسلام بادیگران ازدواج میکردند، و این وحدت نژادی مردم خاورمیانه بسبب همین تحولات انجام یافته است.

مثل اینکه در خاورمیانه اختلاف نژادی برای ایجاد اختلاف کافی نیست. و لذا مردم آنجا پارهٔ اختلافات مصنوعی ایجاد میکنند؛ شکل واستخوان بندی را عمداً یا من غیرعمد تغییر میدهند: مثلا اگر بپشت سر یك پیرمرد لبنانی نظر بیندازید خواهید دید (البته بی‌مو بودن سر او هم کمك خواهد کرد) که پشت گردن او پهن و صاف وافقی و پائین آمده است، این‌پهنی وصافی‌کله سر را بطور قله بالا برده و گوش‌هارا طوری قرار داده که‌بلاله گوش بر گشته‌اند. حال‌اگر این‌مرد بطورنیم‌رخ متوجه‌شما شود خواهیددید که فاصلهٔ از سوراخ گوش او تاپشت گردنش کم است، ولی فاصلهٔ سوراخ گوش تا دماغ طبیعی میباشد وچه بساکه دماغ بواسطه فشاری که از پشت وارد آمده برجسته میشود.

این شکل سر در اثر قنداق و گهواره پیدا میشود. یعنی مادر یا پرستار بچه را طوری در گهواره وقنداق میپیچد که‌شانه‌هایش‌پائین‌میافتد وسرش در آن محیط محدود حرکت میکند وبجای اینکه بدو طرف بر گردد فقط بپشت سر برمیگردد، پایش معمولا سفت وسخت است. مادر بچه را باگهواره بدرخت میآویزد ویا روی زمین کنار مزرعه میگذارد ومشغول کار میشود وباینترتیب سر بچه پهن میشود، اساساً سر پهن میان آنها مطلوب است. بعضی از مادرها پیشانی بچه را با دو دست فشار میدهند تا پهن بشود و دماغشان را بالا میکشند.

باین طریق یکنوع سر و صورت موسوم بدیناری و یا ارمنی پدید میآید که دانشمندان اجتماعی آنرا نژاد مخصوصی میدانستند. مردم لبنان ـ سوریه ـ دروزیها ـ ارمنیها ـ آسوریها ـ بعضی از کردها ـ گیلکها ـ ترکمنها ـ قرقیزها وشاید دیگران این عملیات را انجام میدهند وبدین‌ترتیب اختلاف شکل وسر وصورت مردم خاورمیانه را بر آنچه که هست میافزایند.

گرچه طرز آرایش وریش بقدرورزش سر وکله درخاورمیانه مهم نیست، معذلك آنهم برای خود یك اختلافی است. مثلا مسلمانان سالخورده شیعه یا سنی اگر بفرقه و یا مسلکی از مسلکهای عرفانی منتسب نباشند سر خود را میتراشند و ریش را کوتاه مینمایند، جوانان غالباً ته‌ریش میگذارند. درهرصورت ازنظرریش وموی سراختلافات زیادی میان مسلمانان هست. عربهای بدوی از جوانی گیسو میگذارند وآنرا میبافتند و چهارحلقه، بنام‌حلقهٔ محبت از آن درست میکنند. بربرهای کوهستانی معمولا یك تاگیس

دارند که بطرف راست یاطراف چپ‌یاوسط میافکنند وهمین چپ وراست انداختن گیسو علامت‌انتساب بخانواده مخصوصی میباشد . ایرانیهای قدیمی وسط سر را میتراشند و دو طرف سر زلف میگذارند . یهودیان متعصب پشت سر را میتراشند و از وسط سر زلفی میگذارند که تا پیشانی بیاید واز دوطرف تا روی شقیقه ها آویزان گردد .

پیشوایان روحانی ریش بلند دارند. فرقه‌ای درقاویه شمال افریقا وهمچنین مردم حضرموت سبیلها را میتراشند وریش میگذارند (دوست من فردیك لوسین سوگند یاد میکند که موقع حفاری درتورنگ تپه درسال۱۹۳۳ رئیس یکی‌ازترکمنها را دیدم که ریش او دوشقه بود وزیر چانه‌اش بهم بافته شده ومانند دم توی پیراهنش فرو رفته بود) .

صوفیان گناباد خراسان سبیلهای بلند انبوه میگذارند . ترکها و ارمنیها هم در سابق سبیل‌کلفت بلند داشتند ، ولی حالا فقط در نواحی آلبانی وقره داغ بیادگار ترکها باقی‌مانده است. بسیاری از ارمنی‌هاوآسوری‌های خاورمیانه سبیل‌پشت‌لب نازك‌میگذارند وآنرا سویس مینامند. حال بیائیم سر رنگ‌کردن مو که آنهم ترکیباتی دارد: درمیان عربها سادات ومردمان مقدس ریش‌خودرا حنا میبندند. درایران برای پنهان داشتن‌موی سفید‌ِپیری حنا میبندند.

زنان رنگ موی خود را همه نوع تغییر وتبدیل میدهند. همین قسم در موقع عروسی ویا پیش آمدهای مشابه دست وپا را حنا میبندند . زنان فاحشه دست مشتریان خود را حنا میبندند، که تا رنگ حنا باقی است از نزد آنان نروند.

زنان عرب و بربر بازوها ودست و صورت وگردن وپا و بدن را خال میکوبند . علائم خال‌کوبی هرقبیله جداگانه میباشد، بعضی ازافراد قبایل بربرمیانه اطلس ومراکش (مردها) آخر دماغ خود را خاج کوچکی خال‌کوبی میکنند . زیر ابرو برداشتن وسرمه کشیدن درچشم معمول است، تابدان وسیله چشمها بزرگ‌جلوه‌کند. وچنانکه میدانیم اخیراً در امریکا و اروپا نیز این کار مد شده است . بعلاوه عربها سرمه را برای معالجه چشم هم بکار میبرند. در جنوب عربستان نیز برای حفاظت چشم ازنور آفتاب ازسنگ مرمر سبز استفاده میکردند و همین قسم در همه جا زنان سرخاب میمالند .

طرز لباس پوشیدن نیز مختلف است . مسلمانان مثل یهودیان سرپوشاندن را علامت احترام میدانند و عمامه را محترمین پوشش سر میشمارند . عمامه معمولا باید بزرگ باشد، تاآن‌اندازه که اگرعمامه‌را بگشایند بتواند کفن‌صاحب عمامه بشود وعمامه راروی‌شب کلاه نمدی و یا پارچه‌ای ساده ویاگلدوزی میبندند . شب کلاه مردان مقدس

زردوزی وابریشمی نمیشود وباید ساده باشد . اندازهٔ عمامه وطرز پیچیدن آن نیز معانی خاصی دارد وحال و وضع مقام دارندهٔ عمامه ازعمامه‌اش معلوم میگردد که شخص موقر و یا سبك ، محترم و یا عادی میباشد .

عمامهٔ سبز مخصوص کسانی است که مکه رفته‌اند (۱) وهمینقسم مخصوص ذریهٔ پیغمبر یعنی اولاد ام‌کلثوم ورقیه وزینب میباشد و عمامهٔ آبی رنگ مخصوص فرزندان فاطمه دختر دیگر پیغمبر همسر امام علی است . مردم ریف عمامهٔ زرد سر میگذارند که معمولا این عمامه‌ها را در لیون (فرانسه) تهیه میکنند. افغانها وپاتها وبلوچها عمامهٔ سفید بزرگی سر میگذارند که دنباله آن تا روی شانه میآید .

یهودیان قدیمی یك کلاه نمدی سیاه کوچك روی آن قسمت از سر که تراشیده است روی‌کلهٔ خود میگذارند وروز شنبه ، آن شب کلاه قرمز میشود .

پیش از اینکه مسیحیان امپراطوری قدیم عثمانی لباس اروپائی بپوشند (ارامنه مسیحیان‌لبنان وسوریه وغیره)، کلاه نمدی‌سرمیگذاردندودور آن پارچه‌ای میپیچیدند. کلاه لبنانیها وارمنی‌ها یکنوع کلاه قرمزمخروطی‌شکل (ظاهراً مقصود مؤلف فینه است. مترجم) بوده که بتناسب سر خودشان تهیه میکردند. کلاه آسوری‌ها سفید بود،زرتشتی های یزد و کرمان عمامه گشاد شل و درهم برهم سر میگذاردند و اجازه نداشتند که عمامه های خود را مثل عمامه مسلمانان محکم بپیچند .

وقتی که در سال ۱۹۳۳ من در یمن بودم، مسیحیان مجبور بودند کلاه پوستی قره گل که معمولا پوست آن در آسیای مرکزی فراوان است سربگذارند .
این نوع کلاه پوستی که ازپائین بطرف بالا پهن وبزرگ و مانند یك گردونه است هنوز درمیان ترکمنهای گرگان معمول‌است. این کلاه مطابق با اندازهٔ سرپهن ترکان میباشد. افغانها هم از این نـوع کلاه های جوربجور رنگارنگ سرمیگذارند . ترکان عثمانی سابقاً فینه داشتند، ومشهور است که فینه ازروم شرقی به ترکیه آمده‌است. فینه از ترکیه بمصر و شمال افریقا رفت و فرنگی ها شهر فاس را بمناسبت اینکه در آنجا فینه (فز) میساختند بنام فز میخوانند . در ترکیه فینه منسوخ شد ، اما درمصرمعمول است . در شمال غربی افریقا فینه در شهرها متداول است . غالب متمولین و محترمین آن نواحی روی فنیه پارچه سفیدی می پیچند ، بقسمی کـه نوك فنیه از بالا پیدا میشود . افسران

۱ــ تقسیمات رنگ عمامه از نظر سبز برای حاجیان وسادات منتسب بدختران پیغمبر اکرم چنانکه معلوم است حقیقت ندارد. (مترجم)

پلیس مراکش فینه منگوله دار بسر میگذارند ودرایام قدیم پلیس‌های ایران نیز فینه داشتند . قبطی‌های مصرفینه خاکستری رنگ داشتند . پیش از رضا شاه پهلوی ایرانیان کلاه‌های بلندکله قندی سیاه وتیره رنگ سرمیگذاشتند ولرهای ایران کلاههای بزرگی بسر میگذارند. پس ازرضا شاه آن کلاههای سابق برگشته است. کردها درموقع رضاشاه هم کلاه خودرا تغییرندادند وهنوز هم کلاههای باستانی‌جوربجور خود را حفظ کرده‌اند مخصوصاً طایفه شکاك که کلاه نمدی سفیدآنان مثل قارچ است واطراف آن پارچه سیاه ویاآبی‌رنگ می‌پیچند.

رضا شاه ومصطفی کمال درایران وترکیه اصرار داشتند که چون کلاه‌ها وفینه ها وعمامه های جوربجور علامت ارتجاع و کهنه پرستی است ، لذا باید همهٔ ایرانیان و ترکان کلاه فرنگی لبه دار سربگذارند . اما عربها دراین باره اقدامی نکردند و همان کوفیه و عقال راکه باگرد باد بیابانها تناسب دارد مثل سابق حفظ کرده‌اند .

علاوه برکلاه لباس مردم خاورمیانه هم جوربجور است . یهودیان معمولا لباس سیاه وزرتشتیان لباس زرد ، قبطی‌ها خاکستری و سوسی‌ها (۱) آبی رنگ تن میکنند. عربهای شهر نشین لباس سفید میپوشند . اما نخاسان یعنی دلالان برده ، لباس روی‌آنان قرمزاست . اگر عرب شلوار بپوشد شلوارش پیدا نیست. معمولا عربها زیر شلواری پا میکنند، کردها وترکمن‌ها ومسیحیان یك نوع شلوار گشاد میپوشند که ازشلوارهای ما راحت تراست .

علاوه براین اختلافات اساسی، درمیان خاورمیانه وضع اشیاء تجملی مانند تسبیح وشعارهای دینی‌مثل‌خاج وامثال‌آن ازحیث جنس‌وساختمان وسایر ممیزات هرطبقه معین است . باین ترتیب هرکس بخوبی ازوضع اجتماع وطبقاتی دیگری آگاه است وهرکس رامیشناسد که چکاره است وازچه مردمی است ودرنتیجهٔ‌این اطلاعات بی‌جهت‌سرگردان نمی‌ماند ، وموجب خشم ویا تعجب خود ودیگران نمیشود . البتهٔ در جامعه‌ای که وضع زندگانی باستانی‌آنان این اختلافات را ایجاد کرده ، حفظ این‌قبیل ممیزات ظاهری مفید است ، وازآنرو اقدامات اخیر پادشاه مصر ونایب‌السلطنه عراق (۲) درآزادگذاردن مردم برای انتخاب لباس کاربسیارعاقلانه‌ای است چنانکه اکنون درشهرهای بزرگ مصروعراق لباس اروپائی اکثریت دارد . اما دردهات و کوهستانها لباس قدیمی معمول میباشد .

---

۱ ـ سوسی . ۲ـ اکنون درمصر پادشاه نیست ودرعراق هم بجای نایب‌السلطنه ملك فیصل سلطنت دارد واین اظهارات مؤلف مربوط بسابق است. (مترجم)

درشمال افریقا که سیاست های اروپا زمام امور را بدست دارد نه تنها مردم متمول و آزاد منش لباس اروپائی تن میکنند بلکه فقراء هم اگر بتوانند از لباس فرنگی استفاده مینمایند. عربها و بربرهای متمول گرچه کت وشلوار فرنگی در بردارند اما روی آن جلاب (لباده) دارند وفینه سر میگذارند وباین طریق سنن دیرین خاورمیانه را نگاهداشته اند که هرقومی و طبقه‌ای باید لباس خودش را بپوشد.

حال قدری هم ازاخلاق وطرز فکر مردم بگوئیم که بااین لباسهای جور بجور وبآن سرهائی که در نتیجه قنداق و گاهواره بآن شکل در آمده وبا آن اندام‌های مختلف چگونه فکرمیکنند، وچه نظرهائی دارند، وبا آن طرز محیط وتربیت خاص وآن نوع ثروت اجتماعی وعملیاتی که روزانه مشاهده مینمایند چه معنویات وخیالاتی برای آنان پدید میآید؟ آیا مردم ریف مثل مردم شهرنشین فکرمیکنند؟ آیا رفتار یهودیان میلاه هنوز مثل سابق است و آیا یك ارمنی درموقع تصدی یك مقامی چه قسم عملی میکنند؟

عقیدهٔ مردم عادی خاورمیانه آن است که هرقومی و هرطبقه‌ای در آن سرزمین دارای یکنوع رفتار و فکر و عقیده مخصوص بخود میباشد. و لزومی ندارد که من نمونه‌ای ازاین تصورات راشرح بدهم زیرا خواننده میتواند ازمطالب سایر فصول آنرا دریابد فقط باید ارزش واقعی این موضوع مورد توجه قرار گیرد که بفرهنگ وتمدن شخصی افراد درخاورمیانه کاملا مربوط میشود. این موضوع از آنرو مهم است زیرا بمنزلهٔ مواد منفجره است وهرنوع شکست ویاپیشرفتی که درممالك خاورمیانه ازنظر آشناساختن آنان باتمدن غرب روی میدهد کاملا مربوط به مناسبات مشترك اجتماعی افراد آنسرزمین میباشد وما که ازدور ناظر این جریانات هستیم باید موضوع را بطور روشن درك نمائیم.

علمای اجتماع همانقسم که انتظار میرود دراین باره اختلاف نظر دارند. اختلافات آنان بدوشکل است، باین قسم که بعضی ازآنان میگویند درسراسر جهان اختلاف نظر وفکری درمیان عموم اقوام مختلف موجود است واین اختلاف هم خیلی عمیق میباشد. دستهٔ دیگر منکر این قضیه اند که تمدن وفرهنگ باعث تغییر شخصیت میگردد، آنان که معتقد بوجود این اختلافات هستند بدودسته تقسیم میشوند: بعضی‌ها آن اختلاف را مولود محیط وبعضی دیگر ارثی میدانند. جناح چپ دسته اول معتقدند که همان تربیت اولیه یعنی طرز شیر دادن، گهواره گذاردن و قنداق کردن وتنظیف در پرورش فکر و نظر افراد مؤثر است، بقسمی که پس ازسن دوسه سالگی سایر عوامل محیط مانند طرز غذا خوردن و کار کردن آنقدرها اثر ندارد. واما جناح راست آن عده از دانشمندان اجتماعی اساس

خواص طبیعی اجسام را سند خود قرار داده‌اند ومعتقدند که ساختمان ابدان هرمردمی بالارث یك نوع مخصوص میباشد و همانطور که ساختمان بدن آنها فرق میکند طرز تفکر آنان نیز مختلف است.

من‌هم معتقدم که طرز تفکر اقوام مختلف مشرق باهم فرق دارد وچه بسا مطلبی راکه من به یك ترك گفته‌ام واورا خشمگین وعصبانی دیده‌ام، اگربه یك ایرانی هم گفته باشم اورا کاملا خونسرد ومؤدب می‌بینیم. البته درحدود یك سلسله مسائل منطقی که گاه هم‌درمعرض اشتباه قرارمیگیرد ممکن‌است شخص خارجی بتواند وضع راه وروش افراد هرقومی‌را ازظواهر اودریابد ودرهرحال‌من‌میتوانم بگویم که وراثت ومحیط هردو در رفتار وپندار اشخاص مؤثر است وهر کدام از این دو نیرو دیگری را محدود میکند.

بسیار دشوار است که بگوئیم مرد کوهستانی ایلاتی همان خواص خشونت و توحشی را که پیوسته از زمان کودکی و جوانی در خاطرش مانده از یاد میبرد. و افتخارات قبیله ویا چیزهائی که موجب سرشکستگی‌آنان بوده، مثلا کشته شدن عمو علی دربیست سال گذشته رافراموش میکند. هم‌چنین نمیتوان گفت که عواملی از قبیل تغذیه، تمرین‌های‌ورزشی، بودن یانبودن هوای کوهستانی که دروضع مزاج افراد مؤثر است نمیتوانند درضعف ویانیرومندی افراد بی‌اثرباشد. ویااینکه‌منطق‌استفاده‌از آتش،اعتقاد بقوای‌ماوراءطبیعت‌انسان‌را ازحیوانات‌پست‌متمایزمیسازد.آنچه که‌انسان‌میشنود،میخورد وراجع بافکاروعقاید خود ازیك‌محیطی استنباط میکند، خلاصه آنچه‌را که ازموقع زبان باز کردن‌میبیند ومیشنود ودرك‌میکندالبته‌درپندارو کرداراودرهنگام‌بلوغ مؤثرمیباشند.

تاآنجا که معلوم است مطالعات مربوط بشخصیت افراد ازنظر تمدن و شخصیت افراد درمحیط‌هائی انجام یافته که ازحیث شخصیت وتمدن محیط دورافتاده بودند. ولی درخاورمیانه قضیه برعکس است، چون دراینجا دسته ها واقوام مختلفی زندگی‌میکنند که هرروز باهم‌درتماس میباشند وافراد هر قومی با دقت ممیزات قومی خود را حفظ میکنند. چون مشاغل این‌دسته‌های مختلف متنوع است وکلید زندگی اجتماعی‌هرقومی همان مشاغلی است که عهده دارآن میباشد، لذا تماس روزانهٔ آن بواسطه همین تنوع مشاغل موجب میشود که اختلافات اصلی آنان روز بروز برقرار بماند ومستقر گردد.

حال اگرچه ذوق‌واستعداد شخصی یك فردی باتربیت محیط ووضع پرورش‌قومی واجتماعی خودش موافق‌باشد یانباشد، چاره‌ای جزتسلیم ندارد وباید نماینده افکاروعقاید قومی خودش بشود. اما شخصیت فردی این افراد درمیان قوم و گروه خودشان چیز

دیگری میباشد . مثلا در همین جامعهٔ امریکائی خودمان یك شاگرد بزاز باید بروی مشتریان خود تبسم کند، باآنان خوشرفتاری نماید اگرچه آنها نسبت باو خشن باشند. ولی‌همین شخص وقتی که خارج از محیط کار خود باشد ممکن است مانند خان مغول متکبر ومغرور گردد وازهمکاران خویش تقاضا داشته باشد درمقابل وی کرنش کنند. یا فلان یهودی که‌تمام روز دربازار میان توده‌های کالاآلوده وگرفتار مانده، همینکه شب بمنزل میرود ولباس خودرا تغییر میدهد وسروصورت را میشوید ، ازهمکاران ونزدیکان توقع همه نوع احترام مینماید . و یا دهقانی که هر روز صبح در برابر مالك تعظیم ، مینماید ، همینکه بده بر گشت ودهقانی فقیرتررا دید که گاو نراورا عاریه میخواهد در مقابل این شخص اخیر میخواهد متکبرتر ازمالك خودش بشود .

میتوان گفت که بطورکلی درمیان تمام افرادی که بصورت یك واحد یایك دسته درخاورمیانه زندگی میکنند ، خواص ومزایای انسان عادی یافت میشود . دراین‌مورد پیرمرد پرحرف ومتفکر ساکت،مرید ومرشد، کارگر وکارفرمایکسان هستند وهر کس که بخواهد از نزدیك این حقیقت را درك کند باید مدت زمانی درمیان آنان زندگی کند وطوری ازپذیرائی آنان بهره مند شود که احساس غربت نکند و در ضمن با دقت خوی وعادات انسانی آنانرا زیر نظر بگیرد وحتم نماید که این مطالب حقیقت دارد . بعلاوه خواهد دید و دانست که این اشخاص دارای دو شخصیت میباشند : یکی شخصیت مربوط بداخله خودشان و میان گروه و دسته خودشان ، و دیگر شخصیت خارجی که برای دنیای خارج بکار میبرند . حال اگر آن عواملی که مانند تغذیه ، تربیت ، پرستاری بچه ، اختلاف مشاغل و غیره که موجب اختلاف این اقوام گشته از میان برود شخصیت اول آنان یعنی شخصیت داخلی بتدریج ازبین‌میرود وشخصیت‌دومی که مربوط به‌خارجی وعمومی میباشد تقویت مییابد ونیرو میگیرد . یعنی درموقعی که اشخاص و اقوام وکسان خود را مانند افراد ملت خود بدانند و همه دنیا را ازیك نظر نگاه کنند ؛آنوقت است که شخصیت واقعی ویا ارثی افراد کاملا ظاهر میگردد و این موضوع هدف کلیه ملل ومردم آزادی خواه جهان میباشد ، وازهمین نظراست که باید اعتراف کنیم روش مردمان قدیمی خاورمیانه درمواقعی که انجام شغل و وظیفه خاصی نداشته‌اند بکلی آزادانه بوده است .

واین خود یك مسئله‌ای است که چگونه میتوان وحدت تمدن رابا‌حفظ‌شخصیت فردی تعمیم وتوسعه داد : البته حل‌آن محتاج مطالعه است .

۱۱

ده

تااینجا دربارهٔ مطلبی بحث کردیم که میتوان خلاصهٔ آنرا بقرارذیل فهرست‌نمود:
خاورمیانه نسبت بسایر قطعات جهان قطعهٔ خشکی است که از مواهب طبیعی سایر نقاط حاصلخیزومرطوب دنیابی‌بهره‌میباشد. مهمترین(۱) (اگریگانه نباشدمهمترین است) ممیزات آن موقعیت نظامی آن است که میان اروپا، قارهٔ سیاه افریقا و ممالك معظم آسیا مثل هندوستان وچین قرار دارد. ازآغاز تاریخ مردمان این سرزمین رابط تمدن ها بوده وچون در سرچهار راه دنیا واقع شده‌اند هزاران سال راهنمایان تمدن و فرهنگ جهانی بوده اند.

شاید مهمترین اقدام آنان این باشد که توانسته اند طریقهٔ یك نوع زندگانی مختلط ومرکب را ایجاد کنند، باین معنی که قطعات مختلف محیط را بصورت واحدی در آورند، نه‌اینکه هریك را بصورت جدا جدا نگاهدارند. برای انجام این منظور کلیه مشاغل را بطرز جالب وبدیعی‌تقسیم کرده‌اند که هرنوع کاری درمحیط وحدودمخصوصی قرار دارد. قسمت اول آن محیط نژادی بود که‌در فصل‌های سابق شرح دادیم واماقسمت دوم بسه‌شعبه منقسم شده که هر کدام از آنها موکول ومنوط بدیگری‌میباشد وعبارت‌است: اززندگی وکار درده، درصحرانشینی‌وچادر، درشهر که هر کدام ازاین‌قسمت‌ها بدیگری مرتباً سبزی، خواربار، چهار پا برای حمل و نقل، وآلات و افزار کار وکالاهای مورد لزوم مبادله میکنند. باین معنی که، ده وچادرنشین گوشت و لبنیات و پوست و پشم بشهر میدهد. نه‌تنها هریك از این سه طریق متکی بدیگری میباشد، بلکه هریکی ازاین سه طریق درقسمت خود متخصص‌است. ازاین سه قسمت، ده از هردوقسمت دیگر پایدارتر

۱ــ البته نفت هم از ممیزات مهم‌خاورمیانه میباشد ولی‌صحبت نفت از حدودمطالب اینکتاب خارج است. (مؤلف)

است و کمتر تغییر مییابد. بخصوص مردم آن که وضع آنان تقریباً دست نخورده میماند زیرا ده بندرت مورد تحولات اراده سلاطین و یا بازرگانان و یا تغییرات جوی قرار میگیرد، ده مستقلا غذای خودرا اداره میکند بدون اینکه محتاج صادرات وواردات باشد.

هم صحرانشینان وهم مردم شهر سبزی وخواربار وغلات و حبوبات لازم دارند. گرچه در شهرها هم کشاورزانی هستند که پشت دروازه‌های شهر مزرعه دارند وهمچنین ثروتمندانی هستند که از باغهای خود میوه بدست میآورند، ولی همهٔ این محصولات یك دهم میزان مصرفی عمومی نمیباشد.

دهاتی‌ها بیشتر حبوبات میکارند، این زراعت آب میخواهد. اگر باران زمستانی باشد جو و گندم هم بطور دیم بدست میآید. ذرت وارزن در پارهٔ نقاط که تابستان هم باران میبارد قابل زراعت است، در پارهٔ دهات که ذرت وارزن قابل زراعت است معمولا این محصول را در همهٔ اراضی پست میکارند که قابل آبیاری باشد. این دو نوع محصول نه تنها بذائقه مردم خاورمیانه مطبوع میباشد بلکه برگ وساقه آن برای گله ورمه علوفهٔ خوبی است. برنج که آب زیاد میخواهد از محصولات قابل توجه خاورمیانه بشمار میآید زیرا محصول آن ده برابر گندم وجو میشود.

پیدایش ده بستگی بپیدایش آب دارد. برای زراعت گندم وجو وحبوبات باران لازم است ودر پاره‌ای نقاط کوهستانی چاودار نیز میروید. ده جائی بنا میشود که آب برای نوشیدن مردم، دامها، آشپزی و گاهی هم گرمابه ویا آسیاب آبی بطور دائم بدست بیاید. بعلاوه باید آب دائمی آنقدر زیاد باشد که دهاتی بتواند کمی هم پیاز ویا ذرت و پارهٔ سبزی های مغذی وشاید کمی برنج هم باآن آب بدست آورد. اگر زمین حاصلخیز باشد دهاتی میتواند با همان آب مقداری از محصولات پرقیمت مثل زعفران و تریاك و روناس(۱) وتوتون هم بکارد.

از اینها گذشته باید زندگانی وکار دهاتی طوری باشد که چارپایان نیز تغذیه شوند. زیرا چارپایان نیز از عوامل مؤثر زندگانی دهاتی بشمار میآید. در بهار گله و رمه در خارج مزرعه‌ها چرا میکنند و پس از برداشت محصول مدتی هم در مزرعه ته مانده محصول را میخورند، ولی در زمستان کاه وعلف خشك میخواهند. قاطر ویابو و الاغ وامثال آن بجو وکاه ویونجهٔ خشك احتیاج دارند. گاو شیرده، گاونر که برای تهیه

۱ـ خواننده میتواند طرز دقیق کاشتن روناس را ازکتاب مسافرت بلوچستان وسند تألیف پوتینجر استفاده کند. (مؤلف)

لبنیات، شخم مزرعه‌بکارمیروند، علوفهٔ خشک مانندساقهٔ ذرت وکاه وحتی جو لازم‌دارند. چون قوی‌هیکل هستند علوفه وخوراك آنان باید ازهر حیث کامل باشد، درعوض علاوه بامر شیردادن وشخم‌زدن تاپالهٔ آنان برای سوخت بکار میرود . اسب وشتر کمتر در ده پیدا میشود مگر اینکه کسی از خارج بده بیاید ویامالك ده در ده زندگی کند.

دهاتیها با حساب دقیق تناسب میان میزان محصول وعده دامها را حفظ میکنند وهمینکه شمارهٔ گاوهای شخم بیش از حد لزوم شد، گاوهای نر رایامیفروشند یامیکشند تاتناسب محفوظ بماند. واگر کمتر بود در حفظ آن میکوشند . این محاسبه حتی تا آخرین بز ده رعایت میشود.

در پاره‌ای از نقاط خاورمیانه که جنگلی باقی مانده وآبی یافت میشود ، دهاتی احتیاجات خود را از نظر چوب ساختمانی و غیره بآسانی انجام میدهد . در فلات ایران که‌سابق براین‌همه نوع درخت بوده ، اکنون بیشتر آن از بین رفته است ، ولی دهقانان در نزدیکی ده برای خود کم‌وبیش تبریزی وچنار میکارند. این درختها بآسانی میروید ، بزرگ میشود ونجار از آن چوب خیش وسایر افزار زراعتی میسازد وتیر آن برای پوشاندن سقف اتاق بکار میرود .

در جائی که آب زیاد باشد دهقان درخت میوه وگردو وامثال آن که مطابق آب وهوا باشدغرس میکند. انجیر خشک، زردآلو خشک، بادام ، گردو وکشمش در موقعی که‌حبوبات وشیر کم باشد بدهقانان نیرو میدهد . میوهٔ خشک را میجوشانند واز آن شربت درست میکنند وبجای شکر استعمال‌میکنند. مرکبات‌وانار تازه ببازار شهرمیآید وپول میشود. همین‌طوردر نقاطی که زنها مرغداری دارند، تخم‌مرغ‌در آمد خوبی‌دارد.

درجائی که آب دائم باشد ولی باران کم باشد و یا هیچ نباشد ، دهقان همه نوع محصول میکارد اما تمام شب و روز میکوشدکه آب بمحصول برسد و هدر نرود .

اگر درهٔ بالنسبه تنگ و باریك نیل هر سال وجب بوجب شخم نخورد باتلاق و نی‌زار مجدداً شروع میشود . درعراق فقط عدهٔ معدودی از کانالهایی که هولاکو خراب کرده دو باره تعمیر شده واین عده معدود هم مرتب بسته میشود . نی‌پور (۱) با عظمت باخرابه‌های مجلل خود روی یك شن‌زار ایستاده وبشیارهای خشك بی‌آب تماشا میکند ودر درون عمارات قدیمی‌آن گرگ لانه کرده است. واحات جنوب که سابق غیرمسکون

۱ــ نی پور از شهرهای مقدس و باستانی بین‌النهرین که تازمان سلوکیه ها آباد بوده واز آنموقع رو بخرابی رفته است . (مترجم)

بوده، محتاج باقدامات بسیاری است تابتواند همین عدهٔ معدود وجمعیت فعلی را غـذا بدهد واین اقدامات باید بدست‌سنوسی‌های باایمان‌انجام یابد. وقتی که سد مارب‌شکست دهات زیادی، شاید یك‌چهارم اراضی قابل زراعت یمن از بین‌رفت.

معذالك در دره‌های حاصلخیز خاورمیانه جمعیت دهقان کم نیست ، ده پشت سر ده در این دره‌ها واین واحات ساخته شده است . از آنجمله در واحات طفیله در جنوب شرقی مراکش دهات آبادی هست و موقعی شهر سجلماسه بندر کاروانی این نقاط بوده است. در این نقاط هم باران هست وهم آب چشمه‌سارهای کوه برای زراعت حبوبات و غیره‌کافی میباشد. دراین نقاط هم‌چراگاه، هم انبار علوفه خشك و هم خـانه‌های دهـاتی فراوان میباشد.

درنقاطی‌هم که باران‌هست دهاتیان باید بازحمت بسیارآب‌را بمصرف لازم برسانند. باین قسم که آب باران را در محلی جمع نمایند وبوسیله جوی‌ها بکشت‌زار میرسانند. پاره‌ای از این نقاط باسیل آب آبیاری میشود. در پارهٔ از این دره‌های باریك تنه‌درخت را بشکل ناودان وراه‌آب میان تهی ساخته واز روی رود ویاچشمه آب را بجاهای دیگر روان ساخته‌اند.

در حوضه‌های وسیع آفتابی ایران وعمان وترکستان اگر آب مدتی بماندتبخیر میشود. از آنرو برای نگاهداری آب قنات میسازند. قنات یك راه آب زیر زمینی است که باید مرتب قنائی شود. قنات‌ها معمولا هرپنجاه قدم بپنجاه قدم یك سوراخی دارند که ازآنجا هواداخل وخارج میشود. این راه‌آبهای زیرزمینی دیواره‌هائی دارد که‌عبور از آن میان جرئت ومهارت میطلبد وچه‌بسا اشخاص که موقع عبور از این راه آبهازیر آوار مانده‌اند . قناتها از دامنه کوه شروع میشوند و تا کشتزار از زیر زمین میآیند تـا بدینوسیله از تبخیر آب جلو گیری شود. واگر آب این قناتها خشك شود یعنی درپاك کردن قنات غفلت شود، دهاتی که باآن آب زراعت میشود ویران میگردد .

خلاصه آنکه سرنوشت دهات باآب و میزان سرما وگرما مربوط میشود . اگر گرمای تابستان فوق‌العاده‌گردد آب بزمین فرو میرود، اگر سرما زیاد باشد ده ویران میماند. ایرانیان، ترکها، بربرها اگر برف نباشد سرمای تا۱۵ درجه زیر صفررا تحمل میکنند، ولی اگر برف دوماه سه‌ماه تاسه قدم وچهار قدم روی زمین بماند چارپایـان آنها میمیرند وطبعاً ده ویران میگردد. واز اینرو مراتع کوه‌های زاگروس ـ اطلس ـ هندوکش در تابستان مقدار آب اندازهٔ سکنه ده را تعیین میکند، چون معمولا آب‌باید

بیش از مصرف تعداد جمعیت باشد. فرض در یك خانواده دهاتی زن وشوهری باچندبچه باشند این خانواده نمیتوانند تمام کارهای زراعتی خود را بتنهائی انجام دهند ودر موقع معین بوظایف لازم برسند اگرچه یك مرد میتواند خیش را دست بگیرد ، اما راندن دو گاو نر برای شخم اشکال دارد واز آنرو همسایه را بکمك میطلبد. اگرچه دست‌های متعدد افراد خانواده میتواند بقدر قوت سالانه جو و گندم بکارد اما آبیاری، روکردن، خردکردن، باددادن وقت ودست بیشتری میطلبد. یك پسربچه باید بزوگوسفندرا صحرا ببرد و دور از مزرعه بچراند و در هر دهی که بیست یا سی خانوار باشد یك پسر بچه میتواند گله اهل ده را صحرا ببرد. معذالك ده بیست بچه باقی‌مانده برای رسیدگی به‌بقیه کارهای ده‌کافی نخواهد بود.

ممکن است سرپرست یك خانواده بنائی ونجاری نداند. ممکن است زن دهاتی بواسطه نبودن قابله تلف شود ودر آن صورت خود دهاتی گرفتار بچه‌داری وخانه‌داری گردد. اما مردم خاورمیانه تمام این احتیاجات را پیش بینی کرده‌اند وحتی در دهات‌هم رویهٔ تقسیم‌کار مرتب است ودر هردهی هم نجار، هم‌ماما،هم‌آهنگر هست بعلاوه هردهی یك‌ملا وپیشنماز هم دارد و بطورکلی در دهات خاور میانه هیچگاه این طبقه بندی از بین نمیرود.

چه بسا که در یك دهی فقط دوازده خانوار سکونت دارند، معذالك همان عده معدود ترتیب طبقه‌بندی مشاغل را رعایت میکنند واگر بعضی از آنان در یك رشته‌ای مهارت دارند بقیه مانند زنبور عسل‌دست بدست هم میدهند وکارهای سنگین را باکمك یکدیگر بپایان میرسانند. باین قسم که اگر پدر یك خانواده‌ای بنا ونجار باشد ، هیچگاه وقت خود را صرف خانه‌سازی خود نمیکند بلکه بکارهای اجتماعی متوجه میشود.

ظاهراً وضع ده معلوم شده که بااین ترتیب چه‌چیزهائی لازم‌دارد؟ اگر آب زیاد باشد، ده پشت سر ده در قطار یکدیگر آباد میگردد. اگر آب ده از دامنهٔ کوه از توی جوی‌های باریك بیاید مزارع را بشکل ایوان یکی بالای دیگری ترتیب میدهند ، در آن صورت خانه‌های دهاتیان تك‌تك است وممکن است طول ده یك میل یا بیشتربشود. ولی این قبیل دهات زیاد نیست ومعمولا خانه های دهاتی دیوار بدیوار هم چسبیده و خانه‌های دهاتی بیشتر درزمین‌های خشك نزدیك آب ودراطراف مزرعه ساخته میشود.

درختان سایه‌دار مثل گردو ، تبریزی ، انجیر و غیره در این خانه ها میکارند و جلوی منزلها محلی برای گندم کوبی میسازند.

دهاتی صبح زود بصحرا میرود و بعد از ظهر برمیگردد ناهار میخورد و هرچه مزرعه دور باشد بیشتر راه میرود وچون بیشتر کارها با گاو واستر است لذا سرعت حرکت آنها نیز در این آمد و رفت مؤثر میباشد. در هرحال میزان متوسط سرعت حرکت آنان ساعتی دومیل میشود. وچون لااقل روزی چهار ساعت کار درمزرعه ضروری میباشد بنابر این مزرعه نباید بیش از چهار میل از ده دور بماند. دومیل یایك میل هم چراگاه باید از مزرعه دورتر باشد از آنرو بطور معمول هردهی بطور متوسط ده میل ازآخرین نقطهٔ کار دور است واین در صورتی است که تمام اراضی قابل زراعت باشد.

معمولا مزرعه‌ها را نزدیکتر از این قرار میدهند تااهل ده بتوانند محصول را از شر دزدان وجانوران محفوظ بدارند. ازآن گذشته در موقع انقلابات سیاسی دهقان باید حتی‌الامکان در دسترس بماند وازهمه مهمتراینکه مردم دههمه باهم زندگی‌میکنند، باید بهم نزدیك باشند، ازحال هم خبر داشته باشند، کمك بدهند، کمك بگیرند و روابط دائمی برقرار دارند. در هر دهی امور اهل ده بدست یك یا دو پیر مرد ریش سفیدی است که دهقانان را بخوبی میشناسند، اخلاق وعادات آنان را میداند، از حال و روز بچگی وکودکی آنها مطلع میباشد. اگر ده دارای چنین ریش سفیدانی نباشد، طبعاً کار اهل ده پیش نمیرود. وباید متذکر بود که این ریش سفیدان نه کسی را از کار زراعتی باز میدارند ونه احتیاجی به تخصص سیاسی دارند بلکه روی اصل غریزه وظایف خود را انجام میدهند. عموماً هرده حداکثر پنجاه تاشصت خانوار دارد.

حال باید متذکر بود که اگر در دهات جریانات سیاسی وکشمکشهای مشابه آن جریان ندارد، در عوض برای پیشوائی و طرفداری از این وآن همیشه یك منازعات و زد وخوردهائی پدید میآید. اساساً همینکه دهی زیاد بزرگ شد، این کشمکشها شدت میکند و در نتیجه عده‌ای بده دیگر میروند و اگر ده آبادی نیابند عازم شهر میشوند و در میان مردم شهر مستهلك میگردند.

چیز دیگری که مردم خاورمیانه را بطور تعادل نگاه میدارد موضوع مهاجرت است. مثلا اگر دهاتی درکاری متخصص شد از آن ده بجای دیگر میرود، پول بیشتری در میآورد وبده برمیگردد وبا آن سرمایه تجملات شهری در ده دایر میکند ویاجوانان را باآن پول روانه شهر مینماید.

اگر دهی در سر راه بازرگانی واقع باشد برای ده وضع خوبی پیش میآید؛ زیرا مسافرین شبها یاظهر و بعد از ظهر درآن حوالی اقامت میکنند، دهاتیان دکه میسازند

ودر آنجا نان وهندوانه وچائی وامثال آن میفروشند وشاید مسافرخانه هم بسازند. و این دیگر بسته بوضع وطرز معاش دهقانان محل میباشد، اگر دهی آب وجمعیت زیاد داشته باشد ممکن است مرکز تجارتی ده‌های مجاور بشود. بازارودکان بهم برساند وازصورت ده بیرون بیاید وبجای کشت وزرع مردم ده بکارهای دیگر بپردازند.

دههائی که اینطور بصورت شهر در میآیند غالباً دچار زحمت بی‌قانونی میشوند؛ باین معنی که اشخاص از خارج میآیند گله وغله آنان را میبرند ودهقانان را مثل برده خرید وفروش میکنند. چنین شهرهای کوچکی جعبه طلاندارند، اسب ندارند، ابریشم و پشم ندارند، اسلحه ندارند، باروت ندارند ودر دروازه ندارند. ناچار مأمورین انتظامی برای حفظ امنیت باین نقاط رو میآورند وهمه چیز دهاتی‌ها را میخورند. بنابر این‌چه بهتر که ده بهمان حال ده بماند وشهر نشود.

در هرحال اگر دهی آب کافی داشته باشد ومرکز بازرگانی هم باشد، از دو راه ممکن است تبدیل به شهر کوچك یابزرگ گردد: یکی اینکه ده مزبور آنقدر نزدیك بحکومت مرکزی باشد که در وقت لزوم فوراً از مرکز نیروی کافی بآنجا برسد، یا بقدری دور ازمرکز باشد که آن ناحیه بتواند برای خود استقلال داخلی فراهم سازد. ودر اینصورت باید حکومت مرکزی ضعیف شود، پیشوائی از آن محل برخیزد و یا اینکه قوای مهاجم آنجا را بگیرد. جریانات تاریخ در پارهٔ موارد دهات راتبدیل بشهر ویا برعکس نموده‌اند وچه بسیاری از دهات که روی خرابه‌های شهرها ایجاد گشته‌اند.

دهقان محصول خود را ببازار شهر میآورد و از آن راه تجارت میکند. و در نواحی خشك یگانه راه زندگی دهقان همین است. در نقاطی که خشك نباشد دو راه دیگر وجود دارد: اول اینکه باقایق محصول ومسافر را از این ده بآن ده ببرند، در این قبیل نقاط دهات بیش از یك میل از هم فاصله ندارند ویا اینکه‌در کرانهٔ رود بازاردائمی باشد، که همهٔ دهقانها بآنجا بیایند وداد وستد کنند. ابن بطوطه در سفر اول خود بمصر با کمال تعجب اظهار میدارد که بازارها مثل زنجیر از اسکندریه تا قاهره وتابالای رود نیل در اسوان مربوط بهم بود. (۱)

در واحات بزرگ وضع بهمین قرار است؛ دهات بهم نزدیك است و بجای قایق شتر وسیلهٔ حمل‌ونقل میشود. در عمان که فصل‌خرما چیدن میرسد، شهری‌ها ودهاتی‌ها همه به‌نخلستانها میروند. تجارهم دکانهای متحرك خود را همراه آنان حمل‌ونقل میکنند.

۱ــ بکتاب اجتماعات اسلامی وغرب جلد اول تألیف گیب ویدن مراجعه شود. (مؤلف)

طریقهٔ دوم تأسیس بازارهای هفتگی در روزهای معین میباشد . این نوع بازارها در دهاتی دایر میشود که گرچه نزدیك بهم هستند اما مثل دهات کرانهٔ رود و یاواحات در یك ردیف واقع نشده اند ، بلکه در نقاطی که با آب باران زراعت میشود دهات این طرف وآنطرف پراکنده‌اند . این بازارها در غالب روز هـای هفته باستثنای جمعه دایر است. دهاتی‌ها وشهری‌ها هر روز دریکی ازاین دهات بازار دایر میکنند وچون مسافت دهات بهم نزدیك است پیاده از این ده بآن ده میروند . مهم ترین بازار های هفته روز پنجشنبه دایر میگردد. گردانندگان این بازارها اشخاص معینی هستند که هفته‌ای شش بار هرروز در یك ده این عمل را تکرار میکنند و از نزاع و مرافعه و گول‌زدن و گول خوردن جلوگیری می‌نمایند .

این بازارهای هفتگی چندین فایده دارد: اول اینکه بقدری راه نزدیك است که بقدر نصف رفتن بشهروقت نمیگیرد. دیگر اینکه دهاتی‌ها رقبای خودراکه در ده دیگرهستند ملاقات‌میکنند. زنان یك ده هم بازنهای سایردهات‌مشغول‌حرف زدن‌میشوند درصورتیکه در شهر چنین پیش آمدی احتمال نمیرود . بعلاوه در بازار های ده همه نوع دلال از چندین شهرمیآیند ودست خرید زیاد میشود؛ برعکس شهر که فقط باخریداران معدودی مواجه‌میگردد. مشتریان دایمی وفروشندگان دایمی دهات بیش‌ازخریداران وفروشندگان شهری میباشند . این قبیل بازارها نه فقط مفید است بلکه برای آن نواحی که قانون و مقرراتی درکار نیست ضروری میباشد . تنها سیاست درکار این دهات دخالت ندارد ، بلکه کمی وزیادی باران هم در وضع دهات مؤثر است . حال اگر این دهات مانند دهات کرانه نیل و یا واحات خیلی نزدیك بهم باشند تأسیس بازارهای هفتگی همه روزه ضرورت ندارد . فقط در دونقطه خاورمیانه بازارهای هفتگی لازم ودایراست یکی درشمال افریقا ودیگر درکرانه دریای خزر در ایران که حقیقتاً بازارهای هفتگی دایر میباشد .

اساس این طریقه در خاورمیانه بطور دقیق نهفته است ، چون در هرشهری هر تاجری بخاطر میسپارد که در چه روزی چه متاعی در بازار فلان ده پیدا میشود . مثلا صبح دوشنبه حصیر میفروشند ، سه‌شنبه الاغ وقاطر و پنجشنبه روز فروش شتر میباشد. مردم دهات و شهرها این را میدانند ودر موقع معین ببازار میآیند وچون بعضی کالاها فقط در بعضی ازدهات یافت شود ، خریداران شهری چند روزی ازاین ده بآن ده میروند.

از یك نقطه نظر معین میتوان گفت که همهٔ ده های خاور میانه یکسان است ولی از جهات دیگرتفاوت بسیار است ودوچیز موجب این اختلافات میگردد . بعبارت دیگر

باید دید مالك زمین کی است و آیا ده متعلق بحکومت است و یا در ناحیه ایل نشین واقع گشته است حال اگر ده در ناحیهٔ ایل‌نشین واقع شده باز هم این سئوال پیش‌آمد میکند که آیا دهاتی‌ها رعیت خوانین هستند و یا اینکه خودشان هم جزء ایل میباشند؟ جواب این سئوالات در فصل ۱۵ و فصل ۱۶ داده خواهد شد. ولی نمونه های چندی در اینجا بترتیب ذکر خواهد شد.

در ده میل جنوب قاین (خراسان) ودر نزدیکی سرحد افغانستان دهی است که آنرا خونیك پای‌گدار مینامند. در این ده قریب پنجاه خانه دیوار بدیوار است که مجموعاً سیصد چهارصد سقف گنبدی داری. (تصویر شمارهٔ ۸) این خانه ها در دامنهٔ تپه‌ای ساخته شده واز گردنه کوه دور نیست. چند میل آنطرفتر درقسمت شرقی تقسیم آب است که میان حوضهٔ‌ایران مرکزی وحوضهٔ هیرمند واقع شده وبدشت لوت جاری میشود. قریب دویست نفری که‌در اینجا زندگی میکنند، خودشان ودامهایشان ازباران‌های کوهستانی مشروب میشوند. گاه هم میشود که باران نمیآید و ناچار اهل این ده کمر خود را محکم میبندند ودنبال کار رو بشهر میروند. سال ۱۹۴۹ هفتمین سالی بود که در آنجا باران نیامده بود، مردم بسیار نگران بودند ولی باتمام نگرانی‌ها شکایت نداشتند. بیشتر مردم این ده سادات هستند و باکمال مسرت اظهار امیدواری میکردند که باران میآید وزندگی خوب میشود.

در این‌پنجاه خانه چهل خانواده زندگی میکنند. بیشتر این‌خانه‌ها یك طبقه‌است مگر در نقاط سرازیری که ساختمان دوطبقه آسان باشد. چون در آنجا چوب کم‌است سقف خانه‌ها گنبد آجری است، کف اتاق سیمان طبیعی است، دیوار اتاقها را با پارچه پوشانده‌اند، بامهره واسفند وامثال آن تزئین کرده‌اند. بعضی از اطاقها بخاری دارد گرچه سوخت در آن نقاط کم است. درپائین ده دو غار مصنوعی دیده میشود، اینجا آغل است واهل ده گوسفند وبز خود را زمستان در این آغلها نگاه میدارند. بالای غارها دست راست دو پناه‌گاه سنگی است که زنان در آنجا شیر میدوشند.

دست چپ زیر سایهٔ یك درخت گردوی بزرگ، زمین گندم کوبی است. اهل‌ده در اینجا جمع میشوند واگر غریبه‌ای برآنان واردشود درآنجا ازاوپذیرائی میکنندوبرای مسافرین فقیر خرج‌راه جمع‌مینمایند. در طرف راست جویبار کوچکی است که از قنات دهانه کوه آب بیرون میدهد. مردم ده از این جویبار و چشمه دیگر آب بر میدارند و یگانه مخزن آب آنها همین دوقسمت است. برداشتن آب ازاین دوچشمه برای خوردن

وشستن وپخت‌وپز بکلی آزاد است، اما برای زراعت از روی واحد معینی‌باندازهٔ معلوم باید استفاده شود ومعمولا هر واحدی عبارت از جریان‌آب درمدت شش دقیقه میباشد. بیشتر این‌آب بمصرف زراعت میرسد و کمی برای گرمابه‌ای که نزدیک جوی ساخته‌شده بکار میرود.

کرد های کشتزار بطور زیبا آراسته شده و مردم خونیك از پیش خود طرز کشاورزی را آموخته اند. دراین کرد ها غلات وسبزی برای مصرف خودشان میکارند ودربعضی‌دیگر زعفران کاشته میشود. زعفران گیاه بادوامی‌است که دارای پیازمخصوصی میباشد. زعفران حرارت ونور ورطوبت وزمین مخصوصی میخواهد وفقط در چندنقطه دنیا میروید. زعفران مرکب از حقه‌های گل وپرچمها وگلهائی است که انگشتان دقیق ولطیف باید آنرا بچینند، ولی این انگشتان دقیق و لطیف بامزدکم بکار میافتند. دویست وپنجاه هزار گل زعفران یك‌پوند زعفران میدهد وبهای خرده‌فروشی این یك پونددر امریکا ۴۸ دلار است ولی ارزش همان یك پوند زعفران در خود خونیك پانزده دلار میباشد. یگانه محصول پول‌آور خونیك همین زعفران است. اینان اگر چه در حاشیه مانده اند اما بخوبی راه زندگی را یافته ومحصولی میکارند که درآمد پولی داشته‌باشد.

گوشت وشیر وسبزی ونان مردم خونیك در همان ده بدست میآید. از پشم‌دامها نخ ریسمان میریسند و زنان از آن پارچه میبافند. مرد ها این پارچه‌ها را بخیاط قاین میدهند تا برای آنان لباس زمستانی بدوزد. در بعضی دیگر از دهات قاین پنبه‌کاری هم هست. مردم خونیك پنبه‌آنها را میخرند وزنها بادوك پنبه ریسی دستی نخ میتابند،سپس از آن نخها پارچه میبافند وپارچه را بانیل رنگ میکنند والبته‌نیل راهم از جای‌دیگر میخرند. این پارچه کرباسی آبی، لباس زن و مرد خونیك میشود و چون آب وماشین ندارند، ناچار گندم را باآسیاب دستی آرد میکنند. اخیراً مردی آسیابی ساخته که با کمك یك حلقه لاستیك کهنهٔ اتومبیل و یك قاطر میگردد.

تااینجا کم وبیش ازمهارت واستادی‌کار دهقانان خونیك صحبت داشتیم. دراین نوع مهارت واستادکاریها همهٔ آن دهقانان سهم دارند؛ اما در هر دهی دو استادکار متخصص هست یکی استاد نجاری است، این نجار از قاین چوب وافزار نجاری میخرد وبا آن‌در وچهار چوبه وخیش وامثال آن میسازد وبیشتر کارهای نجاری ده بدست این مرد انجام مییابد. مرد دومی حمامی است که آب برای حمام میآورد وآنراگرم میکند، بچه‌هایش ازتپه‌ها بوته جمع میکنند. حمامی درعین‌حال سر اهل ده را هم میتراشد. حمام ملك اهل

ده است وهریك از اهل ده ماهی چند ریال بحمامی میدهد.

چهار نفر دیگر در این ده نیمه متخصص هستند: دوخواهر که قابله هستند واگر زایمان زیاد باشد تمام وقت اشتغال دارند. دیگر نجار وقصابی که اگر چارپا زیاد باشد مشغول کشتار میشوند. تعجب اینکه این کارشناسان ونیمه کارشناسان اهل خونیك نیستند وازخارج بآنجا آمده‌اند وفقط یکی ازنجاران محلی‌است. سه غریب‌دیگر دراین ده اقامت دارند، اول مرد لال وکری که موقعی برای تصدق گرفتن باین ده آمده و دیگر بیرون نرفت. دوم و سوم دو کارگر غریبی که در آنجاکار میکنند و مزد میگیرند. من قریب یکماه در خونیك و اطراف خونیك مشغول حفاری بودم آن گدای کر و لال مرتب مارا میدید ولی هیچگاه صدقه طلب نمیکرد چون خوراك وپوشاك اورا اهل ده تأمین کرده‌اند.

گرچه در خونیك مسجد کوچکی هست ولی اهل خونیك شبهای جمعه درمنزل کسی که اتاق بزرگتر دارد جمع میشوند. خونیك از خود ملا ندارد گاه گاهی از ده مجاور يك ملا عاریه میکنند ودر آنجا امام جماعت میشود. خونیك حاکم ندارد ولی همه اهل ده پیر مرد خوش هیکلی راکه حاجی عباس اسم اوست پیشوای خود میشناسند، وهر موقع که میخواهند برقصند وآواز بخوانند از حاجی عباس اجازه میگیرند. حاجی عباس برای ما خربوزه آورد وجا تهیه کرد.

در هرماه فوریه مأمور مالیات میآید، ویك پانزدهم محصول آنانرا نقد ویاغله و زعفران و تریاك میبرد. اهل خونیك ده يك درآمد خود را بعنوان زکوة بملای قاین میدهند، او هم برای بارگاه مقدس قم میفرستند و يك پنجم هم برای وقف خانواده خود در قاین و سه پنجم بقیه راکم وبیش برای خود برمیدارد وبا آن پنبه و کلاه نمد وآهن آلات، کوزه ونیل و کفش ولامپا ونفت وذغال وقند و چائی وادویه وقالی وظروف سفالین وجعبه‌های چوبی رنگین وعمامه میخرد. بعضی ازاین چیزها درقاین و بعضی دیگر مانند کفش زنانه وبعضی‌دیگر مثل عمامه سبز وجعبه های چوبی رنگین درمشهد یافت میشود وباید تا آنشهر بروند. درسال ۱۹۴۹ من سه عمامه سبز درآنجا دیدم که سادات بودند ویکی ازآنها خود حاجی عباس بود، سایرین عمامهٔ آبی رنگ بسر داشتند وپارچه های آنرا زنهای خونیك رنگ میکنند.

بیش از اینها میشود دربارهٔ خونیك صحبت کرد (۱) چون خونیك ده نمونه ای

۱ــ اتفاقاً یکی‌از شاگردان من‌بنام پال‌شوماخر مشغول مطالعهٔ وضع خونیك میباشد و مطالب زیادتری دربارهٔ آن میگوید. (مؤلف)

است. سکنهٔ این ده مردم پرهیزکارنجیب جدی وراضی میباشند نه‌بکار حکومت مداخله میکنند نه حکومت آنقدرها در کار اینها مداخله دارد. اگر فرضاً جنایتی واقع شود، حاجی عباس بده همسایه خبر میدهد،آنها هم بقاین خبر میدهند و ازآنجا پلیس میآید. خوشبختانه در خونیك جنایتی واقع نمیشود. اصلا از خونیك‌بیرون نمیروند مگربرای انجام شغل ویاثبت موالید ومتوفیات.

این قبیل ده‌ها علاوه بر ایران در افغانستان، پاکستان، بلوچستان وحتی شوروی نیز یافت میشود. در پاره‌ای از دهات مثل خونیك‌مالیات‌را بدولت میپردازند ودربعضی دهات که تحت نفوذ ایلات است مالیات بایل خانی پرداخت میشود، چـون مثلا خان نگاهبان امنیت ده میباشد.البته مالیات پرداختی دهقانان چه‌بخان‌چه بدولت بیش‌ازمیزان مقرر قانونی است و کمتر دهی مثل خونیك بواسطه دور افتادگی از تعرض مأمورین محفوظ میماند. (ظاهراً در حال حاضر شاه ایران درصدد اصلاح برآمده است) ازنظر تاریخی درایام سابق دولت ایران املاك ودهات را بپاس خدمات سلحشوران‌وکارمندان دولت بآنان میبخشید. آنها هم همهٔ رعایای‌آن ده را بکاروامیداشتند. گاه هم بطورندرت خود این مالکین که آنها را در ایران ارباب میگویند، باجدیت مشغول زراعت‌میشدند تاآنجاکه املاك مجاور را هم میخریدند. اما این قبیل اربابها درایران زیاد نیستند.

در یکی از دهات اربابی نزدیك تهران که بنام علی آباد موسوم است (۱) صد و ده انسان‌تیره روز، کم‌میخورند، زیادکارمیکنند ویکنوع زندگی‌خستگی‌آوریکنواخت دارند. خانه‌های اینان گرچه مثل خانه‌های خونیك تمیز است اما اتاقهایشان سفیدکاری نیست وپنجره ندارد. هرچهار مرد بادو یوغ و چهارگاو شخم میزنند و هریك مرد ده جریب را شخم میزنند. در تمام علی‌آباد ۲۴ مرد شخمزن کار میکند وسهمیهٔ هریك از آنان از ده‌جریب ۱۸ تا۲۰ بوشل میشود. (۲) صدوهشتاد یا دویست بوشل گندم پنج قسمت میشود: یکی برای ارباب، یکی برای آب، یکی برای بذر، یکی برای صاحب گاو، یکی هم برای زارع کارگر. معمولا آب و زمین و بذر از ارباب است و از پنج سهم سه سهم برمیدارد. کمتر دهقانی هست که گاونر داشته باشد؛ چنین‌شخصی که اوراگاوبند میگویند اگر ده‌گاو داشته باشد باندازه پنج رعیت سهم میبرد ودرآن صورت

۱ـ بکتاب مقیاس زندگی دهاتی‌ایران تألیف ال ج هیدن وبمجله خاورمیانه شمارهٔ دوم سال ۱۹۴۹ مراجعه شود. (مؤلف)

۲ـ هربوشل برابر باسی و شش لیتر ونیم است. (مترجم)

خودش کار نمیکند. بیشتر رعیتها که گاو ندارند سهم سالانه آنان از چهل بوشل بیشتر نمیشود و البته این مقدار برای زندگی رعیت وزن رعیت کافی نیست گرچه زنش هم پنج بوشل درموقع درو سهمیه میگیرد. وهمهٔ اینها فقط نان خالی چهارروز آنهارا تأمین میکند.

اربابها کمتر در ده میمانند. معمولا مالکین در شهرهای بزرگ ویا خود پایتخت کارمند دولت، قاضی و یا دکتر میباشند. ممکن است یك ده چند ارباب داشته باشد و غالباً این اربابها عوض میشوند. وچه بسا که سهم یك اربابی بوسیله قمار بدیگری منتقل میگردد. بعضی از اربابها برای گردش تابستان ویا موقع پائیز بده میآیند و برای رعیتها دوا و درمان تهیه میکنند ولی شمارهٔ این اربابها انگشت شمار است.

درهر حال ارباب یك پیشکار میخواهد. این پیشکار باید خیلی جدی و دل‌سخت باشد که بتواند میان‌دوآتش (ارباب ورعیت) مقاومت کند. غالباً کدخدا پیشکار ارباب است. کدخدا ممکن است متمول باشد، اما حال وروز خوبی ندارد (هر کدخدائی راکه من ملاقات کردم از رنج وزحمت فرسوده بنظر میآمد).

غالباً خانه های ده هم متعلق بارباب است و در آنصورت تعمیر آنخانه ها کمتر انجام پذیراست، گاه هم افزار کار راکرایه میکنند، در آنصورت کارگر اسباب کار را از روی بی‌دقتی میشکند ویا در بیابان میاندازند تا زنگ بزند. خود من کارگرانی برای حفاری استخدام کردم وهمینطورافزار کار راخراب کردند که کار نکنند. کارگران بقدری فقیرند که باید شب بشب مزد بگیرند وبعضی دیگر آنقدر بدبخت هستند که وسط روز برای ناهار خوردن پول ندارند. امید است که این وضع ادامه نیابد وبامختصر بهداشت وکمك‌های‌عادی‌ودریافت دستمزد مرتب این کارگران‌هم ماهروهم پرکاربشوند. درایران کارگران بااستعدادی هستند که هرقدر برای بهبود آنان سعی کنند جای دوری نمیرود. اخیراً مطالب زیادی راجع باین کارگران ودهقانان ایرانی شنیده میشود. درسایرممالك مشابه ایران نیزچنین دهقانانی پیدامیشوند؛ ظاهراً دولت ایران درصدد اصلاح حال آنان برآمده وبهمان دلیل ما چیزهائی از آن بابت میشنویم. در مغرب جبال زاگرس وشرق مدیترانه، شمال شبه جزیره عربستان نقاطی هست که مردم آن زراعت پیشه و عربی حرف میزنند و۷۰درصدآنها زارع میباشند. ۲۲درصد اراضی زراعتی وبقیه کوه ودشت است. (۱) دراین نواحی هفت ملیون ونیم دهقان مثل ده ملیون دهقان ایرانی در دهات

۱ــ رقم جمعیتی که ذکر شد مربوط بایام ماقبل مهاجرت بااسرائیل است. بکتاب خاورمیانه بنگاه سلطنتی امورخارجه لندن. نیویورک ۱۹۵۰ چاپ الیزابت مونرومراجعه بشود. (مؤلف)

زندگی میکنند وطرز زراعت آنان کم وبیش یکسان میباشد واگراختلافی باشد از نظر محصول وآنهم بعلل جغرافیائی و آب و هواست ، مثلا مهمترین محصول درختی کرانهٔ مدیترانه ، فلسطین ولبنان وسوریه زیتون میباشد . درنواحی شرق فقط دربعضی جا ها زیتون عمل میآید وبجای زیتون مردم‌آن نواحی کنجد میکارند . عراق خرما میدهد و محصول عمدهٔ ممالك کنار دریا مرکبات است. حتی‌درسواحل لبنان موزهم بدست‌میاید وباوجود موانع گمرکی‌میتوان خرمای بصره را دربیروت وموزبیروت رادربصره خرید.

چون اساس کشت و کاراین دهقانان یکی است ، لذا اختلاف محصول در طرز زندگی‌دهقانی‌آنان اختلافی پدید نیاورده‌است. عواملی که موجب آبادی وخرابی،بزرگی یاکوچکی ده شده دراین‌نقاط هم مثل‌ایران میباشد. روابط‌دهاتی‌با شهری، عده‌کارشناسان دهاتی‌وسایرمطالب همه شبیه یکدیگراست .اهل ده چه مسیحی‌چه مسلمان بخانواده‌هائی تقسیم شده‌اند که دوپشت وسه‌پشت باهم قرابت دارند . خانواده از پدرومادر و فرزندان تشکیل میبابد . یك خاندان ممکن است ازده‌تا سی‌نفرباشد که همه دریك حصارزندگی میکنید. زمینی را باهم اجاره کرده‌اند ویا ملك همهٔ‌آنها است ، با هم زراعت میکنند و محصول را بتناسب میان خود تقسیم میکنند. (۱) همین که پدربزرگ یك‌خانواده‌دهاتی میمیرد ، ترکهٔ او درمیان نواده‌هایش تقسیم میشود و چون درمحیط دهات قوم خویش وصمیمیت خانوادگی غلبه دارد ، وضع ده برهم نمیخورد وهمان سازمانی که پدربزرگ ها دایره کرده بودند بدست فرزندان باقی میماند؛ چه بسا اشخاص که پدر بزرگ آنان مؤسس ده‌بودند ویااینکه پس‌ازاحداث ده بزودی بده‌آمده‌اند .

خانواده‌های دهاتی باهم زندگی‌میکنند . اگرچند نفرنتوانند دریك خانه زندگی کنند ، دریك حصار بزرگ چند اتاق جدا جدا میسازند وهردسته‌ای بآنجا میروند وهر قدرخانواده‌ها زیاد شوند این‌حصار توسعه میبابد . در وسط هرده میدانی است که محل اجتماع دهاتیان میباشد وپشت‌آن میدان، مسجد ویاکلیسای ده قرار دارد که در آنجا نیز دهاتی‌هادورهم جمع میشوند. اگراهل ده‌دومذهب داشته‌باشند میدان ومعبدآنهاجداگانه است وبنابگفته استاد تانوس ده دارای دومرکزمیشود . درسالهای اخیر مرکزتازه‌ای در

---

۱ ــ این مطالب مستند بمدارك ذیل میباشد :

«جامعهٔ دهقانان عرب درخاور میانه » تألیف دکترعفیف تانوس ـ گزارش اسمیت سونیان برای سال ۱۹۴۳ (واشنگتن۱۹۴٤) «زمین واجاره زمین درخاورمیانه» مربوط به‌اداره روابط‌کشاورزی خارجی واشنگتن ۱۹۴۳ . (مؤلف)

ده ها ایجاد شده که عبارت ازادارهٔ پست است ، این مرکز بیشتر دردهات مسیحی نشین لبنان دیده میشود . اقوام وخویشان مهاجرین که بامریکا یا جاهای دیگررفته‌اند دراین مرکز پستی جمع میشوند تا نامه ها و امانتها و حواله های خود را بگیرند.(۱) (حتی ممکن‌است این‌مراسلات وحواله‌ها مربوط بعروسی بادختری باشد که دردیترویت‌امریکا اقامت دارد ودااماد هرگز اورا ندیده ، اماترتیب عروسی باپست داده شده است) .

بطورکلی دهقانان مسیحی لبنان وسوریه بیش‌ازدهقان مسلمان زمین دارند و این برای‌آن‌است که دهقانان مسیحی‌ازاقوام مهاجرخود پول‌دریافت میدارند. بعلاوه دهقانان مسیحی‌بواسطهٔ بعض‌اوضاع واحوال‌خاص من‌جمله تعلیم‌وتربیت افراد ذکور برای کشت‌و کار بیش از مسلمین زمین در اختیار دارند . مالکیت اراضی در خاورمیانه یك مسئله پیچیده‌ای است. مثلا شخص، مالك درختی‌میشود که‌درزمین‌دیگری روئیده‌است یااینکه سهمی از آن درخت را تملك میکند . این‌وضع درنتیجهٔ قانون ارث اسلامی پیش میآید که ماترك هر کس میان پسران ودخترانش تقسیم میگردد . پسر دوسهم ودختر یك‌سهم میبرد ودرنتیجه‌این‌قبیل تقسیمات رخ میدهد. این‌وضع تاحدی سودمنداست زیرادهقان میتواند درتاکستان دربوستان درمزرعه کار بکند ومحصولات مختلف بردارد . درعین حال البته دهقان مجبوراست مدتی پیاده راه برود، همه نوع زحمت بکشد ، وقت صرف کند، ازاین گوشه بآن گوشه حرکت کند ولی آیا نتیجهٔ این‌همه زحمات چه‌خواهد بود. این دیگربسته بمیزان سهمی است که ازعنوان مالکیت برای اوقایل میشوند .

دکتر تانوس برای مالکیت دهقانان چهار درجه ذکر میکند : اول ملکی که دهقان تمام آنرا مالك است در این مورد دهقان فقط مالیات میدهد وآنچه بخواهد در ملك خود میکارد . بعضی از این املاك در موقع حمله و تسخیر اعراب بدست آمده و هنوز بهمان حال باقی است . بعضی دیگر املاکی است که بعنوان تیول برؤسای قبایل ویا سرداران واگذارشده است . بعضی دیگر ازاین املاك را به رؤسای عشایرمی بخشند تا ازتعدی دیگران محفوظ بمانند. پاره‌ای املاك بوسیله اجاره بدست میآید و یا اینکه اراضی مواتی بوده وخود دهقان آنرا احیاء کرده است .

بیشتر اراضی زراعتی لبنان وسوریه متعلق بدولت ویا امیری است. املاك امیری باین چهارشرط بطور دایم یاموقت بدهقانان واگذار میگردد :

---

۱ ــ مهاجرت یاعامل مهم تغییرات‌اجتماعی دهقانان عرب تألیف‌دکتر عفیف‌تانوس مؤلف اجتماعات کشاورزی جلد هفتم . (مؤلف)

۱ ـ اگر زمین سه سال متوالی زراعت نشود .

۲ ـ اگر وارث ادعای مالکیت آنرا نکند که در آنصورت ملك دولت است .

۳ ـ مالك نمیتواند آنرا بشخص دیگری ببخشد مگر اینکه بطور ارث بکسی دیگر منتقل شود .

۴ ـ مالك نمیتواند آنرا به یك مؤسسه خیریه واگذار کند .

شرط چهارم یك نوع اراضی طبقه سوم بوجود میآورد که عبارت از وقف مسیحی ویا اسلامی است . وقف دهات ممکن است عمارت ـ درخت ـ بوستان ـ مزرعه ویاسقاخانه وامثال آن باشد ، این نوع املاك ثابت میماند . املاك امیری بوقف واگذار نمیشود، ولی ممکن است محصول آن وقف شود. این نوع وقف را وقف بدلی در مقابل وقف اصلی مینامند. وقف اصلی وقفی است که هیچگاه به ملکیت کسی در نمی آید. باید متوجه بود که موقوفات منحصر به مسجد و کلیسا نیست ، بلکه پارهٔ موقوفات برای امور خیریه است و بعضی از موقوفات وقف خاندان واقف میباشد. موقوفات سقاخانه وامثال آنرا وقف عام باید شمرد.

چهارمین قسم اراضی، اراضی مشاع است که تمام اهل ده در آن سهم دارند وهر دهقان یاهر خانوادهٔ دهقان از محصول آن قسمتی میبرد وهر چند سال یکبار (معمولا بین یك تا پنج سال) کدخدا سهام را تقسیم میکند ، باین ترتیب وارث دهقانان سهم تازه خود را دریافت میدارند . مراتع اطراف ده متعلق بعموم دهاتیان است وتقسیم بندی هم ندارد و هر دهاتی حق دارد گله خود را آنجا بچراند. همینقسم راهها، زمین های گندم کوبی، متعلق بعموم میباشد واین قبیل جاها را باصطلاح متروکه مینامند .

زمین های مشاع زراعتی بطور تناوب (میان صاحبان سهام) کاشته میشود. ولی زمین هائی که در آن احشام زندگی میکند وشیر وپشم و پوست و گوشت میدهد چنین جریانی ندارد واین مطلب نیز قابل ملاحظه است که دهقانان ویالااقل دهقانان لبنان بهمان اندازه کـه حبوبات و غلات مصرف میکنند ، بهمان اندازه هم فرآورده های شیری میخورند . اراضی نوع دیگر تابع مقررات دیگر میباشند . املاك وقفی ، یك مالك یا قائم مقام مالك دارد که خود واقف است وبنابراین ملك وقفی قطعه قطعه نمیشود. اراضی امیری خالصه که سه سال کاشته نشود مجدداً بخالصه برمیگردد و از این راه هم املاك ثابتی فراهم میآید. پارهٔ املاك مشاع هم گاه گاه از طرف مالکین به یك مستأجر واگذار میشود واز آنطریق ملك از تجزیه محفوظ میماند . حفظ املاکی که توسط خود زارع کشت وزرع میشود دچار بحران میگردد؛ چه مالك مجبور میگردد که قدری از املاك

خود را بفروشد اما اگر خرید و فروش محصول مرتب باشد چنین اشکالی پیش نمیآید .
(دکتر تانوس میگوید غالب مکاتباتی که میان مهاجرین لبنان و سوریه و مالکین مقیم آن نواحی جریان دارد مربوط به‌همین اراضی واملاك وخرید وفروش محصول است).

مدتی است که درخاورمیانه ازاصلاح اراضی صحبت میشود . باید متذکر شد که نه فقط درمقدار اراضی متصرفی اشخاص باید اصلاحاتی بعمل آید بلکه درطریقهٔ مالکیت اراضی باید اقداماتی انجام یابد ودراجتماعاتی که مانند خاورمیانه هنوز دورهٔ صنفی شروع نشده این قبیل اصلاحات ضرورت دارد. اقامت مالکین لاقید در شهرها ، مجهول المالك بودن پارهٔ اراضی، حق استفاده ازمراتع عمومی ، استفاده دهقانان ازخوشه چینی وامثال آن، موقوفات املاك مشاع ومقررات مشابه آن تسهیلاتی است که تاحدی بوضع ناهنجار فعلی دهقانان مساعدت میکند .

درکرانهٔ صحرای عربستان، دراردن، درعراق، درسوریه بیشتر دهات تحت نظر شیوخی اداره میشوند و همهٔ دهاتیان تحت نظر شیخ قراردارند . وهمان سیستم فئودال درآن نواحی برقراراست . والبته دهاتیان کم وبیش با هم رابطهٔ خویشی دارند . دراین قبیل نواحی شیخ اراضی را برای زراعت تقسیم میکند و بهر کس قسمتی واگذارمینماید . فرض اگر درآن نواحی عملیاتی مثل حفاری وغیره جریان یابد ؛ شیخ بایدکارگرتعیین نماید . بعلاوه مقداری ازحقوق و دستمزد کارگران را میگیرد . معمولا شیخ در چادر و یا کلبهٔ مخصوص خود جلوس میکند و شاکیان را میپذیرد . در روز های عید جشن میگیرد ، وبه مهمانان شام و ناهار میدهد . درجنوب عراق جایگاه پذیرائی شیوخ راکه از نی و حصیر ساخته شده دیوان میگویند . افراد قبیله و دهاتیان نسبت بشیخ همه نوع احترام مجری میدارند و شیخ هم همین مراسم را در بارهٔ شیخ بزرگتر اجراء میکند و همینقسم سلسلهٔ مراتب رعایت میگردد .

ازقرائن ومدارك تاریخی چنین برمیآید که شیوخ سوریه و عراق واتباع آنان تا چندی پیش ایلات کوچ نشین بوده‌اند واخیراً ده‌نشین شده‌اند وهنوز هم عادات سابق ایلاتی خود را رعایت مینمایند . درهرحال کشاورزان شمال افریقا هم که ازچند قرن پیش تابحال مشغول کشاورزی میباشند همین حالات وعادات را دارند . ممکن است علت پیدایش این نوع کشاورزان چنین باشد که چون حکومت‌های مرکزی نمیتوانند آنان را ازهجوم ایلات حفظ کنند، لذا آنان صورت ایلاتی به خود گرفته اند . چه که این نوع کشاورزان اگرجرئت بخرج دهند میتوانند درمقابل مهاجمین مقاومت ورزند .

چون درشمال افریقا اساس‌زندگی کشاورزان برزندگی‌ایلاتی است، لذا بحث در این موضوع رابفصل‌اخیر که مربوط بایلات است موکول میسازیم . همین قسم‌موضوع کشاورزان شبه جزیره عربستان را در آن فصل مطرح میکنیم ولی چندکلمه‌ای هم‌دربارهٔ کشاورزی مصر ودهات مصر سخن میگوئیم . دراین دهات جمعیت زیـاد است و عادات ورسومی وجود دارد که بقرنهای ما قبل اسلام برمیگردد .

دهات مصر اساساً بزرگتر از دهات سایر نواحی خاورمیانه میباشد . چون خاك مصر سالی دو بار حاصل میدهد، آن سرما ویخبندانی که سایر جاهاهست درآنجا نیست. محصول‌عمدهٔ دهات مصرذرت وبرنج است که ازهرجریب‌آن چندبرابر جریب گندم‌وجو محصول بدست می‌آید. درپارهٔ نقاط‌مصر یك‌جریب برنج کاری سی‌برابر یك جریب گندم کاری نتیجه دارد. (۱) بنابر این دهات مصر بیشتربدهات هندوستان وچین شبیه میشود. امادر کرانهٔ نیل علفزار فراوان نیست ودر نتیجه بز و گوسفند مصر کمتر از سایرممالك خاورمیانه میشود. در عوض گاو و گاومیش آنجا بیشتر است وشیر گاومیش و گاو فراوان وارابه‌ها را باگاونر و گاومیش میکشند . کمبود گوسفند و بز سبب شده که پشم در آنجا کم باشد ، ولی چون هـوای مصر سرد نیست بیشتر لباس پنبه‌ای میپوشند. پنبه در مصر بخوبی میروید وروغن تخم پنبه در تهیه خوارك بکار میرود.

چون دهات مصر بزرگ و پرجمعیت است عده متخصص آن نیز زیاد میشود . معمولا در هر ده‌مصر دو دکاندار، یك یا دو کوزه‌گر، یك یادو نجار، یك سلمانی و گاه هم یك‌آهنگر هست . درهردهی ده‌دوازده مرد مراقب کرانهٔ نیل وانبارهای غله هستند . هر دهی یك مسجد دارد ، امام مسجد معلم مکتبخانه هم هست . لااقل سه مأمور دولتی واسطهٔ میان‌دهاتیان ومالکین ودولت درده اقامت میکنند. دهاتیان‌مصری اینان‌راملتزمین یعنی مأمورین مالیات میخوانند. دردورهٔ عثمانیان، ملتزمین‌فقط مالیات جمع میکردند، ولی از نظر تاریخی میان مأمور مالیات ومالك آنقدرها فرق نبوده است . در مصر قدیم فلاح ، مثل زمین ملك مالك بوده واگرچه اسلام‌آنانرا آزاد ساخت اما تاحدی درزمان عثمانیان آن عادات قدیم باقی بود ، بقسمی که ملتزم حق داشت رعیت فراری را دوباره به‌ده برگرداند. معمولا یك‌قبطی بنام‌صراف بعنوان خزانه‌دار ملتزم در ده میماند. بعلاوه شیخ‌البلد بجای کدخدا وشاهد یعنی حافظ منافع فلاحان در ده منزل داشت .

۱ــ بکتاب سازمان اجتماع واقتصاد کردهای رواندوز تألیف ای ــ آر ــ لیچ و نشریهٔ شماره سه مدرسه علوم اجتماعی واقتصادی لندن (۱۹۴۰) مراجعه شود. (مؤلف)

بعضی از دهات که مالکین متعددی دارند، طبعاً هر مالکی ملتزم جداگانه‌ای برای خود تعیین میکرد ویکی از آنها بردیگران ریاست داشت. وظیفهٔ ملتزم آنقدرها سخت نبود مثلا از خرما هیچ نوع مالیات دریافت نمیشد و فلاح هرقدر میتوانست آنرا انبار میکرد. چیز دیگری که کار ملتزم راآسان میساخت آن بود که اراضی زراعتی بدوقسمت تقسیم میشد. باین معنی که یك دهم بعنوان الوصیه یااراضی اربابی ونه دهم ملك فلاحین تقسیم میگشت. این یکدهم بابت حقوق ومخارج ملتزم اختصاص داشت وازنه‌دهم مالیات دریافت میشد. ودرعین حال ملتزم نمیتوانست آن یکدهم‌را بفروشد. اراضی مزروع ده از نظر دیگر به۲۴ واحد زراعتی تقسیم‌میگشت. ملتزم میتوانست این واحدهارا بفروش برساند ولی حق نداشت که واحدها را درهم بشکند (۱) .

بهرحال آنچه که گفته شد یك صورت اجمالی وکلی ازوضع دهات خاورمیانه است وبرای درك مسائل جزئی ومفصل باید راجع بهریك ازدهات ممالك خاورمیانه مطالعات جداگانه‌ای انجام‌پذیرد . درضمن اینراهم بگوئیم که درممالك خاورمیانه پاره‌ای زمین های زراعتی اصلا درتحت نظارت دولت‌ها قرار ندارند وبرای اطلاع ازکیفیت آن باید بفهرست مندرجات کتاب مراجعه شود .

درخاتمه اشاره باین‌قسمت اخیر نیز لازم که پاره‌ای ازدهات دارای وضع جغرافیائی مناسبی هستند وپارهٔ دیگر نیستند . مثلا درمراکش دهی است بنام مدیوناکه در دماغه اسپارتل نزدیك اقیانوس اطلس قراردارد ؛ این ده‌آنقدر محصول ندارد که لوازم فرعی ولباس وپوشاك دهاتیان راتأمین کند . اینان گاه‌بگاه به‌غار هرکول که تاده نیمساعت راه است پیاده میروند وبطور دسته‌جمعی تحت نظراستادان ومعلمین سنگ‌آسیاب میتراشند وبه طنجه میبرند وازآنجا به تمام نقاط مراکش حمل میشود . (۲)

نمونهٔ دیگرقبایل تاغزوس درشمال شهرفاس درقرای سمناج‌است اینان درنزدیکی

۱ـ این مطالب ازکتاب گیپ و بون راجع بدهات مصر اقتباس شده است گیپ میگوید :

اظهارات من وبون در بارهٔ دهات مصربقرن ۱۸ برمیگردد وپس از آن دردورهٔ محمد علی همهٔ آن اوضاع تغییر کرد ومالکیت دولت‌ملغی گردید. پس از وی نیز املاك بتصرف ملاکین درآمد وتیول وخالصه از بین رفت (از مکاتبات شخصی) . (مؤلف)

۲ ـ ویلیام دی‌شورجر پایان نامه دکترای خود را ازدانشگاه هاروارد روی این ده نوشته است . (مؤلف)

جنگل مشغول گشت وزرع هستند وبقدر خوراك خود محصول برمیدارند . اما بـرای تهیهٔ سایرلوازم زندگی پـوست دباغی میکنند وبجاهای دیگر میفروشند ویوست آنان درتمام مراکش مشهور است. نمونه‌های بسیاری ازاین موارد هست که دهاتیان بواسطهٔ کمی محصول ازراههای دیگری غیراز زراعت درآمد تهیه میکنند . حال اگـر زمین مزروع آنقدر نامرغوب باشد که نتواند حتی خوراك دهاتیان را تأمین کند ، دهاتی‌ها ناچار ازاین جا بآن‌جا میروند و یا فصل بفصل تغییر مکان میدهند واین موضوع درفصل آینده مطرح میشود .



۱۲

چادرنشینی در صحرا

درفصل سابق اهمیت واثرجغرافیائی درحاصلخیزی ووسعت وراههای آمد وشد و بازرگانی دهات معلوم شد واینك بدنبال همین موضوع میگوئیم که خاورمیانه اصولا از نظر سکنهٔ آن بسه‌قسمت جغرافیائی تقسیم میشود این سه‌قسمت عبارت است اززمینهائی که‌برای دهنشینان قابل سکونت میباشد.دوم‌زمینهائی که اصلابرای بشر قابل زیست‌نمیباشد سوم زمینهائی که از نظر بارندگی وغیره در پاره‌ای از فصول قابل اقامت میشود.

این قسمت اخیر نیز بسه قسمت فرعی تقسیم میشود : قسمتی از صحراکه قابل سکونت است ، قسمتی‌ازکوهستان و یا قسمتی از استپ هاکه مردم میتوانند در آنجا زیست‌کنند. در هریك از این سه‌قسمت انتقال از زمین زراعتی بزمین چراگاه تدریجی میباشد وبهمین‌نظرسیستم اقتصادی سکنه نیزتدریجاً‌تغییر میکند.کلیه مردمان‌صحراگرد دارای دامهای ذیل میباشند:

شتر، اسب، الاغ، گاو، گاومیش ،گوسفند وبز . دهاتیان نیز همین نوع دامها را دارامیباشند واینها، باستثنای شتر وگاومیش،از حیوانات باستانی خاورمیانه بشمارمیآیند.

مردمان صحراگرد هرکدام بتناسب وضع خودشان نسبت ببعضی از این هفت نوع دام علاقه‌مند میشوند. این علاقه‌مندی تنها روی ارزش شیر وپوست ومو و گوشت دامها نیست ، بلکه صحراگردان بیشتر توجه بآن دارندکه این دام چقدر بار میبرد ، چقدر بارمیکشد، چقدر میتواند در برابر سرما، گرما، گرسنگی، تشنگی مقاومت کند. از آنرو شتر را برای صحرا واسب را برای استپ برگزیده‌اند. گوسفند که دام مطلوب دهاتیان‌است برای کوچ‌نشینان‌سبکبار‌نیمه‌زارع نیز‌مطلوب‌است. وآنانی که‌در کرانهٔ‌صحرا واستپ اقامت‌دارند ویاحرکت میکنند وهمینقسم‌آنانی که فقط سالی‌دوبار‌برای‌پیدا کردن

چراگاه از کوهستان سردسیر بدشت گرمسیر سرازیر میشوند گوسفند با خود میبرند.

صحراهای خاورمیانه بدو قسمت جداگانه تقسیم میگردد: اول صحراهای افریقا وعربستان که از نوع صحراهای بالنسبه مسطح بشمار میآیند. دوم صحراهای فلات ایران که عکس آن است. صحراهای نوع اول پستی وبلندی وحتی کوه ودره‌های خشك دارد. سنگهای بزرگ وشن وسنگریزه در آن زیاد است. در زمستان بتفاوت در آنجا باران میبارد والبته قسمتهای مرتفع وکوهستانی آن بیشترباران میگیرد ودراراضی پست درایام برصات وبادهای غربی هرقدرهم ارتفاع بیشترباشدباران کمترمیآید. از آن جمله ربع الخالی وصحرای لیبی از خشکترین صحراها بشمار میآید. در جاهای دیگر صاعقه ورعد وبرق وادیها را تبدیل بسیل گیر میسازد. این آبهای سیل بزمین فرو میرود واگر در آنجا چاه حفر کنندآب بیرون میآید و اگر درخت خرما بکارند ریشه آن ازز یرزمین آب میکشد وباین ترتیب قسمتی ازصحرای افریقا ویاعربستان سعودی برای مدتی قابل سکونت میشود.

صحراها وکوهستانهای ایران برعکس کمتر قابل سکونت هستند. فلات ایران که شامل ایران وافغانستان میباشد متضمن کوهستانهائی است که دارای حوضه‌هائی میباشد ودر مراکز هرحوضه صحرائی است که بنام دشت کویر، دشت لوت، دشت مارگو شهرت دارد. در این حوضه‌ها باران نمیبارد. فقط آب باران وبرف از کوهستانها باین نواحی میآید. آن قسمتی که از خارج سراشیپ‌ها میگذرد باقیانوسها ودریا میرود وآن قسمت که بسراشیپ‌ها میآید بانمك ومواد قلیائی مخلوط شده درصحرا فرو میرود که حتی شتر هم آن آب را نمینوشد. بنابراین اراضی قابل سکونت ایلات منحصراً بقسمتهای جنوب شرقی خارج کناره فلات محدود میشود. (باستثنای سند که بدشت سار پاکستان متصل میشود ومثل صحرای عربستان تاحدی قابل سکونت است) در این نواحی باران آنقدر نیست که زراعت انجام یابد بلکه فقط برای ایلات قابل سکونت است. همینقسم دهانهٔ رود هیرمند که آنهم همین وضع را دارد.

در این سه قسمت مختلف خاورمیانه، سه‌دسته ایلات شتردار هستند: اول بلوچها وبعضی از طوایف براهوی در بلوچستان. دوم بدویهای عربستان. سوم طوایف بربرزبان طوارق وبدوی ها عربستان. (۱) بطوری که انتظار میرود همهٔ اینها علائم واماراتی است

۱ـ علاوه بر آن درصحرا ایلات دیگری هستند که عبارتند از بجه وتوابع آنان که بشارین وهادندا میباشد وهمچنین طوایف فوزی ووزی که بزبان کوشی‌تی صحبت میکنند اینان میان نیل علیا وجنوب اسوان ودریای قرمز زندگی میکنند و چون تمدن آنان از سودان وحبشه ریشه میگیرد لذا از حدود این کتاب خارج هستند. (مؤلف)

که از آن جهت باهم وجه اشتراك دارند واز دهاتیان متمایز میشوند.

بطور کلی ده دارای وضع معینی است که سال بسال وفصل بفصل عوض نمیشود. بر عکس ایلات که فصل بفصل بلکه در یك فصل چند مرتبه وضع آنان تعییر میکند. هم دهاتی‌ها، هم ایلات زندگی دشوار صحی در هوای آزاد دارند. بااین فرق که زندگی دهاتیان مکرر میشود وجنبه ادواری دارد برعکس زندگی ایلات که ترتیبی ندارد. برنامه دهقانان از صدها سال معین شده که فلان روز وفلان ماه چه خواهد کرد اما ایلاتی‌ها برنامه معین ندارند.

دهقان مایل بجنگ نیست مگر اینکه خودش ایل کوهستانی باشد ومسکنش سنگ طبیعی داشته باشد. فرض هم که دهقان از ایلات باشد ودر صحرای آزاد زندگی کند، اگر خطری باو روآورد از خود دفاع میکند ولی بیشتر مایل است که مالیات بدهد و از خارج محصول و گله ورمهٔ او را دفاع نمایند. برعکس ایلات که تغییرات جوی طبعاً آنهارا دچار رقابت بایکدیگر میکند وفقط آندسته‌ای میتواند باقی بماند که جنگجوتر باشد. از آنرو ایلات عموماً سلحشور هستند و تمام مزایا و افتخارات سلحشوری را دارامیباشند.

ده فقط یك سازمان دارد وآن‌هم بسیار ساده‌است. عادات ورسوم قدیمی اختلافات را مرتفع ساخته‌است. و کداخدائی ده هم یك موضوع رسمی است وآنقدرها مؤثر نمیباشد؛ برعکس ایلات که سازمان آن پیچیده است ورئیس ایل باید اقتدار تام داشته‌باشد، چون زندگی وفنای ایلات بسته بآن اقتدار است. سلحشوران ایل خودرا ازنژاد برتر میدانند و برای خود مزایائی قائل هستند. اما در ده این حرفها نیست.

مقدار معلومات اجتماعی مربوط باین سه دسته از ایلات مختلف است؛ مثلاراجع باعراب بدوی اطلاعات موسیقی بدست آمده ودر باره ایلات طوارق چار گزارش‌های عالی موجود است؛ اما در بارهٔ ایلات بلوچ اطلاعات زیادی نداریم درصورتی که باقرب احتمال بلوچها نخستین ایل شتردار میباشند و باید اطلاعات زیادی دربارهٔ آنان بدست آورد. اطلاعات مربوط ببلوچها مربوط بصدوچند سال پیش است که چون بلوچها انگلیسها را بستوه آوردند، عده‌ای افسر انگلیسی میان آنها رفتند که تحقیقاتی بعمل آورند.

بلوچها وبراهوئی‌ها بهم شباهت دارند وفقط صد سال پیش ازهم جداگشتند. هر دو ایل مرکب از طوایفی است که از حیث نژاد اشرافی طبقه‌بندی شده اند، بقسمی که طایفه بالاتراز پائین دختر نمیگیرد ودختر نمیدهد. قبایل بلوچ وبراهوئی باردوهای چند

تقسیم میشوند وهر اردو که آنرا کائوم‌هم مینامنددارای رئیسی‌است. این رؤسا گاهمرکزی برای خود دارند که نزدیك آب دائمی میباشد.

هر کائوم برای خود چراگاه‌هائی دارد. اینان در چادرهای سیاهی زندگی‌میکنند که‌ظاهراً توی آن نمد بکار میرود. (۱) ولی چادری که‌من دیدم مثل چادر بدویان‌عرب از موی بز بود.

در نواحی شمالی چادر سیاه معمول نیست چون مشهور است که رنگ سیاه حرارت را جذب میکند. اما ایلات خاور میانه همه چادر سیاه دارند- چرا؟ برای‌اینکه آنها شب حرکت میکنند ومیل دارند روز زیرچادر استراحت کنند. معمولا چادرخود را طوری میزنند که باآزادی هوا خارج وداخل‌شود. همیشه در صحرا یك نسیمی‌هست وبهمین جهت چادرهائی که از موی بز آن هم خیلی شل بافته شده، هوا را از میان‌خود عبور میدهد وهمینکه تر شد ضدباران میگردد. در هر حال هوا درچادر گردش میکند؛ بنابراین گرما نمیماند . روشنائی بخصوص اشعهٔ ماوراء بنفش نیز یك موضوعی است چادر سیاه جلوی نور را میگیرد. وخانواده ایلاتی درچادر خنك تاریك‌آسوده میخوابد والبته چنین چادری خنکتر وراحت‌تر از چادرهائی است که مانع جریان هوا میباشد .

بلوچهائی که هنوز کوچ‌نشین هستند (در هندوستان ودره سند بیشترشان مالك‌و یامستاجر ویا سرباز شده‌اند)، سالی دو بار در تابستان بکوهستان ودر زمستان بکرانهٔ دریا کوچ میکنند. در اواخر پائیز حیوانات بسیاری میکشند ؛گوشت آنرا در آفتاب خشك میکنند ویا روی آتش هیزم دود میدهند. از شیر روغن وپنیر درست میکنند و برای‌زمستان نگاه‌میدارند. زنها از پشم‌قالی وپتومیبافند وبرای فروش بشهرهامیفرستند.

هرایل بلوچ یك امیر دارد. این امیر سردار جنگ است ودر موقع صلح رئیس شورائی است که هر کس درآن شوری حق حرف زدن دارد. اردوگاه هم رئیس‌دارد که او راسردار میگویند. سردار مراقب علفچرانی احشام میباشد وموقع چپو یعنی حمله نیز سردار همه‌کاره است. سردار چادر مخصوصی برای پذیرائی مهمانان ومسافران‌دارد که‌از کیسه ایل هزینه آن پرداخت میشود.

بلوچها علاوه بر گله‌داری، مردم دهات فارس زبان‌را نیزحفظ میکنند ومبالغی‌از آنان میگیرند. ودهاتی که‌چنین‌رویه‌ای‌ندارندمورد‌حمله‌بلوچ‌ها واقع‌میشوند. همین‌قسم‌کاروان بازرگانان را بلوچها راهنمائی‌وحفاظت میکنند ومبلغی‌از آنان‌باج می‌ستانند. میدان‌حملهٔ

۱- بکتاب مسافرت سند و بلوچستان تألیف پو بنجر مراجعه شود. (مؤلف)

آنان از مغرب تا یزد و از مشرق تا رود سند و از شمال تا هیرمند توسعه دارد. بلوچها شمشیر و تفنگ را بهترین اسلحه میدانند. صدسال پیش امیران بلوچ اشخاصی را باستامبول میفرستادند که تیغهٔ شمشیر و تفنگ شمخال برای آنان بخرند، گرچه در محل از آن نوع اسلحه بخوبی ساخته میشد. سلحشور زرهی از پوست کرگدن بدوش میانداخت و گاه تیر و کمان هم بر میداشت تا با آن پرندگان را شکار کند. یکی از بازی‌های ورزشی آنان این بود که سواری بتاخت میآمد و با نیزه سیخی راکه در زمین فرورفته بود برمیداشت و میرفت، هم چنین سگ شکاری دنبال آهو میفرستادند. یك سگ شکاری عالی باسه شتر، گاه هم بیشتر مبادله میشد. شکار باقوش نیز در گذشته میان آنها معمول بوده است.

سلحشوران قبیله بامهارت تام نقشه چپو را طرح و تحت نظر امیر قبیله سوار بر شتر راه میافتادند؛ شترهای باری رانیز همراه میآوردند، مادیان هم با آنان بود که اگر لازم شود سوار بر مادیان حمله‌ور شوند. اسب‌های نر را در قبیله میگذاردند تا شیههٔ آنان اسباب زحمت نشود. نان و پنیر و خرما برمیداشتند و آب بقدر کافی توی مشك حمل میکردند، و برای حمله به ده مجاور ابتدا دریك بیشه یا کمین‌گاه پنهان میشوند و همینکه شب به‌نیمه رسید هجوم میآورند، خراب میکنند، و آتش میزنند و آنچه بیابند میبرند و بعضی اوقات دریك شبانه روز هشتاد نود میل راه می‌پیمایند و چندین ده را چپو میکنند تا اینکه هر نفر ده یا دوازده بار شتر یغما تهیه کند آنگاه از بیراهه بمنزل برمیگردند.

این کار البته خطرناك بود. بعضی‌ها کشته میشدند، بعضی ها از خستگی میمردند بعضی‌ها اسیر میشدند که آنانرا ناقص‌الاعضاء میکردند، بعضی از شترها گم میشدند، بعضی از شترها از رنج و زحمت سقط میشدند. گاه هم کسانی که بنابود مورد هجوم واقع شوند قبلا خبر میبافتند و آماده دفاع میشدند.

در این قبیل موارد کار بمصالحه میکشید و هریك نفر چندهزار روپیه وعده‌ای برده میگرفت. این برده‌ها هم کنیز و غلام بودند و همینکه باسارت گرفته میشدند چشم‌های آنان را می‌بستند ودست و پابسته روی شتر میانداختند که ندانند از کجا بوده‌اند و کجا میروند. آنگاه سر زنان وریش مردان اسیر را میتراشیدند وکله سرشان نوره میمالیدند تا حشرات ریز کشته شود وفکر بازگشت بخانه بسر آنان نیاید. بسیاری از این بردگان به همسایه‌های شرقی وشمالی فروخته میشدند وعدهٔ کمی از آنان برای خدمت در اردو میماندند تا خود بلوچی‌ها بتوانند آزادانه بکارهای شکار وامثال آن بپردازند.

در میان بلوچی‌ها مشاغل برچند قسمت میشود: اول اینکه بلوچی‌ها با دهاتی‌های

مجاور قرارداد داشتند تاآنان را ازهجوم دیگران حفظ کنند ودربرابر سبزی وخواربار وامثال‌آن از آنها بگیرند. دوم ترتیباتی که میان سلحشوران قبیله و بردگان معمول و مجری بود. سوم قرارداد بلوچی‌هابابازرگانان که آنانرا سلامت رهنمائی وهدایت کنند. چهارم قراری که باکارشناسان مقیم ایل‌داشتند وآنانرا تحت‌الحمایهٔ خودمیدانستند. این دستهٔ اخیرعبارت بودند ازهندوهای قبیله پیله‌ور که‌ازشهرها کالا برای‌بلوچها میآوردند. دیگر عده‌ای ازمردمان کولی مانند، بنام‌لرودم که دراردوها بعنوان آهنگر، موسیقیدان، لحیم کاروزنان خدمتگار اشتغال داشتند. این‌زنها اگراخلاق نیك ازخود بروزمیدادند بعنوان رابط در امور ازدواج فرزندان ارباب خود بقسمت های زنانه و مردانه آمد و شد میکردند.

قسمت پنجم ملاها بودند که همیشه همراه اردو حرکت میکردند. درموقع فوت وموت وظایف دینی‌راانجام میدادند وبرای بیماران طلسم ودعا مینوشتند. بسیاری ازاین ملاهاخودراسید یعنی‌فرزند پیغمبراز نسل‌حضرت‌فاطمه وحضرت‌علی‌میدانستند، وهمینکه سیدی میمرد مریدان اوبرایش مقبره میساختند و اورا پیر میخواندند. کم کم قبر پیر زیارتگاه میشد واگر در کنار قبراو چشمه‌ای بود بلوچها میگفتند که پیربانیره خوداین این چشمه را از سنگ درآورده است. متداعیین برای قطع نزاع سر گور پیر میآمدند وسوگند یاد میکردند وبقدری دربارهٔ این پیرعقیده داشتند که‌بمحض‌ادای سوگندنزاع آنان خاتمه می‌یافت.

بطوری که ملاحظه میشود این اجتماع یك اجتماع پیچیده و در هم میباشد و بهترین نمونهٔ اجتماعات خاورمیانه است. بلوچی که میان چندین‌جمعیت سکنی گرفته ازهرجمعیتی‌موضوعی‌اقتباس کرده است. درصورتی که بدوی‌ها چون نزدیك باجتماعات نبوده‌اند نتوانسته‌اند ازهمه کس همه چیز دریابند؛ بنابراین میتوان دریافت که اجتماعات پیچیده درنتیجه تصادف پیش نمیآید بلکه معلول علت‌هائی میباشد.

بدوی‌ها قسمت عمدهٔ شبه جزیره عربستان را اشغال کرده‌اند. دراین میان ربع‌الخالی ونواحی‌شمالی‌شبه جزیره یعنی‌اراضی‌قابل‌زراعت‌یمن، عسیر، حضرموت، عمان، شهرهای حجاز، مراکزبازرگانی کویت‌والاحساء وپاره‌ای‌نخلستانها اعراب‌بدوی ندارد. بدویانی که دراین‌فصل‌موردبحث میباشند عبارت‌از آنهائی‌هستند که درشمال ومغرب ربع‌الخالی‌اقامت دارند. بدویان معمولا میان حضرموت ودریای قرمز وددره‌های قاره زندگی‌میکنند و دارای تمدن مخصوصی میباشند. اراضی شمال شبه جزیره عربستان که مورد بحث ما

میباشد مسکن قسمتی ازبدویان است که در کنار لوله های نفت چادر زده‌اند و از میان چادرهای آنان لوله‌های نفت اردن وعراق بهم متصل شده بسوریه میرود . دمشق وبغداد وپارهٔ شهرهای کوچك دیگر درنزدیکی اقامتگاه همین بدوی ها قرار دارد و قسمتی از اقتصادیات این شهرها بواسطهٔ داد وستد بابدویان جریان پیدا میکند.

بدویان برای آب دائمی ازچاهها و ازکرانه رودها بویژه فرات استفاده میکنند. بعضی ازاین چاه‌ها دربیابان وبعضی درواحات است . درفصل باران یعنی از اکتبر تا مارس (ازپائیز تااول بهار) باران‌های تند یکی دوهفته دربرکه‌ها میماند و بعد فرو میرود ولی ممکن است چند ماهی هم‌باکندن چاه‌های کم عمق ازاین برکه‌ها استفاده شود . در فصل تابستان بدوی ها مجبورند کنار آب دائم اقامت کنند زیرا در آن فصل در بیابانها خشك حتی خارهم برای شترپیدا نمیشود وآب‌هم ازهرجهت نایاب است . اما پس‌ازباران‌بوته‌هائی که یکسال عمرمیکنند درصحرا میروید . سراسر صحرا پراز گلهای معطرمیگردد اتفاقاً دراین فصل‌شتراحتیاج زیادی‌بآب ندارد وهرپنج روزیکبار آب میخواهد . آنوقت است که بدوی کوچ میکند واینجا وآنجا میرود چون‌آب دردسترس است . فرض هم که کمی ازچادرها دور باشد ممکن‌است درظرف چند روز ازنزدیکترین محل‌آب بیاورند.

اتفاقاً ریزش باران در صحرا جای معینی ندارد . ازآنرو همینکه بدوی چشمش بابر میافتدکارشناسانی بنقاط دور ونزدیك میفرستند تامحل نزول باران را بیابند وبدانجا کوچ کنند. حال اگر دام بدوی منحصرباسب وشترباشد میتواند بمحل‌نزول باران برسد، اگرچه راه دورباشد . اما اگر گوسفند هم داشته باشند کارشان دشوارمیگردد وچه بسا که کرانهٔ رود رابرای تمام سال بر کوچیدن ترجیح بدهند . چوپان بدوی مانند چوپان بلوچ ایران نشسته شبانی میکند ، یعنی بدنبال چراگاه اینطرف وآنطرف نمیرود ، روی این وضعیت‌محیط عربها بدوطبقه وسیع تقسیم میشود که عبارت‌ازصحراگرد وخانه‌نشین میباشد . خانه‌نشین کشاورزان، وبازرگانان هستند که در کرانه رودها ودر واحات اقامت دارند . بعلاوه دستهٔ دیگرهم خانه‌نشین میباشند وآنان عبارتند ازاشخاصی که مستأجر و یامالك اراضی مزروعی وخانه ها میباشند؛ بانخستین باران حبوبات میکارند، درزمستان گوسفندان خودرا بصحرا میفرستند ، دربهار برمیگردند تا محصول خود را دور کنند وگله ورمه را درمحل سابق بچرانند.

عربهای بدوی یاصحراگردهم بسه‌دسته تقسیم میشوند: اول‌بدو- دوم‌عرب الدار- سوم شاویه- عرب بدوی فقط شتر چران است وچون نگاهداری گوسفند کوچیدن اورا

بتأخیر میاندازد لذا از گوسفند داری خودداری میکند . عرب بدو تابستان را در کرانه رود ویا کنار چاه میگذرانند وبقیه سال رابصحرا میرود . اینان که خارجی ها آنها را بدو مینامند ودرمیان خودشان‌باعراب شهرت دارندو کوچ‌نشین‌واقعی هستند و کتابهای زیادی دربارهٔ آنان نوشته شده‌است . عرب الدار یا عرب خانه علاوه برشتر گوسفند هم دارد . عرب الدار زراعت میکند . (۱) عرب الدار درنزدیکی شهرها اقامت میکند گاه هم در شهرخانه‌ای برای خود فراهم میسازد که بعضی اوقات بخانه میرود ولی‌بیشتر نزدیك شهر میماند تابتواند بمقدار لازم‌آب بدست بیاورد . اعراب شاویه مردمان خاصی هستند و وبتمام معنی گله دارند و درجنوب غربی شبه جزیره بنام شرارات خوانده میشوند.کلنل دیکسن اعراب شاویه شمال شرقی را بسه دسته جداگانه تقسیم کرده که متعلق به قبایل منتفك میشوند . (۲) این‌عربهای گله‌دار تابستان را در کنار آب‌های دائم میگذرانند ودر زمستان بیشتر گوسفند ها را با الاغ بجاهای معمولی انتقال میدهند .

اینان در کارخود کمال مهارت را دارند . از آنرو گوسفند های مردم شهری را نیز باینطریق حمل‌ونقل میکنند و گاه‌هم برای امرارمعاش عرب‌الدار چوپان دیگران میشود.

قسمت دیگر طبقه‌بندی اعراب بخویشاند وی‌آنان مربوط میشود ؛ باینقسم که‌ازنظر بدوی قبایل‌صحرا بدودسته‌تقسیم میشوند: اعراب اصیل که ازنسل قحطان واسماعیل‌هستند واعراب غیراصیل که سایراعراب میباشند . اعراب اصیل هم دودسته‌اند، عرب‌العرباء (۳) که از نژاد یعرب بن قحطان هستند و پیش از ابراهیم بوده‌اند . عرب مستعربه که ازنژاد اسماعیل بن ابراهیم وهاجردختر یکی‌ازپادشاهان حجاز میباشند. طایفهٔ قریش که پیغمبر اسلام‌ازآنان است جزء اعراب مستعربه‌بشمارمیآیند. اعراب اصیل ازچندین قبیله تشکیل

---

۱ ـ ظاهراً درطبقه بندی اعراب میان دیکسن و موزیل کمی اختلاف واشتباه رخ داده است موزیل اعرابی‌راکه دیکسن شاویه خوانده عرب الدار یا عربدار نامیده‌است وآنانرامانند شرارات اعراب گله‌دارمنتهی کمی پست‌تر ازبدوی‌ها میداند. بکتاب رفتار وعادات بدویان رواله تألیف موزیل وهمچنین بگزارش‌های انجمن جغرافیائی آمریکائی (نیویورك ۱۹۲۸) وبکتاب عربهای صحرا تألیف دیکسن مراجعه شود. ممکن‌است این اختلاف برای آن باشد که موزیل راجع باعراب بدوی‌شمال غربی ودیکسن‌دربارهٔ اعراب بدوی شمال شرقی تحقیق کرده اند. اتفاقاً جرج زینتر تحت عنوان‌جهان‌اسلام شماره یك ـ جلد ۶۱ تحقیقات دیکسن را تأیید کرده است. (۱۹۵۱) (مؤلف)

۱ـ اینان عبارتند از: ابوصالح ـ عجواد وبن مالك (مؤلف)

۲ـ اینان را العرب العربیه هم مینامند. (مؤلف)

میبابد که عبارتند از غزه، روله، شمرالمره که در کرانهٔ ربع‌الخالی اقامت دارند و قبیله بن خالد.

بطوری که ازوضع قریش مستفاد میشود، شترچرانی و صحرانشینی به‌تنهائی از مشخصات محسوب نمیگردد. بیشتر اعراب اصیل بدوی هستند ودر صحرا اقامت دارند زیرا به حفظ نژاد اصیل خود علاقه‌مند میباشند ومعتقدند که شهرآمدن نژادآنان رافاسد میکند. مردم شهری بعقیدهٔ آنان از نژاد پاك نیستند و شاید باحیله و تقلب برای خود نسب نامه درست میکنند. با اینوصف معلوم میشود صدها نژادها هزارنفر ازمسلمانان عرب زبان خاورمیانه عرب نباشند.

عرب بدوی معمولا دخترعموی خودرا ترویج میکند واگر عمویش دختر نداشته باشد همسری برمیگزینند که ازحیث نژاد بااو برابر باشد. گرچه بدوی میتواند چند زن درآن واحد داشته باشد ویا طلاق بدهد وهم‌چنین زن‌بدوی میتواند بعد ازطلاق یا مرگ شوهرهمسردیگراختیار کند،معذلك تمام‌این زن‌وشوهرهاجزءافرادقبیله‌محسوب‌میشوند.

عربهای الدار هم‌اگراز نژاد پاك باشند، مشمول این مقررات میشوند. لااقل در کویت (شاید درجاهای دیگرهم) رسم‌است که‌اعراب شهرنشین اقوام بدوی خودرابخانه میآورند وپذیرائی‌میکنند، آنان‌را بمقامات عالی‌مدنی میرسانند وهمه نوع باآنان‌همراهی میکنند. بیشتر رجال رسمی ممالك عربی و بعضی از پادشاهان عرب از همین اعراب بدوی‌پدیدآمده‌اند وباصالت نژاد خود افتخاردارند، چه‌بساکه مرادرشهرهای عرب‌نشین بعنوان کارشناس برای تشخیص چهره وشمایل اعراب بدوی دعوت کرده‌اند.

عربهائی که درماوراءاین حدود (اصیل)قرار گرفته‌اند ونمیتوانند بااعراب اصیل هم‌نژاد شوند زیادتر ازاعراب اصیل هستند وازاین بابت رنج میبرند. همانطور که در امریکا هم کسانی که اجدادشان با کشتی می‌فلاور در دفعه اول بامریکا وارد شده برای خود مزیتی قایل هستند. این دسته ازاعراب که جزء اصیل ها نمیباشند در تمام طبقات (زارع واحات- تاجر-شترچران‌مانند عرب‌الدار وغیره) یافت میشوند. ولی این‌هاهم‌بسه درجه تقسیم میشوند وبعضی ازآنان باآهنگران وبردگان وصلابی‌ها مزاوجت میکنند.

صلابی ها طوایف پراکنده‌ای هستند که هردو ویا سه خانواده‌آنان باشترچرانان بدو زندگی میکنند. معمولا سوارالاغ میشوند ودر چادرهای کوچك نخ‌نما زندگی میکنند. راهنمایان صحرا و شکارچیان خوبی هستند. مسگری نیزمیدانند و ظروف بدویان راتعمیرمیکنند، نجاری هم میدانند، چرخ چاه وزین وامثال آنرا تعمیرمیکنند

وظرفهای چوبین نیز میسازند. زنان آنها درملاء عام میرقصندواز فواحش دستکمی ندارند. (میگویند موقع تابستان که در کنار چاهها ویا کرانه رودها بسرمیبرند ، صلابی‌ها بصحرا میروند ومنابع آبهای زیرزمینی‌را کشف میکنند ودر آنجا خوش هستند ولی من نمیتوانم صحت این مطلب را ضمانت کنم) بسیاری از عربها معتقدند که اینان از نژاد صلیبی ها میباشند . زیرا بعضی از آنان از قرار معلوم‌زاغ وبور هستند . ازنظر علمای علم‌اجتماع صلوبیان وقبایل شبان ، قدیمی‌ترین سکنهٔ صحرا بشمار میآیند .

آهنگران نیز قومی هستند که ازقرارمشهور ازنژاد سیاه‌پوستان بوده‌اند. ولی در همهٔ آنهااثر سیاه‌پوستی دیده نمیشود. هرخانوادهٔ آهنگر خود را بیکی ازقبایل اشراف میبندد وآنرا سنه میگویند. مثلا سن‌المطیر یعنی آهنگران قبیله مطیر . همانطور که کولیهای لحیم گر انگلستان نام حامیان خود را بنام خود اضافه میکنند و تحت‌الحمایه واقع میشوند. این آهنگران‌هم نعلبند وهم شمشیرساز وهم تفنگ ساز میشوند. اسلحه‌ها را تعمیر میکنند ، موقع جنگ بکمك حامیان خود میروند ، موقعی که حامیان آنان بشهر میروند چادر آنها را نگاه‌داری میکنند. واز این نظر بدویها صلوبی را بخصوص در موقع جنگ فرد مؤثری میشمارند.

بردگان، آنانند که خودشان یااجدادشان را ازافریقا آورده‌اند. هرخانواده‌محترم و شاهزاده و امیر قبیله عده‌ای کنیز وغلام دارد. بردگان لباس فاخر میپوشند ، بهترین خوراك را میخورند، وحتی موقعی که اربابهایشان گرسنه باشند آنان سیر هستند .

بردگان مردانه، دوش بدوش اربابهای خود میجنگند ودر پرورش اربابزادگان خویش همه نوع تلاش دارند.بردگان معمولا مأمور پذیرائی مهمانان‌ورئیس تشریفات میباشند ، خارجیانی که مهمان باشند در سراپرده‌های مخصوص اقامت میکنند وبردگان مهماندار آنها هستند. برده‌ها آزادهم میشوند ومیتوانند باخانواده‌های شهری ویاصلوبیها مزاوجت کنند .

بدویان علاوه برتقسیمات سابق، تقسیم سومی‌هم دارند. باین‌معنی که بدوی اصیل حتماً باید جنگجو وسلحشور هم باشد . حال اگر اصیل نتواند وظیفه سلحشوری خود را انجام دهد، خراج گذار اربابان خود میگردد. (۱) وممکن است اصلا شرافت نسب و

۱- بیشتر ویاکلیهٔ بدوی‌ها یکموقعی بیك دولت مخصوصی باج داده‌اند، ولی این باج که نوعی ازمالیات است بآن معنی محسوب نمیشود. همانطور که ابن‌سعود باج وعوارض مأخوذی از قبایل را بنام زکوة میخواند تا آن مشکل پیش آمد نکند. (مؤلف)

اصالت‌خود را از دست بدهد. بعضی از بدویان‌غیر اصیل هم ممکن است سلحشوربشوند مانند آل رشید. فرمانروایان کویت از دشمنان جدی آل سعود هستند. آل رشید و آل سعود جنگهای خونینی باهم داشته‌اند. چون مطابق قوانین ایلاتی وقتی که دو دسته‌یکی اصیل ودیگری غیراصیل باهم جنگ کنند، مقررات جوانمردی (مقررات شوالیه) نباید مراعات شود.

شترچرانان غیر اصیل، ازنظر اقتصاد خدمات مهمی بایلات صحرا انجام‌میدهند. باین‌معنی که بعنوان شتربان، در واقع جنگ‌استخدام میشوند. شترهای‌ماده رامیدوشند، آب میاورند، شتران را بچرا میبرند، از چرا میآورند. این قبیل شترچرانان ازهرجهت مصونیت دارند. زیرا عربهای اصیل تیغ خود را بخون مردمان پست آلوده نمیکنند. و لذا شترچرانان بخیال راحت وظایف محوله را انجام میدهند.

بااینوصف بدوی درجه اول، پیش‌از اینکه شترچران باشد پلیس وسرباز هم‌هست بعلاوه دو تعهد دیگر هم دارد: اول اینکه پناهندگان را نگاهداری کند. باین قسم که‌اگر پناهنده غرامتی باید بپردازد، برای او جمع‌آوری میکنند. اگر فراری بوده ، او راسالم بمنزلش میرسانند. تعهد دیگر بدوی آن است که مسافران را از حدود قبیله بسلامت عبور بدهد.

کلیهٔ احترامات و افتخارات بوجه (روی) برمیگردد . اگر کسی خطائی نکرده ، یانسبت باو خطائی نشده ، روسفید است. والا رو سیاه میشود وباید بکوشد تا مجدداً رو سفید گردد. موضوع‌دیگر اینکه بعقیدهٔ بدوی هر کس بیشترآبرو دارد صورتش‌بزرگتر است. غرباء واشخاص ناشناس اگرچه‌پیش‌خودشان خیلی‌محترم باشند، میتوانند درموقع سختی باشخاص بزرگ پناهنده شوند و از آنان کمك بخواهند . حال اگر آن شخص بزرگ آنها را پناه ندهد، صورتش یعنی آبرویش کم وکوچك میشود . مسافر باید از شیخ قبیله اجازهٔ عبور ویا ورود را بگیرد، واگر اجازه داده شد بلقب اخ (برادر) ملقب میگرددویکنفر همراه او میآید تااز سرحد قبله بگذرد. اگر غریبی راکسی پناه بدهد وسپس عهد بشکند، مجازاتش اعدام است . مهمان درنظر عرب بدوی مقدس است. این عقیده سبب شده که بازرگان ومسافر باآسایش وراحتی ازصحرا بگذرد والاعبور آنان از میان قبایل محال مینمود.

حال باید دانست که چه طبقاتی از جنگجوئی بر کنار میباشند؟ معمولا گله‌داران وشبانان از این قسمت معافند. گله‌دارانی که از صحرا گله‌های خود را بکویت ویاداخل

عربستان سعودی بیاورند، مبلغی بایلات باج میدهند که از حمله مصون بمانند. اما اگر پناه دهندگان از عهدهٔ دفاع برنیایند وجنگ سخت باشد، گلهٔداران هرموقع سال که‌شده گله‌ورمه خودرا برمیگردانند واین‌درصورتی‌است که‌حامیان آنها قبلاًبآنها خبر بدهند. ولی اگر خبر دیر برسد و یا اینکه گله داران غافلگیر شوند، آنها هم با نهایت شجاعت میجنگند واسلحه ومهمات کافی‌هم باخود دارند. عرب‌الدارهم معمولا نمیجنگد، اما‌اگر مورد حمله واقع شود باشجاعت ازدارائی خود ودارائی شیخ قبلیه که گله خود را باو سپرده دفاع میکند.

اتفاقاً همهٔ مردم خانه‌نشین (غیر ایلات) آرام نیستند. آنها هم میجنگند، اگرچه اینان شترچرانی میکنند، ولی در همان محلی که بطور دائم اقامت گزیده‌اند، تشکیلات ایلاتی خود را محفوظ میدارند. وهر گاه که مورد حملهٔ اعراب مهاجم واقع میشوند، با شجاعت وموفقیت از خود دفاع میکنند. پاره‌ای از آنان مانند قبیله شعلان، از اشراف بشمارمیآیند وباقبیلهٔ مشهور رواله برابری دارند. غالباً سکنهٔواحات کوچك که قوهٔ‌دفاع ندارند، در برابر پرداخت باج معینی تحت حمایت ایلات قرار میگیرند. اما سکنهٔواحات بزرگ چنان نیستند واگر موفق بمغلوب کردن قبایل مجاور شدند، از خود دستگاهی پیدا میکنند وشیخ آنان مانند پادشاه حکمرانی میکند.

اعراب مقیم یك محل، ممکن است کشاورز و یا بازرگان باشند. درفصل پیش گفته‌شد که بازرگانان‌عمان فصل‌خرماچیدن، همراه ایلات به‌نخلستان‌ها میروند وکالاهای خود را میفروشند. شترچرانان نیز همینطور رفتار میکنند.

بدوی نمیتواند چادر وزندگی ایلاتی خود را برای مدت زیادی ترك کند وبرای خرید بشهر برود، همین قسم‌استطاعت آنرا ندارد که‌تمام لوازم خود را یکجاخریداری کند، از پیله‌ورهای مقیم ایل هم همیشه جنس نمیخرد، چون برای او گران تمام میشود، لذا بازرگانان سیار برای رفع نیازمندی آنان باایلات اینطرف وآنطرف کوچ میکنند.

بعضی از دکانداران حتی در فصل زمستان هم میان ایلات میآیند. معمولا این این نوع دکانداران را قبیسی میگویند. زیرا بیشتر از شهر قبیس واقع در کرانهٔ فرات بصحرا میروند. قبیسی چه از شهر قبیس، چه از جای دیگر، معمولا دو شتر انواع کالا بار میکند وبداخل صحرا میرود وهمینکه بایل رسید، اگرجنگ و جدالی باشد خیمه سفیدی که ازخیمه‌های سیاه متمایز باشد برپا میسازد وهدیه‌ای به‌شیخ میدهد که یك دست لباس‌بامقداری‌پارچه‌بیشترنیست؛ آنگاه شمع وقند وشکروپارچه وامثال‌آن میفروشد

وبیش از ۲۵ درصد منافع نمیبرد . شیخ قبیله هم مراقب است که هر کس قرض خود را بپردازد . اگر غیرازاین باشد قبیسی بآن قبیله نمیرود.

بازرگان مهمتری نیزبه‌قبیله می‌آید که عقیلی‌نام دارد . این‌بازرگان نمایندهٔ چهار مؤسسه‌بزرگ تجارتی بغداد ـ قاهره دمشق وبصره است وفقط شترمیخرد. یعنی‌شترهائی که درشکم‌مادرشترهستند ، توسط این‌مؤسسه خریداری میگردد. عقیلی‌ها ازقبیله‌عقیل وازاهالی شهرالقاسم هستند ودرفصل معین بایلات وعشایر سرمیزنند. پول نقد واسلحه و وکالاهای دیگرمی‌آورند وبچه شترخریداری میکنند . شیخ قبیله برای هرشتری که‌مورد معامله واقع شده ، مبلغی باج میگیرد ودرمقابل مأموری بنام اخ تعیین میکند که عقیلی را هدایت کند . عقیلی معامله را دراین قبیله انجام میدهد ، اگر شترمورد معامله بدنیا آمده آنرا علامت گزاری میکند وبقبیلهٔ دیگر میرود .

قبیسی‌ها هیچکدام ازاعراب اصیل‌نیستند ، جنگ‌هم نمیکنند . ـ مدیران‌شرکت عقیلی‌مردمان‌ثروتمند وبانفوذی هستند وچه‌بسا که‌فرزندان‌خود رابرای تحصیل‌بدانشگاه اکسفورد یادانشگاه امریکائی‌بیروت روانه میکنند . ومیتوانند ده‌ها شیخ رابا‌پول وسرمایه خود خرید وفروش کنند .

خلاصه اینکه ، بدویان این پنج دسته (عقیلی ـ قبیسی ـ صلوبی ـ شترچران و آهنگر) جزء سلحشوران بشمار نمیایند واگرروزی بامداد ،آن قبیله مورد هجوم واقع گردد شیخ قبیله ، پسرانش ، اقوامش ، غلامانش مورد خطر واقع میشوند وباید از خود دفاع کنند . مهاجمین بزن و بچه کاری ندارند . آهنگر فوری با پتك مشغول میشود، که مهاجمین متعرض اونشوند، صلابی پیش‌می‌آید تعظیم میکند و بارباب جدید تسلیم میشود. قبیسی چادر خودرا‌جمع میکند وروبه قبیله دیگرمیرود. راهنمای عقیلی، عقیلی‌را به‌مهاجمین معرفی میکند ،آنها هم‌بدون معطلی شترهای مورد معامله رابدون دریافت قیمت مجدد به عقیلی تحویل میدهند .

آری ، بدوی این زندگی ساده وشریف یعنی‌شتربانی راادامه میدهد . برای‌مرتع با دیگران‌می‌جنگد وازشرف وحقوق خوددفاع میکند . اگرچه این زندگانی ساده است ولی درعین حال مقدمهٔ یك زندگانی پیچیده‌ای است که مانند ستونی‌ازسنگ‌های‌متنوع ومتعدد پدیدآمده وسنگ‌آن ستون هم ساده وهم پیچیده مینماید .

درسرزمینی که طبیعت زندگی رادشوار ساخته و مسافرت خطرناك شده ؛ البته مهارت‌وشجاعت بسیارلازم دارد، تاسربقایای اجتماع اجراگردد. شترراهوار، مادیانهای

باد پیما ، شجاعت ومردانگی ، درحمایت مسافرین وپناهندگان وسایلی است که زندگانی بدوی ها راتسهیل میکند .

البته یکنفر نمیتواند هم بازرگان ، هم‌صنعتگر وهم‌سلحشور باشد . واگر چنین باشد زندگانی نمیتواند بکند. بدوی جان خود رابخطر میاندازد تارویه‌ای که ازاسلاف باو ارث رسیده ، برای حفظ بقاء خود نگاهداری کند. بدوی هرگزدرصدد برنمیآید که بازرگان و مسافر و صنعتگر را غارت کند چون بخوبی میداند که بدون آنان زندگی برای بدوی دشوار است . این‌نوع زندگی اجتماعی که توازنی در جامعهٔ صحرانشینان پدید آورده وشجاعت ومردانگی وتسلیم و همکاری را در میان طبقات مختلف تقسیم و وتوزیع کرده ، اسلوب زندگی تمام مردم خاورمیانه است که بطور کم وبیش در همه اجتماعات آنان دیده میشود .

سومین مرکزایلات‌وچادرنشینان، صحرای افریقاست که مردم طوارق‌نمونه‌برجسته آن میباشند. طوارق تاسال ۱۹۲۰ پلیس ونگاهبان صحرا بودند ، ودرآنموقع فرانسویان این وظیفه را ازآنان گرفتند(۱) طوارق معمولاشتربان بودند، شترمیفروختند، راهنمای مسافرین وبازرگانان میشدند ، بشترهای آنان علوفه میفروختند ، بارقیبان می‌جنگیدند وبااین وسایل تجارت میان سودان وشمال افریقا راتأمین میکردند . (۲) اینان نیزمانند بدویان مشاغل ایلاتی را بدرجات مختلف، تقسیم میکردند و سلسه مراتب را محفوظ می‌داشتند .

درمغرب تی‌بستی ، عدهٔ دیگری از ایلات صحرای افریقا اقامت دارند . در این ناحیه چهار جلگه وسیع است که از مشرق بمغرب امتداد دارد . و عبارت است ازعاج و احاقار وعدرارآهنط وجلگه عایر که درجنوب واقع است. همهٔ این‌چهار جلگه آب دایم دارد. جلگهٔ عدرارآهنط که‌ازهمهٔ جلگه‌ها کم‌آب‌تراست ، سی‌وسه منبع‌آب دارد .اراضی سه جلگهٔ دیگر قابل زراعت است . درواحهٔ بلاسه که نزدیك این جلگه ها میباشد ، همه نوع حبوبات میروید و گندم وجو وذرت محصول عمدهٔ این نواحی کوچك و حاصلخیز میباشد . پیاز وکلم وخربوزه وکمی انجیر و انگور هم دراین نواحی بدست میآید . در دراین نواحی واحات غیرمسکون هم‌هست که طوارق درفصل معین برای خرما چینی‌بآن نقاط میروند .

---

۱ ـ بکتاب طوارق هوقار تألیف هنری‌لوت چاپ پاریس۱۹۴۴ مراجعه شود. (مؤلف)
۲ـ کتاب کاروان‌صحرای قدیم تألیف ای‌ـو‌ـبویل، لندن۱۹۳۳مراجعه‌شود. (مؤلف)

حیوانات اهلی این نواحی عبارتند از: شتر- الاغ- گوسفند- بز و پارهٔ دامهای شاخ دار و تعدادی اسب در واحهٔ آهنط. طوارق بهتر از بدویان شترسواری میدانند. مخصوصاً در شترسواری (ناقه) و نیزه‌پرانی مهارت یافته‌اند. عربها عادت دارند که از پشت شتر به پشت مادیان سوار شوند و با شمشیرهای کوتاه از پشت اسب بر دشمن بتازند. اما طوارق برعکس از پشت شتر بزمین فرود میآیند و با شمشیرهای بلند دو لبه مثل شمشیر های صلیبیان تن به‌تن با دشمن میجنگند. زره‌آنان فولادی و سپرشان از پوست گاو نر است. سلحشوران طوارق بطرز فوق‌العادهٔ تن بتن جنگ میکنند و با دست و پای لاغر و دراز عنکبوت مانند، چالاکی و مهارت و فرزی شگفت‌آوری نشان میدهند.

هریك از آن جلگه‌های چهارگانه، مسکن دستهٔ مخصوصی از طوارق میباشد. هر گروه از طوارق مرکب از عده‌ای اشراف و اتباع و سربازان جنگی و اشخاص تحت‌الحمایه میباشد. هر قبیله‌ای مثل بربرها شورائی دارد و رئیس شوری را امقار مینامند. و رئیس قبیله عنوانش آمنوکال میباشد. آمنوکال مثل شیوخ عرب باید از خاندان اشراف و صحیح‌النسب باشد، گاه هم اتفاق میافتد که یك قبیله بدون موافقت آمنوکال بر قبیله دیگری بتازد.

مسکن طوارق شمالی بوسیلهٔ چند کوه و یك رشته اراضی صحرائی، از نواحی حاصلخیز افریقای شمالی جدا میگردد. سراشیبی جنوب شرقی جبال اطلس خشك و بایر است و از آنرو ارتباط طوارق با اعراب و بربرهای مقیم، از نظر جغرافیائی محدود و ممنوع میشود. وفقط با سکنه پارهٔ واحـات مانند واحه غردیه - توات تی‌دی‌کلت باقی میماند. این واحات اولا بقدری بزرگ و پرجمعیت میباشد که هجوم وحمله بآن کار آسانی‌نیست از آن گذشته حمله و غارت این نواحی بزیان طوارق تمام میشود و مثل آن است که مرغ تخم طلائی را سربریده باشند. صحرای افریقا از طرف جنوب کم کم بمراتع و جنگل و اراضی حاصلخیز منتهی میشود.

اینك به سودان رسیده‌ایم که کشور پرنعمت و برکتی است. گله و رمه و غلات و جمعیت فراوان دارد. مردم سودان بیشتر سیاه پوستند. بعضی مسلمان و بعضی دیگر بت پرست میباشند. در سودان پارهٔ شهرها هم هست که عربها در آنجا اقامت دارند. در سودان دسته‌هائی از سیاه‌پوستان برای خود تشکیلاتی دارند و فرمانروایانی از خودشان برگزیده‌اند، گاه و بیگاه بقبایل دور دست هجوم میآورند، تابرده و کالاهای دیگر بدست آورند. کاروانهای ماوراء صحرا و طوارق برای داد وستد باینجا میآیند. گاه هم طوارق بدهات

دور افتادهٔ این نواحی هجوم میآورند، ویالااقل درقرن نوزدهم پیش از استیلای فرانسویان حمله میآوردند. چشمان طوارق از روبرو باراضی پرحاصل جنوب دوخته وپشت سرشان اقوام نزدیك آنان یعنی بربرهای سنهاجان مقیم اطلس میانه زندگی میکنند. طوارق که مردم سلحشوری هستند وقت وفرصت برای صنعتگری نداشتند و از محصولات سودان استفاده میکردند. پارچهٔ آبی، پارچه های سیاه لطیف مانند کوفیه عربها - برای جلوگیری ازورود شن‌های ریزه بریه - آهن آلات، چوبینه آلات، زین، شمشیر، سپر، خنجر، کیسه‌های چرمی، جعبه‌های چوبی، غلات و حبوبات (ذرت و برنج) نمك و پنیر خشك کالا هائی است که از سودان میخرند. و اما آنچه از واحات شمال خریداری میکنند؛ عبارت‌است از: خرما، توتون، قند وچائی و گاه هم اسحله‌های ظریف از آن‌جمله تفنگ وسایر اسلحه های آتشین.

طوارق دربرابر دریافت این کالاها، احشام واغنام وروغن میدهند. همینقسم کالاها وپولهائی که بعنوان باج از کاروانهای صحرا میگیرند، بفروشندگان پس‌میدهند. طوارق گرچه خودشان برده دارند؛ ولی کمتر برده فروشی میکنند. و اگر برده بخرند، برای خودشان است نه اینکه بدیگران بفروشند.

طوارق بدو دسته تقسیم میشوند: ایها گارن یا اشراف، ایم‌کاهاد یا باجگذاران. (۱) این تقسیم‌بندی حداکثر ۱۶ قرن سابقه دارد وباپیدایش شتردرمیان طوارق‌معمول گشته‌است. اشراف طوارق خودرا از نژاد زنی میدانند که نامش تین‌هی‌نان بوده وازمحلی بنام تانی تب آمده است و در محلی دفن شده که رود موسوم به تفیفت برود آبالاسا در محل آهاگار بهم پیوسته است. (۲)

واما طایفهٔ باج گزاران از نژاد کنیز تین هینان میباشند ونام آن کنیز تاکات است که در کنار بانوی خود بخاك رفته هردو زن طوارق وبربر سفید پوست بوده‌اند.

اشراف طوارق مانند اعراب اصیل انساب خود راحفظ کرده‌اند ومیتوانند از بـر بگویند. با این فرق که برعکس عربها نسب خودرا از طرف مادر حساب میکنند. زنان طوراق کنیزان و غلامانی دارند که کارهای آنانـرا انحام میدهند ولذا اوقات خود را به آوازه خوانی، به شعر گوئی و نوشتن اشعار وغیره میگذرانند. خط بومی طوارق شبیه

---

۱ - باج گزاری که درواقع بمفهوم بنده باشد. (مؤلف)

۲ - این بنای تاریخی در سال ۱۹۲۰ توسط حفاران کشف شده واستخوانهای تین هینان بجای دیگر منتقل شد. (مؤنف)

به‌خط میخی واز آثار باستانی مردم لیبی است • وآنرا بزبان طوارق خط تی‌نی‌ناگ مینامند.
زنان طوارق برای آموزش و پرورش فرزندان خود ، بخصوص دختران خیلی جدیت میکنند وسعی دارند که دخترانشان خواندن ونوشتن وموسیقی بیاموزند •

روابط اشراف طوارق باخراج گزاران خودشان باندازهٔ روابط اشراف بدوی با زیردستان سخت نیست • چون اشراف طوارق بزیردستان خود اجازه میدهند که در بهترین مراتع شتر بچرانند وثروتمند بشوند • درقبایل آهاگار هریك از اشراف با جگزارانی دارند وتن بتن از آنان خراج میگیرند •

اصل این موضوع آن است که اشراف طوارق کمتر با زیردستان ملاقات میکنند. چون اشراف مزبور زمستانها باکاروان حرکت میکنند وتابستان‌ها درجلگه ها ومراتع هستند ، فقط دربهار وپائیز نزد زیردستان میآیند • محصولات خود را مصرف میکنند و چیزهای تازه بدست میآورند • معمولا قبایل باجگزار خودشان مبادرت به حمله‌نمیکنند، بلکه وقتی حمله وهجومی واقع میشود آنها دفاع میکنند • کار عادی آنان این است که وظایف خدمتگذاری راانجام دهند و برای انجام این قسمت هم عده فراوان میباشد • و هروقت طوایف اشراف غازم حمله بشوند، بعضی ازباجگزاران‌را نیز همراه میبرند ولی درضمن موظفند که باتمام قوا جان‌آنها راحفظ کنند • البته خود باجگزاران هم ازخود دفاع میکنند •

کشاورزان نیزتحت حمایت اشراف هستند • اینان سیاه پوستانی هستند که‌طوارق آنها را ازصحرای افریقا اسیرآورده و در کلبه های پوشالی جا داده اند ومعمولا آنانرا هاراتین مینامند • اینان مانند مزدوران قبایل بربر یك پنجم محصول رابرای خود برمیدارند • بعضی ازاینان مقنی خوبی هستند ودرنواحی واراضی طوارق چاه میکنند •

درناحیه آهنط علاوه برطوارق اصیل وباجگزاران ، دوطایفه کوچك عرب هستند که بطوراق مقداری خرما وپارچه باج میدهند شغلشان هدایت کاروان است • اینان از حمایت اشراف طوارق بهره‌مند هستند وباکمك آنان کاروانها را راهنمائی میکنند •

درقسمت مشرق آهنط طایفهٔ دیگری هم‌بنام مرابطین تحت‌الحمایه میباشند • اجداد اینان ازمدتها قبل‌بآن نواحی آمده ومردم رابرکت‌داده‌اند واینك خودآنها نوعی‌روحانیت دارند • مرابطین بعربی مینویسند و میخوانند و قرآن را از حفظ دارند و برای عده‌ای قرآن وعلوم قدیمه درس میدهند • مرابطین غالباً در حرکت هستند ، از این قبیله بآن قبیله میروند بچه‌هاراخواندن ونوشتن میآموزند دعا وطلسم میدهند، ورد ودعا میخوانند

وبیماران رابدان وسیله معالجه میکنند و مانند سادات درقبایل بلوچ از این راه ارتزاق مینمایند. هیچ کس متعرض آنان نمیشود وهمینکه میان قبایل جنگ واقع گردد مرابطین میانجی واقع میشوند. (بطوری که تحقیق شده اقدامات مسالمت آمیز آنان گاه گاه به نتیجه میرسد).

بااین وصف ، معلوم شد که در سرزمین طوارق علاوه براشراف و باجگزاران ، کشاورزان برده مانند و همچنین مرابطین در آن نواحی اقامت دارند. دو دستهٔ دیگر نیز میان طوارق زندگی میکنند که کنیزان وغلامان وآهنگران میباشند. (۱)

هرزن اشرافی یك یا دو کنیز دارد که برای او آشپزی میکنند ، میوه و گیاه صحرائی جمع میکنند آب میاورند و همه نوع خدمتگزار هستند. غلامان غالباً گله چران و یا نگاهبان چادر میباشند. هریك از اشراف طوارق ، غلام مخصوصی دارد که مورد اعتماد کامل اومیباشد . برای اوپیغام میبرد با اواسلحه دست میگیرد وبجنگ میرود. اینغلامان خاص از میان افراد دلیر و امین انتخاب میشوند . (۲)

جوانان اشرافی طوارق ، گاه بگاه یك کنیز زیبائی رابرای ملازمت خود انتخاب میکنند. وچه بسا که کنیز نامبرده همسفر وهم بسترآن جوان میشود ، و با پوست نرم سیاه خود ، جوان اشرافی رانوازش میدهد. اما دیریازود جوان اشرافی برای تولید مثل با یك زن اشرافی هسر میشود. معمولا جوانان در سن بیست و حتی سی سالگی ازدواج میکنند . این برای آن است که بتوانند چادر مخصوصی برای خود تهیه نمایند . حال اگرجوان اشرافی ازآن کنیز فرزندی بیابد ؛ آن فرزند هم بنده است چون طوارق میگویند فرزند تابع مادر است درهرحال پدر میتواند فرزند خود را آزاد کند ، اما آنفرزند با وجودآزادبودن جزء اشراف نمیباشد.

وضع آهنگران درمیان طوارق مثل همکاران آنان در میان اعراب است . اینان پتك وسندان خودرا دست میگیرند وهرجا که وضع بهتری پیداکنند ودرآنجا میمانند. اینان از نژاد سیاه پوستان میباشند ولی خیلی سیاه نیستند . آهنگران بجنگ نمیروند

۱ـ بازهم یك دسته دیگر درمیان طوارق زندگی میکنند که آنانرا «اپراجناتن» یعنی نیمه اشراف مینامند . نیمه اشراف‌ها باج نمیدهند ولی ازشرکت در امور اداری و حکمرانی قبیله محروم میباشند. درهرحال چندان مشخص ومتمایز ازدیگران نیستند ولذا مختصر اشاره‌ای بوضع آنان شد. (مؤلف)

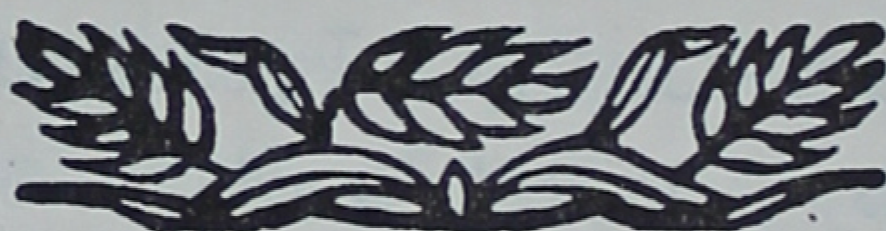
۲ ـ فرانسویان سپاهیان سنگالی‌را برای این شغل تعیین کرده‌اند . (مؤلف)

وکسی هم باآنان تعرضی ندارد وازحیث مزاوجت هم محدود به صنف خودشان میباشند. درواحه تامانگاست گورستان بزرگی‌است که ازقرار معلوم گورستان آهنگران میباشد که درنتیجه گرسنگی مرده‌اند.

سازمان طوارق مانند سازمان بلوچی‌ها و بدوی‌ها ، پیچیده است و در جزئیات کمی باآن دو فرق دارد . اما درهرسه دسته : بلوچ ـ بدوی ـ طوارق یك دسته اشراف یافت میشوند ؛که زندگی خود رابشکار وجنگ وخوشگذرانی و حمایت از بردگان و راهنمائی قافله‌ها ودفاع ازپناهندگان میگذرانند. وخدمات جزئی وکلی زندگی‌را بعهده بردگان وکشاورزان بنده مانند واگذار میکنند . وهرسه دسته میکوشند که نژاد خود را (نژاد مردم مدیترانه) ، ازاختلاط وامتزاج بانژادهای دیگربر کنار دارند .

این سه دسته از قبایل ، یك وجه مشترك کلی دیگر هم دارندوآن این است که خرید وفروش وتعمیر اسلحه وآلات وافزارکار رابدیگران واگذار کرده‌اند و خودشان متصدی‌آن مشاغل نمیشود .

درعین حال کسی که متصدی این قبیل مشاغل است برای خود احترامی دارد و مانند صاحبان کارخانه های فولاد سازی امریکا دارای مقام مهمی میباشد .



۱۲

مراتع سرسبز

نوع دوم محیطی است که برای زندگی چادرنشینی مناسبت دارد وآن عبارت از سر زمین وسیعی که نیمی از چمن زارهایش در کوه های مرتفع و نیم دیگر آن در جلگه و زمینهای پست قرار داشته باشد ، باین ترتیب هم در زمستان و هم در تابستان دسترسی بمراتع سبز وخرم میسر خواهد بود. هنگام زمستان برفهای سنگین مراتع تابستانی را غیر قابل سکونت میسازند ، ولی از طرف دیگرآب شدن همین برفها باعث میشوند که تا چندین ماه قبل از پائیز گیاهان سبز از زمین بروینـد . تابستان فصل عمدهٔ فعالیت است .گوسفند ها بره دار میشوند، شیر وروغن و لبنیات فراوان بدست میآید و بالاخره یکبار دیگر از پشم تازه گوسفندان استفاده میشود . زمستان فصل آرامش و سکوت است ودر حقیقت تکیهٔ چادرنشینان در اینموقع بر محصولات کشاورزی است. برای اینگونه زندگی مختلط چادرنشینی سه رشته کوه مناسب در خاور میانه موجود است. اول سلسله جبال اطلس- دوم زاگرس- و بالاخره سلسلهٔ جبال سلیمانیه درافغانستان.

دوطایفهٔ آیت عطاوهمسایگان آنها، آیت یا فلمان از مراتع تابستانی جبال اطلس استفاده مینمایند . اینان زمستان را در صحرای افریقا بسر برده ودر بهار از معبرشمالی اطلس کبیر عبور میکنند وسپس در پائیز مراجعت مینمایند ؛ طوایف زایان - زمور - بنی مجید ودیگران نیز تابستان را در اطلس وسطی بسر برده وهنگام زمستان خود را بشیب شمالی اطلس نزدیك مکنس میرسانند . آیت عطا آخرین طایفه‌ازطوایف افریقای شمالی‌هستند که درسال ۱۹۳۶ بعدازیك مقاومت بسیارشدید تسلیم فرانسویها شدند. (۱)

۱- باستناد مندرجات کتاب آیت‌عطا تألیف کاپیتان - جی - سپیلمان چاپ رباط (۱۹۳۶) . (مؤلف)

این طایفه از پنج طایفهٔ فرعی دیگر بنام « خمس » بمعنای پنجمین تشکیل شده اند . هریك از این خمسها از تعدادی طوایف مجزا تشکیل شده اند ، که بزبان بربری آنهارا ایخسان یعنی استخوان مینامند. وطن اصلی این طوایف جبل ساقرو است . ارتفاع این کوهها که دارای دره های بسیار گود و باریك است بسه هزار پا میرسد ، و اطراف آنرا جلگه وسیعی محاصره مینماید . از سراسر جلگه چشمه و جویبار های فراوانی جاری شده وتعداد زیادی واحه را تشکیل میدهد .

ساکنین این واحات که عموماً کشاورز هستند از دو طبقه تشکیل میشوند : طبقهٔ اول «حرار» که ازاعراب وبربرها میباشند. وطبقهٔدوم بنام «حراتین» کهازسیاه پوستان‌اند. عموم این کشاورزان را « ایخمسین » مینامند ، این کلمه بمعنای پنج دهنده میباشد. علت انتخاب این اسم آنستکـه تمام آنها موظفند باستثنای یك پنجم از حجم محصولات خود بقیه را بارباب تقدیم نمایند . این یك پنجم سهم خود آنهاست . در یکی از این واحات بنام « تزارین » ، خانواده مقدسی زندگی میکنند که افراد آن مدعی هستند از اولاد رسول اکرم میباشند و بهمین دلیل لقب «شریف» را برای خود انتخاب کرده‌اند . اینها مالك مطلق آب وملك خود بوده و کسی حق تعرض بآنها را ندارد. هیجده خانوادهٔ مقدس دیگر نیز در قلمرو زمستانی آیت‌عطا وجود دارند. شش‌تای آنها صوفی هستند، این صوفیان تمایل فراونی بخانه نشینی وراحت طلبی دارند . بقیه آنها از اعقاب « مولا عبدالله بن‌حسین» میباشند که در سال ۱۵۶۸ وفات یافت وسر سلسلهٔ خاندان مرابطین بشمار میآمده است.

افراد خانوادهٔ مرابطین از آنجهت نزد طایفهٔ آیت عطا عزیز ومحترم میباشند که طایفه را دائماً از سه خطر بزرگ حفظ مینمایند . مرابطین توانستند تمام طایفهٔ را از فرمانبرداری از حکومت مرکزی مراکش وبیماری سیفلیس وبالاخره حملهٔ همسایگانی که در معبر « تیزی نکورن » هستند محافظت نمایند . کار دیگر مرابطین آنستکه مانند قاضی وحکم در اختلافات افراد طایفه عمل کرده وسالیانه مبلغ معینی از این راه دریافت میدارند. در سابق طایفهٔ آیت عطا یك مقام روحانی‌بزرگتری را نیز برسمیت میشناخت وآن «شریف تامسلت» بود. این شریف در ناحیه مراکش اقامت داشت وهمه ساله تحف وهدایائی ازطایفهٔ مذکور دریافت میداشت . سلطان نیز درمقابل مقداری وجه نقد برای اتحادیهٔ طوایف آیت عطا میفرستاد و عنوان آنها را محافظین صحرا میدانست . عنوان نامبرده ، تنها رابطهٔ رسمی بین سلطان و اتحادیهٔ طوایف آیت عطا بود .

گذشته از دو طبقه نامبردهٔ کشاورزان واحه، وشریف‌ها، یک گروه نژادی دیگر نیز در آنجا دیده میشود: که آنها نیز کم وبیش متمایل بخانه نشینی میباشند. این گروه ازنژاد یهود میباشند، نام آنها «امضرو» ومسکنشان در نزدیکی ناحیهٔ «زاگورا» است. این یهودیها در صنایع دستی، فلزی مخصوصاً در جواهر سازی و ساختن خنجر تخصص بسزائی دارند. زرگری، آهنگری، دباغی، آسیابانی فقط در واحات بزرگ دیده میشود که اداره کنندگان آنها ازافراد «حرار» و«حراتین» میباشند. از آنجائیکه معمولاواحات جمعیت فراوانی را نمیتوانند تحمل کنند، بیشترجوانان بطرف شمال روآورده ودرشهر فاس وسایر شهرها برای خودکار و حرفه پیدامینمایند.

تعداد کمی ازافراد اتحادیهٔ طوایف عطا برای خ... مسکن ثابتی بر گزیده‌اند. این افراد عبارت از دو طایفهٔ قدیمی این اتحادیه یعنی «آیت وحلیم» و«آیت یزا» میباشند. مسکن آنها قریه «کثر» واقع در ناحیه «ایقرم امزدر» بوده وآنجارا برای خود سنگر-بندی کرده‌اند. ناحیهٔنامبرده‌را درحقیقت میتوان مرکزروحانی اتحادیهٔآیت عطادانست. دراین ناحیه افراد نامبرده علم قرمز رنگی راکه هنگام جنگ بکاربرده میشود برافراشته و نگهداری کرده اند. این علم از زمان قدیم حق موروثی افراد طایفهٔ «آیت‌یزا» بوده است. ساکنین قریهٔ مزبور تخصص فراوانی در بکار بردن قوانین باستانی محکمهٔ عالی دارند. (۱) هنگامی که شیوخ و شورای طایفه از حل و فصل دعوای مخصوصی عاجز بمانند وحتی هنگامی که مرابطین نیز تصمیم شایستهٔ در مورد آن نتوانند اتخاذ کنند، متداعیین قضیه را به«ایقرم‌امزدر» برده ودرآنجا منتخبی ازمردان دوطایفهٔ قدیمی مشکل آنها حل میکنند.

بیشتر این طوایف که بکشت وزرع اشتغال دارند، حیمه و اردوی خود را در جوار زراعت‌خویش برافراشته وسراسرزمستان ویا چندماهی ازآنرا همانجا میگذرانند. مردان سالخورده ومحترم قبیله باتفاق فامیل خود درتمام سال همانجا بسرمیبرند. خیمه وچادرهای نامبرده، در خارج قریه برپا میشود. رسم آنها اینستکه هر خانواده‌ای سنگر وبرج وباروئی برای خود احداث میکندکه آنرا «تیقرمت» میخوانند. این برج وبارو از دیوارهای‌محکم سه یاچهارطبقه‌ای تشکیل‌یافته وازسنگ و گل‌ساخته‌شده‌است وموقعیت آن درقلمرو زمستانی طوایف طوری است که بخوبی میتوان درپناه آن دفاع کرد. این ساختمانها در درجه اول برای ذخیره کردن اسلحه و مهمات احداث میشود، ولی هنگام

۱– بربرها از قوانین شرع پیروی ندارند. (مؤلف)

جنگ برای دفاع نیز از آنها استفاده میشود. افراد آیت عطا زندگی در این ساختمانها را خیلی دوست ندارند، و ترجیح میدهند که درجوار آن بنا و یا درحیاط آن خیمه زده و درون خیمه بسربرند.

در زمستان طوایف احشام خود را درجلگهٔ اطراف ناحیهٔ ساقرو میچرانند وقتی هم که هوا زیاد سرد نباشد، آنهارا بچراگاههای کوهستانی میبرند. درفصل بهار هریك از طوایف یك نماینده بشورای عالی اتحادیه اعزام میدارند، ودر آنجا «شیخ‌العام» یارئیس سال انتخاب میشود. شریف ترازین باتشریفات مخصوصی شیخ‌العام را باین سمت انتخاب ومعرفی میکند. راه این کار آن است که شریفُ یك‌دسته علف سبز زیر عمامـه و روی پیشانی وی قرارمیدهد (رمز این عمل باید بنظر همه روشن باشد). سپس خانواده هائی که تابستان را در مراتع مرتفع بسر میبردند؛ گرد هم جمع میشوند. در بعضی از قبایل این خانواده‌ها همیشه مشخص و لایزال مانده‌اندودر بعضی دیگر متناوباً تغییر کرده گـاه بگاه انتخاب میشوند. ظاهراً بیشتر مردان جوان باتفاق زنان واطفال خود دراین مراسم حضور مییابند. شیخ‌العام وظیفه دارد که چراگاه هریك از آنها را درمراتع مرتفع‌تعیین نماید. هنگامیکه این خانواده‌ها باتفاق شیخ‌العام به «تیزی مکورن» رسیدند، وی برای هریك فرامینی صادر کرده و از اردوها یك یك بازدید مینماید. و پس از آنکه تـابستان بپایان رسید، تمام آنها را دوباره بوطن اصلی عودت میدهد. ممکنست یك شیخ‌العام برای دوسال متوالی بریاست انتخاب نگردد؛ زیرا نوبت سایرقبایل نیزباید رعایت شود. بعضی از آنها اصولا نوبتی ندارند. این تشریفات عجیب بسیار پیچیده است ودر واقع حوادث گوناگون تاریخی آنرا باین صورت درآورده است.

شیخ‌العام در هر قبیله‌ای یك نماینده مخصوص دارد؛ وظیفهٔ این نماینده اجرای فرامین شیخ است. مقارن انتخاب شیخ العام، مرد دیگری نیز انتخاب‌میشود که مردقانون نام دارد. وظیفهٔ او رسیدگی بتمام‌کارهای قانونی وحقوقی است وهرگاه لازم شود خود به «ایقرم‌امزدر» میرود. شیخ‌العام شخصاً مسئول حل مرافعات داخلی، تعیین‌حدود مراتع قبایل، انجام مباحثات ومذاکرات با همسایگان در قلمرو تابستانی است.

طوایف آیت‌عطا در عین حال تجارت هم میکنند. کالاهائی که آنها بآنطرف اطلس میبرند عبارتند ازخرما ـ حنا ـ مازو ـ چرم ـ و پوست (چرم خام). این کالاها ازواحات مختلف ببازارهای شمال کوهستان حمل میشوند، وبجای آنها غله و حبوبـات و صنایع کارخانه‌ای باز میگردد. طوایف مزبور درقلمرو خود دونوع بازار دارند، که هردو در

روزهای چهارشنبه دایر میشوند (چهارشنبه بازار). درخارج قلمروخویش با بازارهای گوناگونی داد وستد مینمایند. این‌نوع داد وستدهاباعث میشود که قبایل‌مزبوراحتیاجی برفتن شهرها نداشته باشند. بعضی از بازارهای نامبرده، درقلمرو حکومت واقع‌شده‌اند. باوجود این قبایلی که برای داد وستد می‌آیند کمتر مورد ظلم وآزار قرارمیگیرند.

روش زندگی این طوایف بپیچدگی زندگی چادرنشینان شتردار نیست. اتحادیهٔ طوایف آیت‌عطا سالی دو بار کوچ میکنند، بعضی از طوایف آنها اصولا کوچ نکرده و ثابت میمانند، این طوایف‌مانند «طوارق»بیشتر سبزی مورد لزوم‌غذای‌خودرا ازغلامان ساکن واحات میگیرند، ولی در مقایسهٔ آنها باطوارق باید در نظر داشت که زندگی داخلی آنها بسیار ساده‌تر است. مثلا هیچگونه فرق و امتیازی برای طبقات مختلف چادرنشین‌ها قائل نمیشوند. صنعتگران وتجار سایر ملل در داخل اردوی آنها آمد و شدی ندارند، زیرا آنها همیشه از نقطهٔ نظر بازار ثروتمند وغنی‌میباشند. بحرانی‌ترین وضع زندگی آنها هنگام کوچ کردن است. چون در طی این دو کوچ سالیانه آنها باید اغنام واحشام خودرا راهنمائی ومحافظت کرده وقوانین قلمروشریفها را هنگام تابستان رعایت نمایند. از طرف‌دیگر آنها مجبورند ازقوانین قانون گزاران و افراد سالخوردهٔ قبیله که اطراف برج وبارو مسکن دارند اطاعت نمایند. این وضع بحرانی تاانتخاب مرد نیرومندی بسمت رهبر ادامه دارد. رهبری که هرسال انتخاب میشود، دارای نمایندگانی است که اوامر وی را اجراء میکند.

قبایلی که دائماً در دامنهٔ شمال غربی کوههای اطلس سکنی دارند، گلیم وقالیهای بسیار زیبا میبافند. این گلیم ها دارای اشکال هندسی منظم وزیبا بوده ومورد پسند مردم امریکا میباشد زیرا باخانه‌های مدرن آنها هم‌آهنگی بسیار دارد. امریکائیان این گلیمها را معمولا از بازارهای شهر «فاس» و «مراکش» خریداری مینمایند. گلیمهای مورد بحث بدست زنان قبایل بافته میشود وهر کدام بنام قبیله مربوطهٔ آن مانند. بنی مقلید ـ زایان ـ بنی مطیر ـ خوانده میشود. پشم مورد احتیاج این گلیمهااز گله‌های قبیله بدست می‌آید، وقتی که پشم بصورت گلیم در آید قیمت‌آن بنسبت زیادی بالا میرود. درهرخیمهٔ قبیله یکدستگاه بافندگی‌تعبیه‌شده که از تیرهای‌چادربرای برافراشتن‌آن استفاده شده‌است.

بطورکلی‌این‌طوایف‌را میتوان نیمه‌چوپان ونیمهٔ کشاورز دانست، وبقول‌فرانسویان درحال‌تحول‌باقی‌مانده‌اند(۱) هریك ازاین‌طوایف مانند طایفهٔ آیت عطا مرکزمخصوصی

۱ـ بکتاب‌عناصر اجتماعی‌مراکش‌تألیف ژ. بوریلی چاپ پاریس ۱۹۳۲ مراجعه‌شود. (مؤلف)

درجبل‌ساقرو دارند. هنگام گله‌داری و کوچ کردن، تعدادی از افراد خودرا دروطن‌اصلی باقی میگذارند . ولی برخلاف طایفهٔ آیت عطا این طوایف شخصاً زراعت خودرا انجام میدهند. بعضی از قبایل‌آنها همیشه در کوهستان زندگی میکنند ودرفصل زمستان احشام واغنام خودرا بجلگه ها ونواحی کم ارتفاع گسیل میدارند . بعضی دیگر که مانند قبایل آیت عطا در دامنه کوهها زندگی میکنند ، در فصل تابستان احشام و اغنام خویش را بنواحی مرتفع کوهستان میرانند. بالاخره یکدسته دیگر از آنها بین این دوناحیه یعنی در ارتفاعات پست میان کوهها زندگی کرده و در زمستان گله و رمه را بطرف نواحی پائین و در تابستان بارتفاعات بالاتر میرانند . این دسته آخری در فصل بهار و پائیز از چوپانان خود درزراعت کردن زمین استفاده مینمایند. روش‌زندگی‌اجتماعی این‌طوایف بسیار ساده است، زیرا آنها غلام وبرده نداشته و درعین حال فاقدآندسته از افراد تاجر ویا صنعتکار میباشند؛ ببازارهای هفتگی علاقه زیاد نشان میدهند وگاهی اوقات‌بشهر هم میروند . دربعضی دیگر قبایل مردم همراه گله و رمه کوچ میکنند ؛ ولی دربعضی قبایل دیگر افراد بخصوصی‌این‌وظیفه‌را دارند همانطور که دربارهٔدهات اینوضع معمول‌میباشد وتفصیل آنرا قبلا بیان کردیم . بقیه آنها از نظر ادارهٔ امور ایلاتی وچراگاه وکوچیدن درمرحله‌ای‌میان‌آن دومرحله قرار گرفته‌اند یعنی‌حد وسطی برای خود ترتیب داده‌اند .

تحول اززندگی‌روستائی‌بزندگی‌چادرنشینی‌تدریجی‌است وبعوامل‌محیط بستگی دارد (محیطی‌که ملاحظات سیاسی درآن هیچگونه مؤثر نمیباشد) . مراحل مختلف این تحول ، وضع افرادکلیهٔ طوایفی راکه از افریقای شمالی گرفته و بآسیای غربی ختم میشود، مشخص میسازد. در سراسر این ناحیهٔ وسیعی که ذکرشد سلسلهٔ‌جبال زاگروس در خاور میانه مناسبترین محل گله داری است . سلسلهٔ‌کوههای زاگروس در ایران - ترکیه - و عراق (مخصوصا در ایران) گسترده شده است. ودر این کوهها چهار طایفه مردمان کوه‌نشین پرمقاومت زندگی مینمایند که عبارتند از. کردها - لرها - بختیاریها و قشقائی‌ها .

کردها مانند بربرها دارای افرادی زارع - چادر نشین - شهر نشین میباشند ودر واقع بهرکار وحرفه‌ای نیز دست میزنند . وطن اصلی آنها در زاگـروس در شمال شهر کرمانشاه است، این‌سلسله کوهها همینطور تا سرحد روسیه شوروی امتداد پیدا میکند. در آنطرف دامنهٔ کوه شهرهای کوچك کردنشینی دیده میشود، که مهمترین‌آنها سلیمانیه و رواندوز است . شهرهای کرد نشین سنندج - سقز - و مهاباد در داخل خاك ایران‌واقع

شده است. شهر کرکوك نیز که یکی از مراکز صنعت نفت بشمار میرود، بیشتر ساکنینش از اکراد میباشند وبالاخره در شهر کرمانشاه در ایران کردها قسمت اعظم ساکنین آنجا را تشکیل میدهند . در شمال مهاباد شهرهائی که در دامنه جبال زاگروس واقع شده‌اند (مانند رضائیه یا شاهپور) مرکز دادوستد اکراد هستند؛ ولی ساکنین آنجا رابیشتر افراد آذربایجانی ترك وآسوری وارمنی تشکیل میدهند .

بیشتر کردها کشاورزند. آنهائیکه‌در دامنه کوه زندگی‌مینمایند معمولا اغنام‌واحشام خود را درفصل تابستان، تحت سرپرستی افراد جوان‌ایل بنواحی مرتفع کوه میفرستند. در زمستان هنگامیکه برفهای سنگینی میبارد آنها را درغارهای کوه نگهداری میکنند. این غارها معمولا بتعداد گوسفندی که در آن جا میگیرد نامیده میشوند؛ مثلا غارتم تاما درولایت‌شکاك که‌خود من‌درسال۱۹۴۹ از آن بازدید بعمل‌آوردم بغار چهارصد گوسفند معروف است . غار دیگری در تپه های جنوب رضائیه سه هزار گوسفند جای میگیرد. غارمعروف «هزارمرد» درسلیمانیه واقع درخاك عراق که دکتردوروتی‌کارودآنرا بازدید کرده، برحسب تعداد مردانی که در آن جای میگیرد نامیده شده و معنای آن یك هزار مرد میباشد .

بعضی ازایلات اکراد قریه ودهکده دردامنهٔ کوه درتصرف ندارند . اینها درفصل تابستان دستجمعی به نواحی مرتفع ومراتع سبز کوچ میکنند و در فصل پائیز یکمرتبه همه باهم مهاجرت مینمایند . هرکس درهفتهٔ اول ماه نوامبر از جاده کرمانشاه به بغداد عبور کند ناظر صحنهٔ زیبائی از مهاجرت این مردم خواهد شد . در سوم نوامبر ۱۹۴۹ مادرجادهٔ نامبرده درحدود سه‌هزار نفر ازمرد وزن وبچه شمارش کردیم ، بعضی‌از آنها پیاده وعده‌ای دیگر براسب ها واحشام سوار بودند ، بچه‌های شیر خوار در گهواره های کوچك برپشت مادرانشان مسافرت میکردند . هرچهارپائی که قادر بحمل باربود یکی ازافراد ایل را برپشت خود داشت . گله های گوسفند یك طبقه فضولات ازخود درجاده باقی‌میگذاشتند، که براثرعبورومرورووسائط نقلیه بزودی تبدیل‌به یك گل‌لغزنده‌ای میشد.

بفاصلهٔ هردو یاسه میل راه دسته های دوتاپنج نفری مردانی بنظر میرسیدند ، که تفنگ‌بدست برروی اسب‌نشسته وبادقت‌تمام گوشه و کنار کوهستان‌راازنظر‌میگذراندند. اینها سران عشایر و ایلات بودند، که افراد ایل مهاجررا تحت نظرمیگذراندند ، با دقت مواظب بودند مبادا فرد یاچهارپائی از قافله جابماند . بعد ازظهر هرروز پیش آهنگان قافله محل مناسبی را برای خیمه زدن انتخـاب کرده و بار ها را از پشت چهار پایان

برمیداشتند، وسپس آنها را دریك نیمدایره جمع کرده ودروسط آتش میافروختند. مردها وچهارپایان معمولا می‌توانستند زحمات خستگی‌های مسافرت‌را تحمل کنند، ولی سگهای بدبخت ایل بازحمات زیاد وبازبانهای آویخته این سفرطولانی را ادامه میدادند.

این دسته اکراد زمستان را در مزارع و علفزارهای کنار دجله بسر میآورند. صاحبان این‌مزارع ومراتع عرب وآسوری و یا مثل خود آنها کردند. دستهٔ مهاجر بنا بیك قراردادی این مرتع‌ها رااز دستهٔ دوم اجاره نموده و از آن استفاده مینمایند. این مرتع‌های زمستانی مخصوص اجاره است ولی مراتع تابستانی به صاحبان آن تعلق داشته واجاره داده نمیشود.

ازنقطهٔ‌نظر اقتصاد این اکراد بوسیله پشم- پوست- لبنیات و گوشت گوسفند تولید ثروت مینمایند. حتی بعضی از آنها درفصل تابستان فرصت یافته وبه کاشتن پسته وپاره‌ای غلات دست میزنند وبامحصولات آن تجارت مینمایند. شهرها باندازه‌ای در نزدیکی مراتع کوهستانی واقع شده‌اند که اگریکی ازافراد کرد بخواهد در تابستان داد و ستدی انجام دهد، میتواند ازمرتع مرکزی درظرف مدت ۶ تا۷ ساعت خودرا ببازار برساند. مثلا اگر ساعت ۳ یا۴ صبح بطرف شهرحرکت کند پس از خرید ممکنست همان شب خود را باردوگاه برساند. تمام احتیاجات یك کرد در همان شهر مجاور بدست خواهد آمد: چای - شکر- پارچه - چاقو- تبر. وباآنکه ظاهراً خرید وفروش اسلحه ممنوع است ولی‌اوبخوبی میداند در کدام‌نقطهٔ شهراسلحهٔ آتشین موردنیازخودرا بدست‌آورد.

بعضی اوقات هم اصولا کرد چادرنشین احتیاجی بآمدن شهرندارد. زیرا خرده فروشیهای دوره گرد خود را بچراگاههای کوهستانی رسانده وکالای مورد نیازآنهارا از قبیل قند - چای - شمع و کبریت - سیگار - نخ - سوزن وغیره بآنها میفروشند. این دوره گردها یا کرد هستند ویا ترك مغولستانی که از ترکستان چین ویا روسیه مهاجرت کرده‌اند؛ این مغولها تخصص فراوانی در بند زدن چینی‌های شکسته دارند؛ آنها چینی شکسته را سوراخ کرده وبارشته‌های سیم بهم متصل میکنند. کردها ومغولهای دوره گرد تك تك مسافرت میکنند. یکدستهٔ دوره گرد دیگر هم هستند که باتفاق خانواده خود درتابستانها به مراتع کوهستانی میآیند، اینها را «قره‌چی» مینامند و درحقیقت ازطایفهٔ کولیها هستند، وهمیشه بوسیله قاطر والاغ مسافرت کرده پاره‌ای اوقات چند رأس گاو وگوسفند نیز همراه میبرند.

این کولیها مثل کولیهای اروپا پیوسته مورد سوء ظن اهالی میباشند. لباس‌زنان

آنها عیناً مانند لباس زنان کولی دراسپانیا ومجارستان رنگارنگ وزیباست ، ومثل آنها کف بینی کرده از آتیهٔ افرادپیش گوئی وخبرمیدهند ، وغالباً سنگ ومهره‌های مخصوصی برای جلب محبت ویا باردار شدن زنها بمردم میفروشند . زنان کولی مثل کردهای‌دوره گرد ، درعین حال کالای سبك وزن نیز میفروشند وچاقو و داس اهالی را تعمیر و تیز میکنند ، تعمیر دیگ وتابه و کفش دهاتیان نیزازهنرهای‌آنهاست . گذشته از همهٔ اینها کولیها دراین مسافرت نمایش ها و رقصهای مخصوصی برای کرد ها اجرا کرده وسایل مشغولیات‌آنها را فراهم مینمایند .

ازنقطهٔ نظر سیاسی کردها نیازمند یك چیز هستند . و آن یك قدرت تمام عیار است ـ بااین قدرت کرد ها میتوانند وضع چراگاهها ومسألهٔ استفاده ازمراتع و همچنین امنیت سه‌یا چهارروزبحرانی‌مهاجرت راتأمین کرده وباصاحبان مراتع زمستانی‌درجاهای دیگر کنار بیایند. این‌قدرت لازم بوسیلهٔ تقسیم بندی های مخصوصی بین خوانین درجه اول ورؤسا سران درجهٔ دوم بدست میآید . ولی هنگامی این قدرت تکمیل میشود که تمام اکرادی‌که در کوهستان زندگی‌میکنند ، خواه زارع ،خواه چوپان ، از اوامر آنها پیروی نمایند . دراین باره درفصول بعدی صحبت خواهیم داشت .

درجنوب‌شرقی سرزمین لرها واقع شده ، واین لرها به«لربزرگ» و«لر کوچك» تقسیم شده‌اند. بطور کلی لرهاازطوایف وقبائل کوچك فراوانی‌تشکیل‌یافته وقدرت‌ونفوذ فوق‌العاده‌ای درسایر جاها ندارند . درنظرمن ازنقطهٔ نظر اجتماعی واقتصادی ازدیگران عقبتر میباشند .

بعد ازلرستان ایالت بختیاری واقع شده ،که نامش زیاد بگوش رسیده است. در یك فیلم واقعی بنام «علف» که بوسیله دونفر امریکائی بنام کوپر وشودساك برداشته شده ، زندگی ومحیط بختیاری‌هابطور کامل‌بنظر میرسد . (۱) بختیاریها درتابستان دردره‌های کارون فوقانی زندگانی میکنند، و ازچشمه سارهائی «آبدیز» استفاده مینمایند . در این ناحیه جبال زاگروس به دوسلسلهٔ داخلی وخارجی تقسیم میشود ، ودرمیان این دوسلسله

---

۱ ـ بکتاب مسیز ایزابلا ـ بی‌شاپ « مسافرت به‌ایران و کردستان » مراجعه شود همینقسم بکتاب‌حوادث باستانی‌درایران وشوش‌وبابل‌دردومجلد تألیف سر ـ ا ـ اچ ـ لایارد وبکتاب ام ـ سی ـ کوپر و ای ـ بی ـ شودساك بنام‌علف (نیویورك۱۹۲۵) وبه‌فیلم آنها بنام علف مراجعه شودوبداستان یوئل ممیرزا (نیویورك ۱۹۴۰) رجوع شود ولی نام قبیله‌ای که داستان بآن مربوط است ذکر نشده است . (مؤلف)

درهٔ عمیقی به گودی هفت تاهشت هزار پا واقع شده است . سلسلهٔ خارجی ، رشته های باریک رودخانه هائی‌است که به رودخانه کارون سفلی ریخته واز دشت‌اهواز یاسرزمین قدیمی « ایلام » میگذرد و به شط‌العرب میرسد . درتمام دره های ایـن نواحی و دامنهٔ کـوهسارها : جنگلهای بلوط ــ سیب ــ گلابی ــ آلبالو ــ گوجه ــ گـردو ــ و بادام و درختهای نواحی گرم‌سیر ودرخت‌ها و بوته‌های زیبا که در سایر نواحی بزحمت بدست میآید دراینجا بطور طبیعی میروید . مخصوصاً یك نوع بلوط شیرینی در این نواحی فراوان است که کوه‌نشینان میوهٔ آنرا بطور خام میخورند ویا آنکه آنرا سائیده آردآن را بمصرف میرسانند.

ایل بختیاری که در فصل تابستان در این بهشت بسر میبرند، ازدو طایفه تشکیل شده‌اند : هفت لنگ ــ و چهار لنگ . علت انتخاب این نامها آنستکه بنا بروایت قدیمی سرکردگان اولیهٔ این ایل دوبرادر بوده‌اند که یکی هفت ودیگری چهار پسر داشته‌اند. هریك از دو طایفهٔ نامبرده نیز بدسته‌ها و گروههای متعدد دیگری تقسیم میشوند ، هر گروه ازتعدادی خانواده های مربوط بهم تشکیل شده‌اند ومهاجرت آنها همیشه باتفاق هم صورت میگیرد . هر گروه ودسته برای خود یك کدخدای جداگانهٔ دارد که معمولا از طرف افراد انتخاب میشود، ولی بعضی اوقات نیز سمت کدخدائی ارثاًبفرزندان منتقل میگردد. کدخدا مسئولیت دارد که افراد گروه ودسته خود را هنگام کوچ کردن بخوبی راهنمائی وحفاظت کند، تا افراد وی در نقطهٔ معینه مناسب اردو زده واغنام واحشام‌خود را بوجه شایسته‌ای گرد خود جمع‌آوری نمایند .

هرطایفهٔ بختیاری تحت نظر یك «خان» اداره میشود، سمت خانی‌همیشه موروثی بوده وپس از مرگ خان این سمت بفرزندان وی‌منتقل میگردد؛ بالاتر ازخان«ایلخان» است، که او رهبر عالی ایل بختیاری میباشد ومعاون وی نیز «ایل بیگی» میباشد. هر دو سمت ایلخانی وایلبیگی از طرف خانواده‌های برجسته وممتاز ایل انتخاب میشوند ، و بعداً بتصویب شاه میرسد وایلخانی نماینده شاه میگردد. هر سال ممکنست در این‌سمتها مثل فرمانداری واستانداری، تجدید نظر شده ومورد تغییر قرار گیرند . درقسمت عمدهٔ تاریخچه اتحاد این طوایف دو سمت مهم نامبرده غالباً در اختیار هفت لنگ بوده است، همانطوریکه درحال‌حاضر نیز این ایل هردوسمت‌را دراختیارخود دارد، ولی چهارلنگ هم گاهی روزگاری داشته‌است. خانواده فرمانروا فرزندان خودرا بتهران یا به‌نقاط دیگر برای تحصیل میفرستند . ملکه ثریا ، ملکه ایران یکی ازدخترهای این طایفه میباشند .

ایلخانی، یك قصر وقلعهٔ تابستانی درشالمازاردارد.(۱) این‌مقر تابستانی عبارتست از: دهکدهٔ باهزار وچهارصد نفر جمعیت ویك بازار. ساکنان آن بکار کشاورزی وبافتن گلیم‌اشتغال‌دارند. خود ایلخانی‌نزدیك‌آن صاحب باغ‌میوه‌است. درمراتع‌تابستانی‌ایلخانی سایر محالات (۲) قرار دارد، که بیشتر ساکنان آن ارمنیان و گرجیهای مسلمانند. در فصل تابستان در شالمازار وسایر دهکده‌ها از جمله اردال وآراگون، محکمه‌یی‌توسط ایلخانی برپا میگردد. دراین دهکده اخیرالذکر زیرسایهٔ درختان کهنسال گردو، سنگ مقدسی است که مانند سنگ اسکون براثر کثرت اجلاس پادشاهان گذشته فرسوده‌شده است. روی همین سنگ است که ایلخانی مینشیند وبشکایات مردم گوش میدهد و حکم صادر میکند (۳).

بختیاریها برخلاف لرها فقط سالی دو بار کوچ میکنند. لرها دسته دسته چندین بار کوچ ومسافرت مینمایند، ولی تمام یازده طایفهٔ بختیاری فقط سالی دو مرتبه‌زمستان وتابستان کوچ خود را انجام میدهند. راه عبور آنها بسیار دشوار است وغالباً از شیب های تند پوشیده از برف و یا آبهای کارون شمالی میگذرد. عبور از رود خانه کارون مستلزم‌دانستن تجربه کافی‌وتشکیلات مرتبی است، زیرا معمولا برای گذشتن‌ازرودخانه خیکهائی‌را پر از باد کرده وچهار پا یا انسان‌را بروی آن قرارمیدهند ویا اینکه‌الوارها را بآب انداخته بازحمت بسیار از روی آنها بطرف دیگر رودخانه‌میرسند.

بختیاریها عموماً خوراك خود را از اغنام واحشام و همچنین از راه کشاورزی تأمین میکنند. گذشته از نواحی چهار محال حتی در مراتع سرد سیر و گرمسیر خود نیز غله ومیوه‌های وحشی‌کاشته واز حاصل آن استفاده میبرند. نزدیك بودن بده در تابستان وشهر در زمستان فرصتی برای داد وستد به بختیاریها میدهد و همچنین برای ارامنه مجاور موقع مناسب قابل استفاده‌ای میباشد.

قشقائیها که در طرف مشرق نواحی بختیاریها در دنبالهٔ جبال زاگروس زندگی میکنند بزبان ترکی‌مخصوصی صحبت‌مینمایند، آنها نیز مثل بختیاریها یك‌ایل واحدی تشکیل داده وسالی دوبار کوچ مینمایند. منطقهٔ گرمسیر قشقائیها در مجاورت منطقهٔ

۱ـ تصویری از این قصر کهنسال درکتاب لایارد موجود است. (مؤلف)

۲ـ اسامی این محالات چنین است: لار ـ خیا ـ میزاك ـ گندامان. بکتاب بی‌شاب مراجعه شود: (مؤلف)

۳ـ بکتاب بی‌شاپ مراجعه شود. (مؤلف)

سردسیر آنها نیست وازینرو این ایل هم مانند کرد ها مجبورند از قلمرو سایر مردم عبور کنند. فرمانروایان قشقائیها تعدادی برادر هستند، که یکی از آنها در شیراز و دیگری در تهران زندگی میکنند، هر دو این برادرهادر کشورهای غربی تعلیم وتربیت شده‌اند. تشکیلات آنها بسیار جدی ومؤثر است، ودر واقع میتوان آنها را یک نیروی نظامی مؤثر تلقی کرد.

مثالهای مشروحهٔفوق برای نشان‌دادن نوع دوم چادر نشینی مربوط بمراتع کوهستانی و گوسفند داران کفایت میکند، بطور کلی باید گفت که اینگونه چادر نشینی درمراتع کوههای مرتفع میسر ومقدور است ودوام آن نیازمند بداشتن یک تشکیلات بسیارجدی ودقیق است تابوسیلهٔ آن بتوان مسئله کوچ کردن را انجام داد. یکی ازمشکلات این نوع چادر نشینی آن است که فاقد افراد لازم برای انجام تعاون اشتراکی میباشند.

بین مسألهٔ چوپانی وکشاورزی مراحل تدریجی و گوناگون فراوانی بنظرمیرسد، در واقع درست مانند آنستکه یک حیوان چهارپا بخواهد بتدریج روی دوپای خودراه برود. برعکس شترچرانی آسانتر است ومانند طفلی میباشد که انگشت مادر را رها کرده قدم اول را برداشته است.

نوع سوم چادرنشینی در خاورمیانه بصورت حاشیه‌هائی در بعضی نواحی مجاور دریا وجبال البرز دیده میشود، این‌نواحی بیشتر درقسمت‌های شمال شرقی ایران وشمال غربی افغانستان وجود دارند. درحقیقت شامل علفزارهای آسیای مرکزی گشته، ازرود دون شروع واز دریای خزر گذشته وبچین میرسد. وبوسیلهٔ کوهستانها آبیاری گشته و بواسطهٔ صحراها قطعه‌قطعه شده است. این نوع‌چادرنشینی باستانی مربوط بپرورش‌اسب واز آثار مجلل دورهٔ توحش‌میباشد واین همان زندگی‌است که هرودوت آنرا «سیس» نام داده بود ودرواقع همان زندگی‌وآداب آتیلا رئیس قوم‌هونها (هیاطله) وچنگیزخان وهولاکوخان میباشد، هولاکو یعنی کسی که خلیفه بغداد را مجبور کرد تاطلا بخورد وهمان شخصی که هنوزهم بردن نام اودر بعضی کشورهای خاورمیانه باعث ترس ونفرت می‌گردد.

این نوع زندگی مستلزم داشتن تعدادی حیوانات اهلی وجلگه‌های سبز (استپ) وسیع است. مثلا اسب که اصولا درصحراهای نقاط دیگر، میبایستی بادست صاحب خود علوفه بخورد، در اینجا بدلخواه ومیل‌خود درعلفزارها چریده وآزادانه رفع گرسنگی مینماید؛ بهمین ترتیب گاوها که در نواحی خشک در مزرعه‌های آبیاری شده میچرند،

همین قسم گوسفند که میتواند با چارپایان دیگر (باستثنای شتر) زیست کند در اینجاهم راحت است وپسر عموی او بز پیشاهنگ او میگردد .

در این دشتهای سبز شتر هم پرورش شده و برای امور مختلف از آن استفاده میگردد. شترهای این نواحی ازشترهای معمولی نیرومندتر بوده واز پشمهای ضخیم و گرمتری برخوردارند، قافلهٔ آنها درسراسر نواحی فوق‌الذکر تا مغولستان وچین دیده میشوند . ولی از وجود الاغ که دربیشتر کشورهای خاورمیانه برای حمل بار وانسان از آن استفاده مینمایند دراین نواحی خبری نیست ، زیرا الاغ مسکین نمیتواند سرمای سخت وطاقت فرسای این نقاط را تحمل نماید وسمهای کوچك وی بزودی دربرفها فرو میرود وبواسطهٔ نداشتن پشم و مو زود سرما میخورد .

اسب یکی ازلوازم این زندگی چادرنشینی بشمارمیآید، ولی باید درنظرداشت که اسب در اینجا در دست ترکهای مغولی (ترکمنها) بنوع دیگری پرورش مییابد . در صحراهای عربستان اسب یك وسیلهٔ تجملی پرقیمت است که ارزش آن ارزش صاحب وی تلقی میگردد ودر واقع در عربستان جزدر روزهای سخت ومبادا در مواقع دیگر از آن استفاده نمینمایند . مثلا هیچگاه در آنجا از شیر ویا گوشت اسب برای خوراك استفاده نمینمایند ویا آنرا بگاری وعرابه نمیبندند، در حقیقت اسب در آنجا نشانه‌ای از وضع صاحب آنست واستفاده اساسی آن در لحظات بین مرگ وزندگی است .

در مورد چادرنشینان دشت‌نشین وضع اسب طور دیگریست، در اینجا اسب هم یکی دیگر از حیوانات اهلی است که در علفزار چریده و از آن استفاده میشود . مثلا یکی از افراد عادی این چادر نشینان ممکنست بدون این که منصب ویا شغل مهمی داشته باشد در یك یا چندین اسب سهمی داشته باشد، این چادرنشین عـادی فقط در هنگام جنگ از اسب استفاده نمیکند، بلکه برای انجام کارهای روزانهٔ خود نیز بر اسب سوار میشود زن چادرنشین شیر مادیـان را میدوشد و از آن ماست کـه مشروب محبوب چادرنشین‌هاست فراهم میسازد، واسبهای چاق وجوان را کشته گوشت آنها رابرای غذا وپوستشان را برای ساختن زین بکار میبرد. در عین حال یك فرد عادی چادرنشین اسب سواری خود را دوست میدارد واز او مواظبت میکند. وقتی که شخصی در بین ایـن طوایف بمیرد، اگر افراد بازماندهٔ او آنقدرها پای بند دین اسلام نباشند اسب سواری او راکشته وبا وی دفن مینمایند تا در مراتع سبز دنیای دیگر نیز پیاده راه نرود . هرچند این نوع پرورش اسب (از نقطه نظر مندرجات این کتاب) بیك نژاد ویا یك زمان خاورمیانه

نمیباشد ولی بطور استثناء بیشتر مربوط بتر کمن ها میباشد . عدهٔ تر کمنها در شوروی بیش از ایران وافغانستان است و واحات مرو وخیوه و کرانهٔ رود جیحون محل سکونت آنها میباشد. باید در نظر داشت که دهات ترکمن‌ها سرتاسر مسکون نمیباشد، درشمال مرکب ازیك‌واحه ویك‌درهٔ رودخانه است و درجنوب دشتی‌است که از آبهای کوهستان البرز مشروب میگردد و در این‌میان دشتهائی‌است که فقط بوسیله کاروان قابل عبوراست.

ترکمنهائی که مورد بحث ما میباشند عبارت از آنهائی هستند که در دامنه های شمالی کوههای البرز ودر قسمتهای شرقی بحرخزر زندگی مینمایند. سر زمین آنهااز کرانهٔ شرقی بحرخزر شروع شده وتا نواحی جیحون یعنی داخل خاك شوروی ادامه مییابد. ترکمنها بپنج‌طایفه اصلی‌تقسیم شده‌اند که‌هر طایفه از آنها در حکم یك‌اتحادیهٔ جداگانه بشمارمیآید، این پنج طایفه عبارتند از: «سالو» در ناحیهٔ سرخس ـ «ساروك» در ناحیهٔ مرو ـ «تك» در ناحیهٔ عشق آباد ـ «گوکلان» در ناحیهٔ مغرب و « یاموت » در ناحیه دشت گرگان که در مشرق بحرخزر واقع شده‌است. افرادطایفهٔ یاموت بیشتر درایران زندگی میکنند ولی پاره‌ای اوقات اغنام واحشام خود را درمرز ایران وهم در مرز شوروی یعنی‌ناحیهٔ رود اترك میچرانند، ولی‌اکنون مدتیست که شورویها مرزهای خود را سنگربندی کرده وعبور آنهازا مانع میشوند .

سرزمین‌یاموت ازتپه‌های فراوانی‌پوشیده شده، که‌ارتفاع بعضی ازآنها به ۸۰ پا میرسد. بلندترین‌این تپه‌ها به«ترنج‌تپه» مشهوراست که دراوائل‌قرن نوزدهم‌جویندگان گنج بیست ودو ظرف طلا از درون آن بیرون آوردند. بعضی‌ازاین تپه‌ها باقیمانده‌دهات وقراء قدیمی‌است، بعضی دیگرعبارت ازمقبره سلاطین و خوانین مردم باستانی عهد برنز واعقاب آنها میباشد وبخوبی میتوان‌آنها را با مقبره سلاطین سیس در نیکوپول نزدیك نواحی ولگای سفلی در روسیه مقایسه کرد . این سلحشوران باستانی عادات داشتند که اجساد مردمان مهم وبرجسته خودرا درتپه‌هائی درقشلاق خود دفن نمایند، وترکمنهای امروزی از عادات آنها پیروی کرده تپه‌ها را بجای قبرستان بکار میبرند .

یاموتها که از چهل تاپنجاه هزار خانواده تشکیل‌شده‌اند، بپنج قبیله فرعی‌تقسیم میشوند که‌هریك‌ازآنها بنوبه‌خود نیزبه‌پنج تاده واحد تقسیم‌شده‌اند. بطوریکه میگویند این طوایف ازاعقاب پنج برادر هستند که نام پدرشان « یامود » بوده که درحقیقت بانی اصلی این طایفه بشمار میرفته است. ازنقطهٔ نظر طرز زندگی کردن همهٔ آنها بدوطبقه «چمور» و « چروه » تقسیم میشوند .

طبقهٔ چمور مطلطقاً در خاك ایران‌زندگی میکنند، و سرزمین آنها ازرودخانه گرگان شروع شده وبرود قره‌سو (آب سیاه) و ترنج تپه ختم میشود. اگرچه چمورها دارای اغنام واحشام هستند، ولی در درجهٔ اول کشاورز بشمار میآیند، و محصولات آنها عبارت از گندم، هندوانه، خربزه، سبزیجات و گاهی اوقات برنج است. بعضی ازآنها در منزل زندگی میکنند، ولی بیشترآنها هنوز هم در«یورت» بزندگی خود ادامه میدهند.

«یورت» در اصطلاح این چادرنشینها عبارت از خیمه سیاهرنگی است که در مراتع صحرائی وکوهستانی برپا میکنند. تمام مردم ترك ومغولی ازناحیه «کالموك» درجنوب روسیه گرفته تاناحیه منچوری ازیورت استفاده میکنند. یورت ازیك‌چوب‌بست قابل حمل ونقل ویك پارچه پوشاننده تشکیل میشود. چوب بست یورت نیز از سه قسمت: در ورودی، دیواره وسقف تشکیل مییابد. در ورودی مرکب از چهارچوب وآستانه ولولا وپاشنه وغیره است که همگی از تیکه‌های نازك چوب کبوده درست شده وبطور افقی وعمودی بهم وصل است. قسمت های چوب بست بآسانی از یکدیگر جدا شده وبر روی هم قرار میگیرد وبدین ترتیب حمل ونقل‌آن آسان میشود. هنگام نصب چادر، قسمت درورودی وسپس دیواره‌ها را سوار میکنند. این دیواره‌ها مسدود بوده و شکل زیبائی بیورت میدهد ومحوطه‌ای بمساحت دوازده فوت پدید میآورد که سوراخ‌های الماس مانند دارد. پس‌از سوار کردن این قسمت های عمودی، سقف یورت را که مرکب از دو قسمت و بشکل چرخ میباشد برروی آنها قرار میدهند و قطعات آنرا با بندهای موئی بطور افقی تا وسط متصل میسازند. ودرآخر پارچه نمدی سیاهرنگ را برروی‌همه آنها پوشانده‌ویورت را آمادهٔ استفاده‌مینمایند. معمولا ترکمنها درزمستان یورت را بانمد سیاه ودر تابستان بامیله‌های نی میپوشانند.

این خانه‌های منقول برای محیط چادرنشینها از خیمه وچادر خیلی بهتراست. با آنکه وزن آنها زیاد است، ولی ترکمنهابرای حمل ونقل‌آنهارا درگاریهای مخصوصی قرارداده وبآسانی‌حرکت میدهند. حسن برزگ این‌خانه‌های منقول‌آنستکه درزمستان کاملا گرم میباشد. قسمت‌داخلی‌یورت بقسمت‌های مجزا وراحتی‌تقسیم میشود وهرکدام ازآنرا برای منظور خاصی بکار میبرند. مثلا یك قسمت برای عبادت ـ یك‌قسمت برای سکونت‌آقا وخانم خانه ـ یك‌قسمت برای بچه‌ها ـ یك‌قسمت برای مهمانها وغیره. وضع زندگی ترکمنها در این خانه های مدور باندازه‌ای راحت و منظم است که حتی هنگام خانه نشینی وسکون نیز ترجیح میدهند در همین یورتها سکنی کنند.

طایفهٔ چروه که سرزمینشان درواقع نواحی رودخانه اترك است، کشاورز نیستند. اینها در فصل تابستان بطرف شمال مهاجرت کرده وبه تپه‌های «بالخان» میرسند، این ناحیه درست درقسمت مغرب گراسنوودسك و شمال راه‌آهن شمالی دریای خرر واقع گردیده است . ارتفاع این ناحیه به بیش‌از پنج هزار پا میرسد، ودر نتیجهٔ رطوبت هوا، مرتعهای تابستانی مناسبی ایجاد میکند . درفصل پائیز چروه ها بنواحی اترك مراجعت مینمایند . (این جریان لااقل تا قبل از اشغال شورویها وبستن مرزها منظماً اجرا میشد ولی اکنون چادر آنان در کرانهٔ شمالی گرگان دیده میشود) .

چمورها معمولا بادولت‌ایران روابط دوستانه‌دارند. آنها مرتباً ببازارهای گرگان رفته ودر آنجاقالیهای نمدی و گلیم‌های‌معروف‌به گلیم«بخارا» وسایر محصولات خودرا که عبارت‌از گندم، جو، کره، گوسفند واسب میباشد بفروش‌میرسانند ودرعوض اشیاء ساخته شده‌مانندآلات برنده وپارچه‌خریداری میکنند. درنزدیکی‌ترنج تپه‌دهکده‌ای بنام«قمیش لی» وجود دارد، که معنای آن گاومیش آبی است ومتعلق بچمورها میباشد ، مردم این دهکده تخصص بسزائی درتربیت گاومیش دارند. در سال ۱۹۴۹ یك‌برزگر ایرانی‌ساکن ترنج‌تپه اشتباهاً گاومیش یك بیوه زن ترکمنی را هدف گلوله قرار داد وچیزی‌نگذشت که‌جنجال وآشوب بزرگی‌برپا شد. ولی‌هنگامی که برزگر ایرانی ثابت کرد که گاومیش ازگله عقب مانده را سهواً هدف قرار داده وآنرا بجای آهو تصور کرده است ، جریان درظرف ۲۴ساعت خاتمه یافت؛ چون گاومیش معمولا حاصل را لگد میکند اورا ناچار میرانند ودر نتیجه این قبیل حوادث پیش میآید ولی همینطورهم خاتمه میپذیرد .

چروه‌ها برخلاف چمورها . در زمان سابق کمتر درصلح وصفا بسر میبرده اند . عادت‌آنها این بوده که گذشته ازدهات ایران حتی‌باردوهای یکدیگر نیز حمله‌میکردند، حتی تا اواخر قرن گذشته بقرار مذکور ترکمنها تاجنوب خراسان و دهات خونیك میآمدند. غالب حملاتی که چروه‌ها بدهات خراسان مینمودند، برای بردن حیوانات‌اهلی واشیاء منقول و بویژه کنیز وغلام بوده است . در صد سال پیش از این بمیزان پول آن موقع ،قیمت یك‌مرد جوان که باسارت گرفته میشده صد وپنجاه‌دلار بوده است،درحالی که قیمت یك زن جوان به‌سیصد دلار میرسیده است . هنگامی که دولت روسیه در سال ۱۸۶۴ شهر خیوه را بتصرف درآورد چهل هزار کنیز و غلام اسیر را آزاد کردند که بیشتر آنها ایرانی بودند. (۱) قیمت‌این اسرا بده میلیون دلارمیرسیده واین نشان‌آنست

۱ـ بکتاب مردم آسیائی روسیه تألیف دابلیوـ جوچلسن نیویورك ۱۹۲۸ مراجعه‌شود.

که در آنزمان ربودن کنیز وغلام یك حرفهٔ پر در آمدی محسوب میشده است.

ترکمنها نیزمانند طواراق، همهٔ برده‌ها را به بازار نمیبردند، بلکه زنان جوان و خوبروی را در یورت های خود بعنوان عیال ویا کنیزنگهداری مینمودند. بازهم مانند طواراق‌فرزندانی که‌درطایفهٔ ترکمنها بوجود میآمدند بردودسته تقسیم میشدند؛ آنها که ازمادر ترکمن بودند محترمتر وبرجسته‌تر از فرزندان زنان اسیر محسوب میشدند و بدین ترتیب این برتری نژادی باعث میشد تمام آنهائی که بتیرهٔ مغولی نزدیکتر بودند از نژاد عالیتری محسوب شوند.

والاتر ومحترمتر ازهمهٔ ترکمنها آنهائی هستند که بادعای خودشان اجدادعرب داشته‌اند؛ ممکنست جد بزرگ آنهاپیغمبر اسلام نباشد ولی اگرنسل آنها بچهارخلیفه اولیه اسلام یعنی: ابوبکر ـ عثمان ـ عمر ـ علی برسد دارای احترام فوق‌العاده‌ای خواهند بود. افراد اینگونه خانواده‌ها مانند مرابطین شمال‌افریقا وصحرا مقدس‌هستند. هیچکس بآنها آزار و آسیبی نمیرساند و بهمین علت غالباً راهنما و رهبر قافله شده و کاروانهای مال‌التجاره را از دامنه‌های البرز بواحه‌های محل سکونت طایفه چروه میرسانند.

حرفه آهنگری همانطور که بین اروپائیان محترم است بین ترکها نیز عزیز و قابل احترام تلقی میشود. مابین ترکمنها افراد متخصص این‌کار فراوان یافت میشود. ظرفهای مسی وبرنجی نیز که ساخته دست ترکمنهاست در بازارهای گرگان، سرخس و شهرهای کنار واحات بآسانی بفروش میرسد. صنایعی که بافلزهای غیراز آهن ساخته‌شده بدون شك کار ایرانیان و یا ترکهائی است که نزد هنرمندان ایرانی تربیت شده اند.

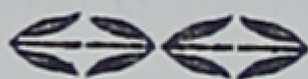
در این نوع چادر نشینی، ما بخوبی فرق بین خانه‌نشینی‌وصحرا گردی راملاحظه میکنیم. این تفاوت حد فاصل کاملا معینی‌ندارد،زیرا چنانچه یك گله‌داری اغنام واحشام خود را ازدست داد، فوراً در محل خودمسکن کرده وبزراعت میپردازد. ازطرف‌دیگر یکنفر کشاورز هم میتواندتعدادی گوسفند خریده وشروع بگله‌داری کند و باگله‌داران قوم وخویش خود همکاری نماید. در زمان قدیم یك چروه از راه غارت شهرها ودهات خود را ثروتمند مینمود قوم وخویش چمور- چروه‌ها ممکن بود درپنهان کردن مال ومتاع آنها را یاری کند ولی هیچگاه جرأت همکاری در هجوم و تاخت وتاز بدیگران را نداشتند. چروه‌ها سبزی های خوراکی خود را از چمورها میگرفتند. فرق دوم بین این زندگی چادرنشینی درمسئله برتری خون است، نجبا و اعیان این افراد خون خود را از دیگران پاکتر میدانند و همین مسأله خود پایه واساس بسیاری از مسائل سیاسی

میشود. بالاخره سومین تفاوت و امتیازی که در ترکمنها دیده میشود بین خانواده‌های افراد مقدس است، که درعین‌حال بسیار پیچیده ولی مطابق احتیاجات است . این امتیاز بین افراد باعث برقراری ارتباط کاروان با دنیای خارج میباشد .

در آغاز این فصل اشاره شد که بعلت تفاوتی که درمحیط مراتع وچراگاهها وجود دارد بعضی از حیوانات بر دیگران تقدم پیدامیکنند. وتا آنجا که مطالعهٔ ما اجازه داد طبقه‌بندی این حیوانات عبارت از شتر ـ گوسفند ـ و اسب بود. یك حیوان جالب توجه دیگری که باید اشاره شود ، گاومیش آبی است این نوع گاومیش در هرجا که محیط مرطوب باشد ویا آنکه رودخانه وبرکه‌ای پیدا شود دیده میشود . این حیوانات عظیم‌الجثه و ترس‌آور را کودکان اداره کرده ووادار باطاعت مینمایند .

در بین کردهای مقیم دامنهٔ تپه‌های مغرب دریاچه ارومیه و همچنین در میان ترکهای آذربایجان و آسوریها نیز این حیوانات جزء افراد خانواده بشمار میآیند و پسر بچه ها در فصل تابستان آنها را برای چریدن و شناوری بخارج شهر میبرند . ترکمنها نیز دهات مخصوص گاومیش آبی دارند واز گوشت وشیر آن استفاده میکنند . درجنوب عراق نیز گله های بزرگی ازاین نوع گاومیش دیده میشود که صاحبان آنها مراتعی از کشاورزان اجاره کرده ، گاومیشها را درآن میچرانند وخودشان نیزخیمه‌های تونل مانند خویش را از حصیر های بوریا درسراسر مرتع برپا میکنند ، وگاهی اوقات طول این ردیف خیمه های حصیری به‌نیم میل یا بیشتر میرسد.

از آنجائیکه صاحبان گاومیشهای آبی ازهر ملتی که باشند باید در دهات مستقر ونزدیك بازارها بسر برند، لذا همواره سطح زندگی خود را بمعیار زندگی ساده‌دهاتی در میآورند .



۱۴

شهر کوچک و شهر بزرگ

ده و چادر ایلات، کوچکترین واحد اجتماعی خاورمیانه بشمارمیآیند. ایلات و دهاتیان هردو بهم احتیاج دارند، ایلات خواربارو سبزی میخواهند، دهاتیان هم برای سواری و حمل ونقل محتاج چارپایانی هستند که ایلات تربیت میکنند. ایلاتی ودهاتی هردومحصول خود را بشهرهای کوچک وبزرگ میبرند، وهردو نیازمند کالاهای تجملی شهرهای کوچك و بزرگ (قند و پارچه و چای) میباشند.

شهر کوچك محلی است که بازرگانان وصنعتگران درآن گرد آمده و بازارهای خارج شهردرآن تشکیل دادهاند و یا اینکه شهر کوچك دهی بوده که بواسطه موقعیت مناسب بازرگانی کم کم بصورت شهر کوچك درآمده است. گاهی هم شهر بزرگ رو بخرابیمیرود وبصورت شهر کوچك درمیآید. فرق میان شهر کوچك وده آن است که: اگرچه دردهات متخصصین از جمله نجار و ماما و حمامی وجود دارد ولی اینها فقط به احتیاجات همان ده میپردازند اما صنعتگران و پیشهوران شهرهای کوچك، علاوه بر مشتریان شهری خود بکاردهات و ایلات هم میرسند. شهر کوچك محلی است که تمام احتیاجات دهاتیان و ایلات اطراف را مرتفع میسازد، یعنی برای آسانی کارآنها سوزن، نخ، قند، چای، پارچه، شمع، خواربار وکلیه کالاهای درجه دوم را تهیه میکنند.

یکیازنمونههای شهر کوچك، شهر آفاق (تلفظمحل آخج)، در نزدیکیخرابههای نیپوردر جنوب مرکزی عراق است. آفاق در کنار یکی از کانالهای میان دجله وفرات واقع شده وسه هزارنفر جمعیت دارد. آن ایامی که کانال مزبور قابل کشتیرانی بود، یگانه راه ارتباط آبی و خشکی آفاق همین کانال بود. یك پل برروی این کانال زدهاند. درسمت

مغرب کانال ساختمانهای بالنسبه بزرگ و وسیعی یافت میشود ، این عمارات محل ادارات دولتی است و دریکی ازاین عمارات قایم مقام (فرماندار) آفاق اقامت دارد ، وی نمایندهٔ متصرف (استاندار) استانداری دیوانیه میباشد، دیوانیه مرکز این استان میباشد. دادگستری، شهربانی ، پادگان ارتش دراین محل اداره دارند. یك دبستان دولتی دراینجا دایراست، یك پزشك از طرف وزارت بهداری بغداد درمانگاه و بیمارستان کوچك آفاق را اداره میکند، همینقسم یك رئیس اداره آبیاری در آفاق اقامت دارد. کوچکترین عمارات این محل باشگاهی است که مأمورین دولتی پس از تعطیل ادارات بآنجا میآیند برادیو گوش میدهند، روزنامه میخوانند وتخته بازی میکنند.

اینطرف کانال اختصاص بکارهای کارمندان دولتی داشت ، ووظیفه اینان عبارت بود ازادارهٔ تمام آن ناحیه ولی بسال ۱۹۴۸ هیچیك از آنان اهل محل نبودند. قایم مقام وقاضی، شیعه مسلمان وازمرکز آمده بودند؛ رئیس پلیس سنی واهل شمال بود؛ افسر پادگان عرب مسیحی بود . پزشك ورئیس آبیاری هردو یهودی بودند. (چند معلم هم بودند که ملیت آنها را ندانستم.) این اشخاص که ازفرقه‌های مختلف بودند ، باکمال مودت بایکدیگر میزیستند و نسبت بهم بسیارمهربان بودند .

شهردرقسمت شرقی کانال قرار دارد. ازراه دیوانیه مستقیماً بادارات دولتی میرسند و ازآنجا بپل و ازپل ببازار یا سوق آفاق میروند . دراینجا بخیابان سرپوشیده‌ای میرسیم که اطراف آن دکه‌هائی است وعرض بازار بیست قدم میشود. پنجاه یارد آنطرفتر خیابان دیگری است که بموازات کانال میباشد . این چهارراه مرکزساختمانهای شهرمیباشد. از جنوب این چهارراه ، سه خیابان موازی تا سوق (بازار) امتداد مییابد ؛ ازطرف شمال، پنج خیابان و دو کوچه بن‌بست دیده میشود ، و درآخر یکی دیگراز کوچه‌های بن‌بست، بازارچه‌ای است که بشمال سوق وصل میگردد .

آنطرف خیابان پنجم خرابه‌های شهر نمایان میباشد ، عدهٔ زیادی سگ زرد و سیاه وهمچنین سفید درآنجا جمع شده‌اند ، و کثافات خفه کننده‌ای تولید کرده‌اند . در گوشهٔ سوم کانال ، پارچه‌های چندی را آفتاب داده‌اند؛ اینها حوله‌های حمام و یا گرمابه عمومی است که درآنجا باد داده‌اند. آنطرفتر محوطه‌ای است که دهاتیان درآنجا خرید و فروش میکنند . وموقع باران زمستان وآفتاب تابستان ازآنجا ببازار سقف‌دارمیروند. سپس کشتارگاه وبازهم سگهای فراوان وزاغچه‌ها دیده میشوند ، قصابها صبح زود باینجا میآیند گوسفند سرمیبرند و گوشتش را میبرند. قدری آنطرفتر محوطه‌ای است که روی

آن گنبد کوچکی زده‌اند، گنبد را با پارچه‌ها و مهره‌های رنگارنگ پوشانیده‌اند و در و دیوار محوطه را با حنا رنگ کرده‌اند؛ اینجا مکان مقدسی است، زیرا نعش سیدی را در آنجا شسته‌اند و سپس جسد او را بکربلا برده‌اند.

شهر بچهار محله تقسیم شده و هر محله‌ای یك مختار دارد که امور آن محله را اداره میکند. مختار از طرف قایم مقام تعیین میشود. مختار امام جماعت هم هست و وظایف دیگر را هم انجام میدهد. همهٔ این مختارها شیعه امامیه‌اند. رئیس بلدیه هم از طرف قایم مقام تعیین میگردد، و بر مختارها حکومت دارد. رئیس بلدیه مراقب نظم امور شهری میباشد.

اهل شهر عده‌ای زارع و تاجر و صنعتگر و کاسب کار هستند. کشاورزان هر روز صبح بمزرعه میروند و شب برمیگردند. قصاب، بافنده، بقال، نساج، بزاز، آهنگر، مسگر، سلمانی، کفشدوز، خیاط، حمامی، نفت‌فروش، تاجر اوتومبیل، تاجر توتون وتنباکو، راننده تاکسی و کامیون، شترچران، چارپادار، ملاح وغیره از صنعتگران و کاسبکاران شهر محسوب میشوند (صورت مشاغل وحرفه آنان ازطرف دکتر محمود امین تهیه و بما تسلیم‌شد). علاوه براینها اعضای دوقهوه‌خانه ویك رستوران کوچك متخصص در تهیه کباب خوشمزه نیز جزو کاسب کاران میباشند.

دکانداران و صنعتگران همه اهل محل بودند، ولی رانندگان کامیون‌ها و غالب تاکسیها ازخارج آمده بودند؛ گرچه بعضی از جوانان شهر هم رانندگی میآموختند و اوتومبیل تعمیر میکردند. چارپاداران بیشتر ازخارج آمده بودند، مخصوصاً از دهی که از آنجا زغال میآوردند وزغال میفروختند. شتربانان بدوی بودند. ملاحان درخود شهر میزیستند، اما بلم‌های آنان آنطرف کانال بودو بواسطهٔ رقابت کامیون‌ها وافتتاح کانال کارشان رونق زیادی نداشت؛ معذالك مسافر و بار از بالا بحله و از پایین بناحیه بدیر میبرند. درسال ۱۸۸۰ که نخستین هیئت حفاری نی‌پور بعراق آمدند، یگانه وسیلهٔ حمل ونقل و تهیه خواربار همین بلمها بوده است.

وقتیکه وارد سوق (بازار) شدیم، رئیس بلدیه بما خیرمقدم گفت، مردمی را که دورما جمع شده بودند متفرق ساخت ودرخرید ما نظارت کرد. آنموقع فصل زمستان بود؛ مردم روی حصیرهای نی نشسته خرید وفروش میکردند. البته، بعضی روزها برای خرید پاره‌ای کالاها اختصاص داشت، که از آنجمله صبح پنجشنبه برای خرید حصیر خوب بود. پاره‌ای کالاها هر روز بباز ار میآمد، از آن جمله کرهٔ گاومیش که هر روز صبح زود، زنان

گاومیش‌دار برای ناشتا ببازار میآوردند . کمی خارج شهر، نقاط و مراکزی که این کالاها از آنجا میآمد بخوبی مشهود بود: از آن جمله چند ده، چند گله گاومیش، چندچادرعرب های بدوی، چندآسیاب دودی وامثال آن که از لوازم اقتصادیات‌واجتماعیات بشمارمیآید .

اینك‌این‌سئوال پیش میآید : که‌فرق میان شهر کوچك « Town » وشهربزرگ « City » چه چیزاست ؟ شهر بزرگ مرکزادارات مهم دولتی است . بازرگانی در آنجارایج‌تراست‌والبته بزرگی‌آن‌ازحیث کمیت(نه کیفیت)میباشد.دیگراینکه‌صنعتگران شهر بـزرگ ماهرترند و چیزهائی که میسازند اگر شهرت جهانی نداشته باشد شهرت ملی دارد .

این مزیت هنری برای‌آن است که درشهرهای بزرگ مواد خام بیشترو متنوعتر وبهتراست وصنعتگران میتوانند باتبادل نظرهمدیگربهترین اشیاء صنعتی را تهیه کنند . (عیناً مانند دانشگاه بزرگ و کوچك ،که در اولی بواسطهٔ کثرت لوازم و تعداد استادان درکارهای مهم پیشرفت حاصل میشود ودردومی حتی‌کارهای عادی هم جلو نمیرود .)

درخاورمیانه چنین اتفاق میافتد که شهری‌درصنعت مخصوصی ترقی میکند. مثلا شهرفاس چنانکه خواهیم گفت ، درچرمسازی ترقی کرد. نابلوس تمرهندی تهیه‌میکرد، که پدربزرگ مشروبات پپسی کولا وامثال‌آن بشمارمیآید . اهالی‌سارمین نزدیك حمص صابون‌های زرد وقرمز معطر وغیرمعطرمیساختند . شهرنصیبین درشمال‌عراق گلاب تهیه میکرد ، مالاقه ظروف سفالین طلاکاری درست میکرد ، وزان پارچه‌های پشمی عالی میبافت . استادکاران بعلبك بشقابها وقاشقهای چوبی‌عالی میساختند ، باینقسم که‌ده بشقاب توی هم جا میگرفت وده قاشق‌چوبی در وسط بشقابها وتمام‌آنها دریك کیسه چرمی.(۱) این کالاها بسراسرخاورمیانه وحتی دورترازخاورمیانه حمل میشد .

بازرگانان شهرهای‌بزرگ و کوچك بدودسته تقسیم میشوند . اول تجارو یاعمده فروشان ، دوم خرده‌فروشان که‌آنان را بقال هم میگویند . درشهرهای بزرگ تجارهمه نوع کالا داد وستد میکنند، ولی شهرهای کوچك مثل‌آفاق فقط پارچه وحبوبات و امثال آن داد و ستد میشود، درشهرهای کوچك همهٔ مردم باستثنای مأمورین دولت تقریباً از یك‌مذهب هستند، ولی درشهرهای بزرگ ارباب‌مذاهب مختلفه باهم زندگی وداد وستد مینمایند .

۱- برای اطلاع کامل از وضع نابلوس ـ سارمین ـ نصیبین ـ مالاقه وبعلبك در آن اوقات ، بسفرنامهٔ ابن‌بطوطه مراجعه شود . (مؤلف)

اینها که گفتیم اختلافات موجوده میان شهربزرگ و کوچك است، معذالك از هر جهت جامع ومانع نمیباشد؛ وهمانطور که گاهی درنتیجه پاره‌ای تحولات ده تبدیل بشهر کوچك‌میشود. شهر کوچك هم گاهی دراثرهمان‌تحولات شهربزرگ میگردد. وبعقیده من (مؤلف) این وضع منوط باقتصادیات میباشد. درشهرهای کوچك مختار یا جانشین او مسئول ادارهٔ تشکیلات‌دولتی‌میباشد ورئیس بلدیه یاجانشین‌او روابط‌آنان‌رابایکدیگر ودولت محفوظ میدارد. همینکه درشهر کوچکی تعداد نفوس زیاد میشود، صنعتگر و بازرگان افزایش یافته وبازار توسعه مییابد. هردسته‌ای برای خود تشکیلاتی میدهد و رؤسائی برای ادارهٔ این‌مؤسسات تعیین میگردد. شهر کوچك تبدیل بشهربزرگ‌میشود.

بقسمی که در فصل اول گفته شد، درسراسر خاورمیانه لااقل پنجاه هزار قریه و چند هزار شهر کوچك است. اما شهرهای بزرگ از چند صد تجاوز نمیکند. از این چند صد شهربزرگ سی چهل شهر شهرت زیاد دارند ازاینقرار: مراکش ـ مکنس ـ طنجه ـ فاس ـ تلمسن ـ الجزایر ـ قسطنطین ـ قیروان ـ کویت ـ بصره ـ بغداد ـ بیت‌المقدس ـ بیروت ـ دمشق ـ حمص ـ حما ـ حلب ـ تونس ـ طرابلس ـ اسکندریه ـ قاهره ـ لوکسور ـ عدن ـ صنعاء ـ مکه ـ مدینه ـ مسقط ـ موصل ـ تبریز ـ همدان ـ اصفهان ـ شیراز ـ اهواز ـ تهران ـ مشهد ـ هرات ـ کابل. کازابلانکا (دارالبیضاء) و اوران که پیش ازفرانسویان بندرهای کوچکی‌بودند وهمینقسم ظهران وآبادان که قبل‌از استخراج نفت اهمیتی نداشتند جزء این حساب نیامده‌اند.

از این سی یا چهل شهر، نه‌شهرازنظرتاریخی وجغرافیائی عالیتراز دیگران‌است و دوتای از این نه شهر، بندرهای دو شهر دیگر میباشند. بعقیده من مهمترین شهرهای خاورمیانه اسلامی فاس وتونس وقاهره واسکندریه ودمشق وبغداد وبصره وتبریز ومشهد است. (۱) قاهره و اسکندریه و بغداد و بصره چهار شهری هستند که ازدو رود بزرگ استفاده میکنند. فاس معبر کاروانهای شمالی وجنوبی است که از طنجه و اروپا میآید و بسودان‌میرود، وازطریق‌السلطان‌درطرف‌شرقی وغربی‌میگذرد ودشتهای‌ساحلی‌حاصلخیز مراکش واقع‌در کرانهٔ اوقیانوس‌اطلس‌را بجهان اسلام‌مربوط میسازد. تونس درچندمیلی کارتاژ قدیم، بندرطبیعی وانبار گندم دره‌های حاصلخیز شرق کرانه کوههای اطلس‌است. دمشق چهار راه دیگری است، دراین شهرقافله های یمن وراههای شرقی غربی اطراف صحرا ودره نهرالکبیر تا مدیترانه بهم میرسند. تبریز پس ازخرابی بغداد بدست مغول

۱ـ تهران جزء این شهرها نیامده چون شهر بالنسبه جدیدی میباشد. (مؤلف)

مرکزبازرگانی ایران وعراق گشت . تبریز دروازه آسیای مرکزی وچین بشمار میرود. مشهد مرکزاستان حاصلخیز خراسان است ، وکوتاهترین راهی است که ازطرف شرق بجاده باریك میان کوههای البرزو دشت کویرمربوط میشود، وازآنجا بامارتهای کوچك آسیای مرکزی وافغانستان وهندوستان وصل میگردد.

هریکی ازاین شهرها مرکزمحصولات عمده زراعتی میباشد که برای تغذیه ساکنین آن ضروری است چون صدهاهزارسکنه درهریك ازاین شهرهااقامت داشته وحتی جمعیت قاهره بیك میلیون هم رسیده بود . ابن بطوطه درقرن سیزده میلادی میگوید که قاهره دوازده هزارسقا داشت که با شترآب میکشیدند، سی هزارنفر الاغ وقاطر کرایه میدادند وسی وشش هزار ناوی روی رود نیل آمد وشدمیکردند . البته مردمان این شهرهاصنایع ومحصولات فراوانی تهیه میکردند، وهمینقسم دهاتیان بسیاری دراطراف این شهرهابودند که صنایع شهری‌ها را میخریدند وبآنان خواربارمیدادند. این کثرت جمعیت دهات فقط مخصوص خاورمیانه میباشد . البته این همه جمعیت که دریك شهری گرد میآمدند برای نوشیدن ، برای پخت وپز ، برای شستشو ، برای کارهای صنعتی مثل دباغی ، رنگرزی ، آسیابانی، پشم‌شوئی وغیره مقدار زیادی آب لازم داشتند. این مقدار آب باید دائمی وزائد برآبهای مصرف زراعت باشد . اتفاقاً نقاطی که درخاورمیانه دارای این مزیت است چندان زیاد نمیباشد . شهرهائیکه دارای این مزایا هستند طبعاً مرکز بازرگانی بشمارمیآیند و مورد بحث ما نیزواقع میشوند .

نه شهری که ماانتخاب کردیم ازدومنبع آب میبرند، یکی رودخانه ودیگرچشمه‌های کوهستانی . قاهره، اسکندریه ، بغداد وبصره ازآب رود استفاده میکنند ، این آب‌ها زیاد ولی گل آلود میباشد . گرچه بعضی‌هاآب راگل آلود مینوشند ، اما بیشتراهالی آنرا صاف میکنند؛ وپیش ازاینکه دستگاه تصفیه آب دراین شهرها پدید آید، باکوزه‌های مخصوصی آب رود را تصفیه میکردند . (آب بغداد از حیث مزه مثل آب فیلادلفی است .) تونس ، تبریزومشهد ازچشمه‌سارهای کوهستانی سیرآب میشوند. دمشق ازآب صاف خنك رودخانه استفاده میکند، این آب اززیر یك تونل طبیعی ازمیان تپه‌های آهکی واقع در بیست میلی شهر بیرون میآید . شهرفاس در کرانهٔ دشتی ازسنگ وآهك بناشده و مثل دمشق ازآب خنك وصاف رودخانه مشروب میشود .

درشهرهای کوچك یك مجموعه‌ای ازعمارات دیده‌میشود، ودر شهرهای بزرگ چندین مجموعه از عمارات موجود است. درخاورمیانه این اجتماع ابنیه طوری ترتیب

داده شده که هرجماعتی مطابق استعداد وذوق وحرفه خود درمرکزی گردآمده، صادرات وواردات را برطبق همان اجتماع کوچك خویش اداره میکنند .

گرچه بسیاری ازخارجیان اطلاعات کاملی ازشهرهای خاورمیانه بدست آورده‌اند، ولی کمتر کسی از آنان اطلاعات خودرا بطورمنظم بیان کرده‌است. بعلاوه غالب شهرهای بزرگ باوسایل تمدن جدید مجهزشده ورنگ قدیمی خود را ازدست داده ، اما چه‌بسا شهرهای کوچك ودهات که اصلا دست نخورده است. مثلا ممکن‌است حما مثل صنعاء قبل ازمهاجرت یهود باشد ، ولی کسی درآن باب مطالعه‌نکرده است . فقط یك شهرآن هم فاس کاملا مورد مورد مطالعه قرار گرفته است . دانشمندان‌جغرافیائی واجتماعی فرانسه، که‌درآموزشگاههای دورخیم ولوی پرونسال درس خوانده بودند ، جزئیات شهرفاس را مطالعه وتحقیق کرده‌اند ومطالعات آنان از هرجهت جالب است .

درسال ۱۹۱۱ ژنرال موانیه یك هنگ سیاسی فرانسوی بفاس برد. واینان یکی از شهرهای دست‌نخورده کامل عیارخاورمیانه را بچشم دیدند. تجارفاس ازدنیای جدید خبر داشتند ؛ فرانسه وانگلیس درفاس کنسولگری تأسیس کرده بودند ، ومدارس اروپائی در این شهرها بازشده بود .(۱) عده‌ای ازمردم فاس درمنچسترو مارسی زندگی میکردند ، وبعضی ازتجارزنان انگلیسی اختیار کرده بودند. مردم فاس، باآنکه باخارجیان تجارت میکردند ، وضع زندگی اجتماعی خودرا تغییر نداده بودند . مارشال لوتیه که زیبائی و سفیدی شهرفاس را دید، اعلام کرد که نباید دست بترکیب شهر بزنند . فقط درسه میلی طرف شهر کهنه ، شهر تازه ای بسازند . حال هم اگرچه خیابانهای فاس مثل سال ۱۹۱۱ پرجمعیت نیست ، اما وضع این شهر مثل سال ۱۹۱۱ باقی مانده است .

شهر فاس‌مرکزیت زیادی ندارد ودر کنارخاورمیانه واقع شده است؛ جمعیت آن کمتراز صد هزار نفروشاید حداکثردویست هزار نفر بوده است . ولی میتواند مشخص فرهنگ خاورمیانه قرار گیرد ، ومانند قاهره وبغداد ودمشق نسبت بخودمهم باشد. وشاید هم درخاورمیانه ، نظیربوستن امریکا بحساب بیاید. سایرشهرهای اسلامی هم ازبسیاری جهات مثل فاس میباشند، وممکن است باهم مقایسه شوند. مهمترین مزیت فاس آب این شهر است . رود فاس وارد شهرمیشود و بجویهای سرباز و سربسته تقسیم میشود وهر خانه‌ای از آن مشروب میگردد . بعلاوه درخیابانها و کوچه‌ها هم برای عامه آب موجود

۱ـ بکتاب شهر فاس پیش‌ازتحت‌الحمایه شدن تألیف‌ار. لوتورنو چاپ دارالبیضاء ۱۹۴۹ رجوع شود . (مؤلف)

است و آنقدرها بسقا احتیاج ندارند. سقاها فقط دربازار و کوچه بمردم آب میدهند؛ وازمحل موقوفات مزد میگیرند. شهر فاس برعکس بسیاری از شهرهای اسلامی دارای مجرای فاضل آب میباشد. و سوراخ بسیاری از مستراح ها باین مجری منتهی میگردد ودر آخرشهر بکف رودخانه میریزد. مشهور است که یك مرد فرانسوی بی‌دین درسال ۱۷۸۰ این فاضل آب را برای شهرفاس بنا کرد.

آب رود در تمام سال جاری است ودرهرروزبهر نفر ۲۸۶ گالون آب میدهد.(در نیویورك بهرنفر هشتاد گالون آب میرسد). چون آب زیاد است مردم فاس میتوانند خیابانها و کوچه‌های خود را آبپاشی کنند؛ واشخاص متمول درباغهای خود فواره بگذارند، این فواره‌ها گاه بارتفاع پنج قدم یا بیشتر آب بالا میدهد، زیرا دریك میلی شهرمنبع آب است ودویست وپنجاه قدم ارتفاع دارد. ازفشاراین آب چندین کارخانه وآسیاب استفاده میکنند از آنجمله کارخانهٔ برق که درسال ۱۹۲۰ دایر شده وتقریباً تمام خانه‌های شهررا روشن میکند وبچند کارخانه هم برق میدهد.

شهرفاس درسال ۸۰۸ میلادی توسط مولای ادریس دوم بنا شد. مولای ادریس شریف ازنسل پیغمبر اسلام وجد خاندان شرفای فعلی مقیم فاس میباشد. سابق برآن عده‌ای یهودی ومسیحی وآتش پرست دراین محل اقامت داشتند وبقبایل مجاور جنس میفروختند. پناهندگان وفراریان شهر قرطبه در کرانهٔ جنوبی محلی بنام عدوة الاندلسیه، یا محله اندلسیان را ساختند ودرآنجا اقامت نمودند. بعد تجار قیروانی، مقیم تونس هم، در کرانهٔ شمال محله‌ای بنام عدوة القیروانیه بنا کردند. دراین محله کاروانسرائی هم برای مسکن یهود بود که آنرا فندق الیهود مینامیدند. تامدتی این دو محله، دوشهر جدا حساب میشد. اما درسال ۱۰۷۰ میلادی یوسف بن تاشفین مؤسس مراکش دیوارهای میان دو شهررا برداشت و یك محله دیگر بنام عدوة اللمتین بآن افزود. واین محله در کرانهٔ غربی بالای رود قرارداشت. فاس هم مانند شهرهای جدید ایران، بیشتر ازطرف شمال آباد شد. درسال (۱۲۷۴) سلطان ابویوسف یعقوب محله جدیدی بنام فاس الجدید، درقسمت شمالی شهربنا کرد. عمارات سلطنتی، محلهٔ مخصوصی برای یهودیانی که بخواهند از فندق الیهود بآنجا بیایند، محلهٔ دیگری برای اشخاص عادی (غیرازشرفاء) وهمچنین قلعهٔ مستحکمی درآن نقاط بنا کرد. گرچه هشتصدسال از تاریخ بنای فاس جدید میگذرد معذلك این شهر هنوز تازه است، هنوز ادارات دولتی درآنجاست، ویهودیان و خارجیان در محلات مخصوص آن اقامت دارند. عده‌ای ازیهودیان مقیم فندق الیهود اسلام آوردند ودرشهر قدیم ماندند و بسیاری

ازخانواده‌های متمول فاس قدیم فرزندان آنها میباشند.

شهر فاس از قرن یازده میلادی تاقرن پانزده دارای عظمت واهمیت بود، ودرقرن چهارده بمنتهی درجه عظمت رسیده بود. فاس در آن ایام پایتخت سیاسی غرب الاقصی؛ مرکز تجارت وصنایع وتعلیم‌وتربیت جهانی بشمارمیآمد. وحتی ازاروپادانشجویان برای تحصیل هیئت، جغرافی، ریاضیات وطب تشریح بدانشگاه‌های فاس‌میآمدند. تاریخ‌وحقوق والهیات مخصوص طبقهٔ روحانی بود. درسالهای ۱۶۱۳ یعنی‌سه‌قرن پیش کتابخانه‌دانشگاه بیش‌از سی ودو هزارجلد کتاب داشت که اکنون دیده نمیشود.

درهمان موقعی که امریکا بدست اروپائیان آباد میشدفاس (بجهاتی که بعداًخواهیم گفت) رو بانحطاط میرفت. فاس بواسطهٔ صحرا وبعد مسافت ازجهان اسلام منقطع شد و مردان کاردان فاس بتدریج ازبین رفتند.

آنچه که فاس را بآن مقام رسانیده رجال باعظمتی‌بود که‌در آن نواحی میزیستند. مولی ادریس وپیروانش مردم بدوی نبودند، آنهاازحجاز ویمن‌آمده بودند، ایمان‌واخلاق نیکو ومعلومات داشتند. اینان باقبایل بربر ویهودیان‌تازه مسلمان ازدواج کردند، ونسل جدیدی از آن میان پدیدآمدکه بازرگان وصنعتگر وحقوقدان شدند. مردم آندلس که بفاس‌مهاجرت کردند صنایع‌ومعلومات‌بیشتری باخودآوردند، مردم قیروان برترقی‌صنایع افزودند، واختلاط وامتزاج این‌اقوام نژاد ونسل‌جدیدی درفاس پدیدآورد که ازهرجهت لایق زندگی بودند. مسلمانان ویهودیان ازاطراف باین شهرجدید میآمدند، روزها کار میکردند و شبها بمحله‌های خود برمیگشتند.

علاوه بررجال کاردان، شهرفاس آب فراوان داشت، سنگ‌های‌عالی‌برای‌ساختمان‌در نزدیکی‌شهربود، گچ‌برای بنائی‌وخاك کوزه گری نیزدردسترس‌بود. دراطراف‌شهرهزاران درخت زیتون بود که روغن‌آنرا برای‌صابون‌سازی وبرای خوراك استعمال میکردند. از بیشه‌های جبال اطلس وریف پوست درخت بلوط باقاطربرای دباغی بشهر میآمد. باردغال برای سوخت ازجنگلها وانواع چوبهای ساختمانی‌ازاطراف بداخل شهر میرسید وازآن چوب‌ها همه چیزمیساختند.

بزرگترین دروازه فاس باب‌الجلود نام دارد ودرطرف مغرب واقع است، از این دروازه بمجرای سرپوشیده‌آب شهر میرسیم. تمام خیابانهای این قسمت باایوان‌های‌زیبا آراسته شده وسایبان خوبی برای رهگذران میباشد. دست چپ باب غیسا یادروازهٔ‌طنجه است، مردم ریف نیز ازاین دروازه میآیند وهنوزهم عده‌ای ازمردم ریف با عمامه های

زرد وجلاب خاکستری درزیر سایهٔ ایوان‌های خیابان دیده‌میشوند. درسمت جنوب‌باب فتوح یادروازهٔ طفیله است. در طرف مشرق باب‌الخوخ (دروازهٔ هلو) بمحلهٔ اعیان‌نشین وباغ‌های شهر میرود؛ مردمان متمول فاس تابستان‌ها دراین محله اقامت دارند.

مرکزشهردرنقطه‌ای‌است که خیابان‌های‌دروازهٔ باب‌الجلود ازباب‌غیسا وباب‌فتوح میگذرد. کاروانسرا های مخصوص حراج، مزار مولا ادریس موسوم بزاویهٔ ادریسی مدارس مهم شهر، قیصریه ها (مراکزصنعتی)، مسجد مشهورقیروان دراین‌قسمت واقع شده است. این‌قسمت شهر مرکزآمد و شد مردم قیروان میباشد. مردم آندلس سابق براین ازخود بازار ومسجد ومحله وتجارتخانه داشتند، ولی حالا آنطورنیست. ازقرار معلوم شمارهٔ مردم قیروان پنجاه ودوهزار وشمارهٔ آندلسی‌ها ۲۶هزاروپانصد نفرمیشود. مردم قیروان‌دوازده ومردم‌آندلس شش‌قلعه دارند، گرمابه‌های قیروانی‌هفده و گرمابه‌های اندلسی‌شش‌است، مردم قیروان نود ودومکتب ابتدائی ومردم‌آندلس ۲۴مکتب‌خانه‌دارند.

هررسته وصنفی سوق ویا بازارمخصوص خود دارد. پارچه‌های ابریشمی ونخی و پشمی و کفش وامثال‌آن درقیصریه‌ها بفروش میرسد، چارپایان نمیتوانند وارد قیصریه بشوند وسرراه‌آنان تیرهائی گذارده‌اند که مردم روی‌آن تیرها پامی گذارند ومیگذرند. بازارهای دیگر دراینطرف وآنطرف پراکنده است. در بعضی ازبازارها کاروانسراهای (فندق‌ها) چند طبقهٔ هست که درهای مخصوصی‌دارد، بعضی ازاین‌کاروانسراها صد حجره دارد.در صحن‌کاروانسراها کالا وقپان گذارده‌اندومنشی‌ها برای‌ثبت وضبط‌آماده‌اند.پاره‌ای کاروانسراها مخصوص‌حرفه‌ها معین‌میباشد مانند فندق‌النجارین که‌نجاران در آن‌سکونت دارند (۱).

دباغان‌وآسیابان‌هاطبعاً کناررودخانه‌هستند. کفشدوزان ونساجان‌درمحل‌مخصوصی میباشند. خانه‌ها وعمارتها دور ازبازاراست، دراین نقاط فقط نانواها و بقال‌ها برای رفع احتیاج مردم دکان باز کرده‌اند.

پروسپرریکارد که درسال ۱۹۲۴ کتابی درباره صنایع دستی نوشته‌است (۲)، بیش ازصدوپنج نوع‌صنایع‌دستی‌مخصوص‌شهرفاس‌را شرح‌میدهد، که‌هر کدام برای‌خوددستگاه وسازمانی دارند. علاوه بر آن بیست ویك صنعتگررا نام میبرد که‌درکار خویش تخصص دارند. حداقل بیست نوع بازرگان کوچك وبزرگ، ده نوع مأمورین رسمی، پنج‌فرقهٔ

۱ـ قسمتی ازاین‌کاروانسراها بارانداز وطویلهٔ چارپایان میباشد. (مؤلف)

۲ـ بکتاب صنایع دستی فاس تألیف پرسپر ۱۹۲۴ رجوع شود. (مؤلف)

مذهبی، سه‌نوع سازمان تعلیم وتربیت در فاس وجود دارد. مؤلف کتاب صد و شصت و طبقهٔ مختلف را ذکر میکند، که شاید حداقل آمار محسوب میگردد. والبته ازنظر تنوع مشاغل که مخصوص زندگی خاورمیانه است چیز قابل ملاحظه‌ای میباشد.

من ودکترامین درشهرآفاق بیست نوع شغل وحرفه شماره کردیم ، والبته دراین شهرهم مانند شهر فاس رانندگان وکارگران اتومبیل بحساب نیامده بودند . درشهرفاس هرششصد وهفتاد نفریك حرفه وشغل ویا تجارت مخصوصی‌دارند. حال‌اگررجال‌مذهبی، زنان، کودکان، سالخوردگان، خدمتگاران، بردگان ومأمورین دولتی راکناربگذاریم از هرچهارنفر یکنفربرای بازرگانی کار میکند وحد متوسط برای اموربازرگانی درحدود صدو شصت میشود ، واین سازمان اجتماعی کافی بنظرمیآید . وشاید این عده ازمجموع بازرگانان وصنعتگران شهرآفاق زیادتر باشند. حال با این‌مقایسه میتوان شهربزرگ و شهرکوچك را بخوبی تشخیص داد .

ذکر تمام جزئیات طبقه بندی ریکارد طولانی میشود ، ولی برای نمونه بد نیست اشاره‌ای بآن بشود . ریکارد دربارهٔ غلات وحبوبات این طبقه‌های مختلف را نام میبرد : کشاورزان خارج شهر که برای زمین داران زراعت میکنند ؛ چاپاداران که غلات را بشهر میآورند ؛ انبارداران که آنرا درنزدیکی باب غیسا انبار میکنند؛ آسیابانها که خود طبقات ودسته‌های متعدد میباشند ؛آسیابانهائی که بجای مزد نقدآرد برمیدارند ؛ زنانی که بلغور درست میکنند ؛ خمیرگیران که روزی چند صدهزار قرص نان خمیرمیکنند؛ نانوایانی که‌آنرا میپزند ؛ اشخاص که نان قندی موسوم باسفنج میپزند ؛ زنانی که باقلوا تهیه میکنند ؛ اشخاصی که شیرینی موسوم بشاخ‌آهو میپزند .

کسی که بخواهد درفاس خانه‌ای بسازد استادان نجار وبناء و کاشی کار را دعوت میکند .آنها با هم مشورت میکنند وکارهارا میان خود تقسیم مینمایند . مالك مصالح ساختمانی رامیخرد تنها استادکار بنائی به دسته‌ها و طبقات مختلف تقسیم میشود ، مثلا تنها بنائی که سنگ‌کاری دارد پنج نوع است، وآهك‌کار هم پنج نوع وساروج‌کار چهار نوع(۱) ونجاری شش‌نوع‌است . وکاشی کاری چهارنوع مختلف دارد . (۲)

این تقسیم بندی سبب شده که هر کس درفن خودش استاد ماهر میشود ، چون ازدوران جوانی و کودکی آن رشتهٔ مخصوص را تعقیب میکند . من خودم یك نوع

۱و۲ـ یك دسته سنگ رامیبرندودسته دیگر آهك را ازآن جدا میکنندوبکوره میفرستند (مؤلف)

گچ بری را دیدم که توسط استادکار پیری و شاگردانش در یکی از عمارات طنجه بامر ماکسول‌بلیك انجام میگرفت . استادکار پیر که اهل فاس بود بامداد نقشه‌های گل وبوته را روی گچ طراحی میکرد ، سپس شاگردانش گچ را می‌بریدند و استاد آخرین ظریف کاریهای آن راانجام میداد ، درنتیجه یك نمونهٔ عالی ازهنرهای زیبا پدید میآمد.

غیرازآسیاب سایر کارهای مردم‌فاس‌بادست انجام میبابد وهرقسمتی توسط چندین استاد وعده‌ای شاگرد تکمیل میشود. بنابراین هرحرفه وصنعتی بطبقات مختلف متنوع تقسیم میشود . ازمیان‌کلیهٔ صنایع وحرف مردم دباغی بیشترجالب توجه است (۱) چون دباغی قسمت عمدهٔ‌کارمردم فاس میباشد وعدهٔ زیادی بآن اشتغال دارند . ازوقتی که شهر فاس بناشد دباغی درآنجا رواج یافت . دباغان در فاس جمع شدند، چون در اینجا آب فراوان بود وپوست وشاخ وبرگ بلوط وچرم ازایران وقیروان و قرطبه بآنجا میآمد و ازآنوقت تاقرن حاضر پوست دباغی شده فاس تابغداد و کفش‌های فاس تا مصر میرفت . شاید بانوان امریکائی ندانند که هنوز هم چرم کیف دستی‌آنان کاردست فاس میباشد . در بازارهای دنیا بهترین جلدهای چرمی کتاب را چرم مراکشی مینامند . درمواقعی که کارد باغی درفاس رواج داشت سالی ۴۸۰ هزار پوست درفاس دباغی میشد .

عمل دباغی مردم فاس بچهارقسمت عمده تقسیم میشود ازاینقرار : تجهیزات ـ اشخاص ـ عملیات ـ مؤسساتی که این عملیات در آنجا واقع میشود. تجهیزات یا وسایل عبارت از دستگاههای متحرکی است که قسمتی از آن کم خرج و قسمت دیگر پرخرج است . در شهر فاس چهار دباغ خانه مهم یافت میشود که صد و شصت ویك استاد وعده‌ای شاگرد درآنجا اشتغال دارند ، بعلاوه کارخانهٔ بخصوصی که شصت و شش استاد وعده‌ای شاگرد در آنجا بوده وپشم پوست ها را میگیرند . این پشم ها برای نساجی بکار میرود . البته جزپوست گوسفند پوست دیگری پشم ندارد . پوست های بی پشم مستقیماً بدباغ خانه میرود . مواد اولیه ولوازم دباغی توسط ده دوازده دستگاه‌فراهم میشود ازآن جمله درچهار کاروانسرا فقط پوست بز و گاو و پوست نیم دباغی گوسفند خرید وفروش میشود ، درسه بازار زاج ونمك وپوست انار ومواد رنگی‌فروخته‌میشود، درچهارآسیاب مازو وبلوط وپوست بلوط سائیده میشود، درچندین آسیاب سبوس تهیه میکنند . سه مسجد وزاویه (مانند مسجد سید یعقوب الدباغی متعلق بحضرت یعقوب

---

۱ ـ بکتاب ار ـ لوتورنو وکتاب ال ـ پی وکتاب ار ـ گویو راجع به صنعت دباغی درفاس (۱۹۳۵) مراجعه شود . (مؤلف)

رئیس دباغان) اختصاص بدباغان دارد ، چهارمین زاویهٔ مرکزی مولا ادریس ، متعلق به همهٔ صنعتگران وارباب حرف میباشد. زاویهٔ پنج برادران صوفی برای ادارهٔ امورعرفانی آنها اختصاص یافته است . سه شرکت تیراندازی مخصوص مشغولیات و سرگرمی آنان تشکیل شده است. دباغان حمام‌ها وقهوه‌خانه ها ورستورانهای مخصوص‌بخودشان ترتیب داده‌اند .

دباغ خانه ها ازاتاق‌های سرپوشیده تشکیل میبابد ، طغارهای‌آهك ، خمره های مدور ، گودالهای مخصوص پوست شویی ، هاون ها برای سائیدن پوست انار ، تیرهای افقی‌برای‌آویختن پوست، پشت بام‌های مخصوص خشك کردنٔ پوست وحتی نمازخانه و اتاق استراحت ازلوازم کار دباغ‌خانه‌ها میباشد . بازارها وکاروانسراهای دباغان هر کدام دکه ها ، حیاط ها وسکوهای جداگانهٔ دارد ، این بناهاهر کدام مطابق سلیقهٔ مخصوص‌و برای کارمعینی ساخته شده است .

هاون ، دسته هاون چوب های بلند ، کاردهای هلالی ، طناب، سینه بند، تیکه‌های چوب ، سبد وزنبیل وچکش همه ازلوازم دباغی‌وقابل حمل‌ونقل‌است، این اشیاء چنانکه میدانیم مصرف نمیشود .

واما چیزهائی که مصرف میشود بدو قسمت است : اول پوست گـاو وشتر وبز و گوسفند ، دوم مواد دباغی مثل نمك، آب ، فضله کبوتر، زاج ، پوست انار ، موادرنگی، آسید تارتاریك ، جوز تمرهندی ، سبوس وامثال‌آن. درپارهٔ موارد شیرهٔ انجیر هم برای صیقل دادن چرم بکار میرود .

استادکاران به چهار دسته تقسیم میشوند که تمام ساعات‌کار دارند : اول دباغان ، دوم کسانی که پشم رااز پوست جدا میسازند ، سوم کسانی که بلوط را میسایند ، چهارم آنانی که جوز تمبرهندی را میشکنند . دستهٔ اول ودوم عده‌ای شاگرد زیر دست دارند. علاوه براین چهاردسته جمعی دیگرمانند پوست فروشان ، فروشندگان مواد لازم ،چرم فروشان ،کسانی که مو میخرند ، بازرگانان چرم، اشخاصی که فضله کبوترجمع میکنند وابسته بدباغان میباشند.(قبلا گفته‌شد که‌این کبوتران‌ازمحل‌وقف وحبس دانه‌میخورند.) صاحبان دباغ خانه ها وکاروانسراها ودکه ها پیشوایان مذهبی ، مأمورین رسمی و غیره نیز ازوابستگان دباغان بشمار میآیند . بیست مأمور سیاسی ، سیزده منشی وثبات ، یك رئیس برای دباغان پوست گوسفند ، محتسب بازاروکمك محتسب ، پاشای شهر نیز از وابستکان دباغ‌ها میباشند . بعلاوه عده‌ای هم کدخدای این صنف میباشند . هـریك از

مساجد دباغان امام جماعت و مأمورینی دارد که کارهای روحانی دباغان را انجام میدهند، همینقسم صوفیان و مرشدانی هستند که مخصوص هدایت دباغان میباشند. خلاصه اینکه تمام مردم شهر فاس وحتیٰ عدهٔ زیادی درخارج شهر از آن جمله کسانی که کفش میخرند بادباغان به یك نوعی سروکار دارند.

حالا که جا ولوازم ومواد را دانستیم، قدری هم ازعملیات دباغی صحبت بداریم. این عملیات چهار قسمت میشود: اول تأسیس دباغخانه که غالباً خانه ومحل آن را کرایه میکنند مالکین دباغخانه ممکن است متصدی وقف ویایك مالك ویاشرکاء باشند. درسال ۱۹۲۴ هراستادی برای اجاره دباغخانه ماهی هفت تاهفت فرانك ونیم میپرداخت وعده شاگرددباغ درهردباغخانه ازشش تا هشتاد وهفت میشد.

درپاره‌ای دباغخانه‌ها طغار وتیروهاون وغیره متعلق باشخاص دیگری است که کرایه آن را ازدباغان میگیرند؛ معمولا این نوع لوازم را زینت مینامند. پاره‌ای از لوازم منقول متعلق بخود دباغان میباشد که از آهنگر ونجار میخرند. همینقسم استاد دباغ مواد خام را باپول خود تهیه میکند. قاطرچیان آهك میآورند، شاگردان مدارس فضله کبوتر حمل میکنند، استادکار ببازاروکاروانسرا وآسیاب میرود وسایرلوازم را تهیه میکند. اینقسمت درزمینهٔ خود تفریحی برای استادکارمیباشد، اما شاگردان همیشه مشغول کارهستندوگاه وبیگاه برای لگدکردن پوست توی گودال‌های سرد پرآب رنج میبرند.

قسمت دوم طریقهٔ تهیه چرم وکارآموزی است: باینقسم که استادکارشاگردان را برای کارآموزی بکار میگمارد، ومدت این کارآموزی ازدوتاپنج سال میشود. ابتداء هفته‌ای سه چهارفرانك وبعد روزی دوسه فرانك باومزد میدهد. وهمینکه چیزی آموخت، استاد مبلغی باو مساعده میدهد تا پنج شش پوست بخرد وباکمك دیگران دباغی کند وبفروشد ومنافع آنرا بردارد. دراین موقع شاگرد تاحدی کامل شده‌است.

معمولا هراستادی سه چهارشاگرد کامل عیار دارد. مزد اینان روزانه ویامطابق قرارداد است، وتا رفتارشان خوب است وکارموجود نزدآن استادکارمیکنند. آب دباغخانه سرد است وکارهم پرزحمت، هرشاگرد عاقل هفتهٔ دوسه روزبرای تجدید قوا استراحت میکند ومعمولا درهفته از۲۵تا ۴۵فرانك مزدمیگیرد. (۱) (بنرخ سال ۱۹۳۵) این کارگر

۱ـ در سال ۱۹۳۵ مبلغ مزبور معادل یك دلار یایك دلار وهشتاد سنت بود، چون ارزش خرید در مراکش خیلی بیش از امریکا بود. اما بنرخ سال ۱۹۵۰ مبلغ مزبوراز ۱۵ تا ۲۵ دلار میشود. (مؤلف)

معمولا سواد ندارد و کارش سخت است و مزدش کم از آنرو اخلاف او بیشتر دنبال کارهای دیگر میروند.

اغلب از هرچهار یا پنج شاگرد یکنفر استاد میشود. استاد باید خریدار خوب، فروشنده خوب وصرفه‌جو باشد. از هرده استاد یك استاد از شرکای خود پول قرض میکند این شرکاء خودشان کار نمیکنند فقط سرمایه میدهند وممکن است یهودی، یا تاجر یا دباغ متمولی باشند. استاد کار سعی میکند هرچه زودتر قرض خود را بدهد. در سال ۱۹۳۵ منافع سالانه یك استاد هشتاد دلار یاقریب دوهزار فرانك بود که تقریباً برابر با عایدی یك شاگرد میباشد. در قرنهای گذشته که چرم فاس برای کفش‌دوزی بقاهره میرفت حال وروز دباغان بهتر بود.

استاد کار علاوه برمزد شاگردان، باید بکسی که موی پوست را میکند، وهمچنین برنگرز و کسی که چرم را مالش میدهد مزد بپردازد. قسمتی از درآمد او بجیب صاحب کاروانسرا میرود، همینقسم مالیات دولت به‌عنوان عوارض و پول خرید پوست وغیره از هزینه‌عادی دباغها میباشد. از قرن ۱۸ تا ۱۹ یك مالیات دیگر بنام مکوس (یکنوع گمرك) برپوست وضع شد. این مالیات مطابق شریعت اسلام نبود ودباغان بآن اعتراض داشتند. در سال ۱۸۷۳ سلطان جدید، مولی حسن آنرا ملغی کرد، ولی باجگیران تاآخر سال مالی آنرا مطالبه میکردند. دباغان شوریده و قصبه را گرفتند. (۱) گرچه این شورش آرام گرفت ولی اهمیت نیروی دباغان هم مسلم گردید.

قسمت سوم جریان عملیات است (قسمت اختصاصی مربوط بپوست گوسفند را حذف میکنیم) که بیست مرحله دارد. در تابستان مدت این عملیات برای پوست بزرگ دوماه و برای پوست کوچك شش هفته است. در زمستان برای پوست از هرنوع حداقل سه ماه وقت میخواهد. این بیست مرحله سیزده مرحله مستقیماً بدست استاد وشاگردان انجام میابد. هفت قسمت دیگر چندان تخصصی نمیخواهد وآن عبارت است از: کندن موهای پوست که آنرا روی تیر میاندازند واشخاص نیرومند مشغول مو کندن میشوند، رنگ کردن پوست گاووشتر؛ دباغهای ماهر پوست بزوگوسفند را نیز رنگ میکنند. مرحلهٔ دیگر اتمام عملیات نهائی میباشد که بدست عده‌ای کارشناس انجام می‌یابد: که پوست را با چوب ویا آهن میکشند، میمالند ورزش میدهند. نرم کردن وصیقل دادن و کندن مو وعالی ساختن چرم معمولا بدست خود دباغان انجام میشود، اما پوستهای عادی را اشخاصی که کمی تخصصی دارند سروصورت میدهند، بیشتر این کارها یك کار گروگاه هم دو کارگر میخواهد که دوطرف پوست را بگیرند

۱ــ بکتاب تورنو راجع بشهر فاس مراجعه شود (مؤلف).

و بکشند . لگد کردن پوست در تغار کار چندین کارگر است که آواز میخوانند . ولگد میزنند. کسانی که موهارا میکنند وپوست‌را رنگ میکنند وامثال‌آنان هر کدام جداجدا کار میکنند .

ازچهارفندق یاکاروانسرائی که مخصوص دباغان میباشد ، درسه کاروانسراپوست خام میفروشند ودریك کاروانسرا پوست حاضرآماده را میخرند ، دراین‌کاروانسراهنگام صبح پوست بزازنه تا یازده دست میگردد ، درموقع عصر پوست گوسفند از دو تاسه و پوست‌گاو ازسه تاچهار وپوست بز ازچهار تـا شش دست میگردد . اینجا بازار واقعی دلالان میباشد . فروشندگان وخریداران درطبقه دوم کاروانسرا قهوه وچائی میخورندو وروی معامله چانه میزنند . درضمن مأمورین حراج نمونهٔ پوست ها را دردست گرفته اینطرف وآنطرف میروند وآخرین قیمت مزایده رااعلام میدارند . گاه هم از کاروانسرا ببازار میآیند تا مگر درآنجاکفش دوزی یا راهگذری قیمت بیشتر اعلام دارد .همینکه آخرین مشتری را پیداکردند نزد دباغ میآیند و مراتب را باوگزارش میدهند کـه آیا راضی میشود یا نمیشود. همینقسم موی پوست هارا بزنان بربر میفروشندآنها هم ازآن طناب می‌بافند، وبقیه رابارو‌پاصادرمیکنند. ولی‌فروش پشم‌گوسفند بازارمخصوصی‌دارد.

با این ترتیب که قریب ۸۷ استاد دباغ باید درچهار کاروانسرا وچند بازارتوسط حراجیان اجناس خود را خرید وفروش کنند ، زمینه بـرای ایجاد اختلاف و کشمکش بسیار مساعد میباشد بخصوص که دراین میان باید عوارض بسیاری نیزپرداخت شود.ولی چون از نظر صنایع غربی میزان فعالیت اقتصادی استاد و شاگرد چندان مهم نیست در آن قسمت چندان اختلافی پیش نمیآید واگرهم اختلافی باشد دربارهٔ میزان کار است . اما بیشتر اختلافات در همان قسمت خریدوفروش و کشمکش میان سرمایه دار و استاد کار است باین لحاظ حفظ آرامش درمحیط دباغ خانه ها مهارت وشکل مخصوصی‌دارد.

اگر میان دوشریك دباغ اختلافی روی دهد طبعاً بامین مراجعه میکنند ، ممکن است خود امین قبلا خبردار گردد وموضوع را تسویه کند . هرگاه اختلاف میان‌دباغان وکاروانسرادارا‌ن ومالکین وغیره شدید باشد ، وامین ازعهدهٔ حل‌وفصل آن برنیاید، قضیه بدادگاه صاحب‌المحتسب یعنی معاون کلانتری و کدخد ارجاع میشود . پژوهش وفرجام قضیه با سر کلانتر و بالاخره با پاشای شهر میباشد .

اینها جریان رسمی دادخواهی وحل‌اختلافات میباشد. اما درمیان دباغان پاره‌ای عادات ورسوم مذهبی جریان داردکه ازمیزان اختلاتآنان میکاهد . یکی ازاین مراسم

آن است که همهٔ دباغان بیك مسجد میروند. دیگر اینکه هنگام ارتقای شاگردان بدرجهٔ استادی معمولا مجلس جشن وولیمه برپا میسازند؛ همینقسم موقعی که دباغی بیمار شد بعیادت او میروند و کمکهائی میکنند ودرموقع مرگ در تجهیز میت شرکت مینمایند. و سالی یکبار دسته جمعی بزیارت زاویهٔ مولا ادریس میروند در آنجا قربانی هامیکنند وهمین وسایل حرفهٔ آنانرا درنظرشان محترم میدارد واختلافات را محدود مینماید.

دیگر اینکه دباغان قسمتی ازساعات فراغت خود را بمعاشرت باعرفاء یا پیشوایان دینی میگذرانند، اگر تیرانداز باشند درباشگاه شکارچیان حضورمییابند و برای شکار بکوهستان های نزدیك میروند، پوست شکارخود را باشوق وذوق دباغی مینمایند، اگر تمایلات عرفانی داشته باشند بحلقه عرفاء درمیآیند. خلاصه اینکه تفریحات وتنوعات فوق اعصاب آنهارا تقویت میکند، وحالت عصبانیت آنانرا که از رنج وزحمت پدید آمده تسکین میدهد.

این عملیات وتفریحات موجب میشود که مؤسسات و افراد ذیل بتوانند زندگی خود را ادامه دهند. اینك شرح مختصر مؤسسات وافراد مزبور که درشهرفاس وجوددارند: دویست وبیست وهفت مؤسسه کوچك اقتصادی دباغی که هر کدام چنداستاد وشاگرددارند. سه گروه ویا اتحادیهٔ دباغان که هر کدام برای یك دباغی است بجز دباغان کم مایه که باتحادیه دباغان بزرگ ملحق میشوند. یك اتحادیهٔ مخصوص پوست گوسفند که محل جداگانه‌ای دارد. یك اتحادیهٔ حراج چیان سه اتحادیهٔ شکارچیان وتیراندازان که علاوه بردباغان، قصابان، رنگرزان و کفش دوزان نیز درآن شرکت میکنند. پنج گروه صوفیان؛ چهارمسجد که علاوه بر دباغان اشخاص دیگر نیز آنجا میروند، اما دباغان در همان مساجد نمازخانهٔ مخصوصی دارند. این سازمانها بسیارساده و کوچك است، بقسمی که هر کس میتواند، همکار ورفیق خود را بشناسد ومرید ومرشد بآسانی با هم تماس بگیرند. اتفاقاً سایرسازمانهای شهرفاس نیز بهمین سادگی میباشد.

آنچه که راجع بدباغان گفته شد دربارهٔ سایر صنعتگران نیزمورد دارد. هر رسته‌ای امین یا امنائی انتخاب میکند، برای خود زاویه‌ای داشته واتحادیه‌ای دارد. البته رسته‌ها ازحیث ثروت واحترام بدرجات مختلف تقسیم میشوند. اما این اختلافات طبقاتی مانند اروپا رسمیت ندارد. این اختلاف اجتماعی را میتوان بچهارطبقه تقسیم کرد از اینقرار: اول تاجری که صادرات و واردات دارد و غلات و پشم و مواد خام و چای وقند و شکر وماشین خیاطی وامثال آن داد وستد میکند. اینان قریب بیست سی خانواده قدیمی بنام عمرانی - باراداس - قانونی - فاسی وامثال آن میباشند که تجارت بین الملل راحرفهٔ شریفی

میدانند ومیان خود ازدواج میکنند. پدران آنان ثروتی بهم زده‌اند وبعضی از آنها فقط از عایدات موروثی زندگی‌مینمایند ومباشرین آنها اجاره ودر آمد املاک را جمع میکنند. مأمورین رسمی دولتی ودانشمندان از این خانواده‌ها بیرون میآیند.

دفتر تاجر دریکی ازفندقها (کاروانسراها) میباشد. هرکس او را میشناسد. اثاث دفتر او یك میزو یك صندلی ویك تلفن است وگاه وبیگاه بوسیله تلفن مکالمات یکنواختی در دفتر تاجر انجام میبابد. بعضی‌ها هم شخصاً میآیند، کاغذ میآورند، امضاء وجواب میگیرند ومیروند. ازدکه‌های نزدیك برای تاجر چای ونعناع دم کرده میآورند. گاه تاجر برمیخیزد لباده وقالیچه خودرا تکان میدهد، بمسجد یابحجرهٔ تاجر دیگرو یا بخانقاه میرود نماز و دعا میخواند، اما در حلقه وذکر صوفیان جست وخیز نمیکند. ظهر به‌منزل میرود، ناهار میخورد، استراحت میکند ودوباره بحجره میآید.

خانه تاجر معمولا باغ و نارنجستان ویاسمن و گل وفواره دارد. اتاق پذیرائی او یك سالون درازباریکی درقسمت آخرخانه ومقابل خیابان است. پشت آن اتاق، اتاق دیگری است که با یك طاقنمای اسلوب معماری ایران از اتاق دیگر جدا شده. فرش این اتاق قالی ماشینی کارمنچستر است. تاجر قالی بربری راخرید وفروش میکند امابرای فرش منزل خودش آنرا مناسب نمیداند. دراتاق عقب لااقل یك تختخواب برنجی، چندین متکا وپتو ولوازم استراحت ترتیب داده، چندین ساعت دیواری ازیادگاری نیاکان دراین اتاق عقب گاه ساکت وگاه متحرك است.

تاجر گاه گاه مهمانی میدهد. ازخارج خوراك پز وپیشخدمت میآورد، تا غذاهای خوشمزه تهیه کنند. سپس سازنده ونوازنده دعوت میکند، گاه هم عده‌ای شیخه بمنزل میآورد. شیخه زنانی هستند که مانندروسبیان ژاپونی ازمهمانان پذیرائی میکنند. این زنها آهنگهای شرقی وغـربی بخصوص آواز اندلسی میخوانند، میرقصند و ازمهمانان پذیرائی میکنند. مهمانان هم باکمال سخاوت بپیشانی آنان سکه‌های طلا میچسبانند ویا چك‌های تاکرده‌را زیرلباس آنان میگذارند.

شیخه بهترین لباس زردوزی را میپوشد. وبهترین نمونهٔ لباسها وآرایش‌ها مانند لباس‌های گران بهای پاریس وخیابان پنجم نیویورك توسط شیخه بسایرین معرفی میشود. زنان حرامسرای تاجراز پشت پرده ویا ازبالای ایوان شیخه‌ها را میبینند و بعداً آنان را بحرمسرا دعوت میکنند. هرگاه پارچه ویا لباس مدی وارد شود، صبح شنبه زنهای تجار رو بقیصریه میروند آنرا میخرند وهرچه زودتر آنرا میپوشند. بهترین پارچه های لیون

ولانکشیر درقیصریه یافت میشود.

اینوضع منحصربفاس‌نیست. درقاهره وبغداد وتهران‌وحتی‌درصنعاء وسایرشهرهای خاورمیانه ثروتمندان همه‌نوع تجمل دارند. این‌ثروتمندان مسلمان گاه وبیگاه‌دستورات قرآن رادربارهٔ مضارالکل ازیاد میبرند وبقدری مست و مخمورمیشوند که ازمیگساران میخانه‌های پاریس ولندن ونیویورك هم جلوتر میروند.آخراینها هم بشرند.

این‌را نیزبگوئیم که اگرتاجرتجارت خارجی نداشته باشد نمیتواند پول‌نقدزیادی بدست‌آورد.قسمت عمدهٔ تجارفاس بواسطهٔ‌تحریم رباوجمع‌آوری پول نقد ازطرف‌شارع اسلام فقط بتجارت داخلی‌میپردازند. دارائی‌آنان غالباً‌جنس‌وملك است، بقسمی که‌ممکن است کالاهای یك‌تاجرمیان‌صد دکاندارپراکنده باشد. هرگاه تاجر احتیاج‌بپول داشته‌باشد از بدهکاران خود پول مطالبه میکند، واگرچیزی ازآنان وصول نشود بایهودیان معامله تنزیلی انجام میدهد، چون درمذهب یهود ربح گرفتن حرام نیست. این‌موضوع تحریم ربا ومرابحه یکی ازمشکلات اقتصادی اسلام میباشد.زیرا درزمان‌ظهوراسلام اقتصادیات باندازه امروز پیشرفت نکرده بود وشارع اسلام برای معاملات مالی راههای محدودی مطابق وضع‌آنزمان تعیین کرده است. گرچه درممالك اسلامی مثل : مصر، ایران ، عراق بانکهائی‌دایر شده ولی‌تأسیس این مؤسسات بیشترازنظراقتباس‌تمدن غربی‌میباشد وعجب اینکه صرافان این بانك ها غالباً ارمنی هستند. (۱)

طبقه دوم بازرگانان خرده‌فروش هستند، اینها مثل تجارعمده خط و سواد دارند وازخانواده‌های مهم میباشند. بعضی ازپسران تجارعمده خرده‌فروشی میکنند . اینها نیز دفترو حجره دارند، کمترازجای خود برمیخیزند، فقط روزی دوبارازخانه ببازارمیآیند ومیروند، وشاید کمترازهرکسی نورآفتاب را ببینند وورزش وحرکت داشته باشند.

ورزش اینان همان نمازو راست وخم‌شدن است که درفصل هشتم آنرا شرح‌دادیم. غالب تجاردرجه دوم جزء حلقه ذکرصوفیان میروند وبا جست وخیزهای‌معمول‌صوفیان ورزش‌هائی میکنند، اما جست وخیز آنها مانند جست وخیز فرقه رحمانیه که درفصل نهم اشاره‌کردیم شدت ندارد. حال اگرازفاس بایران برویم، همقطاران آنان رادرزورخانه میبینم که باسپرها وکمان‌های سنگین شاهنامه‌میخوانندوجست‌وخیزمیکنند.(۲) درهرحال

۱ـ اتفاقاً درایران چنین نیست واکثریت قریب باتفاق کارمندان بانکها مسلمان و ایرانی هستند؛ ممکن است درعراق ومصر عکس آن باشد. (مترجم)

۲ـ ظاهراً مقصود مؤلف ازسپر و کمان سنگین میل وکباده زورخانه باشد. (مترجم)

هرخارجی که وارد سوق فاس میشود بآسانی دکاندار شهری را از عرب بدوی تشخیص میدهد. آن یکی استخوان‌بندی نرم‌ونازك دارد، چشمانش نزدیك بین وچهره‌اش سفیدرنگ است و آن دیگری بواسطهٔ چهره آفتاب گداخته،اندام درشت، هیکل‌قوی، چشمان‌دوربین وتیزبین ازشهری متمایزمیشود. خاورمیانه این‌دونوع‌انسان را مطابق مقتضیات و محیط خود تربیت میکند، ولی عالم غرب آنقدرها ازاین جریانات خبر ندارد.

طبقهٔ سوم کفشدوزان، دباغان، بنایان و وابستگان‌آنان وامثال‌آنها میباشند. طبقهٔ چهارم شاگردان، کارگران غیرفنی وباربران میباشند. قاطرچیان ورفتگران پست‌ترین طبقات بشمار میآیند. طبقه چهارم درفاس جدید اقامت دارند، مردم فاس آنها را بیگانه میخوانند.

دردرجهٔ اول، ثروت مابه‌الامتیاز این‌چهار طبقه محسوب‌میگردد. البته‌دانشمندی نیزاهمیت دارد. تجارطبقه اول‌ودوم هردو باسواد هستند، قرآن میخوانند وباادبیات‌عرب آشنائی دارند. روزنامه‌های عربی را نیز مطالعه میکنند، گرچه زبان عربی روزنامه‌برای آنها زبان مصنوعی میباشد. زبان عادی‌آنان عربی‌مخصوصی است ودرهرحال زبان‌عادی اعراب سایرنقاط راهم میفهمند. بعضی ازآنان زبان خارجی‌مخصوصاً فرانسه‌رامیخوانند ومینویسند. طبقهٔ سوم یعنی صنعتگران بیشترشان سواد ندارند، فقط بعضی ازاستادان قرآن خواندن میدانند، الفبای عربی را میشناسند، اما ازخواندن روزنامه عربی‌عاجزند وعملیات حساب را ازروی ذهن انجام میدهند. طبقهٔ چهارم هیچ نمیدانند.

این‌را هم بگوئیم که ثروت‌وتعلیم وتربیت نمیتواندمانع رفع‌اختلاف طبقاتی‌بشود. چه‌بسا جوانان بااستعداد بی‌نام‌ونشان که‌خودرامیان‌خانواده‌های متمول‌ومشهورمیاندازند، برای‌خودنام ونشان تهیه‌میکنند، لقب میگیرند وجزء اعیان درمیآیند. همینقسم‌تجارطبقهٔ دوم که اساس بازرگانی طبقهٔ اول بآنان بستگی‌دارد وبآسانی ازطبقه دوم به‌طبقهٔ اول‌ترقی میکنند. و چه‌بسا اشخاص محترم خانواده که نمیتوانند خود را بطبقهٔ اول برسانند.

ولی طبقهٔ‌سوم کمترمیتواند بطبقه‌بالاتر برود، زیرا‌طبقهٔ دوم احتیاج زیادی‌باینان ندارند. بعضی از صنعتکران مانند متصدیان پوست گوسفند (از هالی مراکش) وکسانی که خیك میسازند (از اهالی تـاغزوت واقع درسهناج سرایر)، اساساً جزء جامعه بحساب نمیآیند ومردم‌آنها را پست میشمارند. غالب این‌صنعتگران صنایع خودرا پشت‌درپشت فراگرفته‌اند، بعضی‌ازاسپانی وتونس وحتی‌ایران بفاس‌آمده‌اند. درنتیجهٔ تحقیقات معلوم شده که چهل وپنج درصد پسران دباغ‌ها دباغ میشوند. بعضی از دباغان دوپسرویا بیشتر

دارند، آنها هم حرفه پدری را تعقیب میکنند. معمولا شاگردانی که از خارج بفاس میآیند بدرجه استادی نمیرسند، ولی فرزندان استادان فاس این‌شانس را دارند که پس‌از چندی شاگردی استاد بشوند.

نصف‌بیشتر مردم فاس‌از طبقهٔ سوم‌هستند وبطبقات ودسته‌های متعدد تقسیم‌میشوند؛ چنانکه درسایرشهرهای خاورمیانه نیز اینوضع دیـده میشود. طبقهٔ چهارم بطورکلی از جاهای دیگر آمده‌اند ودرفاس جدید اقامت‌دارند، واگرخوشبخت باشند پولی که‌بدست آوردند برمیگردند وبقیه عمررا درده ویا واحه و یا ایل خود میگذرانند.

این وضع اجتماعی تونس درنوع خود یك‌قسم‌موزائیك مخصوصی است وهمینکه نژاد ومذهب‌وحوادث دیگر اجتماعی‌پیش‌میآید رنگ آمیزی‌این موزائیك تندترمیشود از آنجمله موضوع سیاه پوستان است. پیش ازفرانسویان درفاس بازار برده‌فروشان‌دایر بود وسیاهپوستانی که درمیان راه (ازصحرای افریقا تافاس) نمرده بودند وبین‌راه بفروش نرفته بودند، درآن بازاربمزایده حراج میشدند. پیش‌ازمنع برده‌فروشی (۱۸۸۰ یا۱۸۹۰) برده درفاس زیاد بود. ثروتمندانیکه میخواستند دربازار معامله را انجام بدهند بردگان را بخانه میآوردند وپس‌از تحقیقات لازمه آنها را میخریدند. از۱۸۸۰ تا ۱۹۱۲ بازار برده فروشی کساد شد در عوض دختران بربر را ازجنوب برای فروش ببازار میآوردند. پس‌از ۱۹۱۲ بازاربرده فروشی‌قاچاق رواج گرفت وتا۱۹۵۰ عدهٔ زیادی برده قاچاق‌خرید وفروش شد (آنچه که من میدانم درده‌میلی محل اقامت من چندین فقره داد وستد برده وقوع یافت).

اشخاص متمول معمولا یك غلام رکابدار داشتند که موقع سواری رکاب قاطررا میگرفت، جلوی ارباب میدوید وبالك‌بالك (خبردار) میگفت تااینکه ارباب بکاروانسرا یامحل دیگر میرسید. غلام دیگری دربان مرد متمول بود. گاه هم‌پدر تاجر کنیزی برای هم بستری موقت پسر نورسیده خود میخزید تا بعداً همسر مناسبی جهت فرزند تهیه کند؛ این نوع محبت‌های پدرانه درممالك غربی هم نظیر دارد. عروس خانم‌ها هم معمولا کنیزی بعنوان جهاز باخود بخانه شوهرمیبرند که جاسوس ومحرم اسرارعروس باشد. کنیزان دیگرهم درخانه هستند که آشپزی و پیشخدمتی وپرستاری میکنند. گاه هم کنیزان وغلامان یك خانه رازن و شوهر میکنند و فرزندان آنها خانه زاد میشوند و همه نوع مورد استفاده قرار میگیرند.

معمولا کنیزان حال وروز خوشی دارند، پارهٔ از آنان سازندگی میآموزند ودر

هرحال خوراك وپوشاك آنان مرتب است وبیش‌از خانم‌ها بعنوان پیام آور و یا انجام کارهای لازم کوچه میروند واگر استعداد داشته باشند (چنانکه بیشترشان دارای این استعداد هستند) بزودی تمام امور خانواده را کنترل میکنند.

بطوریکه ملاحظه میشود تأسیسات خانوادگی شرقی بهمین ترتیب برقرارشده است وازقرنهای متمادی درچین وهند ومصر وبابل جریان داشته وشرح وتفصیل آن در توراة نیزمذکور است وحال‌هم کم وبیش‌درخاورمیانه مشهود میشود. خانواده شرقی از زنهاومحبوبه‌ها وبرده‌ها وخدمتگاران متعدد تشکیل مییابد ویك‌واحد اقتصادی‌واجتماعی واقتصادی بشمار میاید. گرچه در ترکیه تعدد زوجات رسماً ممنوع شده و در ایران با اشکالات مواجه گشته وگرچه فقط درعربستان سعودی خرید وفروش برده رواج دارد معذالك درغالب‌شهرهای‌خاورمیانه اوضاع خانوادگی همانطوراست که شرح داده‌شد وتا موقعی که کارها، چه‌درخانه چه در بیرون خانه بادست انجام مییابد وصنعت ماشینی‌رواج نگرفته اوضاع خانوادگی خاورمیانه تغییر نخواهد کرد و مردم متمکن خاورمیانه هم راننده، هم باغبان، هم خوراك پز، هم پیشخدمت وهم ملازمین‌دیگرنگاه میدارند؛ چون وقت‌کافی ندارند که خوراك خود را روی منقل ذغال ویا پریموس بپزند و آب از چاه بکشند ویا تلمبه بزنند وبرای خرید لوازم ساعتها اینطرف وآنطرف بروند وچانه بزنند ودرمنزل باغبانی کنند.

یگانه جماعتی که ازنظرمذهب درفاس مستقل‌وجداگانه زندگی‌میکنند یهودیان هستند. یهودیان پیش ازعربها بفاس‌آمده‌اند وگاه وبیگاه عده‌ای یهود ازممالك دیگر باین شهرمهاجرت کرده بهم کیشان خود پیوسته‌اند؛ بخصوص‌درسال ۱۴۹۲ میلادی عده کثیری یهودی ازاسپانی‌بآنجا وارد شدند. تاپنجاه سال پیش‌یهودیان فاس‌میان خودشان بزبان اسپانیولی صحبت میکردند، چنانکه یهود طنجه هنوز هم بآنزبان حرف میزنند. همینکه سیاح خارجی پس‌ازپیاده روی ازروی یك‌تپه‌وارد میلاه یامحله یهودیان‌میشود، خود را در یکی ازمحله های قدیمی لیسبون می‌بیند که ابداً نمونه‌ای ازمراکش درآن وجود ندارد. کوچه‌ها تنگ‌وپرجمعیت وپرصداست، زنهای‌روگشاده‌بالباسهای‌رنگارنگ درآستانه درخانه روی صندلی نشسته‌اند وباهمسایه ها حرف میزنند، بچه‌ها میان‌دست و پای رهگذران وول میخورند، صدای‌گیتار ازپنجره‌ها بخارج میآید و بوی ماهی سرخ کرده و مشك وادویه وسایر بخورها با طرز زننده‌ای بمشام میرسد.

هرروزصبح تجار وصنعتگران یهود ازمیلاه بشهرجدید یاقدیم رومیآورند کارهای

خود را انجام میدهند وشب هنگام اگرخسته باشند سواردرشکه وارابه قدیمی کرایه‌ای که موقعی در مال یا بلوارد ایتالیائی‌ها مرسوم بوده بمحله خود برمیگردند. یهودیان غالباً زر گر، کفش‌دوز، آهنگر ویاصراف هستند ودرواقع بواسطهٔ ارتباط باخارج یکنوع پنجره ای میان شرق و غرب میباشند. اوضاع داخلی خانوادگی آنان شبیه باوضاع همسایگان مسلمان آنهاست؛ آنها هم افرادوخانواده‌های متمول‌دارند که هنوزهم باسامی اسپانیولی‌خوانده میشوند وبعضی‌از آنان تاجرهستند. یهودیان ازخود گورستان واماکن مقدس دارند، این‌اماکن میان مدینه فاس وفندق‌الیهودی واقع شده‌است. فعلا بسیاری از یهودیان درشهرجدید فاس زیست‌میکنندوهرروز صبح موقع صرف ناشتا روزنامه های فرانسه میخوانند. بعضی ازآنان بدارالبیضاء نیویورك و پاریس رفته اند و طوری عوض شده‌اند که نمیتوان آنها را ازسکنه محلی فرق گذارد.

یهودیان یگانه جمعیت غیراسلامی هستند که سیزده قرن‌تمام دراین شهرپایدار مانده‌اند. آتش پرستانی که سابقاًدروادی فاس‌میزیستند بدون اینکه اثری ازخود بگذارند ازبین رفته‌اند. هیچگاه یك جامعه دائمی مسیحی درفاس وجود نداشته است گرچه‌عده‌ای مسیحی‌بعنوان برده، نماینده سیاسی ویاکافر وبیدین درفاس میزیسته‌است. مسیحیان‌فاس بطورکلی درادارهٔ اموردولتی، درصنایع و تجارت، بخصوص درمعماری وساختن دروازه وطاق‌نما ودیوار تخصص داشته‌اند وچنانکه گفته شد یك فرانسوی بیدین برای شهر فاس مجرای آب و فاضل آب بناکرد. اهل فاس ازیك مستشار نظامی مسیحی یاد میکنند که مدتی درفاس ماند ومسلمان نشد واکنون بازماندگان اودرشهر طنجه اقامت دارند. این شخص‌قائد (سردار) ماك‌لین نام داشت، فینه قرمزی سرمیگذاشت ولباده‌ای ازپارچه های پیچازی اسکاتلندی برمیکرد.

یك جامعهٔ دیگری هم در فاس هست که ازنظر مذهبی بطور مستقل و جداگانه زندگی میکند، این‌جامعه خاندان سیصدنفری شریفان ادریسی هستند؛ درمراکش ودر نقاط بسیاری ازممالك اسلامی فرزندان پیغمبر اسلام یافت میشوند ودارای وضع خاصی میباشند. درشهرفاس عدهٔ زیادی ازذریه پیغمبر اسلام اقامت دارند ولی‌شریفان ادریسی ازهمهٔ‌آنان‌بالاترند اینان فرزندان مولاادریس دوم بانی شهرفاس میباشند. شریفان‌مالیات نمیدهند کار هم نمیکنند چون بعقیدهٔ مسلمانان فاس رفتن و نرفتن بهشت بدست آنها قراردارد. غالباً شریفان درمنزل مینشینند ومردمی که برای مشورت ویاکمك نزدآنها میآیند همانجامیپذیرند. شریفان برای رفع‌قضا وبلا دعا میدهند، بیماران‌روحی‌رامعالجه

میکنند ومراسم ولادت، عروسی، مرگ، ختنه وغیره بدست آنان اجرا میشود . شریفان کابین عروس وداماد را تعیین میکنند باینقسم که ابتداء کنیزان وشیخه‌ها و خواستگاران وسایل مقدماتی عروسی را فراهم میسازند بعد یکی از شریفان ازطرف پدرعروس و پدر داماد موضوع مهریه ونقد وجنس را تمام میکنند .

وظیفه شریف درفاس مانند وظیفه‌ای است که پیر دربلوچستان ، مرابط درمیان طوارق ومقدس درمیان قبایل ایت‌عطا انجام میدهند وتقریباً مانند کاهنان قدیم مارب یمن‌بشمارمیآیند وتا درجه‌ای‌وظایف آنها شبیه بوظایف برهمن‌های هند میباشد. شریفان نه باکسی میجنگند نه کسی باآنان می‌جنگد. مقام مقدسی‌دارند، حضور آنان هرجا باشد صلح وصفا و آسایش خاطر میآورد .

این دسته ازمردم (شرفاء) که کارمعینی ندارند لابد درآمدی میخواهند که بدان وسیله‌زندگی کنند؛ حال‌اگرزندگی‌تجملی‌تجاررانداشته‌باشندزندگی‌راحت‌ومحترمانه‌ای لازم دارند. مرکزدرآمد اینان همان‌زاویه مولادریس‌میباشد که‌مانند زیگورات نی‌پور محل‌توجه‌مردم‌است. تمام اهالی شهرفاس باین‌زاویه علاقه‌مندهستند و آنرا مرکزتقدس وپناهگاه خود میدانند. درداخل این‌حرم مقدس صندوق بزرگی‌است که ماهی یکمرتبه امین‌شرفاء در آن راباز‌میکند. این صندوق سوراخی دارد که از آن سوراخ نذرونیاز و خیرات نقدینه داخل میشود . امین شرفاء پولها را میان شریفان بعده فرزندان و اهل و عیال آنها تقسیم میکند .

هرسال یکمرتبه در موقع معین مراسم با شکوهی برسر مزار مولادریس برپا میشود وهررسته ودسته‌ای با طبل وشیپور از خیابانها میگذرند وبسر مزار مولادریس میروند. تجارابریشم روپوش ضریح را مانند پرچم‌های رژه امریکائیان روی دست بلند کرده ازخیابانها میگذرند ، شرفاء روپوش کهنه پارسال راپاره پاره کرده بعنوان برکت میان متمولین تقسیم میکنند ودربرابر این‌هدیه جایزه‌هائی دریافت میدارند، رسته های دیگر حیوانات برای قربانی میآورند، دباغان گاونربزرگ بی‌عیب وعلتی تقدیم‌میدارند، گوشت های قربانی راکباب میکنند و کباب گوشت قربانی هم مانند قطعات پرده با همان جریان تقسیم میشود .

علاوه برصندوق اعانه خیریه ، املاك موقوفاتی هم‌هست که عایدات آن به شرفاء میرسد؛ ازآن جمله بسیاری ازعمارات دباغ خانه حبس ویاوقف شریفان میباشد. ممکن است شریف دختر تاجری رابگیرد واز آنراه هم متمول بشود. دختران شرفاء که جهاز

زیادی ندارند طبعا آنقدرها مورد قبول نیستند . اگر دختر شریف به غیرشریف شوهر کند شرافت نسبی اوازبین‌میرود. شرفاء بیشترمیان خود ازدواج میکنند وقریب‌دویست نفر آنها در حریم زاویه اقامت دارند. این محل را دارقیطون یعنی سراپرده مینامند. چون ازقرار مشهور مولاادریس‌موقع بنای شهر دراینجا چادر زده. زنان شرفاء روزی یك‌قرص‌نان ومبلغی پول دریافت میدارند. دارقیطون برای زنان بست است و کسانی که ازشوهران خود ناراضی میباشند بدارقیطون پناه میآورند. زنان شیخه نیز بدارقیطون میآیند، هدیه میآورند، توبه میکنند واززنان شریف برکت میگیرند. زنان دلاله نیز از قرار مشهور برای بند وبست میان زنان ومردان بدار قیطون میروند.

حال اگرفراموش کنیم که مردم‌فاس‌مسلمان‌مالکی‌مذهب‌هستند ونمازوروزه وسایر وظایف دینی را انجام‌میدهند، آنوقت‌است که متوجه میشویم کلاهی که برای آنهاتهیه شده اندازه سرشان میباشد. یعنی آداب اجتماعی ومذهبی آنها با روحیات واخلاق وزندگیشان متناسب‌است. هررسته‌ای‌یك‌رب‌النوع‌دارد که‌اوراحامی‌خودمیداند. سیدعلی ابوغالب‌مثلا حامی جراحان و آرایشگران‌میباشد وبطوریکه نقالان باب‌قیسا میگویند هرروزصبح در آسمان ابوغالب سراموات مرابطین‌را میتراشد سپس بزمین‌میآید وبامولاادریس‌مشغول صحبت میشود و ازسوق‌العطارین (بازار عطارها) بخورو عود میگیرد و سرمزارمولا ادریس دود میکند. خلاصه اینکه هررسته‌ای شعاری دارد. شرفاء درتحت حمایت مولا ادریس میباشند آنان از ذریه مولا ادریس هستند و از برکت وجود او بسایرین برکت میرسانند.

مزارمولاادریس، مسجدآندلس، مسجدقیروان‌وقیصریه همه‌دروسط شهرواقع‌شده است ودرواقع مرکزمادی ومعنوی‌میباشد. البته مسجدها متولی‌میخواهد، شرفاء امین و محاسب لازم‌دارند، تجارخط وسواد میخواهند، ادارات کارمندان میطلبند، سلطان‌مشاور میخواهد، اهل مذهب اشخاصی را لازم دارند که حلال وحرام را برای‌آنان بازگوید و هلال‌رمضان‌رابآنها نشان‌بدهد؛ ازآنرو دروسط شهردرمرکزمسجد قارویان یك‌دانشگاهی دایراست که این احتیاجات را مرتفع کند.

درجهان اسلام دانشگاههای مهمی بوده که مشهورترین آن جامع الازهره قاهره ورقیب دانشگاه باستانی بخارا میباشد. موقعی مسلمانان دانشگاه داشتند که اکسفورد انگلیسها بازاربود. درآن ایام که‌علوم کلاسیك‌ازشمال‌مدیترانه رخت‌بربسته بود مسلمانان دردانشگاههای خود فلسفه ارسطوتدریس میکردند ودرآغاز رستاخیزمشعل‌دارفرهنگ

بودند. وقتی که امپراطوری باعظمت روم وشهر رم دانشگاه نداشت مسلمانان دانشگاههائی دایر کرده بودند که دانشگاههای امروزه اروپا وامریکا ازروی اساس آنها استوارشده است.

دانشگاه الازهره گرچه ازنظر علوم مذهبی جلوآمده اما دانشگاه فاس که ازجهان اسلام منقطع بوده تااوایل قرن حاضر بصورت قرون وسطی اداره میشد. برنامه دانشگاه در درجهٔ اول مذهبی بود؛ قرآن وحدیث وتفسیر وصرف ونحو وفقه وادبیات وریاضیات هم تدریس میکردند. البته مذهب وفقه اول وزبان وادبیات وعلوم درجه‌دوم محسوب میشد. درسالهای قدیم هیئت وجغرافی وطب وزبان‌شناسی وتصوف وعرفان وشاید تاریخ هم در آنجا تدریس میشد. تدریس شیمی (کیمیا) حرام ومخصوص یهودیان بود.

برنامه دانشگاه را قاضی بامر سلطان تنظیم میکرد واستادان دانشگاه را قاضی پیشنهاد مینمود وسلطان تصویب میکرد. هزینه دانشگاه از اوقاف مسجد قارویان وتحت نظر قاضی فاس جمع آوری ومصرف میشد.

دانشجویان پس از تکمیل تحصیلات اجـازه یعنی پایان نامه میگرفتند. این اجازه بامضای چند استاد میرسید. صاحب اجازه بمسجد قارویان میرفت وعده‌ای دانشجو را دور خود جمع کرده در کناری بساط درس میگسترد. این تدریس مجانی بود، ابتداء راجع بیکی ازمباحث درجه دوم و سپس فقه تدریس میشد.

همینکه مدرس مریدان وشاگردان وشهرتی بدست میآورد، نامه‌ای بسلطان مینوشت وتوصیه وسفارشنامه ملاهای محل را نیز ضمیمه میکرد. اگرصاحب عریضه آشنائی در دستگاه سلطان داشت که بدون معطلی جواب مساعد میآمد واگر نداشت ناچار عـریضه خود را توسط یکی ازوزیران متملق ارسال مینمود، اشعاری درمدح اومیسرود والتماس ودرخواست میکرد که عریضه اورا بنظر سلطان برساند. حال اگرسلطان موافق میشد، دستخطی بنام (ظاهر) برای قاضی فاس مینوشت که صاحب عریضه را جزء استادان دانشگاه بپذیرد وباو حقوق بدهد. استادان دانشگاه پنج درجه داشتند وطبعاً استاد جدید ازپائین ببالا میآمد.

درسال ۱۹۰۰ بواسطهٔ تنزل پول مراکش حقوق استادان چیز قابلی نبود تاآنجا که حد اکثرحقوق ماهانه یك استاد قریب پانزده دلار و حد اقل ده سنت بود. اما بهر استادی درسال ازده تاشش کیل (مد) غله، دو کوزه روغن زیتون، قدری کره یك گاو نر میدادند که از گوشت آن خلی یعنی قورمه تهیه کند ودرهریك ازسه عید بزرگ سلطان بهر استادی عیدی میداد، مبلغ این عیدی ازیك تاچهاردلار بود. همینقسم ازمحل اوقاف سالی سه‌دست لباس، مسکن ویا پول مسکن بمدرسین میدادند. مدرس یا استاد میتوانست

ازراه تدریس خصوصی، مسئله گوئی،نمازجماعت وامثال‌آن تاسالی صد دلارمداخل کند.
چون معمولا استادان ومدرسین درجه‌اول ازخانواده‌های محترم‌بودند، ازخود مستغلاتی هم داشتند که کمك معاش آنان میشد .

معمولا استاد بایستی‌درفاس‌بماند وروزی‌یك‌درس‌بدهد؛ موضوع درس بسته‌بنظر شاگردان بود. درسال ۱۹۰۴ ازمیان ۴۱ مدرس‌هفده مدرس درجه اول یاعلمای کبیر و اکبربودند. رسماً هر کدام‌از آنان یك کرسی داشتند، ولی‌فقط نه کرسی دردانشگاه خالی بود وازاین نه‌کرسی فقط شش کرسی عملا مورد استفاده قرارمیگرفت وسه استاد دیگر خود را لایق تدریس از کرسی استادی نمیدانستند . استفاده از کرسی عبارت ازنشستن روی کرسی وتدریس است که دردانشگاه فاس‌اهمیت‌بسیاردارد. استادان‌دانشگاه سازمان واتحادیه نداشتند این استادان همه روزه شاگردان را دورخودجمع میکردند ومباحثات لفظی داشتند . بعضی‌از استادان روی‌حصیر ویاقالیچه‌ئی مینشستند ودرس میدادند . موقع انتخاب سلطان جدید ویا موقعی که سلطان مشکلی داشت علماء دور هم جمع میشدندو مشورت میکردند. علمای بزرگ مورد احترام وتکریم بودند زیرا مفسرقرآن وعلوم الهی‌بشمارمیآمدند. دانشگاه‌سال‌تحصیلی‌نداشت، هرکس‌هرموقعی که‌میخواست‌بدانشگاه میآمد. بسیاری ازطلاب هنگام پائیز وبعد ازدرو میآمدند. تحصیل و تدریس دوره معین نداشت، حقی هم پرداخت نمیشد. هروقت که استاد شاگردی را لایق میدید باو اجازه میداد. گاه میشد که استادی برای امتحان حضور میبافت وپس ازپایان امتحان، طلاب‌او را روی دوش گرفته بمهمانی‌وجشن میبردند وازاو پذیرائی‌میکردند. درماه رمضان‌بجای درس حدیث میخواندند و در ماه صفر و ماه ربیع الاول قاضی فاس بجای درس قصیده حمزیه‌را تشریح میکرد. قصیدهٔ حمزیه راجع بسلحشوری‌وجنگهای حمزه عموی‌پیغمبر اسلام سروده شده است. درهریك‌ازسه‌عید (عیدفطریاعیدالصغیر، عیداضحی یاعیدالکبیر، عید مولود حضرت رسول) دانشگاه سه هفته تعطیل بود بعلاوه چند روز تعطیل کوچك هم داشتند. هرسال بتقویم شمسی‌روز ۲۴ ژوئن بنام‌آنسرا (۱) دانشگاه تعطیل‌میشد. بعد ازظهرهای پنجشنبه وجمعه نیز کلاسها تعطیل بود ولی حضوربرای غزلسرائی دراین بعد ازظهرها مانعی نداشت. طلاب بعلاوه سالی‌یك‌ماه موقع بهارتعطیل میکردند ومراسمی‌بر پا میساختند. روزی شش ساعت ازطلوع آفتاب تانمازظهرتدریس میشد ساعات کلاس تدریس باتغییر فصل کم وزیاد میگشت .

---

۱ – Ansra.

درسالهای گذشته عده‌طلاب تاهزارمیرسید ولی درسال ۱۹۰۰ این‌عده‌بچهارصدرسیده بود. طلاب دودسته بودند اول اهل فاس که درخانه‌های خود میزیستند، دوم غرباء که در مدرسه اقامت داشتند. طلاب اهل فاس باستثنای عده معدودی از فرزندان صنعتگران و طبقات پست که بواسطهٔ هوش و استعداد خود را بمدرسه انداخته بودند، بقیه همه از خانواده‌های مشهور ومحترم بیرون میآمدند.

طلاب خارج فاس بیشتر ازقرا وقصبات‌میآمدند ومیخواستندپس ازاتمام‌تحصیلات فقیه ده،امام جماعت،منشی‌قاضی‌ویاقائدبشوند. پاره‌ای ازطلاب متمکن‌برای‌خود درخارج مدرسه جاومنزل تهیه میکردند، بقیه‌درشش‌مدرسه منزل داشتند ودرهرمدرسه‌ای ازصد تاشصت طلبه منزل‌میکرد. طلاب طنجه ونقاط شمالی‌درمدرسه عطارین اقامت میکردند. مدرسه عطارین ازتمام مدارس آبادتر ومجلل‌تربود. طلاب ریف والجزایر وتفی‌للت در مدرسه شراتین(۱) منزل‌میکردند. سایرین‌هم درمدارس دیگربودند. درفاس‌جدید یك مدرسه مقدماتی بود وعده‌ای ازشاگردان پیش ازورود به‌دانشگاه درآن‌مدرسه تحصیل میکردند.

بنای مدارس عموماً دوطبقه یا سه‌طبقه است. هرمدرسه‌ای چند مدرس دارد که درآن بحیاط مدرسه‌بازمیشود. دروترازمدرس‌حجره طلاب‌است. هرحجره برای‌یك‌طلبه ساخته‌شده ولی‌غالباً دوویاسه‌طلبه دریك حجره منزل‌دارند. هرطلبه‌ای که به‌مدرسه‌میآید درصورت امکان یك‌بارقاطرنان‌خشک، قورمه‌وبرگه زردآلود وامثال‌آن‌باخود میآورد. مقدم معمولا دردالان مدرسه حجره دارد.

مقدم یعنی دالان‌دار وخادم وناظر وباربر و همه کاره مدرسه که ازقاضی حقوق میگیرد. طلاب‌بمقدم‌پول وخوراك‌وانعام‌میدهند تابانان کمك کند، صبح زودآنها رابرای نمازازخواب بیدارنماید. هرطلبهٔ جدیدی‌کلید حجره را ازطلبه سابق میخرد، قیمت این کلید بسته بوضع مدرسه‌است وازبیست تادویست دلار ارزش دارد. بنابراین عجیب نیست که‌یك‌طلبه نمیتواندیك‌حجره‌داشته‌باشد. مقدم‌هرروزیك‌قرص‌نان،یک کوزه‌آب‌خوردن ازمحل اوقاف بهرطلبه‌ای میدهد، طلاب درحجره خود میپزند ومیخورند ومیخوابند و درس میخوانند. بعضی‌ها برای سورچرانی بخانه‌های اعیان‌میروند وآنجاشام ونهارمجانی میخورند.بعضی‌دیگر ازراه استنساخ کتاب پول درمیآورند. بعضی‌دیگر فضله کبوترهای مدرسه‌را جمع میکنند وبدباغان میفروشند وبعضی طلاب‌هم برای گذران زندگی گدائی

۱ــ Sharratin.

میکنند. در سالهای پیش از ۱۹۰۰ استادان در موقع تابستان بدهات ییلاقی میرفتند و هرچند روزدریك محل اقامت کرده برای دهاتیان مسئله میگفتند، دعا وطلسم مینوشتند.

هرسال دراوایل بهار (نیمه آوریل) جشن مخصوص طلاب شروع میشود. باینقسم که طلاب خارج ازمدرسه بنام یك سلطان دروغی نامه‌هائی باشخاص مینویسند واعاناتی جمع میکنند. آنگاه درخارج شهرچادری میزنند وشخصی را بنام سلطان انتخاب مینمایند. سلطان دروغی هم مثل سلطان واقعی صدر أعظم و وزیران خویش را تعیین میکند. آنگاه سلطان واقعی لوازم دستگاه سلطنتی مانند مگس پران و چتر و امثال آنرا برای سلطان دروغی میفرستند. همینقسم سربازان و گارد مخصوصی جهت اواعزام میدارد. در یکروز جمعه معین طلاب باساز ودهل ابتداء سرمزار شیخی میروند که حامی ونگاهبان طلاب است، سپس بخارج شهر رفته درسراپرده مینشینند. سلطان برای آنان پول نقد و چهارپا وخواربار میفرستد؛ یهودیان تقدیمی‌های مسخره آمیزی (مانند موش و گربه در یك قفس) ارسال میدارند. روزششم سلطان واقعی میآید ودو دربار مقابل یکدیگر جلوس میکنند. سلطان دروغی و دربار یانش سلطان واقعی ودرباریان او را استهزاء میکنند و سلطان واقعی باعفو واغماض به آنان مینگرد آنگاه سلطا ن دروغی ازسلطان حقیقی چیزی مانند عفوزندانیان وامثال آن تقاضا مینماید وباو اعطاء میشود. شب آخرسلطان دروغی میگریزد وپنهان میشود واگر نتواند بگریزد پیروانش او را آزار میدهند.

ظاهراً زندگی طلاب راحت بوده وازآنروبسیاری از آنها میل نداشته‌اند ازمدرسه بروند و قسمتی ازآنان تمام عمردر مدرسه میماندند وبعضی ازآنان پس از گرفتن اجازه ازفاس بقیروان وتونس وقاهره وبغداد ومکه وحتی بخارا و یمن سفرمیکردند. خواننده محترم لابد بخاطر دارد که بسیاری ازعرفاء و مرشدین مانند سید محمد علی السنوسی برای کسب علم ومعرفت باطراف، دور ونزدیك سفر میکردند و پرواضح است که این نوع آمدوشدها تا چه حد باتحاد اسلام کمك میکرده است.

حالا پیش ازاینکه ازطرز حکومت صحبت بداریم بهتراستکه دراوضاع اجتماعی ومؤسسات اجتماعی تجدید نظر کنیم و ساختمان و استحکام آنرا نسبت بکلیه اهالی شهر مورد توجه قرار دهیم. خانواده یك جامعه کوچکی مرکب از افراد کارفرما و کارکن میباشد که باکمك یکدیگر چرخ زندگی خانواده را درتهیه خوراك وبارآوردن بچه‌ها وامثال آن میگردانند. بقال ونانوا وحمامی وامثال آنها قسمت مهمی ازاحتیاجات رامرتفع میسازند. درخانواده افراد کوچك و بزرگ، زن ومرد باهم زندگی میکنند وهرکدام

به‌نسبت سن ووضع خود درخانه مقام ومنزلتی دارند. پسران نسبت به پدر تسلیم هستند، تعدد زوجات افراد را بهم نزدیک ترمیسازد ، تشکیلات خانوادگی مانند ایلات وجود ندارد اما روابط خویشاوندی با احترامات رعایت میشود . مردم فقیریک زن میگیرند، فرزندان آنها بیشتر باقوام پدری مربوط میشوند بخصوص اگر خانواده از جای دیگر آمده باشد .

مؤسسات اقتصادی مثل مؤسسات خانوادگی کوچک وساده است. عوامل فنی که خانواده‌را نسبتاً بزرگ‌ساخته وضع اقتصادی راکوچکتر میسازد. مؤسسات مذهبی‌هم‌ساده است. چون‌هرمسجدی‌دارای‌یک‌امام ودوسه‌معاون میباشد،این‌جامعه ساده ومتحدودرعین حال‌متعددومتنوع‌فاس‌بطور‌افقی‌بچهار‌طبقه‌اجتماعی‌وبطورعمودی بسه‌ناحیه‌وهیجده بخش تقسیم میگردد وآنچه که این جامعه را محکم نگاه داشته تقسیمات اجتماعی و کثرت مراسمی‌است که موجب ارتباط افراد میشود. این قبیل مؤسسات و اجتماعات بردو قسم است‌اول اتحادیه‌های‌اصناف، برادران‌طریقت،بنگاههای‌شکاروتیر اندازی، مؤسسات‌مذهبی. اینان عواملی هستند که افراد جامعه را بهم‌مربوط میسازند،آنهارا مشغول نگاه میدارند، اشتباهات‌آنهارا برطرف مینمایند، ازبیماران و بینوایان‌آنها نگاهداری‌میکنند، احتیاجات اعضای مؤسسه مربوطه‌را مرتفع میسازند وخلاصه بافراد همه نوع همراهی دارند. واما قسم دوم اجتماعات ومؤسسات مذهبی است که بدست علماء وشرفاء ومتصدیان موقوفات مولا ادریس‌اداره میشود؛ اینان با تمام طبقات مربوط هستند وکلیه امور مربوط بروابط اجتماعی را بعهده دارند ودرواقع مانندکاهنان قدیم خودشان ومکانشان همه‌نوع‌مصونیت پیدا کرده‌اند .

اجتماعات شهری بقدری مرتب‌است که برای حفظ تعادل‌احتیاجی بمکانیزم‌سیاسی ندارد و باحداقل دستگاههای رسمی اداره میشود. این‌دستگاه بسه قسمت تقسیم میگردد که البته هرقسمت‌آن رئیس واعضائی دارد ازاینقرار :

پاشا(۱) که ازطرف سلطان تعیین میگردد ومعمولا اهل‌فاس نیست. پاشا وجانشین پاشا (خلیفه) هرکدام برای رسیدگی‌بامورجنائی دادگاه مخصوصی‌دارند. کارمندان اداره پاشا مرکب‌ازعده‌ای پلیس‌است که فرماندهٔ‌آنرا شاویش میگویند پاشا زندان وتیمارستان هم تشکیل داده و مأمورین برای جمع آوری مالیات تعیین میکند .

۱ــ درگذشته فرماندارفاس راعامل میگفتند، کلمه ترکی‌پاشا ازالجزیره آمد. بکتاب شهر فاس قبل از تحت‌الحمایگی تألیف لوتورنو مراجعه شود .   (مؤلف)

قاضی (۱) که احکام شرع را اجراء میکند و امور اوقاف و دانشگاه هم بدست او میباشد. درزمان قدیم قاضی فاس قاضی القضاة یعنی رئیس تمام قاضیان کشور بود. زیردست قاضی سیصد نفر از عدول ویامأمورین دفاتر اسناد رسمی کار میکنند.

محتسب که داروغه بازار است.

علاوه بر این سه دستگاه هر محله ای کدخدائی دارد وهر کدخدائی عده ای گشتی برای حفاظت دکان وبازار درموقع شب استخدام کرده است. یهودیان هم برای خود سازمانهائی دارند. عده ای هم بنام قائد مراقب حال قبایل اطراف و مردم ریف در موقع آمد و رفت میباشند.

خلاصه شهرفاس نیمی پاریس ونیمی فاس است. زنان روبسته ازیکطرف، اوتومبیلها ازطرف دیگر درحرکت هستند. برای اداره کردن چنین مردمی وچنین شهری البته اطلاع کامل ازوضع شرق وغرب ضرورت دارد بخصوص که هنوز درهمین شهر اشخاص ازدهات وایلات میآیند که از تماشای منظره شهرخیره میشوند وازشنیدن بوق تاکسی چندین قدم عقب میروند.

---

۱ ـ تا سال ۱۸۵۰ فاس یك قاضی داشت بعد دوتا شد. (مؤلف)

پادشاهان وسلاطین

دراینجا باید یك حقیقت قدیمی ودرعین حال واضح را مورد مطالعه قرار دهیم این حقیقت یا حقایق بقدری واضح است که سیاستمداران و مردم عامه آنرا بخوبی میدانند. این‌حقایق مربوط به‌نژاد وزبان است وباید متوجه بود که نژاد وزبان یك چیز نیست وبایددانست که نه زبان ونه‌نژاد ونه‌هردوی‌آنان نمیتوانند عامل مؤثری در ایجاد ملیت باشند. تمام ملیت‌های دنیا چه کوچك وبزرگ درمیان خودشان نژادهای مختلف دارند و بچندین زبان هم صحبت میکنند. چون اساس ملیت بر زبان و نژاد استوار نمی باشد.

ما میدانیم که نژاد انسانی درنتیجه فعل وانفعال وحظ ولذتی است که والدین یك فردآنرا بوجود میآورند وباپیدایش ۲۴ جفت ذرات تولید مثل میکنند. زبان هم بوسیله مادرپدر، همبازی، همشاگردی ویا دایه وپرستار پیدا میشود (چنانکه پیغمبر اسلام در میان‌قبیله شیرین زبان‌بنی‌سعد دردامان حلیمه سعدیه پرستار خود سخن‌گفتن‌آموخت) اما ملیت ازچند طریق پیدا میشود یکی ازراه زادوبوم که در آنجا شخص متولد شده است. بواسطه حرکت و نهضت یك ملتی که شخص را احاطه بکند بواسطه حرکت اجباری ویا اختیاری خود شخص به محل مخصوص.

درجامعه‌ما ملیت عبارت ازیك وضع خاص‌جغرافیائی وبدست‌آوردن پارهٔ حقوق مانند حق رأی، حق پرداخت مالیات، حق محاکمه، حق گذرنامه وامثال آن است ولی این تعریف دربارهٔ ملتهای دیگردرست درنمیایددراجع بخود ماهم همیشه صدق نمیکند. چون درپارهٔ ازنقاط جهان هنوزبردگی شیوع دارد در پارهٔ جاهای دیگر اقلیت حق رأی ندارد. درجاهای دیگر اصلا ازرأی دادن خبری نیست در جاهائی که آراء دیگران را نیز روشن کند این نوع حکومت ها بنام حکومت ابلیس یعنی حکومت یکطرفه دیکتاتوری درمیان مردم خاورمیانه مشهور میباشد.

طرز فکر مردم خاورمیانه در ایام قدیم باطرز فکر امروزه ما حتی با طرز فکر کمونیست ها تفاوت داشت درهرحال دونوع ملیت وجود دارد یکی دولتی و دیگر ملی که راجع بـه هردو قسمت درفصل اول وفصل ششم اشاره شد واینک لازم است توضیح بیشتری در آن خصوص داده شود .

اقلیت‌های مقیم خاورمیانه مانند یهود وارمنی وزرتشتی وآسوری ویونانی وقبطی وحتی امریکائیان و اروپائیان که دوسه نسل دراین‌ممالک مانده‌اند خودرا جزء ملت‌های خاورمیانه‌نمیدانند.بلکه بعقیدهٔ خودهمان‌زرتشتی‌ویهودی وامثال‌آن که‌بودند هستند. من خود از یک آسوری‌شنیدم که‌میپرسید چرا ترومن‌ملت آسوری‌را بامریکاراه نمیدهد تادر یکی ازنواحی کالیفرنی‌اقامت کنند؟ ما آسوریهامردم خوبی‌هستیم. این‌آسوری نمیدانست که ترومن شاه نیست ونمیتواند ملتی را مهاجرت دهد بعلاوه ایجاد یک ملت در میان یک ملت‌آن هم دریک‌کشور متحد و صنعتی عملی نمیباشد .

نظر وعقیدهٔ دیگری که مردم خاورمیانه راجع بملت وزبان دارند آن است کـه ملیت را ازنظر مذهب وزبان را ازهمان نقطه نظر تعبیر میکنند . مثلا اسلام که مذهب اکثریت‌مردم خاورمیانه میباشد یک‌نوع ملیتی‌است که شاید جنبه بین‌المللی هم درنوع خود دارد همین‌قسم زبان‌عربی که‌یکنوع زبان مذهبی‌بشمارمیآید. ازحدودملیت مربوط بمذهب که بگذریم موضوع فرقه های صوفیگری و اختلاف مذاهب مانند شیعی و سنی هم درنوع خود یک ملیتی بحساب میآید تصورمیرود که موقعی که ابن بطوطه ازطنجه بچین میرفت هر گاه کسی راجع به ملیت اومیپرسید طبعاً مراکشی یا طنجه‌ای نمیگفت بلکه جواب میداد من مسلمانم .

دقت کامل در وضع جغرافیائی هر کشوری ثابت میکند که وضع جغرافیائی این ممالک با موضوع اقتصادیات آن نواحی ارتباط کامل دارد مثلا مصر دره نیل‌است، یمن اراضی‌حاصلخیز جنوب عربستان میباشد ولی‌اگر ازنظرجغرافیائی تنها بخواهیم مملکتی را مطالعه کنیم همینقدرمتوجه میشویم که مثلا استان دلاویر- مری لند - ویرجینیا در یک شبه‌جزیره‌ای قراردارند ویااینکه ویرجینیای غربی بشکل‌یک تحت‌البحری است ویا فی‌المثل اسرائیل وافغانستان دو کشورخاورمیانه میباشند. پس تاریخ یک کشور وتماس مردم یك کشور بامردم خارج و ملیت های دیگر میتواند وضع حقیقی یك مملکتی را معلوم بدارد .

بطور کلی هر حکومتی دارای یك واحد جغرافیائی میشود چـون مرور زمان

معمولا وضع جغرافیائی هرمملکتی را عوض بدل میکند واحد ویا وحدت جغرافیائی شهرها وده‌ها وایلات راکه لازم وملزوم یکدیگرند دور ونزدیك میسازد. عامل دیگری که وضع یك کشوری راازنظر قرب وبعد مسافت تغییر میدهد وسایل نقلیه موجود در آن کشوراست. عرض امریکا سه هزارمیل وعرض اتحاد جماهیر شوروی شش هزارمیل است فرض بگیریم که وسایل نقلیه‌زمینی و هوائی امریکا پنج مرتبه مکفی‌تر از وسایل نقلیه شوروی میباشد پس‌بعد مسافت میان لنین گراد وولادی وستوك ده مرتبه بیش‌ازبعد مسافت میان بستن وسانفرانسیسکو خواهد بود چنانکه صدسال قبل بعد مسافت بوستن و وسانفرانسیسکو بیست مرتبه بیش ازحالا بود واگر راه‌آهن پیدا نمیشد مردم کالیفرنی برای خود ملت جدائی بودند چنانکه قبل از پیدا شدن اتوبوس و کامیون مسافت میان مشهد وتبریز در ظرف چندین هفته طی میشد و مسافت میان قاهره و بغداد آنروز بیش ازمسافت میان قاهره وشیکاگو بشمارمیآمد وروی همین عوامل تقسیمات سیاسی‌ممالك خاورمیانه درقرون وسطی بوجود آمد .

حتی با همان تقسیمات جغرافیائی بازهم لشکرکشی با اسب ویا پیاده‌ازیك کشور بکشور دیگری آسان نبود سپاهیان وچهار پایان آنها خواربار وعلوفه میخواستند ودر پارهٔ موارد که ازاماکن بایرعبور میکردند خوار وبار و علوفه همراه خود بر میداشتند وطبعاً چهارپایان بیشتری لازم داشتند وانسان وچهارپا هردوآب میخواستند آب هم در خاورمیانه کم‌است لشکریان دربین راه‌نفله میشدند چنانکه رومیان موقع‌حمله‌بعربستان نفله شدند مردمان جلگه نمیتوانستند باکوهستانی‌ها بجنگند چون راه‌کوهستان برای آنان صعب بود بعلاوه مردم کوهستان غالباً شجاع‌تراز مردم جلگه میباشند گزنفون این رامیدانست وبهمان جهت وقتی که بکردستان رسید ده هزار سپاهی یونانی‌خودرابدریای سیاه بر گردانید. پیداشدن نوابغی مانند اسکندریونانی که همه این‌موانع را برطرف کند پیش‌آمد اتفاقی‌میباشد نام این قبیل اشخاص هنوز هم سر زبانهاست و آنها را معجزنما مینامند ولقب ذوالقرنین یعنی صاحب دوشاخ بآنها میدهند .

ده تابع مزرعه و چراگاه شهر های کوچك تابع ده و شهر های بزرگ تابع شهرهای کوچك میباشند. معمولا چندین‌شهرتابع ومتکی بیك ناحیه میشوند و یکی از این شهرها مرکزفعالیت‌های‌آن ملت قرارمیگیرد وباین ترتیب پایتخت بوجود میآید و ازسایر شهرها مهمترمیشود گاه هم حکومتها بمناسبت فصل ازاین پایتخت بآن پایتخت منتقل میشوند ومملکت دارای دوسه پایتخت میگردد .

معمولا میان دوپایتخت ومیان مرزدودوملت ومیان دوناحیه آباد زراعتی یك ناحیه خشك وبایر دیده میشود همانطور که میان دو ده صحرا وزمینهای لم یزرع فراوان است واهل ده برای هیزم جمع کردن وشکار بآن نواحی لم یزرع میروند. هرمملکتی سرحداتی دارد غالباً این سرحدات درعمق کشور قراردارند. وقتی که وارد کشورعراق میشوید واز لوله های نفت ماوراءاردن میگذرید درنزدیکی مرز گذرنامه شما رسیدگی میشود در نزدیکی چاههای رطبه بارو بنه را در گمرك میگذارند ودررمادی برای فرودگاه بغداد مهر میزنند. سرحد یك خط طولانی است وستونهای مرزی نزدیك بهم است.

حرکت ییلاقی وقشلاقی ایلات درپاره‌ٔ مواقع ایجاب میکند که ازمرز کشوردیگر بگذرند از آن جمله شترداران و گله داران عراق وعربستان سعودی و کویت میباشند که هرسال از سرحدات یکدیگر میگذرند. کرد ها زمستان درعراق و تابستان درایران بسر میبرند والبته تهیه گذرنامه واجرای مقررات گمرکی برای اینان کار آسانی نمیباشد. در ممالك خاورمیانه دولتها مطابق مقررات معموله خودشان ترتیبی برای این کارداده‌اند که ایلات حق دارند تانواحی چراگاه مرزپیش بیایند.

البته این عبورو مروراز نظرما امریکائیان قانونی نیست ولی برای مردم خاورمیانه مانعی ندارد حتی اگریکی ازافراد ایل بخواهد وارد شهربشود وسری ببازار بزند اگر اسلحه نداشته باشد بازهم مانعی ندارد.

چه بسا که یکی ازایلاتیها جنسی برای فروش از آنطرف مرز میآورد وپشت دروازه شهرمقررات گمرکی آنرا انجام میدهدزیرا انجام مقررات گمرکی درموقع ورود بمرز اشکال دارد ومعین نیست که کدام قسمت از کالا برای فروش و کدام برای مصرف شخصی میباشد.

وباین لحاظ غالب ممالك خاورمیانه بمنطقه‌های نفوذمتعدد تقسیم شده‌اند در شهرها وده‌ها حکومت مرکزی نفوذ دارد در کوهستانها و صحراها ایلات حکومت میکنند در پارهٔ ازممالك خاورمیانه عاملی ایجاد شده که نفوذ حکومت مرکزی را بطرزخاصی در میان ایلات ظاهر میسازد مثلا شاه ایران سالی یکمرتبه برای ایل بختیاری ایلخانی معین میکند در پارهٔ دیگر مانند ایلات آیت عطا سلطان درمیان ایلات نفوذ روحانی دارد.

در مراکش این دونوع منطقه مطیع و نافرمان را بلدالمخزن و بلدالصعبه تعبیر میکنند نوع اخیر ازنظرحکومت مرکزی نافرمان میباشد. درسه کشورایران ومراکش و افغانستان هر دونوع منطقه نافرمان و مطیع بخوبی محسوس است. در مصراززمانی که مینس فرعون افسانه مانند مصر دوقسمت علیاوسفلی را تحت یك حکومت درآورد دیگر

منطقه مطیع ونافرمان پدید نیامد دلیلش هم معلوم است مصر کوهستان و ایل ندارد هر قسمتی ازدره نیل واقع درپائین اسوان بآسانی تحت اطاعت سپاهیان فرعون ویا خدیو و یاپادشاه‌درمیآمد. تصرف‌سودان ازطرف‌مصردرقرن نوزدهم یك‌نوع استعمار اروپائی وبا وسایل اروپائی وتاحدی خصوصی بود.

میان بلدالمخزن وبلدالصعبه (۱) سه نقطه اساسی وجود دارد و گاه بگاه هم‌هرسه نقطه بهم رسیده‌اند. ایلات درحال طغیان وعصیان میباشند ازکوهها فرود میآیند دهها و شهرها را غارت میکنند و گاه هم‌بپایتخت هجوم میآورند وسلاطینی‌راکه‌درحال فساد و انقراض هستند ازجا برمیدارند وحکومتهای جدید تشکیل میدهند.

گاه اتفاق میافتد که پادشاه مقتدری روی‌کارمیآید وچنان وضع را مرتب میکند که اگرساعت طلائی توی کوچه بیندازید کسی جرئت نمیکند آنرا بردارد وچه بساکه درهمان خیابان عده‌ای گدای دست بریده عبورمیکنند اینها کسانی هستند که‌بجرم دزدی دستشان رابریده‌اند (اگر بدقت گوش بدهید درهمان خیابان‌کلمات نامفهومی میشنوید واگرمتوجه مردم باشید چیزهای عجیب می‌بینید).

ولی هیچیك از آن دوجریان وضع ثابت‌سیاسی ندارد بلکه بسیار کم اتفاق میافتد چون حکومتهای خاورمیانه تشکیلات خانوادگی مانند جامعه ده وشهرروی یك‌مقیاس وسیعی‌برقرارمانده‌است. سازمان‌اجتماعات خاورمیانه طوری است که هرفردی‌کار ووضع معینی‌داردوروی اصل‌بده بستان وتجارت‌استوارمیباشد وبطور متقابل‌واحدهای اجتماعی ازمنافع یکدیگردفاع میکنند. این سازمانها کمتر با عوامل سیاسی مربوط است بقسمی که قدرت حکومت مرکزی فقط درمواقع مخصوصی مانند اعلام جهاد وامثال‌آن آشکار میگردد که درآن موقع ایلاتی و شهری و دهاتی بامر حکومت مرکزی برای جهاد نام نویسی میکنند اما درایام عادی مرد صحرانشین یاکوهستانی‌آزادانه بشهرمیآید خرید و فروش میکند وکاروان تجارت شهری ویاقافله زوار بدون دردسر باپرداخت باج معین‌از میان ایلات میگذرد. درحال حاضرقریب یازده‌کشور مستقل ونه کشور تحت‌الحمایه و ومستعمره اروپائی‌درخاورمیانه وجودداردـ. پیش‌ازظهور اسلام‌چندین امپراطوری بزرگ درخاورمیانه نفوذ داشته‌که ازآن جمله حکومت آسوریان، ایرانیان، اسکندریونانی،

۱ـ معنای واقعی این‌لغت (صعبه) درست معلوم‌نیست وظاهراً سه‌ریشه داردصابه‌آزاد بودن صعبه ـ مشگل بودن ـ اصبع یعنی انگشت وانگشت درکاری کردن یا نافرمان بودن وتصور میکنم قسمت اخیر درترجمه جالب‌ترازهمه میباشد. (مؤلف)

رومیهای شرقی وغربی بودند .

فاتحین اسلام بمردمانی مواجه شدند که سابق براین نیز تحت نفوذ حکومتهای دیگر بودندعربهاازمیان اینان دبیروافسر ومأمورین مالیاتی وغیره برگزیدندوبآسانی توانستند بااتکای بمعانی ومفاهیم مذهبی قرآن وسنت امپراطوری جدیدی تشکیل بدهند .

پیش از اسلام عربهای حجاز مملکت داری نمیدانستند و حتی از اداره یك شهر بزرگ نیزعاجزبودند وفقط میتوانستند شهرمتوسطی را بطورباری بهرجهت اداره کنند ولی‌عربهای‌یمن برعکس‌سابقهٔ مملکت‌داری داشتند ودارای‌سازمانهای چهارطبقه‌ای شبیه بسازمان‌طبقات‌فعلی‌فاس‌بودنداز آنروملاحظه‌میشود که‌در تشکیل امپراطوری‌عرب‌نام‌مردم یمن بیشتربگوش میخورد اما همان‌یمنی‌ها هم قلمرو وسیعی‌نداشتند ودرایام قبل‌ازاسلام دریمن چهار حکومت مقتدر وجود داشت و هریك از این چهار حکومت قسمتی از راه های کاروان رو را دراختیارخود نگاهداشته بود فقط دردو سه قرن اخیر حکومت سبا سراسر یمن را تحت یك حکومت درآورد .

گرچه عربهای یمن بیش از عربهای حجاز مملکت داری میدانستند معذالك از اداره یك امپراطوری وسیع و مناطق متنوع حاصلخیز عاجز بودند وبآن اندازه تجربه نداشتند بعلاوه سیستم اجتماعی آنان و مخصوصاً عادات پسندیده آنها درخوشرفتاری و عدالت‌خواهی‌نسبت بعموم سبب‌میشد که دراداره مملکت آنقدرها پیشرفت‌نکنند. پادشاه عرب هرروز صبح دادگاه تشکیل میدهد امام فعلی یمن و هم‌چنین ملك عبدالعزیزسعود فعلی (۱) هرروز صبح همین‌دادگاه‌های باستانی را برای رسیدگی بشکایات اتباع خود تشکیل‌میدهند وبرای رفع‌شکایات‌آنان همه‌قسم نیروی مادی ومعنوی صرف‌میکنند وعیناً همانطور که شاول‌پادشاه اسرائیل زیرسایه بوته تمرهندی می‌نشست وبشکایات مردم‌خود میرسید اینان نیزچنان میکنند وجان خود را درراه حفظ منافع اتباع خود فدا میکنند.

ظاهراًاین‌نوع دادخواهی ورسیدگی‌بوضع مردم تاحدود معینی قابل اجراءمیباشد واگر عده‌ازآن حدود تجاوز کرد دیگراجرای چنان مقرراتی عملی نمیباشد چنانکه بعد از قرن هفتم میلادی وپیشروی و فتوحات اعراب آن وضع سابق برهم خورد ودر حال حاضر فقط حکومت‌های خالص عربی میتوانند آنوضع را ادامه بدهند .

حکومت هائی که بلافاصله پس‌ازرحلت پیغمبر اسلام در قلمرو اسلامی تشکیل شد یك‌نوع حکومت مذهبی بود وازنظرسیاسی ازهمان‌آغازمحکوم به تجزیه وتفرقه

۱ــ ملك عبدالغزیز درگذشته وپسرش ملك سعود سلطنت میکند. (مترجم)

بود زیرا ممالك مزبور از هم دور افتاده وبا وسایل ارتباط آنروز ادارهٔ آن ممالك در تحت نظریك حکومت مرکزی اشکال داشت. عربها فقط شترداشتند ودربسیاری ازاین راه‌ها عبور باشترکار آسانی نبود این ممالك علاوه براینکه بزودی تجزیه شدند مردم هر کدام ازآن نواحی بفرقه‌ها وشعبات غیرمذهبی منقسم گشتند زیرا علاوه بربعد مسافت میان این نواحی هرناحیه ای دارای وضع خاصی بود که ازنظر بازرگانی وغیره با ناحیه دیگر فرق داشت ومیان آنان پیوسته رقابت وکشمکش بود این نواحی در بیشتر اوقات بحال عصیان ونافرمانی بودند وقتیکه خشکسالی روی میداد جنگ حتمی بود.

وقتیکه جنگ روی میدهد ازمذهب کاری ساخته نیست چون جنگ باشمشیراست وکاهن وملا وکشیش با شمشیرسروکارندارد. حکومت تبت جدید وپروی قدیم نمونه‌ای ازحکومت های مذهبی بشمارمیآیند وهردو کشور مزبور ازنظر جغرافیائی بحال انزواء بوده‌اند وبرای دشمنان ومهاجمین آنها غیرقابل عبور شده بود چون موانع طبیعی ازورود مهاجمین بخوبی جلوگیری میکرد این کشورها بوزارت جنگ ووزارت امور خارجه احتیاج نداشتند فقط عده‌ای مسلح برای حفظ امنیت داخلی لازم بودکه کشور را آرام نگاهدارد واگر مصیبتی برای آنان پیش میآمد ازطبیعت بود وازبشر نبود.

پادشاه تبت و پرواز روی قدرت مذهبی میتوانست رعایای خود را همیشه مطیع وآرام نگاهدارد وبرای مقاومت دربرابرحوادث طبیعی بآنان نیرو بدهد حتی موقع بذر ودرورا بعقیده خود ازمنابع غیبی الهام بگیرد و برعایا اعلام بدارد وهرگاه دراین ممالك خشکسالی اتفاق میافتاد پادشاه مذهبی حق داشت خواربار موجودی را طوری تقسیم کند که عده‌ای زنده بمانند وعده دیگری ازبی‌قوت وغذائی بمیرند وطوری نشود که در نتیجه افراط وتفریط پیش ازفصل درو وبدست آمدن محصول کلیه گرسنه بمانند.

درمیکرونسیا (۱) طوفان وصاعقه گاه وبیگاه محصول را ازبین میبرد وفقط کاهنان میتوانندابن‌بحران‌هارا مرتفع‌سازند(۲) این‌راهم‌باید متوجه‌بود که‌قدرت‌چنین‌پادشاهانی (پادشاهانی که ازطرف مردم خود بعنوان پیشوای روحانی‌شناخته میشوند) فقط درمیان مردم خودشان قابل تنفیذ است اما اگر سایراقوام که دین ومذهب دیگری دارند ویا اصلا دین ندارند باین ممالك هجوم بیاورند قدرت پادشاه برای دفاع‌اثری ندارد همانطور که کمونیست های چین وحکومت های‌صدراسلام جنبه مذهبی داشت وازروی حکومت

۱ـ Mictronesia

۲ـ من دراین قسمت مدیون همکار خود دکتر وارد گودایناف میباشم. (مؤلف)

یمن‌شبیه بحکومت تبت اقتباس‌شده بود. در آن مواقع یعنی درزمان خلفای‌اول موضوع ایجاد روابط دوستانه با ملت های بیگانه مورد توجه نبود و جهان آنروزی بدو قسمت دارالاسلام و دارالحرب تقسیم میشد. ممالك عربی‌را دارالاسلام میخواندند. دارالحرب دونوع بود دارالحرب اهل کتاب و دارالحرب مشرکان. اهل کتاب یا باید مسلمان شوند ویاجزیه بدهند اما اهل‌شرك‌چاره‌ای جزاین‌نداشتند که اسلام بیاورند والا کشته میشدند.

این عقیده ونظر گرچه منطق ودلیل‌نداشت اما پیشرفت مسلمانان صدراسلام بقدری سریع ومتوالی بود که فکر مزبور تا چندی عملی گردید ولی بزودی ملغی گشت چه که خود دارالاسلام بچند دار دیگر تجزیه شد وهمه بجان هم افتادند. البته این جنگ‌های داخلی نسبت بجنگ های امروزی چندان مهم نبود امـا اختلاف مهم میان شهری ها و ایلات‌اتفاق‌میافتاد وچه بسا که‌ایلات نافرمان بدتر ازمشرکین بامسلمانان رفتارمی کردند. ازآنرو حکومت نظامی ودرعین حال‌مذهبی استقرار یافت وخلیفه یا سلطان‌بزور شمشیر ونفوذ روحانیت ایلات‌را مطیع میساخت ودر نتیجه حکومت‌های اسلامی روی‌اصل‌تبانی برقرارمیشد باین‌معنی که‌فرمانروایان اسلامی‌علی‌الاصول دارالسلام رامحترم میشماردند.

زوار و تجار و اخوان طریقت دراین ممالك بآزادی عبور ومرور میکردند. در عین حال هرفرمانروائی برای خود سپاهیانی‌داشت که گاه آنرا درجنگ باکفار بکارمیبرد ویااینکه برای‌آرام ساختن شورشیان مسلمان ازآن‌قوا وهمچنین قوای روحانی‌استفاده میبرد . این‌نوع حکومت بی‌ترتیب فقط درحواشی ممالك اسلام معمول بود ودرمراکز فرهنگی وجغرافیائی اوضاع قسم دیگر جریان داشت. محققین اسلام معتقد بودند که با مرگ عثمان سومین خلیفه قریش موضوع خلافت واقعی از میان رفته است واگر هم خلفای عباسی بنظراکثریت مسلمانان‌خلافت‌واقعی‌داشتند، برتمام‌ممالك‌اسلامی‌حکومت نمیکردند . پس‌ازاینکه خلافت عباسی بدست حکومت هولاکو منقرض شد ، مسلمانان بخلافت دیگری نیازمند بودند. خوش‌بختانه این‌حاجت برآورده شد ودرسرزمین‌بالنسبه حاصل‌خیز آناطولی خلافت آل عثمان تشکیل یافت . این خلافت جدید که ازآلبانی تا مرز ایران توسعه یافت. عناصر متعدد و متنوعی مانند عرب، ایرانی، یونانی، روم شرقی وغیره را تحت اطاعت حکومت ترك درآورده بود . حال برای اینکه بدانیم چه عنصری درتشکیل امپراتوری آل‌عثمان چه عملیاتی انجام داده و چه قسمت هائی ازآن مربوط بکتاب خاورمیانه خودمان میباشد بهتراست که بجلداول کتاب جامعه‌اسلام وغرب تألیف گیب و باون که تازگی انتشار یافته مراجعه شود که درآنجا تحقیقات عمیق‌تری راجع

باین موضوع انجام یافته است وده دوازده صفحهٔ آینده این کتاب هم تاحدی از آن تحقیقات اقتباس شده است .

امپراتوری عثمانی درمدت شش قرن ونیم عمر سیاسی خود با تحولات بسیاری مواجه شد وچون شرح جزئیات هریك ازاین تحولات متنوع برای ما امکان پذیر نیست لذا از سال ۱۴۵۳ میلادی شروع میکنیم وتا ۱۷۶۷ مطالعات خود را ادامه میدهیم ، چون در سال ۱۴۵۳ ترکها سواحل غربی بسفور رافتح کردند وبعقیده باون و گیب دورهٔ عظمت آنان فقط تاسال ۱۷۶۷ ادامه داشت. دراین مدت اروپای غربی مشغول اکتشافات وتسخیر مستعمرات در اطراف دنیا بود ودرهمین اوقات اعراب دورهٔ قرون وسطی راطی میکردند ونهضت صنعتی در اروپا آغاز میشد وهمین نهضت صنعتی بود که لطمه‌ای بخاورمیانه وارد آورده امپراتوری عثمانی را نیز رو بانحطاط برد .

حالا که تاحدی موضوع زمان را محدود ومعین ساختیم، بوضع جغرافیائی وشرح وتوصیف آن قسمت برمیگردیم. مرکز امپراطوری عثمانی بسفور بود، دوناحیه پرجمعیت این امپراطوری آناتولی وروملی نامیده میشد که باسم بالکان نیز شهرت داشت و شامل مجارستان و آسیای صغیرهم میشد. این نواحی بیش از نواحی مذکور دراین کتاب باران و جمعیت دارند . مردم این نواحی ازمسیحیان مختلف مثل ارامنه ، یونانی ، بلغاری ، رومانی ، سربی ، کروت و مجارستانی وهمچنین مسلمانان مختلف مثل ترك و کرد وتازه مسلمانان تشکیل مییافت. مسیحیان بیشتر یونانی ارتودکس بودند ومرکز دینی آنان در استامبول قرار داشت . مسلمانان اکثراً سنی بودند، سلطان را خلیفه میدانستند ومرکز دینی آنان استامبول بود . هم شیعه ها و هم کاتولیکها در مذهب خود متعصب بودند و سیاستهای خارجی نیز درمتحد ساختن این دونیروی مخالف کمك میشد .

ترکان درآغاز بت پرست بودند سپس میان اسلام ومسیحیت مردد ماندند. راه آنان از کشورهای اسلامی بود وراه وروش مسلمانان بیشتر بمذاق آنان جور میآمد معذالك مرکز حکمرانی آنان در آناتولی بالکان قرارداشت وتوانسته بودند برهردومذهب حکومت نمایند ودراین میان ابتکارات بیشتربدست مسیحیان بود. همینکه ترکان ممالك عرب زبان راگشودند بآن ملتی که بزبان قرآن سخن میگفتند و هموطن پیغمبر بودند مساعدتها کردند وتسهیلاتی قایل شدند وازآن گذشته یك نوع حکومتی که درصدر اسلام سابقه نداشت بوجود آوردند وتاامروز آن طرز حکومت برای دیگران سرمشق شده است.

امپراطوری آل عثمان ازالجزیره تاعراق واز کریمه تایمن امتداد داشت وبدست

اشخاص برجسته‌ای که معاونین سلطان بودند و از میان مسلمانان و مسیحیان انتخاب میشدند بطرز شایسته‌ای اداره میشد. عرب زبان و عرب نژاد در میان این سازمان کم بود و اگر هم بود بیشتر در رشته‌های مذهبی کار میکرد این معاونین اداری کشور بطبقات مختلف تقسیم میشدند و هر طبقه و دسته شغل و عنوان و امتیازات مخصوص بخود داشت. ترکها از آسیای مرکزی دو شعار آوردند. یکی پرچم گاو کوهی تبت و دیگری طبل و دهل و شاید بواسطهٔ کمیابی موی گاو کوهی تبت بجای آن دم اسب انتخاب کردند. این پرچمها بزبان ترکی توق نام داشت. بالای سر خود سلطان هفت تانه توق بود و بر سر هر توقی یك گوی طلا نصب شده بود. سایر رجال از یك تا پنج توق داشتند. اما طبل در خارج ادارات روزی دو مرتبه موقع نماز ظهر و نماز عصر نواخته میشد. کم کم علاوه بر طبل آلات موسیقی بادی مانند سازهای اسکاتلندی و ایرلندی نیز جزء دسته موزیك نظامی در آمد و کم کم اعیان و رجال ملازمان مخصوصی بالباسهای خاص ترتیب دادند که موقع حرکت جزء همراهان آنان بودند. عربها از سه زبان عربی و فارسی و ترکی سه عنوان پاشا - وزیر - بیگ را برای رجال خود انتخاب کردند. وزیر اعظم پنج توق و سایر وزیران سه توق داشتند. پاشاها از سه تا دو توق و بیگها یك توق داشتند، موزیك و ملازمان نیز بهمین ترتیب کم و زیاد میشد. گرچه مدتی از انقراض خلافت آل عثمان میگذرد، معذلك این عنوانها هر روز در مطبوعات دیده میشود و در اخبار خوانده میشود که فلان پاشا نخست وزیر مصر شد(۱) ناجی بیك الاصیل رئیس باستان‌شناسی بغداد یك اکتشاف جدیدی را اعلام کرد. این عنوان‌ها علامت نفوذ ترکان را در ممالك مستقل عربی امروز میرساند و یکروزی همین ممالك مستقل عرب جزو امپراطوری ترکها بودند.

ترکها مستشاران اروپائی در ادارات خود آوردند و از آن رو وضع اداری امپراطوری خود را همقدم با اروپائیان پیش بردند؛ پیاده‌نظام و سوارهٔ‌نظام، قورخانه و نیروی دریائی برای خود ترتیب دادند و مثل اروپائیان مستعمره بدست آوردند. پس سقوط امپراطوری عثمانی در نتیجه ترقی و رقابت اروپائیان نبود، بلکه بواسطه فسادی بود که در داخله امپراطوری بحد وفور رسیده بود. فساد هم در نتیجه دیکتاتوری مطلق و خشونت غیر

۱- پس از استقرار جمهوریت در مصر عنوان پاشا و بیك و غیره ملغی شد. ضمناً باید متوجه بود که پاشا مخفف پادشاه فارسی است که سلاطین آل عثمان برای تحقیر ایرانیان ملازمان خود را پاشا میگفتند. ایرانیان هم بهمان نظر یکی از درجات عادی نظامی مادون سرهنگ و سرگرد را سلطان میگفتند. (مترجم)

قابل تحمل وضع اداری کشور شیوع یافته بود واین خود مسلم است که حکومتهای مطلقه فقط در ایام توسعه و جهانگشائی پیشرفت دارند و همینکه نوبت جهانداری واداره امور کشور میرسد البته دیکتاتوری واستبداد مطلق نمیتوانند از عهده برآید، حال برای آنکه بیشتر بعلل سقوط امپراطوری واقف بشویم مختصری از جریان امور امپراطوری را شرح میدهیم.

دو اختلاف نظر کلی وضع حکومت آل عثمان را از وضع حکومت اعراب جدامیسازد وآن عبارت از اختلاف نظر راجع بموقعیت وانجام وظایف خلیفه وبندگان میباشد. شیخ یك قبیله عرب درعین حال قاضی قبیله است. وظیفه شیخ آن است که اختلافات میان افراد قبیله خود ودیگران را مرتفع سازد. شیخ ازخود قانونی وضع میکند وممکن است از عملیات جنگی نیزبی نصیب باشد: پیغمبر اسلام بنام شریعت مقرراتی وضع کرد وخود مجری آن مقررات شد وتاموقعی که اتباع او بده‌ها هزاررسیدند شخصاً بامور مردم رسیدگی میکرد.

سلطان عثمانی گرچه تابع مقررات شریعت بود ولی اداره کردن امور شرعی را بدست هیئی واگذارده بود که آنهارا علماء میخواندند، همینقسم امورحقوقی را بدادگاه-های مخصوص احاله میکرد، همینقسم اجرای احکام توسط هیئت مجریه بود و درنتیجه خود سلطان غیرمرئی میشد وکمتر اتفاق میافتاد که رعایـای سلطان بااو تماس بگیرند بلکه اوامر او بنام قانون میان مردم ابلاغ واجرا میشد.

درمیان عرب‌ها برده زیاد نبود، بردگان بالنسبه معدود عرب همان سیاه پوستان افریقائی بودند که درخانه‌ها خدمت میکردند وکسی باآنان مزاوجت نمیکرد؛ اما ترکها برعکس، تمام مردم غیرمسلمان امپراطوری خودرا برده میدانستند؛ همین قسم کفاری که دربرابر آنها مقاومت میورزیدند حکم برده داشتند. درنظر ترکها این نوع بردگان علاوه برانجام وظایف خدمتگزاری میتوانستند تربیت بشوند وبدرجات عالی نایل آیند. زنان برده ممکن بود همسر بزرگان باشند وفرزند بیابند. فرزندانشان وارث اموال ومقامات پدران گردند تاآنجاکه فرزند چنین زن برده‌ای دارای طبل وتوق ومناصب عالی گردند. وحتی ممکن بود فرزند یك زن برده بواسطه نسبت پدری خود سلطان هم بشود. از آن رو حکومت آل عثمان حکومت بردگان بود. سلطان درحرمسرای خود اسیر زنان برده بود. مادرش، زنانش، کس وکارزنانه اوهمه برده بودند. خواجگان ومحرمان اسرارحرمسرای سلطنتی وخود سلطان نیزبرده بودند ودرواقع حتی خود سلطان نیز ازمیان بردگان برمیخاست.

این بردگان از کجا میآمدند؟ بیشتر اینان از اروپای مرکزی وجنوبی بودند، چون قلمروآل عثمان تاآن نواحی امتداد داشت. سلطان که امام‌مسلمین بود یك پنجم کلیه‌غنائم از آن جمله بردگان را تصرف میکرد. افسران سلطان صد ها پسر زیبا از میان این بردگان انتخاب میکردند وبعنوان دربان وپیشخدمت باستامبول‌میفرستادند. این‌نورسان البته استعداد همه نوع تربیتی داشتند که مطابق میل ترکان بود وهمینکه‌فتوحات ترکان متوقف شدبرده‌ها را بعنوان مالیات جمع آوری میکردند. درقرن ۱۸ میلادی مسیحیان میتوانستند پولی‌بدهند وفرزندان خودرا بخرند وترکان هم تدریجاً این برده‌زاده‌ها را بمدارس‌فرستادند واز آنان رجال کشوری ولشکری‌تهیه‌نمودندواز آنموقع روش‌اجتماعی وعقاید وافکار مربوط ببردگی روبسقوط وانقراض گرائید.

همینکه این پسران‌باستامبول میرسیدند وبدست‌سرپرستان ومربیان میافتادندبدو دسته داخلی‌وخارجی (ایچ اوغلان‌وعجمی‌اوغلان) تقسیم میشدند. دسته‌اول کسانی بودند که از هوش ونبوغ آنان استفاده میشد ودسته دوم برای خوش‌هیکلی ونیروی بدنی مورد توجه‌قرارمیگرفتند ودرهرحال‌هردودسته‌تربیت‌جداگانه‌ای‌داشتند ورژیم‌سختی‌راپیروی می کردند. دسته ایچ اوغلان‌را بیکی‌از کاخ‌های‌قدیمی‌میفرستادند، درآنجاعربی‌وفارسی‌و قرآن وفقه وتیراندازی واسب‌سواری وموسیقی‌وفنون نظامی‌بآنها میاموختند.خواجگان سفید ملاها واستادان عالیمقام معلمین اینان بودند تاآنجاکه حتی‌اعیان واشراف‌مملکت هم چنین تعلیم و تربیت جامعی فرا نمیگرفتند. گرچه فرزندان علماء درمدارس دینی تحصیلات عالی‌میکردند اماچیزی‌که بود فنون نظامی وموسیقی وامثال‌آن‌درآن‌مدارس تدریس نمیشد. این‌جوانان پس‌ازپایان تحصیل‌وارد خدمات‌دولتی میشدند واگراستعداد و لیاقت بخرج میدادند میتوانستند بمقامات عالی حتی مقام صدارت برسند. دستهٔ دوم یعنی عجمی اوغلان را بسربازخانه‌ها روانه میکردند واگرترکی‌نمیدانستند بآنان ترکی میآموختند وفنون نظامی یادمیدادند و سپس میان پنج هنگ تقسیم میشدند وبیشترشان درنیروی دریائی، پیاده نظام، اسلحه‌سازی، قسمت نجاری وباغبانی نظام خدمت‌میکردند. دسته پیاده نظام را جان نثاران میگفتند، عده این‌دسته زیاد بود ودر سراسرامپراتوری شهرت داشتند. جوانانی که احمق‌ویانافرمان ویاهم احمق وهم نافرمان بودندبعنوان اجیر برای انجام کارهای عادی گماشته میشدند.

علاوه براینان سه دسته‌دیگر ازبردگان هم بودند که بهر کدام شغل‌خاصی ارجاع میشد ازاینقرار: مرد های سالدار مسیحی که قابل تربیت و مورد اعتماد نبودند همینکه

اسیر میشدند به‌نیروی دریائی اعزام میگشتند اتفاقاً جنایتکاران را نیز بآن کار میگماشتند. زنان ودختران مسیحی را پس از تربیت مقدماتی بحرمسرا میفرستادند تا در آنجا بموسیقی وخیاطی وسایر کارهای زنانه اشتغال یابند.

پسرهای نابالغ سفید وسیاه را اخته میکردند. پسرهای سفید معمولا از قفقاز وپسرهای سیاه‌ازسودان بعنوان باج‌ازطرف والی‌مصر تقدیم میشدند. چون شریعت‌اسلام اخته کردن اشخاص را تحریم کرده قبطیان مسیحی این عمل را انجام میدادند.

این‌طرز حکومت که‌بیشتر کارها دردست‌بردگان قرار گرفته‌باشد از ابتکاراتی نیست که ترکهااز آسیای مرکزی باخود آورده باشند؛ گرچه‌اساس‌آن درحکومت های‌ایلاتی قدیم معمول بوده است درهرحال فتوحات وتوسعه امپراطوری عثمانی موجب شد که این تشکیلات دامنه پیدا کند واگرهم باروح شریعت اسلام وفق نمیداد با متون ظاهری شریعت تطبیق‌میشد. فاتحان ترک بالنسبه کم‌ولی‌کاملا سلحشور بودند کسانی که با آنان درنتیجه پیدایش‌روش جدید همکاری میکردند پاداش‌های مهم میگرفتند سلطان‌قسمتی ازاراضی فتح شده را بآنان می‌بخشید که درآنجا بمانند و بگله داری و زراعت مشغول شوند ودرنقاطی که جمعیت‌آن خالی‌شده مسکن کنند، وبعضی دیگر مثل‌فئودال‌ها مالك رعایا واراضی باشند. این‌اشخاص درایام صلح مشغول‌کارخود بودند اما درموقع جنگ باید خودشان و افرادشان با اسلحه بمیدان بروند. البته وضع اینان نسبت به بردگان آنقدرها خوب نبود، زیرا بواسطهٔ علاقه مندی بزمین و ملك خود نمیتوانستند همیشه حاضرخدمت‌باشند بعلاوه چون‌بایکدیگر رقابت میورزیدند مورداعتماد واقع نمیشدند.

موضوع رقابت درخود دربارهم شدت داشت سلطان محمد فاتح (سلطان محمد دوم ۱۴۵۱-۱۴۸۱) برای خاتمه‌دادن‌باین‌رقابت‌ها بخصوص کشمکش‌های وراثت، قانونی صادر کرد که پسر سلطان فقید باید سلطان بشود وباید همه برادران خودرا بکشد. این قانون برای آن بود که هرسلطانی از زنهای متعدد خود پسران متعددی پیدا میکرد و مادرآنان هرکدام میکوشیدند پسر خودرا سلطان کنند ولی‌بالاخره کسانی که شکار این قانون‌میشدند توانستندآنرا فسخ کنند ودرعوض کشتن‌پسران‌سلطان بازنان وپیشخدمتان وملازمان خویش درکاخی‌محبوس‌میماندند وفرزندان‌پسرآنها بمحض‌تولدکشته‌میشدند درنتیجه شخصی که بسلطنت میرسید از زندان حرم بیرون میآمد ومثل‌آن بود که تازه دنیا را دیده است.

سرانجام این قانون هم تغییر کرد ودرسال ۱۶۱۷ همینکه احمد اول مرد پسران

او همه خردسال بودند ودرنتیجه برادر دیوانـه احمد بنام سلطان مصطفی اول بخلافت رسید وقانونی وضع شد که سلطنت به‌اسن اولاد سلطنتی برسد. از آنرو برادران وعموها وپسرعموهای سلطان ولیعهد میشدند وچون این‌اشخاص نه‌تجربه ، نه‌معلومات، نه‌صحت مزاج داشتند لذا جنون وسفاهت هم برسایر معایب افزوده شد . حال اگرآن رسم سابق درباری یعنی تعیین عده ای اشخاص لایق بعنوان ملازمان درباری برقرار میماند وضع آل‌عثمان آنقدرها خراب نمیشد چون سلطان هر که بود جریان بدست‌آن اشخاص بود ولی آن مقررات هم تغییر کرده بود و بالطبع فساد کلی بردستگاه سلطنت راه یافت .

حکومتی که سلطان دررأس‌آن بود خیلی رسمی وبا شدت بود وبچندین قسمت تقیسم میشد. سلطان دررأس همه خاندان سلطنتی قرار داشت و پس‌از خاندان سلطنتی امور کشور بدست دو طبقه اهل قلم و اهل شمشیر (لشکری و کشوری) اداره میگشت . اهل قلم عموماً مسلمان بودند. علماء وقضاة ، ملاها ، اطباء ، طلاب ، محققیق وفقها اهل قلم‌محسوب میشدند. سردسته اهل‌قلم‌شیخ‌الاسلام بود که مقامش باوزارت برابری میکرد. شیخ‌الاسلام برای هراستانی چندین‌قاضی تعیین‌میکرد که از روی شریعت عمل‌میکردند .

مؤسسات نظامی و درجات خاندان سلطنتی در هم پیچیده بود و از نظر اختلاف مشاغل به تقسیمات زیادی منقسم میگشت بقسمی کـه مطالعهٔ آن از نظر علوم اجتماعی خالی ازاشکال نیست خلاصه اینکه سازمانهای نظامی وخاندان سلطنتی آل عثمان بطرز اروپائی منتهی بشکل دیگربسیار پیچیده و روی اصول وراثت استوار بود .

خاندان سلطنتی عبارت بودند از سکنهٔ قصور سلطنتی و قصور قدیمی کـه این قسمت اخیربرای کشتن استعداد اشخاص بکارمیرفت مؤسسات تعلیم و تربیت لشکری و کشوری امپراتوری هم دراین عمارت بود ولذا سکنهٔ آن که عبارت ازمردان وزنان‌و خواجگان بودند بچند هزارمیرسید و اساساً عمارات مزبـوربسه قسمت تقسیم میگشت حرمسرا ـ بیرونی ـ اندرونی وضع حرمسراکه محتاج بتوضیح نیست سلطان دراندرون میزیست ورجال ودرباریان درعمارت بیرونی بودندرابط میان‌حرمسرا واندرون‌خواجه سرایان بودند و آنانرا مابین میگفتند تاﻻرسلام وپذیرائی میان اندرونی وبیرونی بوداز نظرموقعیت نظامی سلطان میان زنان خود ورجال درباری قرارداشت .

در عمارات قدیمی شاهزادگان زندانی اقامت داشتند عـده ای از زنان و خواجگان وفرزندان‌آنها نیزبا آنان‌بودند اززمان سلطان محمدفاتح سلاطین عثمانی‌زن رسمی نمیگرفتند بلکه کنیزان سفید را بعنوان محبوبه نگاه میداشتند این محبوبه‌های

سلطان بچهار دسته تقسیم میشوند اول قادینها که از چهار تجاوز نمیکرد وبترتیب از یك تا چهار درجه داشتند وهریك از آنان عمارات و گرمابه وخواجگان مخصوص داشتند پس از آن دستهٔ دیگر ازخانمها بودند که آنان را گدیگلی مینامیدند وچهار قادین ازمیان آنان انتخاب میشدند درجهٔ سوم شاگردان بودند که خواندن ونوشتن ورقص وموسیقی وخیاطی وقلابدوزی میآموختند تاکم کم بدرجهٔ بالاتر ارتقاء بیابند زنهای بقیه کنیزان وخدمتگذاران حرمسرا بشمار میآمدند .

پیش از سلطان محمد فاتح سلاطین آل عثمان زنان مسیحی ومسلمان اختیار میکردند اما پس از او زنان حرمسرا همه کنیزان سفید وبیشتر اروپائی بودند ولی در قرن هفدهم که که کنیزان اروپائی کم شد کنیزان قفقازی بحرمسرا میآمدند این زنان اروپائی گرچه در آغاز جوانی بحرم میآمدند معذلك همه نوع فرهنگ اروپائی باخود میآوردند وآنرا در خارج وداخل حرمسرا انتشار میدادند پارهٔ ازاین زنهای حرمسرا بعنوان هدیهٔ همسر رجال دولتی میشدند آنها هم بامنت این هدایا راقبول میکردند تابوسیله رفت وآمد آنان درحرمسرا بخانوادهٔ سلطنتی راه باز کنند .

از میان زنان گدیگلی دو دسته از بانوان وظایف مهمی بعهده داشتند یعنی بعضی از آنان خزانه‌دار سلطنتی وبعضی دیگر پیشخدمت خاصه میشد . سلطان موقع ورود باین جایگاه نعلینی پامیکرد که کف وپاشنهٔ آن نقره بود وصدای آن برای زنان حرمسرا خبرداری بود که ازسر راه سلطان بگریزند تاخود آنها را احضار کند .

قریب دویست خواجه مخصوص خدمت سلطان بودند تاسال ۱۶۰۰ تمام خواجگان حرم سفید بودند از آن ببعد خواجگان سیاه بحرم آمدند وخواجگان سفید را باندرون فرستادند عنوان خواجه‌ها آغا و یا خداوندگار سرای ناز و نشاط بود پس از صدراعظم وزیران وشیخ الاسلام‌ها دارای درجهٔ دوم وخواجگان درجهٔ سوم داشتند شیخ الاسلام چنانکه گفته شد میتوانست سه توق داشته باشد ونامه‌های سلطان را بصدراعظم ونامه‌های صدراعظم را بسلطان برساند شیخ الاسلام بعلاوه رئیس کل اوقاف مخصوصاً اوقاف مکه و مدینه بود خزانه‌دار حرم یك درجه از شیخ الاسلام پائین‌تر بود خواجگان سیاه بچهار طبقه تقسیم میشوند .

اعضای اندرون عبارت ازخواجگان وپیشخدمتها بودند رئیس خواجگان سفید را آغاباشی یادربان سعادت مینامیدند زیرا که میان اندرون و حرمسرا بود بدست آغاباشی اداره میشد سی چهل غلام پیشخدمت زیرنظر سه چهار خواجه سفید مواظب این در بودند

وجز خواجگان سفید کسی دیگر حق این دربانی را نداشت.

چند خواجهٔ کر و گنگ هم که نمیتوانستند حرف بزنند نامه‌رسان میشدند تا نتوانند چیزی از جائی نقل کنند. غلام پیشخدمتهای زرنگ که از قسمت بردگان مجزا بودند در سرویس داخلی انجام وظیفه میکردند و همینکه سنشان ببیست و پنج میرسید اگر استعدادی بروز داده بودند بخدمات دولتی گماشته میشدند اینان نیز مانند بردگان بیش از انجام وظایف محوله حق ازدواج نداشتند سرویس داخلی بپنج قسمت تقسیم میگردید از اینقرار:

اتاق بزرگ، اتاق کوچك، خزانه‌دار، اتاق خلوت وسفره‌چی. پیشخدمتها اول در آموزشگاه قالاطه‌سرای وسپس در اتاق بزرگ واتاق کوچك تعلیمات لازم را فرا میگرفتند خواجه های سفید و پیشخدمتهای مسن بآنان درس میدادند سپس آنان را بسه قسمت تقسیم میکردند سفره دار که مأمور خوراك سلطان بود، خزانه‌دار اموال خاصه سلطان را اداره میکرد، پیشخدمت اتاق خلوت لباس وسایر وسایل آسایش سلطان را آماده میساخت. اینك ذکر یك دو نکته لازم است اول اینکه میان خزانهٔ سلطان وخزانهٔ عمومی مانند دورهٔ خلفا فرق بود دیگر اینکه غذا دادن ولباس پوشانیدن وآرایش کردن سلطان خیلی اهمیت داشت وباید پیشخدمتهای این قسمت طوری تربیت شده باشند که سلطان از خدمات آنان راضی باشد این نوع پیشخدمتها بترتیب جلو میآمدند وهمینکه دستهٔ تازه‌ای فارغ التحصیل میشدند جای اسلاف را میگرفتند.

چنانکه از اسم آن معلوم است سرویس داخلی برای حفظ روابط سلطان با دنیای خارج قصر یعنی امور مهمهٔ داخلی وخارجی کشور تأسیس شده بود از این جهت بچندین قسمت تقسیم میگشت وهر قسمتی رئیس معینی داشت این صاحبمنصبان را رکابدار میگفتند ومعمولا هفده نفر بودند از این هفده نفر نه نفر رتبهٔ ژنرالی داشتند چهار نفر از آنان در تاریخ امپراطوری عثمانی مقام ثابتی داشتند پرچمدار سلطان پرچم سلطان را باشش توق موی دم اسب در دست داشت پرچمدار پرچم‌های افسران وصاحبمنصبان جدید را بآنان تقسیم میکرد. دستهٔ موزیك نظامی سلطنتی وهنگ نامه‌رسانان بدست این پرچمدار اداره میشد مراتع واسبهای سلطان بدست امیر اصطبل بود میرآخور زیر نظر امیر اصطبل چارپایان باری وارابه‌ها را اداره میکرد قاپوچی‌پاشی رئیس دربانان وقراولان درهای عمارات سلطنتی ودیوانخانهٔ سلطان بود یکی از رکابداران دوهزار باغبان وبچه‌باغبان را زیر نظر داشت اما فقط عدهٔ کمی از اینان باغبانی میدانستند وظیفهٔ عمدهٔ آنان عبارت بود از محافظت سلطان نگاهبانی اموال واثاث سلطنتی مراقبت امور قایقهای سلطنتی وقایقرانی مسئولیت پذیرائی

واردین زجروشکنجه دادن مقصرین بامرسلطان.

این رکابدار پنج مأموردیگری هم زیردست داشت که آنان را امین میگفتند چهار نفر آنان مأمور ضرابخانه و آشپزخانه بودند هریك از امینها عدهٔ زیادی کارگر و کارمند مانند هیزم‌شکن وامثال آن زیردست خود داشتند اما هیزم‌شکنها اسمشان هیزم‌شکن بود و تحت نظر خواجه‌باشی باوقاف سلطنتی وسرایداری عمارات میپرداختند عده‌ای هم برای عیدالکبیر (عید قربان) گوسفندتربیت میکردند عده‌ای هم‌خیاط و کفش‌دوزوحصیرباف دربار بودند.

تیراندازان چهاردسته وهردسته صدنفردر تحت ریاست یك فرمانده انجام وظیفه میکردند این دسته تیراندازان مأمورین خارج قصربودند تیراندازان و گارد داخل صدو پنجاه نفرمیشد. پانزده دسته مرکب ازچهل ودو قواس یاکمانداردربانهای خاص اتاقهای سلطنتی‌بودند. دویست سواربالباسهای عالی بنام متفرقه گارد سواره سلطنتی خوانده میشدند وازمیان‌نجبا واشراف انتخاب میگشتند بعضی ازاینان فرزندان سلاطین‌باجگزار خلیفه‌بعضی‌هم‌فرزندان‌صاحبمنصبان‌وکارمندان عالی‌رتبه‌بودند اینان‌همیشه‌جزءآجودانهای خاص سلطان باوی سواره وپیاده میشدند.

(حالا چندکلمه هم راجع بچاوش و یا شاویش بگوئیم اگرشما بسرکونسولگری امریکا مقیم طنجه بروید نزدیك درسه مرد تنومندی با لباسهای مجلل ازجا برمیخیزندو بشما سلام میدهند یکی ازآنان کارت شما را میگیرد ومیرود وپس‌از لحظه‌ای برمیگردد ومیگوید بلی صاحب مستر..... شما را میپذیرد صاحب همراه من بیائید. درطنجه این اشخاص را شاویش میگویند وازیادگاری دورهٔ عثمانی میباشد).

قصرسلطان دراستانبول بود که البته باموضوع این کتاب ارتباطندارد ولی‌سازمان این‌قصربرای ممالکی مانند مصرنمونه بود وسرویس‌داخلی‌آن همچنین برای ممالك‌عربی سرمشق شد زیرا قریب پانصد سال این جریانات درممالك عرب زبان‌مجری میبود. این ممالك بدست اهل قلم واهل شمشیراداره میگشت اهل‌قلم توسط پیغمبراسلام وپیروان او دراین ممالك فراهم شده بودند ولی اهل شمشیرغالباً از تحصیل کرده‌های دربار استانبول بودند وبعنوان فرمانده نیروی دریائی ونیروی زمینی و استانداری باین ممالك میآمدند.

ارتش عثمانی‌د ودسته بودند یکدسته بردگان ودسته‌دیگررعایای ملاکین‌ومالکین تیولها وخالصه‌های دولتی.اینك چندکلمه راجع باملاك خالصه وتیول بگوئیم:

بنا بگفته دکترتانوس (فصل یازده) که سابق اشاره شد این نوع املاك را میری مینامیدند.ترکان اراضی مزروعی‌متصرفی‌خود رابسه قسمت‌تقسیم میکردند وآنرا بترتیب

تیمار و زیامت وخاص میخواندند. تیمار زمینی بود که کمتر از بیست هزار سکه نقره مالیات میداد زیامت از بیست تا صد هزار سکه میداد املاك خاص تیول حرمسرا شاهزاده خانمها و یا بابت حقوق استانداران واگذار میشد، استانداران تغییر مییافتند ولی اراضی ملك دولت بود. اراضی تیمار و زیامت را در ازای خدمات نظامی یا کشوری باشخاص واگذار میکردند وتاورثه آنان ابراز لیاقت میکردند این املاك در تصرف آنان میماند والا بدولت برمیگشت.

دارندهٔ اراضی تیمار و زیامت را سپاهی میگفتند (بفرانسه اسپاهی وبانگلیسی سپوی میگویند) سپاهیان از نظر عده سربازانی که موقع جنگ آماده میکردند بدو دسته تقسیم میشدند. درهر سنجاق (استان) استاندار فرمانده آرتش بود ولی چون استاندار تغییر میکرد یك فرماندهٔ دائمی بنام آلای بیگی در زیامت میماند ودارای پرچم وطبل بود وفرماندهی هنگ را بعهده داشت. هر کدام از این فرماندهان چندین افسر زیردست داشتند که آنها را چری باش میگفتند ودر موقع صلح افسر پلیس بودند و باقضاة همکاری داشتند. عده‌ای هم مشاق پلیسها و نظامیان بودند. عدهٔ سپاهیان از دویست هزار تا صدوچهل هزار تغییر میکرد (ارقام مختلف ذکر شده است).

یکدسته لشکریان ایلاتی هم در آناتولی ودر رومیلی اقامت داشتند اینان ترکمنهای کوچ‌نشین بودند وبدسته‌های چهارنفری تقسیم میشدند که سه نفر آنها خدمت میکردند ویکنفر دیگر آنها را اداره مینمود. گاه‌هم دسته آنها سی نفر میشد که پنج نفر مأمور انجام خدمات بقیه میشدند. دودسته ازمسلمانان ومسیحیان بلغارستان‌هم مأمور تهیه اسب وباز برای دربار میشدند. یك دسته بیست تا پنجاه‌هزار نفری ازمردم رومیلی طلیعه سپاه بودند وحق غارتگری داشتند ومانند لژیون فرانسه پیشاپیش آرتش حرکت میکردند سه‌دسته دیگر بنام پرچمداران وجانگیران ودیوانگان مأمور ارعاب وایجاد بیم وهراس میشدند.

البته خدمات ایلات ترك در آغاز کار بسیار مفید بود ولی همینکه بردگان زیاد شدند ایلات عقب افتادند وبخدمات عادی آرتش گماشته شدند پس از فتح کریمه تاتارهای کریمه مقام پیش آهنگی یافتند.

مشهورترین سپاهیان دائمی جان‌نثاران بودند. اجاق یا هنگ آنها از ۱۹۶ اورته ویا دسته تشکیل مییافت وهردسته پنجاه مرد داشت در اواخر تعداد هردسته بصدهم میرسید.

فرماندهٔ هردسته چوریاچی نام‌داشت، هرچوریاچی شش قایم مقام وچندافسر جزء درزیردست خود داشت که تقریباً باهمردیفان ارتش های اروپائی برابر بودند هردسته‌ای یك امام جماعت ویك منشی داشت اینان بسه‌درجه تقسیم میشدند که عبارت از باز نشستگان

وزن داران وحاضرین‌خدمت بودندالبته جیره مواجب آنان نیز سه‌درجه داشت.

جان نثاران‌ابتداء گارد مخصوص‌سلطان بودند ولی بعداً در پایتخت‌واستانهامتفرق شدند هر دسته‌ای سربازخانه وچادر وعلامت خاص داشت عده‌ای کفشدوزوخیاط و امثال آن برای اینان کارمیکردند. یکدسته ازجان‌نثاران رسماً هشت‌بکتاش باخود داشتندرئیس جان نثاران لباس سبز میپوشید و درمواقع معین فریاد میزد کریم الله و اتباعش میگفتند هو هوهو.

جان‌نثاران بسه‌هنگ تقسیم میشدند وفرمانده هنگ اول آغاجان‌نثاری لقب‌داشت وفرماندهان دوهنگ دیگرزیرنظراو بودند.افسران‌دیگرمانند منشیان وسردسته غلامهای خارجی وامثال‌آنان افسرجزء محسوب میشدند.جان‌نثاران برای خود دیوان یا مجلس شورائی داشتند که اعضای آن از میان هرسه هنگ انتخاب میشد.افسران درجه چهارم فرماندهان دسته‌های کوچك‌بودندآغاجان‌نثاری مقیم استامبول باعده‌ای کارآگاه‌وپاسبان مأمورحفاظت دربار بود ومقام اوقدری ازوزیران پائین‌تربود.

دراوایل قرن پانزده دراروپا ودرعثمانی اسلحه‌آتشین معمول گشت‌جان‌نثاران که مانند سیس‌ها بتیراندازی تیروکمان عادت داشتند ازاین اسلحه جدید صدادارآتشی خوششان نمیآمداز آنرو ازمیان غلامان خارجی سه‌هنگ جدید تشکیل یافت.اینان‌جمعاً چهارهزاروچهارصد نفربودند هفتصدنفراز آنها توپ‌ومهمات‌میساختند وتعمیرمیکردند سه هزارنفرشان توپها را بمیدان جنگ میآوردند وهفتصدنفرهم توپ خالی میکردند. فرماندهان توپچیان رئیس مهمات وذخایرهم بودند وهر کدامشان یك بازرس دولتی‌نیز همراه داشتند.

بقیه‌سپاهیان‌سواره نظام‌وشش‌لشکربودند.دولشکرازمیان غلام‌پیشخدمتان وجان-نثاران انتخاب میشدند دولشکرازمسلمانان خارج امپراتوری و دولشکرسپاهیان دائمی و یاموقت بودند ازهریکی‌ازاین سه‌دسته‌یکنفردست‌راست سلطان ویکنفرازسه‌دسته‌دیگر دست چپ سلطان میایستادند هر کدام چه‌بنده چه‌آزاد مجبوربودند دو غلام سوارمسلح بخرج خود نگاهدارند البته حقوق خودآنها بقدری زیاد بود که کفاف این‌خرج‌را میداد افراد سواره نظام لباس عالی ونشان وآرایش مجلل متناسب‌مقام خود داشتند سواره نظام معمولادردهات‌بودندتابرای چرانیدن وعلوفه‌دادن وتمرین کردن‌اسب خودراحت باشند.

فرماندهٔ هرلشکرچهارافسرزیردست داشت وخودش‌عضو سرویس خارجی‌خاندان امپراتوری بود.ترکان بجنگ خشکی سابقه داشتند اما نیروی دریائی برای آنان بیسابقه

بود معذالك برای مغلوب ساختن صلیبیان ومردم ونیس وفتح جزایر یونان ومشرق مدیترانه وآدریاتیك و مسافرت بمصر واداره سواحل بار باری محتاج بناوگان بودند لـذا با کمك کارشناسان جنوا وناوبانان دالماسی-آلبانی ویونانی برای خود ناوگان تهیه کردند وبناوبانان جنوا اجازه دادند که در قالاطه اقامت کنند . این کشتیها مثل کشتیهای دشمنان آنها احتیاج زیادی بپاروزن وافراد مسلح داشت وآنقدرها ناوی نمیخواست. ترکان مجرمین وغلامان واسیران بالنسبه مسن را بپاروزنی واداشتند و افراد مسلح را ازمیان لشکریـان مختلف برگزیدند.

ناوگان ترکان تقریباً تا موقع اختراع کشتی بخار بحال ناوگان خصوصی و کرایه‌ای بود ولی ناویهای مرتب وواحدهای جنگی درمشرق مدیترانه درهمین ناوها یافت میشد . نخستین پیروزی دریائی ترکان در دریای سیاه بود که رقیبان را از آنجا راندند و سپس رودس را متصرف شدند. دراوایل قرن شانزده میلادی قهرمانی بنام خیرالدین مشهور به بارباروس الجزیره را برای ترکان گرفته فرمانروای الجزیره وتونس شد وسپس امیرالبحر کل امپراتوری گردید. خیرالدین موجبات اتحاد ترك وفرانسه را فراهم ساخت و نخستین کاپیتولاسیون راکه در آینده رابطه فرنگیان ومسلمانان خاورمیانه بود برقرار کرد .

بارباروس واخلاف او سه‌توق دم اسب داشتند وفرماندار ممالك دریائی شدند باین قسم که هرسال تابستان بعنوان جمع آوری مالیات برسکنه بی‌پناه جزیره‌ها حمله میآوردند.

ترکان دریاداری نمیدانستند وناویهای خوبی نبودند و تاآخر نیروی دریائی آنان متکی بخارجیان بود. دریاسالاری میوهٔ رسیده وپرآبی بود ودرباریانی که کمتر ازدریـا خبرداشتند دریادارمیشدند. ترکها در کرانه اوقیانوس مستملکاتی نداشتند و لذا کشتیهای آنان مثل کشتی‌های پرتقالی واسپانیولی وهلندی وانگلیسی نمیتوانست تاامریکاواوقیانوسیه برود وسقوط نیروی دریائی ترکها هم در نتیجه همین‌نوع فسادها واقع شد .

کار های خارجه بدست نیروی دریائی ونیروی زمینی با یکنوع خصومت خـاص انجام مییافت این دو نیرو بمراتب ازمؤسسات مربوط بامورخارجه مهم‌تربـودند و همه کارهای مربوطه چه درزمان صلح و چه درزمان جنگ بدست افسران نظام اداره میشد بقسمی که وزارت امورخارجه فقط در دوره های آخرتأسیس شد. اتباع مسلمان ترکیه رعایای سلطان بودند ولی مسیحیان را جزء دارالحرب میشمردند وطبعاً آشکارخوبی برای نظامیان بودند. ارتباط باسفراء توسط مترجمین کافرانجام میگرفت اینان تحت نظر رئیس کل انجام وظیفه میکردند .

امور داخلی بدست وزیراعظم بود که پنج توق داشت. وزیراعظم بنام سلطان بر نظامیان اهل شمشیر حکومت میکرد در مقابل شیخ الاسلام بر اهل قلم فرمانروا بود. شیخ الاسلام ووزیراعظم هر کدام ادارات ومؤسسات واتباعی داشتند بطور کلی اعضای درجه اول مؤسسات نظامی را آقا واعضای مؤسسات کشوری را افندی مینامیدند ولی هیچکدام از این دو عنوان رسمیت نداشت. در اینروزها درغالب ممالك خاورمیانه آقا را بجای مسیو ومستر استعمال میکنند وافندی عنوان اشخاص فرنگی مآب میباشد.

در اوایل سلطان غالباً با مردم تماس میگرفت وخودش فرمانده قوا بود و بمیدان جنگ میآمد وازهمه چیز خبر داشت. وزیراعظم بیش از یك معاون و یا رئیس تشریفات نبود اما کم کم سلطان مقیم حرمخانه گشت ووزیراعظم کارها را بدست گرفت و توسط خواجه های سفید وسیاه باسلطان مربوط میشد.

در ابتداء صدر اعظم از میان نجبای ترك انتخاب میشد اما کم کم پیشخدمتهای درباری هم بآن مقام رسیدند و کار صدارت متزلزل شد بقسمی که زن یکی از اعیان باخانواده سلطان ویا یکی ازمحبوبه‌های سلطان دوست میشد وباغواء وتحریك شوهرش صدراعظم رامعزول میساخت ویا اینکه باغوای محبوبه سلطان صدراعظم کشته میشد.

ادارهٔ صدراعظم درسال ۱۶۵۴ بعمارت باب عالی منتقل شد (فرنگیان مرکز حکومت عثمانی را باب عالی میگفتند) صدر اعظم در باب عالی اقامت و کار میکرد و فقط ماهی یکبار مردم را می پذیرفت هر کس اورا میدید باید کنار دامنش را ببوسد وفقط شیخ الاسلام از این تشریفات مستثنی بود. صدراعظم بنام سلطان حکومت میکرد واوامر سلطان را که باسم قانون صادر میشد اجراء میکرد. جز اعضای خاندان سلطنتی واهل قلم سایرین همه تحت اوامر صدراعظم بودند.

گاه گاهی صدراعظم شورائی بنام دیوان امپراتوری تشکیل میداد. اعضای شوری سرداران ووزیران واستانداران ورؤسای مهم ادارات بودند تشریفات این شوری خیلی سخت ودقیق بود رئیس دیوان درصدر مجلس روی چهارپایه می نشست اعضای درجه اول در وسط روی زمین مینشستند وبقیه اعضاء سرپا میایستادند دراین شوری بمسائل نظامی، اعلان جنگ وامور استانها رسیدگی میشد.

بوروکراسی در ترکیه پیچیده وفراوان بود امور نظامی (دریائی - زمینی) باصدراعظم بود همینقسم مؤسسات کشوری را اواداره میکرد.

قایم مقام صدراعظم را کاخیابك میگفتند ادارهٔ دفتر وادارهٔ تشریفات صدراعظم تحت

نظر کاخیابك بوداین سه کارمندعالی‌رتبه (کاخیابك ـ رئیس دفتر ـ رئیس تشریفات) کارها را روبراه میکردند. تعیین حکام با کاخیابك بود واز آنرو مداخل زیادی داشت آن‌دو رئیس دیگر نیزهر کدام دستگاهی داشتند.

بعد از کاخیابك‌باش دفتردار یا خزانه‌دار کل ونشانچی یامدیردفتر قانون هریك‌مقام مهمی داشتند. چهاراداره مهم وسی و دو دایره با عده اعضاء زیر نظرباش دفتردار بامور خزانه رسیدگی‌میکردند وهرشعبه‌ای بکاری میرسیداز آن جمله شعبه عیارسکه‌ها وتهیه لوازم تحریر وغیره بود. خزانه دارعریضه ها را بسلطان میداد وفرمانهای امورمالی را بمهرسلطان میرسانید نشانچی قانونها را مهرمیزدپیش‌نویس‌قانون رانشانچی تهیه‌میکرد وباین ترتیب ازصدورقوانین‌نامرغوب جلوگیری میکرد ودرنتیجه نفوذ وقدرت زیادی بهم رسانیده بود اما هرقانونی‌ابتداء بنظرمفتی میرسید تامخالف شرع نباشد واگرمفتی اجازه نمیداد نشانچی نمیتوانست آن را مهر بزند نشانچی ازمیان علماء انتخاب میشد و همردیف مفتی بود.

سه‌مقام‌دیگریعنی‌رئیس بایگانی‌ورئیس‌ثبت ورئیس‌چاوشان‌پائین‌ترازمقام‌خزانه‌دار ونشانچی‌بود رئیس بایگانی‌صد وپنجاه عضوداشت که‌بسه‌قسمت‌تقسیم‌میشدندرئیس بایگانی تمام قوانین وفرامین را درمحل مخصوصی نگاه میداشت بعلاوه پیامهای صدراعظم را خلاصه نموده برای سلطان میفرستاد عده ای مترجم زیردست او بودند و راجع بامور خارجیان کارمیکردند. رئیس‌ثبت صدعضو وسه شعبه داشت وکلیه‌املاك‌خصوصی وعمومی وعنوان نام ونشان آن املاك دراداره ثبت قید میشد. رئیس چاوشان درداد گاه کناردست صدراعظم‌مینشست مجرمین را مجازات‌میکرد، احکام‌صدر اعظم‌را‌خلاصه‌میکردو کارهائی ازاین قبیل انجام میداد.

شمارهٔ استانهای امپراتوری حداکثربسی وشش‌میرسید وهراستانی ازروی‌درآمد وعدیدات طبقه‌بندی میشد همینقسم استانداران که هر کدام ازیك تاسه توق‌داشتند. استان درجه اول را ایالت میخواندند ومقام او بامقام وزیریکسان بود والبته سه‌توق داشت‌پس ازاو بیگلربیگی دارای دو توق بود. عربهای بیگلربیگی را والی ومحل حکومت او را ولایت میگویند.

سپس سنجاق‌بیك درسنجاق‌ها حکومت میکرد. سنجاق ازولایت کوچکتربود و سنجاق‌بیك یك‌توق داشت. عربها سنجاق را لواء وحاکم‌آنرا متصرّف میخوانند.

درابتداء حکام اگرخوب بودند مادام‌العمردریکجا میماندند سپس برای سه سال

وبعد یکسال انتخاب میشدند. هشت صاحبمنصب زیر نظر حاکم کار میکردند از اینقرار:

فرماندهٔ قشون ایلاتی - فرمانده هنگ - سه دفتردار - سپاهی - یك خزانه دار - یك چاوش محلی وامور پلیسی بدست جان‌نثاران بود. پلیس وجان‌نثار وخزانه‌دار ومأمورین مرکزی باهم رقابت داشتند ومراقب کارهای یکدیگر بودند.

هرسنجاقی از نظر حقوقی بچند ناحیه تقسیم میشد وهرناحیه‌ای را قضاء میگفتند وهرقضاء یك قاضی‌از اهل قلم‌ویك صوباش (بحری) از اهل شمشیرداشت دهاتیان وایلات اختلافاتی راکه دردهٔ وياايل نميتوانستند حل کنند پیش قاضی میآوردند.

امروز در گزارشها واخبارخارجی مطالب زیادی راجع بزمین‌داران ممالك‌خاور- میانه مانند ایران وغیره میخوانیم که میگویند مثل زمین‌داران امپراتوری عثمانی‌هستند ولی باید درنظرداشت که دولت عثمانی دراوج‌قدرت‌خود میتوانست دارائی‌این‌ملاکین‌را بنحودلخواه ضبط کند وفقط‌ازقرن ۱۸ که‌امپراتوری‌عثمانی‌ضعیف‌وفاسدشد ملاکین‌دارای قدرت واختیاراتی شدند که‌اکنون‌موجب‌آزردگی‌خواطر اصلاح‌طلبان قرن‌بیستم‌میباشد.

ترکها برای عربها احترام خاصی قایل بودند بآنها آزادی بیشتری میدادند وآنها رامعلم خود میدانستند، گرچه ترکها یك‌رژیم سختی‌برقرار کرده بودند که نژاد سامی‌با آن‌بیگانه بود. عسگریه‌یعنی نظامیان حکمران بودند عسگریه حق‌داشت اسلحه بردارد و سواراسب شود ومواجب خود را ازاراضی واملاك برداشت کند.

کشاورزان باید عسگریه ودولت را اداره کنند. شهرنشین‌ها هرکدام رسته وصنفی داشتند و توسط رؤسای صنفی اداره میشدند تغییرات و نقل و انتقال کمتراتفاق میافتاد موزائیك خاورمیانه دردورهٔ ترکها بصورت پیچیده‌تر ودرعین‌حال درخشان‌در آمد.

فئودالهای غیرعرب درعربستان حکومت نداشتند لوای بغداد وبصره نیز مشمول این ارفاق بود. درمصرطرزحکومت چنانکه انتظارمیرفت جداگانه بود درممالکی که بارباروس فتح کرده بود معافیت‌هائی اجراء میشد.

همینکه‌ترکها مصر را گرفتندعده‌ای سربازان حرفه‌ای در آنجا یافتند اینهاملوکها بودند. صلاح‌الدین ایوبی که درسال ۱۱۷۱ بنام خلفای عباسی مصررا ازدست فاطمیان‌در آورد یك‌دسته سپاهی‌شبیه بجان‌نثاران بنام مملوك درمصر تشکیل‌داد واولاد واعقاب‌آنان مملوکان زمان‌ترکها بودند. مملوکها دومرتبه درصدد بر آمدند حکومت مصررا بدست آورند اول درسال ۱۲۵۷ که بهدف خود رسیدند ودرسال ۱۵۱۷ بدست ترکها مغلوب شدندآنگاه درسال ۱۷۰۷ پاشای ترك را ازمصراخراج کردند وخود فرمانروا شدند ولی

درسال ۱۸۰۲ بدست ناپلئون مغلوب گشتند.

تمام اراضی ممالك متصرفی میان اعضای اجاق ها تقسیم میشد باستثنای موقوفات که دست نمیخورد. مالکین جدید این اراضی را ملتزم یا باج گیر میگفتند درقرن هفدهم این باجگیری ارثی شد و ملتزمین مالك اراضی شدند چنانکه هنوزهم هستند (بفصل ۱۱ مراجعه شود).

حکومت پاشاهای ترك درمصر محدود بود باین معنی که هفته ای چهاربار دیوان برای تصویب و اجرای امور اداری تشکیل میشد. رئیس این دیوان کاخیا واعضای آن اهل قلم وشمشیر بودند پاشا نه عضودیوان بود نه بدیوان دعوت میشداوفقط احکام‌دیوان را اجراء میکرد با اینوصف عجب نیست که مصر چندین بار از زیر سلطه استانبول در آمده باشد.

درهرحال یهودیان و مسلمانان وقبطان متصدی امور کشوری و لشکری بودند دهاتیان از خود شیخ داشتند که با رؤسای ادارات و افسران مربوط میشدند همینطور سران اصناف درشهرها رابط میان مردم و دولتیان بودند. بیشتر مردم فقیربودند فقط مختصر پوشاك و خوراکی داشتند از آنرو برای آنان فرق نمیکرد که به پاشا یا مملوك مالیات بدهند وکاری بکار کاخ نشینان نداشتند وآنچه‌میخواستند ثبات واستقرارحکومتها بود وبطوری که‌یکی‌از نویسندگان مسلمان معاصرمینویسد بقدری به ظلم وتعدی عادت داشتند که مهربانی را علامت ضعف میدانستند (امروزه غربیان بامور مصر وسایرممالك خاورمیانه علاقه مند هستند ویك کارشناس پس‌از دیگری اظهار میدارد که فلاحان مصر امروزهم استثمار میشوند حال پادشاه مصر درنظرغربیان هرچه باشد (۱) وکارشناس هر چه فکر کند حقیقت آن است که اوضاع اجتماعی هرملتی باید با مقیاس زمان مقایسه شود درحال حاضر فلاح مصری کم کم خود را آدم میداند خواندن ونوشتن میآموزد و تندرستی خود را باز مییابد.)

این بود آنچه راکه دربارهٔ فتوحات ترك درممالك عربی شرح دادیم فقط یك قسمت باقی مانده که مربوط بمراکش است باید درنظرداشت که درمراکش حکومتهای مختلف روی کار آمده وتاریخ مراکش ازاین‌جهت‌مفصل‌ومتنوع‌است بقسمی که‌شرح (۲)

۱ـ فعلا مصر پادشاه ندارد ورژیم آن کشور جمهوری است. (مترجم)

۲ ـ بکتاب تاریخ مراکش تألیف هنری تراس چاپ دارالبیضاء ۵۰ ـ ۱۹۴۹ مراجعه شود. (مؤلف)

جزئیات آن در این کتاب نمی گنجد همینقدر باید دانست که حکومت فرانسه در سال ۱۹۱۲ در مراکش رسمیت یافت و در سال ۱۹۵۶ پایان گرفت. پیش از آن خاندان شریف در آنجا حکومت میکردند و حکومت آنان در قسمت بلدالمخزن بود و بقسمت بلدالصعبه در فصل آینده اشاره خواهد شد.

مراکش هم کشور عربی وهم بربری است عربها و بربرها با هم زندگی میکنند و بربرها اکثریت دارند هر دو دسته در مراکش حکومت داشته اند حکمرانان فعلی از سلسله فلالی تابع مذهب مالکی هستند. مذهب مالکی از حنفی سخت تر واز حنبلی وشافعی آسانتر است پادشاهان مراکش خود را از نسل علی وفاطمه (سلام‌الله‌علیهما) میدانند و از آن جهت علوی لقب دارند. حکومت اینان از حکومت ادریسیان تازه تر است اینان ادریسیان را برسمیت میشناسند اینان حکومت مذهبی دارند و میتوانند مسلمانان را به جهاد دعوت کنند وتا نواحی تونس فرمانشان مطاع است (موقعی صحبت از این بود که سیدی محمدبن یوسف بمقام خلافت برسد (۱) والبته این کاندید ازهر کاندید دیگری درمیان فرمانروایان اسلام امروز مناسبتر مینماید.) (۲)

قبلا وضع اجتماعی وسیاسی شهرفاس را شرح دادیم و درضمن یادآور شدیم که خانواده‌های اشرافی فاس یك نوع کارمندان غیررسمی درمدارس مخصوصی تربیت میکنند. سلطان در سه قصرمجلل خود واقع در مکنس ـ فاس ـ مراکش زندگی و نقل وانتقال دارد. فاس ومراکش محل اجتماع علماء میباشد علمای این دو شهر میتوانند سلطان را منصوب ویا معزول کنند.

پادشاهان مراکش برعکس ترکان خزانه خصوصی و عمومی را یکی میدانستند وهرچه بود دراختیارخودشان بود و برعکس ترکان صدراعظم‌های خود را جزء لوازم دستگاه درباری در کاخ نگاه میداشتند. صدراعظم در مراکش وزیرالکبیر یا فقیه الکبیر لقب داشت. سلطان مراکش بیش ازسلطان ترك و کمتراز ملك سعود وامام یمن با مردم تماس میگرفت.

۱ـ سلاطین مراکش را معمولا مولای (آقای من) میخوانند مگراینکه اسم آنان محمد باشد درآنصورت برای احترام مقام پیغمبر اسلام او را سیدی میگویند زیرا مولای مسلمانان همان پیغمبر اسلام است. (مؤلف)

۲ـ دولت فرانسه خواه ناخواه درسال ۱۹۵۶ میلادی بمراکش استقلال داد ودولت های اسلامی ازآن جمله ایران استقلال مراکش را برسمیت شناختند. (مترجم)

علاوه بر کنیزان محبوبه، سلطان چهار زن عقدی آزاد مسلمان دارد. سلطان فرمانده قوا وفرمانروای مذهبی و کشوری میباشد صاحب‌منصبان سلطان توق ودرجه‌دائمی ندارند. عنوان پاشا در آنجا جزرئیس بلدیه معنائی ندارد ودر مراکش مالك و زمین‌دار تیول وخالصه نیست فقط سلطان به طایفه غایش مقداری اراضی زراعتی داده وآنانرا از مالیات معاف داشته تا هروقت سلطان سرباز بخواهد آنان عده‌ای مسلح بخدمت سلطان بفرستند و در واقع این وضع شبیه بوضع سابق ترکان است.

درحرمسرای سلطان خواجه‌های سیاه حبشی،خواجه‌های سفیداستامبولی وعده‌ای زنان شرقی واروپائی زندگی میکنند.شب‌های جمعه گیس سفیدان حرم عده‌ای دختران زیبا را جلوی سلطان رژه میدهند تاسلطان هر کدام را به‌پسندد برای عشرت آخرهفته انتخاب کند. خدمات داخلی بعهده پیشخدمت های سیاه است. پسران ودختران سلطان جداجدا تحصیل میکنند هریك ازپسران سلطان بچه سیاهی همراه خود دارند که او را برادر میخوانند وتا آخر عمربا اوهستند. سلطان سالی یکمرتبه برای پسران بالغ خود عروسی راه میاندازد ودختران سلطان همسر اشخاص متمول میشوند بعضی از اینان صاحب منصب هستند سلطان به‌بعضی ازرجال ازحرمسرای خود زن میدهد.

سلطان با موافقت علمای مراکش وفاس یکی‌از پسران خود را بعنوان ولیعهد انتخاب میکند. برادران ولیعهد مقام اورا تصویب می کنند ولیعهد سپس استاندار یك استان ویا فرمانده لشکری میشود تابوظایف آتیه خودآشنا گردد.

برعکس ترکان پادشاهان مراکش غالباً در حرکت هستند و خود را بمردم نشان میدهند باین قسم که روزهای جمعه هرهفته برای نماز بمسجد میروند وسالی سه مرتبه پای تخت عوض می کنند گاه و بیگاه هم برای مغلوب کردن شورشیان بمیدان جنگ میروند این‌آمد ورفت‌ها سبب میشود که ازحال مردم خودبا خبرباشند. ملازمین‌سلطان عبارت ازاشخاص ذیل میباشند: چتردار- پرچم دار- مگس‌پران - آبدار - قهوه‌چی - میرغضب -فراش‌چوب فلك -چادرچی- میر آخور- تفنگدار - کفشدار-نیزه‌دار وغیره.

تااواسط قرن نوزدهم تمام لشکریان آنها سواره نظام بودند سردسته این‌لشکریان گارد سیاهان بود که آنرا بخارائی میگفتند این دسته از لشکریان همیشه یك جلد احادیث بخاری را(۱) بعنوان حرز وطلسم همراه برمیداشتند واز آنرو به بخارائی معروف شدند. به بخارائیان سیاه پوست لباس مخصوص واسلحه واسب میدادند وسایر لوازم را

۱- نجاری.

ازخودشان تهیه میکردند این سیاه پوستان با زنان سفیدپوست آمیزش میکردند و کم کم رنگ فرزندان ایشان سفید میشد مگر درموقعی که مجدداً بازنان سیاه پوست ازدواج می کردند ومجدد برنگ سیاه برمیگشتند گاه هم ازمیان آنان مأمورین عالی رتبه دولتی بیرون میآمد وبموجب فرمان مورخ سال ۱۶۹۷ حق مالکیت پیدا کردند .

سپاهیان دیگر ازایل غایش بودند دسته دیگر عدیه نام داشتند اینان یکی ازایلات عرب بدو بودند سلطان آنها را دراطراف فاس جا داده بود تاازشورش اهالی وهجوم قبایل بربر جلوگیری کنند ولی مردم فاس از آنها بدشان میآمد. سلطان مراکش موقعی درصدد برآمد مثل ترکها توپخانه تهیه کند ولی چندان موفق نشد فقط توپها را رو بمکه قرار میدادند تا مردم سمت قبله ونمازرا بدانند وتدریجاً توپ مقام مقدسی پیداکرد و برای گناهکاران پناهگاه وبست شد. موقعی مقداری روغن به طنجه فرستادند تا توپها راباآن پاک کنند اما توپچی‌ها روغن‌ها را خوردند وبالاخره فقط درموقع افطارماه‌رمضان برای ختم روزه توپ شلیک میشد .

وزیران همیشه در دربار بودند ظاهراً مشاغل وعنوانهای وزیران گاه بگاه تغییر میکرده است چون مورخین بطورمختلف ازآنان نام میبرند (۱) درهرحال همیشه یک وزیرالکبیر، یک قاضی القضاة، یک مدیرکل اوقاف ویک خزانه‌دار ویک سرپرست املاک سلطنتی وجود داشته است بعلاوه افسران نیروی دریائی و زمینی وهم چنین استانداران و سران ایلات نیز جزء کارمندان دولت بشمار میآمدند اما مقام و منصب اینان کاملا غیر رسمی بود. توماس پلوپنرین که خود ازطرف مولای اسماعیلی قائد (رئیس) (مولای اسمعیل ۱۶۷۲-۱۷۲۷) بوده میگوید درمراکش حکم وفرمان نیست .

همینقدر میگویند برو رئیس فلان اداره یا استاندار یا فرمانده نیروی دریائی و یا زمینی باش (۲) اوهم دنبال کار خود میرود. بوجت میکین درسال ۱۸۹۰ شرحی راجع بسادگی اوضاع مراکش نوشته میگوید(۳) مرا بدون هیچ تشریفاتی پیش وزیران بردند، وزیران در یک گوشه حیاط دربار روی قالیچه ای دورهم نشسته بودند .

---

۱ ـ بهترین و تازه ترین کتاب راجع باوضاع مراکش جلد دوم کتاب اچ تراس میباشدوی درآن کتاب حکومت مراکش را درادوارمختلف تشریح نموده است. (مؤلف)

۲ـ شرح حوادث توماس پلوپنرین ناوی مشهور تألیف دکتررابرت براون. لندن ۱۸۹۰ (مؤلف)

۳ـ بکتاب امپراتوری مورها تألیف بوجت‌می کین لندن ۱۸۹۹ مراجعه شود. (مؤلف)

مراکش وزارت امور خارجه نداشت وکارهای مربوط باین قسمت گاه باوزیرالکبیر وگاه با دریادار بود فقط بعضی اوقات شخصی را باسم وزیرامور خارجه میخواندند.

دولتهای اسلامی نمیتوانستند فکر کنند که ممکن است درجوار آنان دولت غیر مسلمان باشد وباآنان همزیستی‌مسالمت‌آمیز داشته باشد. نیروی دریائی‌بدست پاروزنهای سالی بود. اینان با ناوهای کرایه‌ای وخصوصی ازپشت دروازه سالی تا انگلستان میرفتند وهزاران برده مسیحی میآوردند و بحراج میفروختند حتی مهره‌های فیلیپ پادشاه که از رودآیلند و پلیموت آورده بودند دراین نواحی بفروش میرفت.

بنا بگفته میکین خزانه‌دار پولها را در مراکش وفاس و مکنس جمع میکرد ودر صندوق‌ها با حضوریکی ازخواجه های مورد اعتماد، یکی ازبانوان سرپرست حرمسرا، حاکم محل وچند نفردیگر بازوبسته میشد. فرامین سلطان را ظاهر میگفتند که برابر با قانون سلطان عثمانی بود وعده زیادی منشی ودفتردار و ثبات وضباط این فرمانها را استنساخ میکردند، پاکنویس‌می کردند،به‌مهر وامضای‌سلطان میرساندند وسپس‌مأمورینی بنام مسخرین سوادفرمان‌ها رابا عجله بشهرهامیبردندودرمسجدها بالای منبرمیخواندند ودرهمان موقع چندین تیر توپ شلیك میشد مسخرین معمولا دربان‌های کاخ بودند واز آنراه مداخل خوبی بدست میآوردند.

امورجنائی وحقوقی درمحکمه پادشاه وقائدها حل‌وفصل میشدهمینقسم‌رسیدگی بشورش و تمرد در آنجاها رسیدگی میشد ومسائل شرعی توسط قضاة تسویه میگردید. مأمورین قائدها لباس مخصوصی داشتند ولی مأمورین پاشا را مخزینه میگفتند اینان از ایل غایش بودند وفینه نوکدار سرمیگذاشتند. درموارد مجازاتهای سخت پاشا حکم را بنظرسلطان وسلطان‌بنظرقاضی میرسانید و درصورت تصویب برای اجراء بهمان ترتیب نزد پاشا برمیگشت. درمراکش چند نوع مالیات میگرفتند از اینقرار:

زکوة که‌ستون‌سوم اسلام است- مالیات دروازه - مالیات بازار - مالیات گمرك- مالیات از متمولین - جزیه یهود - امور یهودیان تحت نظر خاخام آنها (رابی) اداره میشد وخود رابی تحت نظر قاضی بزرگ بود.

شبه جزیره عربستان ازکلیه ممالك تحت حکومت ترکان آزادتر بود. حکومت سعودی عربستان که پس از جنگ اول بدست ابن سعود و بعد ازفتح حجاز تأسیس شد بطورسریع رو بترقی میرود این ترقیات بیشتر در نتیجه عقل و درایت فرمانروای فعلی ملك عبدالعزیزبن‌سعود وحسن اداره مستشار ملك سعود ماژورجان فیلبی معروف بشیخ

عبدالله وهم‌چنین بواسطهٔ دومنبع مهم عایدات میباشد که یکی عایدات حج ودیگر درآمد شرکت آرامکو است.

ملك عبدالعزیز درعربستان سعودی حکومتی تأسیس کرده که بظاهر قدیمی ودر واقع خیلی جدید ومترقی میباشد (۱)

اینك کمی ازیمن بگوئیم این مملکت منزوی غیرمشهورمانند تبت درگوشه‌ای افتاده است. ترکان همیشه یك بیك‌را بفرمانداری یمن تعیین میکردندند آخرین بیك‌ترك بنام قاضی رقیب هنوزدریمن است این پیرمرد مجرب موقعی‌دررأس یك هیئتی ازاستامبول به‌سن پترزبورگ (لنین گرداد فعلی) رفته بود وپس ازجنگ اول بین‌المللی تاکنون نخست وزیریمن و مقیم صنعاء میباشد. (۲)

همینکه ترکها شکست خوردند قاضی رقیب فقط عنوان خود را تغییر داد یعنی ازحکومت یمن بنخست‌وزیری‌یمن تعیین ودرشهرصنعاء شروع بکارکرد امام یمن‌هم که پدرانش سالها پیش‌ازترکان دریمن حکومت‌داشتند بسادگی پادشاه‌یمن شد ومقام‌سیاسی را برمقام مذهبی اضافه کرد.

درسال ۱۹۳۲من و والدفربس افتخار شرفیابی‌حضورامام‌یمن راداشتیم(این‌افتخار کمترنصیب خارجیان میشود) پذیرائی دراطاق سلام درکاخ سلطنتی بود چندین منشی ودبیردرخارج تالاربودند همه چیز آرام بود گرچه تختی درکنارتالاربود اما امام روی مخده‌نشسته بود وچند منشی اطراف او بودند دوصندلی کوچك هم جلوی امام برای ما گذاشته بودند چون میدانستند نمیتوانیم روی زمین بنشینیم و این مرحمتی در باره ما بود که‌سرمان بلندتر ازسرامام‌قرار گرفت قاضی‌رقیب‌مترجم بود ومنشیان چیزمینوشتند.

امام بمباحث خارجی اظهارعلاقه میکرد وسئوالات مهمی‌مینمود طبعاً مذاکرات ماراجع بامکان حفاری درکشوریمن بود امام درعین‌حال که باتقاضای‌ما مخالفتی‌نداشت اظهار نمود که درمورد تقاضای خارجیان نمیتواند بزرااز گوسفند تشخیص بدهد وچه بهتر که پاره‌ای ازاین گنجینه‌ها برای اخلاف ما بماند ومحققین‌آینده باوسایل‌مجهزتری حفاری‌کنند گرچه عقیده او بامنافع ماوفق نمیداد معذلك ناچارموافقت کردیم در پایان مذاکرات مایکی ازمنشیان پرونده‌ای بدست او داد که صحه بگذارد‌امام گرد قرمزرنگی

۱ـ دراینموقع که کتاب ترجمه میشود ملك سعود درگذشته وحاج‌عبدالله فیلبی از عربستان اخراج شده است. (مترجم)

۲ـ قاضی رقیب هم چندی پیش درگذشت. (مترجم)

ازجعبه لوازم‌التحریرخود بیرون آورده روی کاغذریخت ومهرخود را روی آن گذارد منشی فوت کرد و گردها پراکنده شد وپرونده بصحه رسید .

موقع دیگرمن افتخار داشتم که بیمه‌نامه عمراورا پر کنم وامیدوارم که امام‌فعلی از آن استفاده کرده باشد پیرمرد مهربان را درسال ۱۹۴۸ کشتنند عده‌ای شریراز آن‌جمله یکی از پسران او مرتکب این جنایت شدند بعداً پسرامین وارشد او احمد امام شد که بدست برادران خود کشته گردید .

حکومت یمن وزیران متعددی نداشت فقط دو وزیریکی قاضی عبدالله عمری و دیگری قاضی رقیب‌بیك وزیران امام بودند وزیر اول هنگام دفاع ازمولای خود کشته شد. چون حکومت یمن مذهبی است لذا وزیران را قاضی‌میگویند قاضی عبدالله (پسر نماینده یمن در سازمان ملل متحد است) بامور داخله و نظام رسیدگی میکرد وقاضی رقیب بامورخارجه میرسد وهر کدام هیئت مشاوره‌ای مرکب از اشراف داشتند که آنها را مستشارین میگویند اما تصمیم قطعی را خود امام اتخاذ میکرد .

مملکت یمن بچند ناحیه تقسیم میشود وحاکم هرناحیه ای را امام معین میکند حاکم علاوه براداره امور کشوری سرباز تهیه میکندومالیات میگیرد . رئیس مالیه‌تحت نظرحاکم‌است واورا امیرالصندوق‌میگویندقاضی‌ولایات راحاکم‌میگویند.امام‌قاضی‌القضاة است وحاکمان بامراو تعیین میشوند ونمایندگان اوهستند وازحاکم اطاعت‌ندارند.حاکم قضاة زیردستی برای ایلات و امثال آن تعیین میکند این قاضیها معمولا از میان سادات انتخاب میشوند. رؤسای‌قبایل راشیخ میگویند شیوخ‌ازنظرسیاست تحت اوامرحکام‌قرار دارند کدخداهای ده زیردست شیوخ میباشند. این دودسته ازشیوخ مسئول استقرارنظم جمع آوری مالیات وگردآوری سرباز درموقع جنگ میباشند و غالباً خودشان آنان را بمیدان جنگ میآورند .

یهودیان تحت نظرخاخام و یارابی قراردارند رابی‌دربرابردربارمسئولیت دارد . این‌سادگی وبی‌آلایشی تشکیلات‌سیاسی‌واداری‌یمن یادگاردوره‌های اولیه اسلام‌میباشدو بواسطه کوچکی و دور افتادگی یمن پیش‌آمده است .

ایران ازسایرممالك اسلامی مهمترمیباشد ایرانیان پیش ازعربها وبربرهاوترکها مملکت‌داری میدانستند وهیچگاه جزء امپراتوری عثمانی درنیامدند.حال نمیدانیم ازچه قسمت‌تاریخ ایران شروع کنیم‌چون سلسله‌های متعددی درایران حکومت کردندعده‌ای ازاینان‌ایرانی وعده‌ای‌هم‌ازخارج آمده بودند. تمدنی‌جدید ازمدتی‌پیش(نه‌بطورناگهانی)

درایران نفوذ داشته و تغییراتی پدید آورده است ما درفصل پنجم راجع بایران باستان مطالبی گفتیم واینك باید بگوئیم که بچه نسبتی صدمات ایام بآن سیستم قدیمی لطمه زد وتا چه حدی آن روش وآن اسلوب در برابر آن حوادث مقاومت کرد و با چه اصلاحاتی آن رویه با اسلام تطبیق شد و مخصوصاً چه شد که مذهب شیعه امامیه مذهب رسمی ایرانیان گردید .

ایران درسال ۱۹۰۶ مشروطه‌شد وپارهٔ اصلاحات از آن جمله تأسیس پارلمان آغاز گردید ولی ازسال ۱۹۲۱ که رضاشاه پهلوی بتخت نشست اصلاحات جدی آغاز گردید . قبل ازمشروطه حکومت ایران عیناً شبیه حکومت قبل ازاسلام بود چون وضع کشوراز حیث محیط وجغرافیا و آب وهوا هم تغییرنکرده بود فقط جنگل‌های سابق بمقدارزیادی ازبین رفته بود واصول کشاورزی وحمل ونقل تقریباً بهمان وضع پیش از اسلام برقرار بود شاه فرمانروای مطلق حساب میشد وکمتر کسی باو دست مییافت .

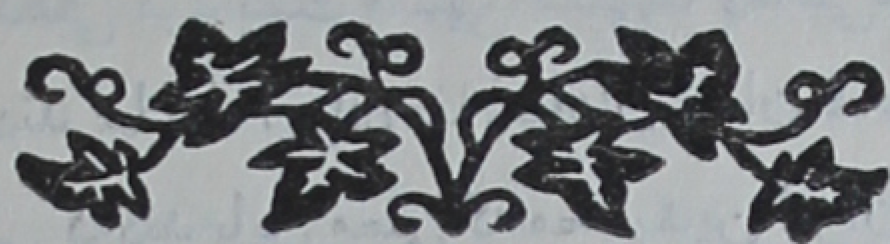
شاه باکمك ۲۷ وزیر ویا کم‌وزیاد حکومت میکرد وبسیاری ازاین وزیران اصلا وزارت خانه نداشتند.درهراستانی یك استاندار ازطرف شاه تعیین میگشت وبرای مدت کوتاهی درآنجا میماند وباکمك یك وزیر درآنجافرمانروائی مینمود. استان حاصلخیز ودرعین حال پرخطر آذربایجان مقر ولیعهد بود فقط اسب سواران وسیله ارتباط استانها ومرکز بودند .

دربار ایران دربسیاری ازجزئیات شبیه دربارآل عثمان بود وبیشتر از آن جهت شباهت‌داشت که هردودربارروی اصل‌بده وبستان کارمیکردند والبته‌دربارایران‌برای‌دربار ترکهامدل‌شده‌بود ولی‌این‌دودربار ازنظرروابط مذهبی باهم‌اختلاف‌داشتند سلطان‌عثمانی خود را خلیفه وپیشوای مذهبی میدانست منتهی مفتی‌ها وقاضی‌ها از طرف او وبنام او امور مذهبی را اداره میکردند اما شاه ایران مثل شاهان زمان هخامنشی امور مذهبی‌را به پیشوایان دینی واگذار می کردند باین معنی که مجتهدین ایران همه کاره امور شرعی بودند ودرمواقع سخت باستادان خود مقیم کربلا مراجعه میکردند. نیروی مجتهدان کم وزیاد میشد درپارهٔ مواقع تمام امور غیرنظامی کشور بدست آنها افتاده بود و از اموال وقف استفاده کلانی میبردند نادرشاه دراواسط قرن ۱۸ میلادی نفوذآنان رابمقدارزیادی ازبین برد بعضی ازموقوفات پردرآمد مثل موقوفات امام رضا باختیار دولت درآمد ولی موقوفات کوچکتر هم چنان در دوایر مذهبی باقی ماند این موقوفات اگرچه از نظر مراسم والهامات از منابع عربی بایران آمده اما اساس و مفهوم آن کاملا ایرانی میباشد .

درافغانستان اکثریت با سنی‌ها وفرقه حنفی میباشد درآنجا دیانت وسیاست ازهم تفکیک نشده است واگرچه امیر افغانستان مثل سلطان ترک خـود را خلیفه نمیداند و مانند امام یمن وسلطان مراکش نسبش به پیغمبر نمیرسد معذلك عنوان پیشوائی مذهبی دارد . قاضی اعظم افغانستان تحت نظر دربار کابل امور شرعی را اداره میکند .

افغانستان ازنظر تقسیمات کشوری به پنج استان منقسم بود ودرهریك از پنج استان کابل ـ ترکستان ـ قندهار ـ بدخشان ـ هرات یك حاکم بنام نایب امیر حکومت میکرد شورای درباری که آنرا مانند هند بریتانیا دربار میگفتند مرکب ازسرداران (اشراف ارثی) خوانین منتخب ازطرف ایلات وملاها تشکیل مییافت .

گرچه اخیراً افغانستان با تمدن جدید آشنا شده ولی هیچ یك از ممالك اسلامی امروز مثل افغانستان متکی به پیشوایان مذهبی نمیباشد. افغانستان در گوشهٔ انزواو کنار ازدنیا واقع شده وملاهای افغانستان موفق شده‌اند این مملکت را دست نخورده بوضع عهد عتیق نگاهدارند . وضع افغانستان برای محققین علم اجتماع مانند بهشت است که درآنجاهمهٔ فرقه ها ازتاجیك وازبك وغیره لباسهای مرسوم قدیمی خودرا می پوشند وعلاقهٔ بدرس ومشق هم دارند. ما نمیتوانیم دربارهٔ آنجا زیاد حرف بزنیم چون باید خیلی چیزها بیاموزیم .



۱۶

سرزمین مردم سرکش

امریکائیان با این اسم تا حدی آشنا هستند چون صد سال پیش نیاکان ما دردهات سبز لکسینگتون برای آزادی قیام کردند. جغرافیا استقلال را تأمین میکند وصنایع فنی آنرا مغلوب میسازد. ازاینرو فکردنیای واحد در این جهان صنعتی بعضی‌ها را ناراحت میسازد اگر جهان یکی باشد شورش نخواهد بود و اگر شورش نباشد اشخاصی که شورشیان را آرام میسازند چه کنند؟

درخاورمیانه علاوه برتقسیمات سابق تقسیم دیگری هم هست درفصل‌های گذشته روابط وتقسیمات جامعه را ازنظرمحصولات محلی وهمچنین روابط وتقسیمات ده‌نشینان، ایلات، شهرنشینان وروابط صنعتگران وپیشه وران شرح دادیم اینك يك تقسیم دیگری پیش میآید که آن تقسیم پنجم وعبارت ازروابط مردمان سرکش و مردم رام میباشد. روابط میان استقلال وتابعیت همان قسمت پنجم است این دسته ازمردم سرکش ازعصر برنز تاکنون موجب نقل‌وانتقال وتجدید فرهنگ شهری مردم خاورمیانه بوده‌اند بطوری که میدانیم درمصر کوه ودشت نیست واز آن جهت مردم سرکش ندارد و اگرچه مصریان دارای تمدن بودند ولی تمدن مصریان شعبه وقسمتی ازتمدن بین‌النهرین بشمارمیآمد. بنابعقیدهٔ محققین تمدن خاورمیانه (باستثنای مصر) درنتیجه همین نقل‌وانتقال مردم سرکش از کوه بدشت واز دشت بکوه پدیدآمده وترقی کرده وبعدروبانحطاط گذارده‌است.

ولی‌این نظر وتوضیح ازدوجهت ناقص است یکی اینکه علل انحطاط تمدن شهرنشینان رابیان نمی کند وهمینقسم معلوم نمیدارد که نقل‌وانتقال تمدن مزبور چه قسم وقوع مییافت. انحطاط تمدن های شهری چیز اسرارآمیزی نیست در غالب شهرهای قدیمی خاورمیانه آب‌ها آلوده است وموضوع فاضل‌آب کامل نیست. خوراك گران است چون

باید ازده بشهر بیاید وبیشترخوراکها کامل وطبیعی نیست . یك نفرازاین شهرنشینان باید مدتی دنبال کار و کاسبی برود تا بتواند سرمایه ای برای تأهل بدست بیاورد اما در دهات چنان نیست وچون زن ومرد هردو کارمیکنند ازدواج اشکالی ندارد بلکه ضروری میباشد. درشهر ممکن است یکنفر اتاقی برای خواب اجاره کند ودر بازار وکوچه شام و ناهار بخورد و آنرو احتیاج زیادی به همسر مونس خانگی ندارد همیشه در سایه کار می کند کارش هم آنقدرها دشوار نمیباشد . درشهرها میزان مرگ و میرزیاد ومیزان موالید کم است (۱) شاید نصف مردم هرشهری ازاین شهرها مرتب ازخارج میآیند .

اگربنابود جمعیت شهرهابواسطه هجوم مهاجمین افزایش یابد شهرها همه ویران میگشت اما این نقل و انتقال از دهات و اطراف بشهرها بصورت دائمی و مسالمت آمیز انجام می‌یابد وهرسال افراد وبلکه دسته هائی ازدهات برای سکونت بشهرمیآیند وبعضی ازآنها پس ازمدتی برمیگردند بعضی دیگر میمانند .

این نقل وانتقال توسط دهاتیان وایلات انجام می‌یابد. مرد دهاتی در شهر کارگر خوبی میشود زیرا عادات بکار و زندگی ساده و خشن دارد دهاتی بکار خودش مشغول میشود بامور شهری دخالت نمی کند ومیتواند جزء طبقات پائین شهرنشینان دربیاید .

اما ایلاتی ازچند جهت بردهاتی مزیت دارد . سطح زندگانی او بالا تراز دهاتی است خوراك اوسالم ترازخوراك دهاتی است . مزاجش قویتروسالم تراز دهاتی میباشد، او درمدرسه دیگری تربیت شده ، او بازبدست گرفته تاکبوتر دهاتی را برباید ، او جنگجو وسلحشور بار آمده ، خونریزی ونزاع را جزء افتخارات خود وخانواده خود میداند، او بانظم وترتیب آشناست بخوبی میداند که چه موقع اطاعت کند وچه موقع فرمان بدهد از مخاطرات بیم ندارد و میتواند تصمیم بگیرد و اجراء کند. وقتی که بشهرمیآید مثل کرد-های بغداد ازنیروی عضلاتی خود استفاده میکند و باربرمیشود واگر باهوش وبا استعداد

۱- درشمال عراق درخرابه قدیمی موسوم به قوره تپه ۳۹۳ گور کشف شد: دویست وسیزده یا ٥٤ درصد نوزاد بودند صدوشش یا ۲۷ درصد بچه بودند وهفتاد وچهار یا ۱۹ درصد زن و مرد بودند (بمندرجات گزارش اچ توبلر حفاری قوره تپه موزه فیلادلفی مراجعه شود سال ۱۹۵۰) با این حساب ده درصد زنان آن محل میتوانستند پیش ازمرگ فرزند بیاورند ودرآنصورت بایستی هرزنی بیست فرزندبیاورد وزنده نگاهدارد تاجمعیت محل بطور عادی برقرار بماند درسایر شهرهای قدیمی خاورمیانه تناسب متوفیان بهمین نسبت است وهنوزهم تلفات نوزاد وبچه درشهرهای خاورمیانه شدت دارد . (مؤلف)

باشد (چنانکه غالباً اینطور است) بمقام بلندی برسد تا آنجا که سقا وپاسبان هم ممکن است روزی پادشاه بشود .

تربیت وتمرینهای ایلاتی دهاتی سبب شده که میزان متوفیات آنجا کم باشد و همانطور که گزنفون شرح میدهد ایرانیان قدیم سعی می کردند بچه‌های خود را مطابق وضع دهاتیان و ایلات پرورش دهند . ترکها نیز اینرا میدانستند و برای ازدیاد جمعیت شهرها چنانکه گفتیم مردم را ازخارج میآوردند ومثل ایلات تمرین وپرورش می کردند. مطالعه وضع اجتماعی ایلات متنوع خاورمیانه برای محققین علم اجتماع بهترین تخته مشق وجالبترین موضوع میباشد . محققین باید بدقت تندرستی ونیرومندی آنانرا مورد مطالعه قراردهند . همین قسم اطاعت و فرمانبرداری آنان ازمقررات ایلی موضوع بسیار جالبی است اینان بهترین سپاهی پادشاهان وسلاطین هستند اما رام کردن آنها برای انجام این نوع خدمات کار آسانی نمیباشد .

حدود اراضی سرکشان باضعف و نیروی حکومت مرکزی کم وزیاد میشود بطور کلی تابع آب و هوا وزندگی اجتماعی ایلاتی میباشد. ایلات کوچ نشین در کوه و دشت بطورمستقل زندگی می کنند اما تنها ایلات کوچ نشین چنان نیستند پاره‌ای ازدهاتی‌های کوهستانی ویا مقیم دامنه کوه که تابستان وزمستان کوچ نمیکنند مثل کوچنشینان سلحشور ودلیر ومستقل میباشند . اینان بواسطه اقامت در دامنه‌های کوه واستفاده از هوای آزاد درپارهٔ موارد سالم‌تر ازایلات صحراگرد میشوند .

کشاورزان کوهستانی دردهات زندگی می کنند ولی از پارهٔ جهات باکشاورزان عادی فرق دارند . اینك بذکرچهارطبقه ازمردم کوهستان میپردازیم :

بربرهای شمال افریقا ـ دروزی ها واقوام مشابه آنان درسوریه ـ کردها ـ پات‌ها .

درفصل‌های گذشته راجع بدروزی‌ها ویزیدی‌ها وکردها وپات ها وکافرهاصحبت داشتیم وهمینقسم ازبربرهای مقیم صحراوچراگاهها کمی گفتگو کردیم واینك مختصری ازکشاورزان کرد و بربروپات سخن میگوئیم وابتداء از ده که واحد اجتماعی آنهاست بحث میکنیم .

اگربا هواپیما ازبالای دهات آنان پرواز کنیم خواهیم دید که دهات آنان دوقسمت است. قسم اول دهاتی است که خانه‌های آن مثل لانه زنبور بهم چسبیده ودردامنه تپه قرار دارد این نوع ده‌با ده‌های معمولی فرقی ندارد ومنتهی اختلافش آن است که دهات عادی درجلگه واین ده‌هادردامنه تپه قرار دارند. دهات مراکش ـ اطلس بزرگ ـ کابیل الجزایر ـ

کوههای اور و کردستان بهمین شکل است . اما قسم دیگر دهات عبارت از خانه های جداگانه ای است که کنار نهر آب مثل ریسمان قطارشده وشبیه به بده های معمولی نیست اگرازهواپیما بدقت نظربیندازیم خواهیم دید که بعضی ازاین خانه ها قلعه مانند است و درواقع هرخانه ای برای خود سنگراست . دهات مردم ریف ، مراکش وپات ها ازهمین نوع می باشد(درداستانهای این دهات میخوانیم که اسیران خودرا زنده زنده دفن میکنند ویا زنهاآنها را با چاقوریزریزمی کنند . البته با شنیدن این داستانها دعا خواهید کرد که هواپیمای شما خراب نشود و اسیرآنها نگردید .)

حال برای اینکه نمونه دهکده ریف پات را بدست بدهیم یکی از دهکده‌های کرد نشین راکه والاش نام دارد مطرح میکنیم . (۱) این دهکده در دامنه غربی کوه زاگرس کنار راه رواندوز واقع شده است دولت عراق پس ازرفتن انگلیس ها این راه را تمام کرد . این دهکده نود نفرجمعیت دارد که در دوازده خانواده وخانه مسکن دارند و چون زمین های این ده صخره ای و قابل زراعت نمیباشد لذا خانه ها بطور شیب وفراز ساخته شده است . بیشترخانه ها دوطبقه است طبقه پائین انباروطبقه بالا مسکن می باشد و نردبان های کوتاه این دوطبقه را بهم وصل‌میکند . مصالح ساختمان گل وسنگ است و بنا های شهری‌آنرا ساخته‌اند . سقف اتاق تیربلوط و زبان گنجشگ میباشد و هرقدر هم خانه تازه سازباشد تیراتاق کهنه وسیاه دود زده است‌وچون ارزش تیرها زیاد است‌سکنه خانه موقع انتقال تیرها را می کنند ومیبرند. اجاق در وسط اتاق است . اجاق لوله ندارد پخت‌وپزدروسط‌اتاق‌انجام میگیرد ودود اجاق بعد از آنکه چشم‌های اهل‌اتاق را اشک آلود ساخت‌آهسته‌آهسته از درز تیرهای سقف بیرون میرود .

بعضی‌ازاین‌خانه‌ها پنجره وشیشه ودرولولادارد وبزرگتروبهتر‌ازسایرخانه‌هاست. آقا یا رئیس ده دراین نوع خانه ها زندگی میکند . خانه هرآقائی یك ایوان و سکودر بیرون دارد تابستان‌ها روی این ایوان یا سکوقالیچه میاندازند، توشك ومتکا میگذارند، بوی قهوه وسیگار دراطراف‌بلند می‌شود ومعلوم میدارد که‌آقامهمان دارد . درزمستان مهمانان را دراتاق پذیرائی می کنند .

باآنکه زمین صخره‌ای وسخت است همینکه ازده بیرون میآئید قطعات مزارع را

۱ــ ازآنرو قریه والاش را انتخاب کردیم که محقق دانشمند لیچ دقیقاً این قریه‌را مطالعه کرده است . بکتاب سازمان اجتماعی و اقتصادی کردهای رواندوز تألیف لیچ مراجعه شود. (مؤلف)

مشاهده میکنید که بطور افقی وعمودی ازمیان این صخره‌ها سربرآورده ومثل آن است که با دقیق‌ترین آلات مهندسی آنرا طراحی کرده‌اند وشاید صدها بلکه هزارها مردان با حوصله ازمدتهای مدیدهمینطور پله پله وقطعه قطعه‌زمین قابل زراعت بوجودآورده‌اند واز کوه زمین قابل زراعت بیرون کشیده‌اند. این کردها وجالیزها بادقت کامل زراعت شده بقسمی که از بالای دامنه کرد های پیازسبز رنگ شروع میشود و درته دره بساقه های نورس گندم میرسد. درته دره خط‌های آبی رنگی این کردها رااز هم جدا میکند این خطها جدولهای آب است وهمینکه آب را برای خرد کردن گندم بآسیاب میبرند این جدولهای خشك مینماید.

ازآب این جویبارها چند نوع استفاده میشود؛ قسمتی از آن مزرعه برنج‌آقا را آبیاری مینماید. ازبرنج غذائی بنام پلوتهیه میکند که درموقع مهمانی درمنزل‌آقاصرف میشود سپس مزرعه تنباکووسبزی‌های خوراك را سیراب مینماید آسیاب را میگرداند البته آب‌آنقدر زیاد نیست که همه این عملیات در یك موقع انجام بیاید ولذا بنوبت از آب استفاده میشود. تنباکو وتوتون هم‌مصرف محلی دارد وهم بفروش میرسد. آسیاب آبی زنان را از زحمت دستاس راحت میسازد ووقت‌آنان را تلف نمیکند. سبزی برای همه لازم است وکسی که‌آب را بطور عادلانه برای این مصرف ها توزیع میکند همان آقا یا مالك ده است.

آقا رئیس بقیه ۸۹ نفر سکنه ده میباشد. چهار خانوار از دوازده خانوار ده اقوام اوهستند وجمعاً چهل وشش نفر ویا چهل درصد جمعیت ده میشوند بقیه هم کسان دور اومیباشند. گرچه آقاوارث و جانشین پدر است امـا اولاد ارشد پدر نیست ولی با یك ترتیبات خاصی‌آقائی را ارث برده است. آقا تابستان را درده میماند وبرادر بزرگتراو که درده دیگر اقامت دارد اهالی رابه ییلاق میبرد.

مردم والاش گوسفندان خودرابچراگاه دوردست نمیفرستندبلکه‌شبان‌ده‌گله‌رادر همان اطراف ده‌میچرانند. برادردیگرآقاکه ازاو بزرگتراست ودرهمین ده اقامت‌دارد و کارمعینی‌را عهده‌دارنیست بلکه فقطدراداره آسیاب وسایر کارهای‌جزئی بآقاکمك‌میدهد. دو پسرزن دار آقا بده های دیگررفته اند که‌آنجاآقا بشوند اما دو پسردیگراو درروالاش هستند. تعداد زن ها وبچه ها ونوکرهای آقا به بیست میرسد پسرهایش هر کدام هشت وابسته دارند و باین ترتیب چهل درصد اهل ده ازخانواده اعیانی آقا میباشند.

بطورکلی آقایان چند زن وسایرین فقطیك زن دارند. درسال ۱۹۳۸ که لیچ در

والاش بوده آقا پانزده اولاد از نه زن داشته است ولی هیچگاه آقا مطابق قانون اسلام نمیتواند دریك موقع بیش از چهار زن نگاهدارد . خانواده آقا بواسطهٔ تعدد زوجات بزرگتر ازخانواده افراد عادی میگردد . عده‌ای از افراد طبقات بالادرجنگ های ایلاتی کشته میشوند (ویا میشدند) ، عده دیگری آقای سایردهات میشوند ، عده‌ای هم دراثر نبودن بهداشت در سن کودکی میمیرند ولی مهاجرت مخصوصاً مهاجرت طبقات پائین تا حدی اعتدال را محفوظ نگاه میدارد وبرادران و پسران آقا را هم باحترام خود آقا گاه وبیگاه آقا خطاب میکنند ولی این احترام دائم نیست .

در ده والاش همه باهم نسبت دارند. بجز خانواده آقا سایر خانواده ها باهمدیگر مزاوجت میکنند در اینجا هم مثل بدویها بهترین ازدواج ازدواج دخترعمو پسرعمو میباشد اگرداماد دختر عمو نداشته باشد دختردائی و دختر خاله از دیگران ارجح است . هر ازدواجی با اجازه آقا انجام مییابد . آقا سعی میکند که اهل ده با هم قوم و خویش باشند و از آنرو اجازه نمیدهد ازدهات پست‌تر کسی باآن ده مواصلت کند چون تمام کارهای او بدست اهل ده است واهل ده نباید ازخارج بیایند اما خود آقا میتواند ازده دیگر برای خود و پسران خود زن بیاورد و از آنرو سران ایلات همه با هم خویش و قوم هستند دختران آقا هم معمولا بعقد ازدواج آقایان سایر دهات در میآیند و باین ترتیب آقا شیر بهای خوبی برای دختران میگیرد وقسمتی از آنرا برای شیربهای عروسان خود میپردازد . گاه میشود که جوانی ازخود اهل والاش درجنگ ها مردانگی وشجاعت نشان داده باشد وبا وجود اینکه دهاتی عادی بوده بافتخار دامادی آقا نایل آید چنین شخصی اگر کشته نشود ممکن است بمقام آقائی برسد و لذا ارتقاء وتنزل امکان دارد و گاه هم آقائی ازمادرارث میرسد . (۱)

آقا چنانکه گفته شد با قبایل دور و نزدیك وصلت میکند زیرا علاوه براتحاد با سایرطوایف این نوع مواصلت ها سبب میشود که کار آشپزخانه آنها توسط زنهای متعدد بخوبی اداره شود چون آقا علاوه براینکه مسافرین را پذیرائی میکند بسیاری از اتباع ده خود را نیزچائی و قهوه شیرین میدهد این بیچاره ها نمیتوانند درخانه خود چائی و قهوه شیرین بخورند .

این رعایا برای اینکه بتوانند ازنعمت خوان آقا بهره مندشوند گاه گاه یك بز، یك

۱- لیچ درباره ارتقاء چیزی نمیگوید این موضوع ازیادداشت های خود من است که راجع بشیوخ سرحدی ایران جمع کرده‌ام. (مؤلف)

کاسه ماست یا نصف گونی گندم پیشکشی میآورند. مهمانان آقا اگرفهمیده و عاقل باشند باید برای آقا تعارف بیاورند وقسمت عمده این تعارف‌ها باید قندوچائی وقهوه باشد که درده یافت نمیشود ومصرف زیادی دارد.

رابطهٔ آقا و دهاتیان دوستانه است اگرآنها صمیمی نباشند آقای دیگر جای این آقا را میگیرد. لیچ میگوید آقا مردی از اهل ده را تنبیه کرد ولگد زد زیرا مقداری آب برای مزرعه تنباکوی خود دزدیده بود البته این تنبیه بجا بود چون اگر آقا او را این قسم تنبیه نمیکرد ممکن بود یك دهاتی دیگـر سر آن مرد را با بیل بشکافد. (۱) البـته اهل ده این عمل آقا را تائید کردند (همان کشمکش هائی که درآرتش امریکا بر سر جیپ اتفاق میافتد در این ممالك راجع بآب واقع میشود) درنوامبر ۱۹۴۹ که ما از سلیمانیه بطرف غارهزار مرد میراندیم جاده را آب انداخته بودند وازقرار مذکور آب دزدی بوده که ازآنطریق مزرعه‌های قاچاق راآب بدهد. مهم‌ترین شغل آقا این است که آب مزرعه را تقسیم کند ودیگر اینکه روابط ده را با دهات دیگر و یا مأمورین دولت محفوظ دارد والبته وجود چنین شخص لایقی برای آبادی ده ضرورت دارد.

آقا بعقیدهٔ خودوبعقیده رعایای خود مالك کلی اراضی‌ده میباشدورعایا مستأجرین او میباشند.

رسماً نصف محصول متعلق به آقاست‌ولی عملا این‌میزان تغییرمیکندآقا میتواند رعیتی را ازخانه اش اخراج کند در آنصورت رعیت تیراتاقها را برای خود میبرد ولی این عمل یعنی اخراج ازخانه وده بسیارنادراست وبا رضایت‌اهل ده انجام میبابد. وقتیکه یکی ازرعایا میمیردآقا وارث زمین‌ویا خانه اورا تعیین میکندویکی‌ازپسران یابرادران متوفی رابجای اومیگمارد درهرحال زمین وخانه جزء سهم‌الارث تقسیم وخردنمیشود.

اما دولت راجع باملاك دهات کردنشین طور دیگرفکر میکند باین قسم که املاك مزبور ازنظر دولت سه نوع است:

۱ـ ملك شخصی که متعلق بافراد میباشد.

۲ـ میری یا خالصه وتیول که مالك آن باید بدولت مالیات مخصوص بدهد و یا وظایف محوله را اجراء کند و درهرموقع دولت میتواند آن ملك را از او بگیرد.

۳ ـ تاپو یك نوع تیول خالصه که فرزندان متصرف بالارث حق زراعت در آن ملك دولتی را دارند.

۱ـ ازقرار مذکور درمغرب ایران موقع آبیاری سرودست شکستن ازامورعادی بشمار میآید. (مؤلف)

در زمان ترکها این نظریات دولت برای کردها بی‌اهمیت بود چون دولت ترک دسترسی بکردها نداشت اما حالا که دولت عراق جاده ساخته ومیتواند بکردها برسد البته وضع طور دیگر است . بیشتر املاك درحال حاضر میری شده واملاك آقاهائی که دولت با آنان موافق میباشد تاپو بشمار میآید فقط آقاهای متمول که در شهرها خانه و زندگی دارند میتوانند دردهات کردنشین ملك داشته باشند .

مقصود از شهر در اینجا نزدیکترین محلی است که دهاتیان میتوانند بآنجا ها بروند وکالای خود رابفروشند وبا یهودیان ومسیحیان تماس بگیرند. دربسیاری ازموارد اصلا آمدن دهاتی بشهر ضرورت ندارد بلکه پیله وران هرچه دهاتیها بخواهند برای آنان میآورند : کبریت،سوزن کاغذ،سیگار، ادویه،نفت، نخ، قند وشکروچائی وقهوه وامثال آنرا پیله وران بده میآورند .

موقع تابستان پیله وران تا کوهستان‌ها میروند وبا کوچ نشینان معامله میکنند در والاش مردم عادی ازپیله ورجنس میخرند چون آقا لوازم خود را از شهر میخرد و یا عامل یك تاجر ارمنی ویهودی آنچه راکه آقا بخواهد از شهر میآورد وگاه هم بآقا جنس نسیه میدهد اما قیمت آنرا زیاد حساب میکنند. علاوه بریهودیان وارامنه آسوریها و نسطوری ها که در اطراف دریاچه ارومیه پراکنده اند باین دهات آمد و شد میکنند. آسوریان هم کشاورز وهم صنعتگر(غالباً نجار) خوبی‌هستند ومعمولا بآزادی رفت‌وآمد دارند درحال حاضر بسیاری از آنان درخدمت پلیس عراق میباشند .

درروانذوز دو ایل است که یك آقا دارند اول ایل سوران که یك تیره دارد دوم ایل بالیك که سه تیره دارد. رئیس ایل بالیك وایل‌سوران همان شیخ محمدآقای والاش است.بالیك برای‌خود پنج آقا فراهم کرده است که‌دوتای از آنها پسران شیخ‌محمد هستند این دوده با سایرده‌ها فرق دارند چون این ده‌ها را ده مقدس میدانند یك عمویك برادر زاده درویش ازصوفیان نقشبندیه دراین دوده حکومت میکند مرکز نقشبندیه دربخارا میباشد اهالی این دوده درویش و ازجنگ مصون هستند و میتوانند آزادانه بهرنقطه ای مسافرت و تجارت کنند اینان به تپه ها و دره ها میروند و با ایلات قاچاقچی سرحدی سوداگری دارند .

هرایلی‌مرکب ازچند طایفه میباشد معمولا افراد طایفه ازطریق پدر باهم خویش وقوم هستند اما تمام طوایف یك ایل با یکدیگر خویش و قوم نمیشوند . لیچ میگوید آقای سوراك سعی داشت یکی‌ازطوایف ایل بالیك را بخود ملحق کند. طایفه هم بچند

تیره تقسیم میشود و هرتیره مرکب از چندین خانواده است، دریك ده ممکن است چند تیره باشد ولی همه این تیره‌ها ازیك طایفه هستند.

حال باید دید که چگونه بدون نیروی پلیس وبدون نقل وانتقال چنین سازمانهای منظمی بوجود میآید؟ پاسخ این سئوال آن است که هردهی برای خود یك واحد اقتصادی است وهریك ازاین‌واحدها جداگانه ودرعین حال با رقابت همسایه خودزندگی میکند. البته حمله بده‌های یکدیگر بخصوص موقع بهار که آذوقه کم وهوا پس است اشکال ندارد اما سنن ایلاتی از این عمل جلوگیری میکند زیرا برای بقای افراد ایل و ادامه زندگی عصر فلز باید آرامش برقرار باشد ودرعین حال افراد نیرومندی در قبیله بوجود بیآید که ازحملات خارجی جلوگیری کند.

ازدیرزمانی‌حکومت‌های باستانی آسوری ومدی اطراف زاگروس سعی کرده‌اند کردها را مطیع خود سازند و در تمام این مدت کردها مقاومت دلیرانه نشان داده اند وفاتحین را عقب رانده‌اند تاریخ حملات و مدافعات حکومت ها و ایلات کرد مملو از حوادث است و بطورکلی مدلل میدارد که کردها شکار ساده و رام نبوده اند. درنواحی سرحدی ایران وترکیه همین کردها دهات بسیاری را غارت وخراب کرده‌اند و مردم را کشته‌اند دولت هاهم دربرابرآسوریان هم پیمان کردهارا قتل وعام کرده‌اند خلاصه اینکه تاریخ جنگ ودفاع کردها حتی برای این بیست سال اخیرهم بطوردقیق‌معلوم نمیباشد.

نوزادان کرد ازهمان موقعی که درگهواره هستند داستان خیانت و جرص وآز مهاجمین وشجاعت ومقاومت خودرا اززبان مادرها بطورلالائی میشنوند. و همین قسم آوازهای رزمی‌آنان بهمین مضمونها میباشد والبته جوانان کرد بیش ازهرایل کوهستانی دیگرتحت تأثیر این جریانات میرود وخونریزی وسلحشوری را تعقیب میکند.

اینك بدهات دیگر برمیگردیم این‌دهات درناحیهٔ موسوم به‌قبیله واقع درالجزایر است(۱) وپرجمعیت‌ترین نقاط‌آن کشور میباشد زیرا درهرمیل مربع‌آن دویست و پنجاه نفرودرنواحی قلعه ملی درهرمیل مربع پانصد وسی نفراقامت دارند. دریك روزصاف و روشن هرکس‌روی تپه مجاوربایستد بیش ازصدده میبیند که خانه‌های‌آن بطورسنگر در دامنه واطراف کوه‌ساخته شده وازآب ومزرعه نسبتاً دوراست این دهها موقعی ساخته شده

---

۱ ــ کتب مربوط باین ایل فراوان است از آن جمله کتاب آ ــ هانوتو و کتاب آلونورتو (پاریس ۱۸۹۳) اما درزبان انگلیسی بهترین تألیف کتاب مردم قبیله تألیف گلوراوسیز (نیویورك ۱۹۵٤) میباشد. (مؤلف)

که هردهی برای خود دولتی بوده و هر کدام با یکدیگر رقابت داشته‌اند بیشتر اوقات زنهای این دهات صرف آن میشود که از پائین آب ببالا ببرند ومقداری آب در بالا ذخیره کنند .

این دهات بنسبت زیادی و کمی اراضی مزروعی که دراختیار خود دارند کوچك وبزرگ هستند باین قسم که دریك ده فقط شش خانه ودرده دیگر چندصد خانه وبیش از هزار نفرزندگی میکنند گاه هم چندین دهکده کوچك کنارهم قرار گرفته وتابع یك ده بزرگ میباشند ودرعین حال یکی ازهمین دههای کوچك برخلاف همسایگان خودمستقل ویاتابع ده دیگری شده است .

دهاتیان هرروزصبح زود بمزرعه میروند شب برمیگردند و گاوآهن را همانطور تاپایان فصل درمزرعه میگذارند. کشاورزان دوتا دوتا یا دسته‌جمعی کارمیکنند وازروی قوانین اسلامی ویاعادات بربری شرکت مزارعه تشکیل میدهند بقسمی که یك زارع در یك گاونرچند سهم پیدا میکند واین وضع شرکت‌را برآن ترجیح میدهد که خود مالك گاونرباشد. بسیاری از کشاورزان برسم ایران برای دیگران کارمیکنند ویك پنجم دریافت میدارند بعضی‌ها هم‌سراملاك وقف وحبس‌مساجد مشغول کارهستند .

دهاتیان مانند افراد ایلاتی متعلق بتیره‌های مختلف وایل‌وعشیره میباشند ودریك خانه‌یاچندین خانه متصل‌بهم زندگی میکنند.هرخانه ای چندین اطاق دارد ویك خانواده دریك اطاق اقامت‌دارد. دوعمارت‌عمومی درمرکزوسط‌میدان ساخته شده که یکی‌مسجد ودیگری جامعه یاسالون پذیرائی ده است. دهات قبیله برعکس دهات ایران حمام ندارد درده های بزرگ یهودیان هم اقامت دارند ولی درمحل مخصوصی زندگی میکنند اما لباس و طرزصحبت آنان مثل سایرین میباشد. یهودیان زینت‌آلات نقره ومرجان برای عروسان‌میفروشند.یهودیان درده‌های اطراف قبیله مثل‌ده‌های یمن‌ومراکش واطلس‌خویش وقوم نزدیك پیدا میکنند. البته صنعتگروپیشه ورهم در دهات بزرگ یافت‌میشود .

آهنگرازخارج بده میآید اهل ده‌باوخانه وجیره وپول نقدسالانه میدهند درمقابل چارپایان ده راآهنگرنعل میکند و گاوآهن وامثال آنرا تعمیر میکند . همینقسم سلمانی وخیاط و کلاه دوز که برای مردها شب کلاه قیطان‌دوزی تهیه‌میکند. خیاط‌های زنانه که برای زنان لباس میدوزند ازخارج بده میآیند و ازمدتها قبل چرخ خیاطی زینگردراین نواحی معمول‌شده‌است درصورتی که در کوهستانهای شمالی مراکش هنوزچرخ خیاطی معمول نیست وطلاب درمساجد ومدارس برای مردها وزنها لباس میدوزند وقلابدوزی میکنند .

عده دیگر از صنعتگران سیار هستند اینان زین درست میکنند و دیگر کسانی که کاسه‌های چوبی میتراشند ، کاسه تراشان دوتا دوتا بده‌میآیند ، تنه یك درختی رامیخرند ، آنرا اره میکنند وفی المجلس از آن کاسه میتراشند ومیفروشند . قصابان ، پیمانه چیان که کالاها راوزن میکنند ویا اندازه میگیرند ، رقاصان وسازندگان وامثال آنان روزهائی که درده بازار است(بفصل یازده مراجعه شود) بده میآیند وبدین ترتیب اهالی قبیله احتیاجی بشهر رفتن ندارند .

علاوه برجامعه یهودیان دراین دهها جامعه دیگری هم هست که جامعه مرابوط (مرابطین)میباشد واینان برکت‌دادن را ازاجدادخودارث برده‌اندوخود را ازاولادپیغمبر اسلام‌میدانند. دربعضی ازدهات یك‌خانواده مقدسی ازمرابطین‌زندگی‌میکنند که بمردم دعا میدهند بیماران راباوسایل غیبی‌شفا میبخشند. درمردهی‌یکی‌ازاهالی محل‌یااشخاص‌تازه وارد امام جماعت مسجد میشود وببچه‌های ده درس دیانتی وفقه مالکی میآموزد .

هفته‌ای یکبار مردانی که سه‌رمضان ببالا روزه گرفته‌اند درمحل‌جمعیت ده حاضر میشوندواگر کسی‌حاضرنشودجریمه‌خواهدشدوبرای‌تأمین‌حضورافرادرئیس‌هرخانواده‌ای که تامن لقب دارد اعضای خانواده خودرا حاضر وغایب میکنند. اگرهوا خوب باشد در خارج تالارتشکیل جلسه میدهند وشخص سالخورده‌ای بنام امین جلسه را افتتاح واداره میکنند بیشتر مذاکرات توسط پیرمردان انجام میگیرد اینان را عاقل مینامند و ازحیث سن ویاثروت ویا شهرت سرآمد دیگران هستند وباهمدستی امام وامین تصمیم‌های لازم اتخاذ میکنند .

معذالك سایر اعضاء هم حق رأی واظهار نظردارند در هرصورت برای اجرای هر تصمیم اتفاق‌آراء لازم است وترتیب رأی گرفتن بابلند کردن دست‌معلوم میشود وچه بسا که جوانان باندادن رأی تصمیم پیران را لغو میکنند.

پیش‌ازاستیلای فرانسویان جمعیت ده مثل کنگره امریکا استقلال کامل‌داشت‌قانون جمعیت مثل قانون سلطان ترکیه نافذ وحتمی‌الاجرابود جمعیت میتوانست اعلام‌جنگ بدهد، معاهده صلح منعقد کند، مالیات وضع نمایدواوقات رادردست‌بگیردو‌برعکس‌ایلات کرد دراینجاده‌نشینان همه کاره بودند.اهمیت وضع ده‌نشینان بیشترازآن جهت بود که در این نقاط باران‌زیاد است وبطوریکه‌درفصل۱۲ گفته شدزیادی‌باران سبب میشد که‌دهاتی استقلال اقتصادی داشته باشند .

درهرحال جمعیت راجع بمنازعات خصوصی صحبت نمیکرد و اگر میان دو نفر

راجع بمیوه ویا غله وامثال آن اختلافی روی میداد جمعیت یك نفر را برای رسیدگی تعیین مینمود تا تحت نظر امین وعاقل بکار آنها رسیدگی کند.

معمولا چندین ده (غالباً دهاتی که جمعه بازار آنان یکجاست) باهم متحد میشوند واتحادیه ای تشکیل میدهند واساس سازمان اجتماعی آنان روی همین تشکیلات قرار میگیرد ولی کمتر اتفاق میافتد که تمام ایلات واتحادیه های دهات باهم متحد شوند مگر درموارد مهم مانند حمله ترکان وفرانسویان که همه ایلات متحد شدند وامقار (فرمانده) واحدانتخاب کردند. روابط دهات با یکدیگر بوسیله صف یا حزب سیاسی برقرار میگردد دهاتیان هرده بدو دسته یا صف تقسیم میشوند وطبعاً یك صف از صف دیگر قوی تر است سردسته هرصف نیرومند امین ده میشود وهمین تشکیلات روابط تعاونی میان افراد ده را محفوظ میدارد. هر کس میتواند از صف خود به صف دیگر برود چون این صف بندی ارثی نیست هرصفی میتواند بده دیگر برود آنانرا تقویت کند و بدین ترتیب از حفظ صلح و جلوگیری از خونریزی اقدام نماید.

درغالب ممالك اسلامی معمول است که مردم بدوصف ویا دودسته تقسیم شده‌اند درجنوب عربستان دو اتحادیه بنام غفاری وحناوی وجود دارد که از حیث نسب از هم جدا میشوند و هریك ازاین دوصف درمواقع لازم برای حفظ توازن باحکومتها کمك میکنند درزمان عثمانیان درمصر وشامات همین نوع تشکیلات بود ومردم بدو دسته تقسیم میشدند سازمان مشهور اهل الفتوه آناتولی نیز مردم را بدو دسته تقسیم میکرد.

یکی دیگر از عوامل حفظ توازن دراین دهات موضوع قربانی کردن امین است باین معنی که امین افراد را برای پارهٔ خلافها و یا نیامدن در جمعیت جریمه میکند و همینکه مبلغی پول جمع شد با آن جریمه‌ها یك گاو یا یك گوسفند میخرد و آنرا سرمیبرد و گوشت آنرا بدون رعایت ثروت وسن ویا مرد وزن بودن میان آنان تقسیم میکند والبته مردم فقیر برای استفاده از گوشت برای گرفتن جریمه بآسانی رأی میدهند. امین علاوه براین اقدام کارهای دیگری نیز جهت حفظ تعادل انجام میدهد از آنجمله وقتی که شخص بزرگی بمیرد مردم را اطعام میکند و اگرباران کم شود باز گاو نری سرمیبرد ومردم را جمع میکند تا از گوشت آن بخورند و دعا کنند.

امین چه مستقیماً وچه توسط عمال خود از حال ووضع مردم ده خبر میگیرد. وقتی که امین میمیرد یا کنار میرود شورای کوچکی مرکب ازسردسته های سیاسی ورؤسای قوم جمع میشوند وچند نفررا نامزد میکنند آنگاه برای نامزدها درشورای عالی رأی میگیرند

وهمینکه باتفاق ویا اکثریت آراء امین انتخاب شد هیئتی ازطرف شوری بخانه اومیرود وامین جدید ابتداء ردمیکند سپس شرایطی پیشنهاد مینماید واگرشورای بزرگ پیشنهاد های او را پذیرفت شروع بکارمیکند.

این وضع حکومت کاملا دموکراسی است بسیاری ازعلمای سیاسی اینوضع رامطالعه وتمجید کرده اند وآنرا با وضع حکومت یونان و روم قدیم وحکومت نیوانگلند سابق امریکا تطبیق نموده‌اند.

مردمان قبیله وسایر کوهستانهای بربر وشمال افریقا بوسیله این نوع حکومتها توانسته‌اند درظرف چند هزارسال آزادی خود رادربرابرحملات ومداخلات متعدد نگاه بدارند بنابراین نباید جامعه قبیله رایك جامعه متکی بشهرو مانند جامعه دهاتهای عادی دانست بلکه باید گفت جامعه قبیله یك ملت کوچکی است که روابط اقتصادی بین‌المللی خود رابوسیله جمعه‌بازارو روابط سیاسی بین‌المللی خود را بوسیله صفها برقرارمیدارد.

مردم قبیله مانند عربها وبربرها مهمان‌نوازهستند مهمانان را درخانه‌های‌خصوصی ویا درمسجدها ویا درجمعیتهامیپذیرند وسه‌روزبخرج اهل‌ده ازآنان پذیرائی میکنند.هر فرد ویاجمعیت ویاصف ده میتواند پناهنده راپناه بدهد. این پناهندگی را عنایت مینامند اگرکسی پناهنده خودرا اذیت کند کشته میشود درنتیجه‌روابط میان افراد تقویت‌میشود تمدن وفرهنگ نقل وانتقال مییابد. صلح وآسایش برقرارمیماند جان مردم حفظ‌میشود اعضای جامعه این سرزمین گرچه بدنام باشند خودرا زنده بمقامات دولتی برسانند واین خود مطلبی است که بااین‌نوع‌اقدامات شهرهاازوجود این قبیل‌اشخاص بهره‌مند میشوند وافراد سالم ونیرومند موفق میشوندکه خود را بشهر برسانند.

دیگرازوسایل‌ارتباط این‌دهات دراویش رحمانیه هستندکه شرح‌آنرا درفصل‌هشتم ذکر کردیم. دراویش‌رحمانیه‌درقرن ۱۸ پدیدآمدندودرقرن ۱۹ ترقی کردند همین‌دراویش رحمانیه درسال ۱۸۵۷ وسال ۱۸۷۱ برضد فرانسویان‌شورش کردند اگرمردم قبیله‌بحال خود باشند احتیاجی باسرار تصوف وعرفان ندارند چون تمدن بربر‌جزواقع بینی چیز دیگری تعلیم نمیدهد وبقدرکافی احساسات بربری‌ها را راضی میسازد چیزی که هست دراویش‌رحمانیه برای مبارزه‌باحکومت ترك‌ومخالفت بافرانسویها اهمیت یافتند. کسانی که دربارهٔ سرخ‌پوستان امریکا مطالعه کرده اند دراویش رحمانیه رابقبایل سرخ‌پوستان امریکا ورقص ارواح‌آنان تشبیه میکنند وبخصوص درموقعی که‌اغتشاش پیش میآمدوحفظ جان یك‌امرمحققی میگردد.

تا آنجا که ما میدانیم بربرهای مراکش مقیم اطلس بزرگ وخویشاوندان آنها یعنی مردم درهٔ سوس که مهمترین وپرجمعیت ترین بربرهای شمال افریقا میباشند تا سال ۱۸۶۰ مثل قبیله زندگی میکردند(۱) وتمدن ووضع اجتماعی آنان عیناً یکی بود. دراطراف کوهها دهات آزاد مستقلی بود که بطوردموکراسی اداره میشد ودرمواقع خطرهمه با هم متحد میشدند وهرچند وقت یکمرتبه فرماندهی انتخاب میکردند تاتحت راهنمائی اوبا عامل سلطان ویا با اقوام مجاور بجنگند این فرمانده که بنام امقار (کدخدا) خوانده میشد فقط برای مدت یکسال انتخاب میگشت .

سیستم اجتماعی آنان پیچیده بود ازیك پنجم تایك دهم افرادخود را جزءمرابطین میخواندند. مرابطین دردهات جداگانه میزیستند وبهترین اراضی را مالك میشدند. هر قبیله ویااتحادیه‌ای شخص مقدسی راستایش میکردگورآن شخص مزارو فرزندانش راهنمای قبیله میشدند .

طبقه شلوح جزء طبقات دوم بشمار میآمدند طبقهٔ سوم حراتین مانندبندگان کشاورز میان قبایل طوارق وآیت عطا میزیستند وبیشتر دردامنه تپه ها اقامت داشتند وکمتردر کوهسار دیده میشدند مگربعضی از آنان که بعنوان آهنگر در آنجا کار میکردند کم کم عده این بردگان در کوهستان روبفزونی گذارد. یهودیان فلزکاروبازرگان ازخود دهات داشتند ولی ازنظراجتماع پست ترین طبقات بودند.ظاهراً شماره یهودیان زیادتر بوده وتادرجه‌ای هم سلحشوری داشته‌اند اما بیشترشان اسلام آوردند وجزء بربرها درآمدند .

درسال ۱۸۶۰ ازنظراجتماعی وسیاسی مردم شلوح بسه دسته تقسیم میشدنداول دهاتیان کنارجلگه که دردسترس عمال سلطان قرارداشتند ولذا سلطان قائدی برای آنجا میفرستاد قائد هم خلیفه وخلیفه هم شیخ راتعیین میکرد .

شیوخ هم مقدم انتخاب میکردند و بدین قسم اوامرسلطان دراین دهات اجراء میشد. درمیان راه جلگه ودره دهات دیگری بود که ازخوداستقلالی داشتند وتوسط شورای محلی بنام آیت اربعین کارهای خود را برگذارمیکردند . درعین حال مردی را بنام شیخ برای مدت یکسال یابیشترانتخاب میکردند که باج مختصری جمع کند و بقاود یا نماینده سلطان بدهد .

درمیان دره‌های عمیق و کوههای مرتفع جمهوری مستقل بربرتشکیل یافته بود

۱ــ این قسمت ازکتاب موسوم ببربر ومخزن درجنوب مراکش تألیف ربرت مونتاین چاپ پاریس ۱۹۳۰ اقتباس شده است . (مؤلف)

بعضی ازاین جمهوری‌ها حتی بعدازحمله فرانسویان نیز تامدتی باقی‌ماند. اما دیری نپائید زیرا دوعامل مؤثرموجب انقراض این جمهوری‌ها شد اول کالاهای اروپائی که بازار کالا-های داخلی را شکست داد باین قسم که زارع مقدار بیشتری ازمحصول خودرا میداد تا پارچه ای بخرد و یا اسباب وافزاری تهیه کند و درنتیجه وضع اقتصادی متزلزل شد و نیازمندی بتجارت خارجی احساس گردید. عامل دیگر تزلزل وضع سیاسی دربارعثمانی بود باین قسم که سلاطین عثمانی ویا ولیعهدها برای‌حفظ مقام خود رؤسای بربررا اغواء میکردند وازصحرا و کوهستان بمراکش میبردند ودرآنجا بفرمان سلطان قائد میشدند وبا اسلحه های تازه بایل خود برمیگشتند، باقبایل خود جنگ میکردند، شورا ها را برهم میزدند و مقدم وشیخ وخلیفه مثل مأمورین سلطان تعیین مینمودند.

این‌نوع قائدها معمولا ازسه خانواده بزرگ مراکشی درآمده‌اند که عبارتند از غلاوی- غوندافی- متوغی که ازمشرق تا مغرب اطلس میزیسته‌اند. (حاجی تهامی‌پاشای نیرومند سابق مراکش سرخاندان آن غلاویها و نسل سوم یکی ازآن قائدها بود). این‌سه آریستوکرات بزرگ چنان کوهستانی ها رادرهم کوفتند که فقط پیرمردان سیستم قدیم حکومت کوهستانی را بخاطرمیآورند. هر یك از این سه قائد سنگرها و قلعه هائی دارند که ازنظرسوق‌الجیشی درمحل مناسبی ساخته شده ازآنجمله قلعه تلوت که ازآن غلاویان‌میباشد این‌قلعه‌ها چند دستگاه‌است ودیوارهای بلندی دارد وداخل آن حیاط‌های متعدد است. انبارهای غله که بعنوان باج از کشاورزان گرفته‌میشود دراین قلعه‌ها میباشد زندان راهزنان ودزدان نیزدراین محل است.یهودیان کوهستانی برده فروشان ومهمانان (ازآنجمله خودمن درسال ۱۹۲۷) درسالون پذیرائی‌قلعه شام وناهارمیخورند.

واگذاری‌قدرت ونمایندگی باین سه‌قائدیکی ازراه‌های فرمانروائی بیزحمت‌بود اینها آرتش‌خصوصی دراختیاردارند، اینهامیتوانند سلطان بسازند ویا سلطان‌بردارند وضع‌اینها نسبت بحکومت فرانسه مثل همان وضع افسانه‌آمیز راجه های هند نسبت بدولت بریتانیا بود. رابرت مونتاین با یك نوع احساسات میگوید که افسران محلی توانستند پیش از حمله وهجوم متوغی عیدالتتان را تصرف کنند.

فرمانروائی توسط نمایندگان و واگذاری قدرت بدست آنان گرچه در مراکش تازه بود اما درآسیای غربی از قدیم معمول بوده ساسانیان و رومیان عربهای نبطی را بهمین وسیله کنترل میکردند شاه ایران نیز موقعی که بختیاری ها قدرت داشتند بهمین ترتیب برآنان‌حکومت میکرد. ایلات‌ایران‌برای‌اینکه‌بتوانند بدون‌زحمت‌به‌ییلاق‌وقشلاق

بروند ناچار با هم متحد میشوند ولی ایلات شلوح بچنین اتحادی احتیاج ندارند حال نظر فرانسویان دراین باره چه بود معلوم نیست .

اکنون خواننده میتواند با من بریف بیاید. من درسال ۱۹۲۶ برای اولین دفعه بریف وارد شدم در آنموقع عبدالکریم تسلیم شده بود . درمیان راه موقعی که از میان قبیله غزنایه میگذشتم سگ ما ناله میکرد وزوزه میکشید وبزودی سقط شد این سگ را زهر داده بودند ومنظورشان آن بود که ابتدا زهررا درحیوان امتحان کنند بعد بانسان بدهند. ریفی‌ها باین آزمایش‌های علمی عادت دارند موقعی یکی ازهمین سلحشوران ریفی مردی را که مبتلا باستسقاء مغزبود تیرزد البته این عمل برای دشمنی نبود بلکه میخواست بداند توی مغز آنمرد چی است بالاخره لاشهٔ آنمرد را بمسجد آوردند مغزش را شکافتند انگشت فرو بردند و بدهان گذارده گفتند جز آب شور چیزی در آن نیست سپس دنبال جنگجوئی خود رفتند .

دهی که اینواقعه در آن اتفاق افتاد درسال ۱۹۲۶ فقط سیزده خانه داشت ومیتوان گفت که ده نبود. دراین دهکده یك جوی آب از کوهستان جاری میشد که نامش آب ای‌هرشون بود مردم ده دوطرف این جوی اقامت داشتند جوی مزبور برود بزرگ بایو می‌پیوست رود بایو ازمیان صخره و گردنه دیوارداری بشدت وسرعت جاری بود اگر از بالا باین نواحی نظر بیندازیم خواهیم دید که دهات بیشتر دراراضی مسطح قرار گرفته وهرچه پائین‌تر میروند ده کمتر میشود ومردمان بالادست بیشتر از آب استفاده میبرند ومزارع خود را سیرآب میسازند .

اگر بدقت نظر کنیم خواهیم دید یکی ازعمارات مسجد است. این مسجد مناره ندارد ولی بیرق سفیدی که برفراز آن نصب شده همینقسم گچ کاری اطراف و بیرون این نظر را تائید میکند .

داستان سرایان ده میگویند که یکی از نیاکان آنان بنام عبدالمؤمن روزی موقع عصر با زنش و گاوش و سگش بطرف آب ای هرشون میرفتند آفتاب نزدیك غروب بود ناگاه عبدالمؤمن مسجد نوسازی در این محل که مسجد فعلی هست ملاحظه کرد کفش‌های پوست درخت را که برای عبور ازروی سنگهای تیزدرپا داشت بیرون آورد توی مسجد رفت نماز خواند سپس خودش وپسرانش ازدره سنگ آوردند ایوان ساختند درخت کاشتند واین ده آباد پدید آمد .

دوازده خانه دراین ده هست' ده مرد، سیزده زن، نوزده پسروپانزده دختر دراین

خانه ها زندگی میکنند . سه مرد آنها دو زن دارد واین نیزعجیب نیست زیرا ازنه پدر شش‌پدر بضرب گلوله ازپا درآمدند. همین قسم برادران آنها کشته شدند وباید بیوه ها و یتیمان آنان باین‌نحو اداره شوند.دراین‌ده علاوه بر پنجاه وهفت‌انسان، ده گاو، یك گوساله پانزده گوسفند، هشتاد بز،یك الاغ ، دوقاطر وشانزده سگ هم بود که مجموع حیوانات ۱۲۵ میشد . ازمردان ده شش نفرشان مالك بزها یکنفرشان مالك گوسفند ها و سه نفر هیچ نداشتند ولی‌هرمردی یك گاو داشت چون همه‌آنها شیر میخواستند .

۹۲۳ درخت بارور درآنجا بودکه بهر خانواده ۹۲ درخت و بهرنفر بیش از۱۶ درخت میرسد درخت هاازاینقرار بودبادام ۵۲۵ انجیر۲۷۲ زیتون ۷۱ انار۳۳زردآلو ۱۶ دو درخت گردو ودو درخت پرتقال ودو درخت لیمو- هرمردی لااقل چهار درخت بادام پانزده درخت انجیروسه زیتون مالك بود . روغن زیتون بجای چربی بکار میرود بادام وانجیرخشك هم درزمستان بجای غذا مصرف میشوددرخت های دیگرهم میوه‌هائی میدهد ولی مردم ریف آنقدرها بآن احتیاج ندارند .

دراین دره های مرتفع درخت کاری خیلی مهم است اهالی درخت ها را بدقت پیوند میزنند آب میدهند بارورمیکنند وآنقدر که بدرخت‌کاری توجه دارند بمزرعه اهمیت نمیدهند و فقط سالی‌چهار هفته زمین را شخم میزنند چون بیش‌از این زمین زراعتی ندارند و این‌کار شخم زدن درظرف بیست تا چهل وپنج روز توسط ده مرد انجام‌مییابد. عده‌ای که‌زمین کم دارندبرای دیگران‌شخم‌میزنند وپنج‌یك از آنها میگیرند ولی اگر کسی درجالیز کار کند یك چهارم میبرد و اگر درباغ و درخت‌کاری باشد یك سوم میوه را دریافت میدارد پادرختی که ازباد میفتند مال‌فقیران وزنان و کودکان‌است .

درخت های بی‌باراز‌مدتهاقبل قطع‌شده وبجای‌آن‌زیتون و گردو کاشته‌اند معذلك تك وتوك کاج وچناردربالاها دیده میشودپائین بوستانهای درخت،چراگاه‌بزان وپائین‌تر ازآن تاکستان است . موقع پائیز اهل ده انگورها را می‌چینند کشمش درست میکنند وبا انجیروگردو میخورند. بالای دره‌دومؤسسه‌عمومی‌است‌یکی‌آسیاب آبی باتوربین که اکنون بنوادهٔ مؤسس تعلق دارد ودیگر دستگاه روغن گیری که همهٔ‌اهل‌ده ازآن‌استفاده میبرند.ده‌دیگری‌در این‌نزدیکی‌هست که مردمان‌مقدس‌درآنجااقامت‌دارندوهیچگاه‌جنگ نمیکنند.دستگاه روغن گیری نزدیك‌همین‌ده‌است بزرگان ده‌مقدس علاوه‌براداره‌ٔ کارخانه روغن گیری هرجمعه امام جماعت مسجد میشوند وتمام مردان بالغ دهات اطراف برای ادای فریضه جمعه پشت سرآنها نماز میخوانند .

دونسل قبل اولاد عبدالمؤمن را از ده راندند اما بعضی از آنان بر گشتند داستان رفتن و آمدن آنان طولانی است وبهتر اینکه خلاصه شود : (۱)

دریك شب سرد زمستان عمروسرطاس اشتباهاً همسایه‌ای را تیرزد. عبدالمؤمن همسایگانی داشت که آنها را بنی‌تدموت میگفتند اینان هنوز هستند و۲٦خانواده‌میشوند تدموت جدهٔ آنان یکی‌ازدختران عبدالمؤمن بوده است اولادعبدالمؤمن‌بوسیله‌مواصلت با یك قبیله نیرومندی بنام بنی‌عریقل متحد شده بودند (عبدالکریم قهرمان مشهور جهان که هنوز زنده است از آن خاندان میباشد) بنی‌عریقل آنموقع در زحمت بودند و قبایل اطراف آنانرا اذیت میکردند بنی‌عریقل شخصی را بایك بزبرای استمداد روانه کردند این شخص‌بمحض ورود بزرا درمسجد سربریدبقسمی که خون بزبه چهارچوب درمسجد پاشیده شد واین‌کار علامت خطربزرگی بود که بنی‌عریقل را تهدید میکرداز آنرو اولاد عبدالمؤمن وقبیله بنی تدموت بکمك بنی‌عریقل شتافتند .

با رسیدن اینان دشمن‌ها عقب رفتند ومحاصره‌برطرف شد اما جنگ و کشمکش پایان نپذیرفت یکی از افراد بنی‌تدموت ازنورمهتاب استفاده کرده از سنگر بیرون‌آمد و چنانکه گفته شدعمروسرطاس‌اورا تیرزدو کشت ودرنتیجه جنگ مغلوبه شدوچهاردسته موافق و مخالف بنای تیراندازی گذاشتند بدون اینکه معلوم باشد بچه کس و کجا تیر میاندازند ـ دراین موقع سی‌علی (سیدعلی)معلم ده که مورد احترام طرفین بود برای خاتمه دادن باین کشمکش از میان گروه عبدالمؤمن درآمد وبطرف بنی تدموت که در چندین متری قرار داشتند روانه شد . بنی تدموت خشمناك اورا هم تیرزدند ولذامجدد تیراندازی طرفین تا صبح ادامه یافت موقع طلوع آفتاب طرفین دست از جنگ برداشته واجساد کشته های خود راهمراه بردند. بنی‌عریقل که مسبب‌این نزاع شده بودند ازترس دشمنان بخانه خود برنگشتند وهمراه اولاد عبدالمؤمن که عده آنان زیاد تربود عزیمت کردند اولاد عبدالمؤمن هم ازمصاحبت آنان خشنود شدند .

جنگجویان قبیله پس ازدفن کشتگان زیردرختان زیتون یك‌شورای پنجاه‌نفری تشکیل دادند اعضای این‌شوری‌اعضای عشت اربعین ویا نمایندگان‌همه دهات دورونزدیك بودند وباعجله دراین شوری‌حضوریافتند تا ازتوسعه نزاع جلوگیری کنند (درعین حال خوشوقت بودند که‌جریمه‌ای جمع میکنندو گوشت‌سیری‌میخورند) گرداننده شوری‌معلم

۱ـ کلارنتون اسکن این داستان را بعنوان گوشت گاو وحشی در نیویورك بسال ۱۹۳۲ منتشر کرد.(مؤلف)

محمدمتمول‌ترین ومحترمترین فرد قبیله عبدالمؤمن بـود آمدن او بشوری سبب شد که دشمنانش دراقلیت قرار گرفتند آنها اینرا فوراً درك کردند .

این مسلم بود که بنی تدموت مهاجم وخطاکار بشمار میآمدند شوری رأی داد که طرفین بایدپول خون بدهند ولی مبلغ پرداختی تدموت بایدزیادتر باشد. هردوطرف باید بشوری جریمه بدهند که وقت آنهارا گرفته است بنی تدموت تقاضا کردند که عریقل بایدبروند. حاجی بکیش امقارده مجاور (این حاجی درجنگ برضد اسپانی رقیب عبدالکریم شد اما شکست خورد) ازبنی تدموت طرفداری کردوشوری رابطرف خودجلب نموداما عبدالمؤمن اعتراض کرده گفتند اقوام ماصدمه زیاد دیده‌اند خانه‌هایشان آتش گرفته ودرخت‌هایشان قطع‌شده واگربمنزل خود برگردند از گرسنگی تلف میشوند وممکن است دربین راه آنهارابکشند.

شوری بدون اخذنتیجه وبدون دریافت غرامت برهم خورد بکیش وسایرین درصدد تشکیل شورای مهمتری برآمدند که مرکب از نمایندگان پنج اتحادیه قبایل مختلف وسکنه چندین دره باشد وسه طبقه مهم در آن شوری وارد شود. مهمانان اولادعبدالمؤمن جزء قبایل مهم بودند واحتمال میرفت برای دفاع از آنان دایره کشمکش توسعه پیدا کند دراین میان عیدالکبیرنزدیك شد وهمانطور که مسیحیان برای عید میلادمسیح تدارك می بینندمردم قبایل هم بفکر عیدافتادندهمان اوقات معلم بنی تدموت بادوبز وبدون اسلحه وبادومرد غیرمسلح بآنجا آمد وهمینکه نزدیك خانه معلم محمدرسید اظهارداشت که برای متارکه آمده است وباید اولاد عبدالمؤمن بمسجدبیایند وقسم بخورند . پس ازمذاکرات طولانی معلم محمد راضی شد وبا دوپسرش بیرون آمد بنی تدموت که وحشت‌زده بودند بیشتر مضطرب شدند و ابتدا عمروسرطاس راتیرزدند آنگاه معلم دونفراز تدموت راکشت وسپس خود کشته شدیکی ازپسران حاجی محمد زخمی شد وفرار کرد ولغزان لغزان خودرا بکوه رسانید و پشت سنگی پنهان شد روزدیگر که تدموت بالباسهای نواز خانه بیرون آمده وبمسجدمیرفتند پسر حاجی محمد دونفرازتدموتها راکشت وهمینکه فشنگهایش تمام شدبگریه افتاد .

بنی تدموت هم بکسان بکیش حمله کردند وخونریزی بسیاری اتفاق افتادتا آنجا که مردم تپه‌ها ودره‌ها مثل لاشخوار برسر کشته‌ها جمع شدندوشوری تشکیل دادند، صحبتهای خشونت آمیزی رد وبدل گشت وبالاخره تصمیم گرفته شداولاد عبدالمؤمن که درموقع عید قربان آدم کشته‌اند ومرتکب خطای بزرگ گشته اند باید تبعیدشوند از آنرو بقیه مردانی که زنده مانده‌بودند باچندزن وچند گاولاغرازده بیرون آمدند وپشت سربخانه‌های خود که دود از آن برمیخاست نظرمیانداختند. البته موقعی دیگرباز گشتند اما آن داستانی دیگری

داردولی تامدتی دریکی ازدهات خارج فاس باسایر ریفی‌های تبعیدشده زندگی میکردند وباغبان باغهای زیتون عربهای متمول بودند درضمن برای روزانتقام نقشه میکشیدند البته همه آنها برنگشتند وهنوزهم عده‌ای ازاولادآنان نزدیك باب قیسای فاس دیده میشوند که چشمانی آبی وعمامه ای زرد دارند.

این داستان واقعی طرزحکومت ریفی‌هارا بیان میکند باین معنی که واحداجتماع مافوق خانواده ده نیست بلکه قبیله است که بواسطهٔ تقسیم آب بطور پراکنده اینطرف و آنطرف کنارمزرعه‌ها وجویبارها منزل کرده‌اند وهرتیره آنان یك معلمی دارد که خواندن ونوشتن میداند وعملیات آنان را ثبت میکند اتفاقاً بسیاری ازریفی‌ها مثل معلم خواندن و نوشتن میدانند زبان آنان بربری است ولی بعربی کلاسیك مینویسند و عربی خطی آنان خیلی عالیترازعربی لفظی اهل مراکش است که مردم بربرآنرا نمیفهمند. هردهکده یك آهنگرویك سیاه پوست دارد که مرکزآنان درتارقوئیست که اسلحه خانه قبیله عبدالکریم میباشد.درهردهکده نزدیك مسجدقبریك شخص مقدسی است که زیارتگاه مردم بخصوص زنان میباشد درقبیله بنی عمارت وتارقوئیست چندین خانواده مرابطین درخانه‌های سبزی که اسپانیولیهای لامذهب ساخته‌اند اقامت دارند.

دهکده شوری نمیخواهد چون همه اهل ده باهم قوم وخویش هستند صف ودسته بندی هم درده وجود نداردو کمتراتفاق میافتد که سکنه یك ده ازسی چهل نفرتجاوز کند.شاگردان مکتب درمسجد مینشینند وبرای خود بازی عشت اربعین یادولت وحکومت محلی ترتیب میدهند واگراختلافی روی بدهد بزرگترها آنانرا وادار به حکمیت میکنند واختلاف همان بچه ها باپنج شش تخم مرغ ویا چند قرص نان بعنوان غرامت مرتفع میگردد بچه ها با این نوع مشغولیات وازبر کردن بعضی مقررات خود رابرای کارهای آماده میسازند.

همینکه جمعه بازاردرمحلی تشکیل میابد عقلای قبیله‌ها زیرسایه درخت یاتوی اطاق درمجاورت بازارجلوس میکنندوچائی میخورند ومنتظرند که اگراختلافی رخ بدهد مرتفع سازند وهرگاه اختلاف مانند اختلاف تدموت واولاد عبدالمؤمن روی بدهدشورای بزرگتری تشکیل میابد.

اعضای شوری ازطرف اهل دعواپذیرائی میشوندوبهمین لحاظ اصحاب دعوامیکوشند هرچه زودترغرامت را بپردازند و از پذیرائی راحت شوند.غرامت بشوری تقدیم میشود شوری قسمتی ازآنرا برمیدارد وبقیه‌را تقسیم میکند،پول خون بورثه مقتول ویاشخص مجروح تسلیم میشودواگراین شوری نتواندقضیه‌را خاتمه بدهدشورای سیاسی مهم دیگری

تشکیل میابد واین شوری راپنجم مینامند. بعضی از قبیله‌ها فقط یك شورای پنجم دارندولی غزنایه وبنی عریقل هر کدام پنج پنجم دارند اگر شورای پنجم هم کاری نتواند در آنصورت همه پنجمها جمع میشوند اگر باز هم قضیه حل نشود از قبایل دیگر نمایندگانی میآیندومداخله میکنند خلاصه اینکه هر قدر کشمکش طولانی بشود عده اعضای شوری وجلسات آن زیادتر خواهد شد.

اما باید متوجه بود که مداخله سایر قبایل در امور یکدیگر فقط در مواقع بسیار مهم رخ میدهد این طرز حکومت بسیار عمق دارد سیستم فئودالیته مردم را پائین میآورد وترس مداخله دیگران فئودالها را گوشه گیرومحدود میسازد در نتیجه اشخاص ناراحت وشورشی باید بروند اما اگر قوه خارجی ریف را تهدید کند ناچار همه باهم متحدمیشوند وسران هر تیره وقبیله دیگران را باتحاد واتفاق ترغیب میکنند و هر قدر خطر شدید باشد وحدت قویتر خواهد بود وباینطریق عبدالکریم که توسط اسپانیولیها تربیت شده بود تمام مردم ریف را متحد ساخت ودر دو جنگ ۱۹۲۱ و ۱۹۲۴ اسپانی را مغلوب ساخت واما چون فرانسویان هواپیما وتانگ بکار می‌بردند فقط می توانست آنها را در خلیج متوقف کند. هیچ سلطانی نتوانسته مردم این سرزمین سر کش تاریخی را مطیع سازد البته آنقدر که مردم این نواحی اهمیت دارند کوه‌های آنان مهم نیست.

مردم ریف سلحشور کاملی هستند آنها اسپانی را برای فرانکو فتح کردند چون فرانکو وعده آزادی بآنها داده بود ودر صحرای زرد قطاما این عهد وپیمان بسته شد. یکی از آنان یعنی زندان‌بان عبدالکریم بمن گفت که کثافت را روی نان گذارده وبخورد مسیحیان دادم ولی اینکار نسبت بفجایعی که مسیحیان درباره مسلمانان انجام دادند چیز مهمی نیست حقیقتاً من از خواننده خود شرم دارم که آن مطالب را روی کاغذ بیاورم. همینقدر میگویم که مردم ریف کسی را زنده بگور نکردند وزنان آنها اسیران را قطعه قطعه ننمودند. من چون اخیراً چندین بار بسرزمین پاتها رفته‌ام (البته هر بار خیلی کم توقف کرده‌ام) نمیتوانم آنچه را که درباره آنها گفته شده کاملا قبول کنم اما این را میگویم مادام که خلاف آن ثابت نشده عقیده من همان است که این افسانه‌ها از یك منبع داستان سرائی خارج شده است.

از ذکر نام پات‌ها اختلاف آنان باریفی‌ها بیاد میآید. ریفی‌ها در سرزمین پر آب تر وحاصل‌خیزتر زندگی میکنند واگرچه ریفی‌ها مسلمانان خوبی هستند اما تعصب بخرج نمیدهند آنها روزه میگیرند وپاره اعیاد اسلامی و اعیاد قومی خودرا محفوظ میدارند. پیرمردان دخانیات استعمال نمیکنند حتی چائی نمیخورند. یهودیان را در نواحی ساحلی

(بادیس ـ ملیلا) محدود کرده‌اند مسیحیان را اصلا راه نمیدهند فقط عبدالکریم اجازه داد گردون کانینك ووین‌سنت شیهان وچند مسیحی‌دیگربریف بروند بدون اینکه از آنان تقاضا کند مسلمان بشوند.میگویند پات ها متعصب هستند اما این‌هم ممکن‌است یکی از جریانات مذهبی باشد .

پات ها هم به قبیله وعشیره وتیره و خانواده تقسیم میشوند (۱) و هریکی ازاین قسمت هارئیسی دارد که درجر گه یاشورای ایل نماینده آن قسمت است این شوری‌هم مانند شورای عربهابرای حل‌اختلافات است اختلافات مربوط بآبیاری و گله‌داری‌توسط جر گه مرتفع میشود اماقتل‌وزناوامثال آن باید درشورای بزر گ که مرکب ازخوانین است تسویه گردد. خان هم‌مثل‌امین‌قبیله واسطه صلح‌است. قاتل‌معمولا از قلمروایل‌خارج میشود نمایندهٔ جرگه ویامصلح قبیله ازمیان اشخاص صلحجوی بیطرف انتخاب میشود وحتی‌الامکان میکوشد که غائله رابا‌غرامت و صلح مرتفع کند و همینکه در کوشش خود موفق‌گردد قاتل بارضایت ورثه مقتول برمیگردد .

گاه هم ورثه راضی نمیشوند وقاتل‌یاکسان او را میکشند سپس تمام قبیله درهم میریزد وجنگ وخونریزی توسعه پیدامیکندآنگاه مانند ریف‌وجرگه شوری‌پشت‌سرهم تشکیل میبابد قبیله خانه شورشیان را آتش میزنند و آنها را میرانند . آری وضع سلحشوران اینطرف وآنطرف خاورمیانه (پات ها ریفی‌ها) چنین است که باتفنگ های لوله دراز وخنجرهای کج دراین نواحی اقامت دارند .

این فصل راجع بروابط دولت ها با ایلات ومردم سرزمین سرکش آغاز شد ولذا باید ابتداء ازوضع خود ایلات صحبت بداریم کـه چه میکنند. ازنظر اجتماعی‌واقتصادی چهارنوع ایلات وجود دارند: اول‌ایلاتی که زارع دائمی‌هستند ـ دوم‌شترچرانان ـ سوم گله داران ـ چهارم کسانی که‌اسب تربیت میکنند . درسابق ازروی بی‌اطلاعی شایع شده بود که زارع مثلا گله چران دلیرنیست درصورتی که مردم ریف و مـردم پات بهترین زارع وبهترین جنگجو میباشند باید دانست که‌آنچه موجب دلیری وسلحشوری میشود زراعت ویاگله چرانی‌نیست بلکه اتکاء بسازمانهای کامل چه دولتی‌وچه ایلاتی میباشد .

از نظر سیاسی میتوان گفت کـه همه این ایلات دارای یك سازمان هستند باین

۱ـ بکتاب هورهاگر راجع بایالات شمال غربی هند (هیدلبرگ ۱۹۴۳) وکتاب الفیتسن راجع بکابل وتوابع آن (لندن ۱۸۲۵) وکتاب کولین داویس موسوم به‌مسئله سرحد شمال‌غربی هند ۱۹۰۸ ـ ۱۸۹۰ مراجعه شود . (مؤلف)

معنی که از خانواده خاندان و تیره وقبیله وایل و عشیره درست میشود و سپس اتحادیه بمیان میآید. درمیان این سازمان‌ها تیره وقبیله محکم‌ترازسایرسازمانهاست زیرا اتحاد آنان‌برای انتقام وبرای‌سربلندی یکدیگر تاپای جان میاید ولی‌سایرسازمانها اسکلتی‌است که درموقع لزوم از آن استفاده میشود.

ازطرف دیگر ایلات بدودسته تقسیم میشوند اول ایلاتی مانند عرب و کرد وبلوچ وبختیاری وقشقائی که توسط یك خان مطلق‌العنان اداره میشوند دوم ایلات بربروپات که همه کارهایشان بوسیله شوری انجام میبابد و اگرهم درمواقع بحرانی بفرمانده کل احتیاج بیابند آنرا خود انتخاب میکنند.

حال اختلاف مزبور را اینطور تشریح میکنیم که وقتی تقسیم کارافزایش یافت نظارت‌هم افزایش می‌یابد و البته یك کدخدا زودتر ومؤثرتر ازشوری میتواند درکارها نظارت کند و ایلاتی که با آن طرز دموکراسی خود را اداره میکنند مثل آن ایلات دیگرزیاد نیستند تقسیمات کارآنان تنوع‌ندارد خلاصه‌اینکه اجتماع‌آنها محدودمیباشد.

این موضوع چیزدیگری را بیاد میآوردو‌آن اینکه غالب ایلات زارع پراکنده خاورمیانه درنقاط نهائی مانند افغانستان ومراکش واقع شده‌اند وزندگانی‌آنان ساده تر ازسایرایلات خاورمیانه میباشد ودلیلش آن‌است که تمدن خاورمیانه ازعراق ومصرآغاز شد وتقسیمات کارازاین‌دومملکت شروع گردید وهرناحیه‌ای که به‌این دومرکزنزدیکتر بود چه شهری و چه ایلاتی زندگانی پیچیده مشابهی پیدا کرد و هرقدر که از این دو مرکز دورتر شد زندگانیش ساده ترشد مانند قالی های بافت شهر و قالیهای بافت دهات وایلات که هرقدرایل وده ازشهردورتر برود طرح ونقشه‌آن قالی‌ساده‌ترمیشود وعکسش هم درست‌است پس دانستیم که علت دموکراسی بودن این‌ایلات دوردست زندگانی ساده آنها میباشد و علت سادگی زندگی آنان دور بودن از مراکز تمدن قدیمی‌خاورمیانه.

(این نکته هم جالب است که سازمان ملل متحد در این ایام برای رفع منازعات میان همسایگان همان رویه را اتخاذ کرده که ایلات ازقدیم معمول میداشته اند).

روابط ایلات باحکومت های مرکزی تابعه تا حدی معلوم شد، خلاصه اینکه سازمان‌داخلی‌هرایلی‌وابسته بروابط خارجی‌آن‌ایل‌میباشد،ایلات‌هم مثل‌همه‌حکومت‌های جهان ممکن است با دو بحران مواجه شوند یا از داخل ویا از خارج بهرحال روابط حکومت‌های مرکزی وایلات‌همیشه یکنوع موازنه‌ای‌است که بطورتعادل‌برقرارمیماند البته مقصود این نیست که همه پادشاهان وسلاطین ازاین موازنه باخبربودند وبرای‌حفظ

آنان میکوشیدند بلکه مقصود آن است که موازنه بطورطبیعی برقرارمانده است در عین حال بعضی‌ازپادشاهان وسلاطین عاقل مانند کورش وشاه عباس اهمیت این موازنه را میدانستند وخلاصه اینکه موازنه خود بخود کارمیکرده است گاه هم این موازنه برهم میخورده. سلاطین مقتدر برایلات مسلط میشدند ویا ایلات بشهرها میتاختند وپادشاهان را بر کنار میکردند اما بزودی موازنه دیرین برقرار میشد.

رابطه حکومت های مرکزی و ایلات گاه هم تحت تأثیر عوامل مختلف قرار میگرفت وازحال عادی بیرون میآمد مثلا پادشاهان ایران ایلات کرد را اززاگرس کوچ میدادند ودردامنه البرزمتفرق میکردند ویا اینکه ایلات مراکش سلطان مراکش را پیشوای روحانی‌خودمیدانستند ودربعضی‌موارد بطوررسمی‌ایلات خودرا مطیع‌حکومت مرکزی میشناختند. مثلا در ایران ایلخان های بختیاری را شاه معین میکند وسلطان مراکش‌برؤسای ایلات لقب میدهد. درخاورمیانه رسم است که ایلات‌آزادانه (بشرطی که مسلمان‌باشند) بشهربیایند وخرید وفروش کنند واین‌درصورتی‌بود که‌حکومت مرکزی او را یاغی‌معرفی نکرده بود همین قسم درخاورمیانه رسم است که سلاطین وشاهان‌برای استحکام روابط خود بایلات دخترمیدهند وازآنها دخترمیگیرند ودرعین حال این رسم هم معمول است که حکومت مرکزی‌اشخاص‌را بعنوان گروگان درپای تخت نگاهدارد.

درتمام ممالك خاورمیانه آثارتمدن غرب بیش ازهرچیز در روابط میان ایلات و حکومت ها مؤثر واقع شده است و در واقع تمدن غرب کمك زیادی به توسعه نفوذ حکومت های مرکزی کرده است؛ اتومبیل وهواپیما جای شتررا گرفته است، دیگرشتر اهمیت سابق راندارد، کوه های مرتفع مثل جلگه‌ها هدف بمباران میشود .ازطرف‌دیگر تفنگ های قاچاق دردست ایلات خیلی مؤثرتر ازتفنگهای دردست سرباز وظیفه دهاتی است که فقط چند روزی درسربازخانه تیراندازی آموخته است . وسایل ارتباط تمدن غرب سبب شده که ایلات هم برای کسب علوم کوشش کنند وجلوبروند گرچه بسیاری از رؤسای ایلات این‌حرف را قبول دارند ومعتقدند که باید بهمان رسم قدیم باقی‌مانند واز دشمن دیرین یعنی دولت‌دوری کرد ودرعین حال‌نباید دولت را بدوستان جدید فروخت.

دولت های استعماری اروپا برای این مسائل‌ایلاتی‌خاورمیانه اهمیت زیادی قائل بودند انگلیس‌ها درپاکستان وممالك عربی تحت نفوذ خودشان میکوشیدند ایلات را بهمان وضع خودشان نگاهدارند، دربارهٔ پات ها نیزچنان رفتارمیکردند که اگرایل پات

تا حدود معین دوراند (۱) پیش نیاید و در آن طرف هر شرارتی که میخواهد مرتکب بشود. از نوشته های کارشناسان سیاسی بریتانیا چنین برمیآید که آنان بدویان وپات ها را بسلحشوری می ستایند ودرضمن کارهای داخلی آنها رابخودشان واگذار میکنند چنانکه باحضرموت نیز چنان کردندو آنانراتحت نظر فئودالها رها کردندتا آنجا که خود حضرموتی ها به تنگ آمدند وازانگلیسها خواستند که در کار آنها مداخله کنند ولذا صلح اینگرامس برقرار شد.

فرانسوی ها برعکس معتقد بودند که باید ایلات را مطیع ساخت و تحت اداره حکومت مرکزی در آورد این عقیده پس از فتح الجزایر برای فرانسویان پیدا شد و سپس آنرا درتونس ومراکش بکار بردند. نخستین تماس آنهابا اعراب بود وهمینکه جلوتر آمدند بربرها را نیز بصورت عربها درآوردند وهمینکه بربرها را مفیدتر ازعربها دیدند ازسیاست قبلی عدول کردند بخصوص درموقعی که اختلاف عرب و بربر را به نفع خود تشخیص دادند.

هیچ ملت اروپائی مثل فرانسویان ازنظر اجتماعی دربارهٔ ملل شرقی مطالعه نکرده است، دانشمندانی مانند باست - بل- دووریه - گویو- هانوتو- لائوست- لوتورنو- لتورنوها مونتاین - ریکارد- تراس (که بتألیف این کتاب مساعدت کرده اند) مطالعاتی دربارهٔ اوضاع خاورمیانه انجام دادند ودرنتیجه مطالعات آنان بود که فرانسویان آن همه موفق شدند و اگر افسران اداری فرانسویان بیش از آن بتذکرات دانشمندان مزبور توجه میداشتند البته موفقیت فرانسویان خیلی بیش ازاینها میشد ولی درهرحال هم فرانسویان وهم انگلیسها خواه وناخواه ازمیدان میروند ومعلوم نیست سیاست کدامشان بهتر بوده است؟

هم انگلیسها وهم فرانسوی ها سرزمینهای سرکش را درتحت حمایت خود محفوظ میداشتند ومعتقد بودند که دردست داشتن این ایلات سرکش برای رام کردن پادشاهان و سلاطین وبرای حفظ منافع آنان لازم است ولی حالا که این حمایت انگلیس وفرانسه ازمیان رفته و یا در حال رفتن است معلوم نیست که بعد چه خواهد شد. و آنچه بنظر میرسد موفقیت پادشاهان وسلاطین درقسمت ارتباط با ایلات بیش از هرچیز موکول بموفقیت آنان درجهان آینده است.

---

۱ - Durand

۱۷

کشتی و کاروان

خواننده‌ای که مسافرت را دوست‌دارد ممکن‌است بپرسد چرا داستان حمل ونقل راتا اینجاعقب‌انداختیم؟ جواب این‌است که حمل‌ونقل ومسافرت مربوط باشخاص‌واماکن است که‌ما بایدقبلاآنرا معرفی کنیم وبعدبحرکت‌دربیاوریم. سنیان- شیعیان -نسطوریان ارمنیها - یهودیها- قبطی‌ها-خواجه‌های سیاه وسفید-پاشاهائی که‌دوتوق دم‌اسب دارند- آقایان کرد- شیوخ بدوی- سادات با لباس‌های سفید - تجارفاس که بابارلیره ازمنچستر بر میگردند - اجساد مؤمنین که برای دفن بکربلاء میبرند همه اینها باید از دریا ، از خشکی، ازصحراهای سوزان‌واز کوه‌های پربرف بگذرند همه آنهادراطراف کشتی جمع شده‌اند،همه آنها دربرابرقطارشتران‌ایستاده‌اند،ژاندارم های مسلح برای محافظت کاروان آماده‌اند الان باآنهاحرکت میکنیم .

نسبتاًمسافرین دریاکم‌است. ازمدتی پیش مسلمانان ازراه مدیترانه میان مسیحیها میآمدند ودراوقیانوس‌اطلس کشتی‌های (سالی) آنها حرکت میکرد وباپاروراه میافتاد اما در اوقیاس هند وخلیج فارس و دریای قرمزوآبهای رودخانه های عراق و مصر کشتی‌ها بیشتربادبان داشت. بطور استثناء درجنگ دوم بین‌المللی دوهزار کشتی بادبانی (دهو) از نوع‌قدیم برای بازرگانی درمدیترانه‌اسم‌نویسی کردند این نوع کشتیها هم‌اکنون دربندر عدن - بصره‌فراوان‌است ودربوشهر وبندرعباس‌ومکلاوحدیده وبنادردیگرافریقای‌شرقی ازمساواتازنگبارنیزیافت میشود امابهترین محل برای مطالعه این موضوع کویت است زیراکویت‌مرکز کشتی‌سازی‌وتجارت خلیج‌فارس‌بوده‌وخلیج فارس‌هم موطن‌دریانوردان

وبویژه فینیقیان ومهم‌ترین مرکز کشتیرانی مسلمانان بوده است . (۱)

در کویت بار گیری کمتر میشود وبیش ازبارمردان در یانورد حمل میکند تا بجای دیگر بروند وباربردارند در کویت کشتی‌هائی که از ۷۵ تا سیصدتن ظرفیت دارد وبطور متوسط صدتن ظرفیت آنهامیشود درسال ۱۹۳۹ بهای هریك از آن کشتیهاسه‌هزاردلاربود .

چوب این کشتی‌ها ازیك نوع چوب جنگلی‌هندی است کشتی‌سازی کویت نقشه معینی ندارد بلکه ازروی کشتی‌های اسلاف ساخته‌میشود کشتی‌های کویت دو نوع است یکی نوع بوم (جغد) ودیگرنوع بغله (قاطر) .

کشتی بوم دو طرفه است ودودکل دارد دکل بزرگ وسط کشتی‌است وبشکل کمان میباشد ودارای دوبادبان عادی ویك بادبان مثلث‌شکل است.بغله‌دکل نوك درازی دارد که بشکل کمان میباشد دارای‌دوبادبان است که‌یکی از آنها جلوتراز وسط کشتی است وبادبان مثلث و دیرك کمانی وسط هم ندارد و قسمت عقب‌آن مربع است . بوم از جیپ ارزانترو ساختن آن آسانتراست وطبعا زیاد ترمیباشد درمقابل بغله بواسطه منبت‌کاری و زیبائی شکل گرانتراست کشتی‌رانی با بوم‌آسانتر ازبغله میباشد هردونوع وسعت دارد واحد وزن این کشتی‌ها تن نیست بلکه بارخرماست ومعمولا هرده بارخرما رایك تن حساب میکنند اتفاقاً ناوی کشتی‌راروی‌بار حساب‌میکند باینقسم که برای هرصدباریك‌نفر ناوی‌برمیدارند.

قسمت جلوی کشتی یعنی جای ناویان محصوراست در آنجا بعضی اشیاء قاچاق و ورختخواب وقالیهای نفیس ایرانی جا میدهند که‌درمواقع‌لازم بفروش برسانند پائین‌تراز آن جای ناخدای کشتی است که در وسط‌آن یك‌خمره آب ویك‌اجاق است اجاق ناخدارا ازگل ساخته‌اندوسقف‌ودیوارهٔ آنرا دراطراف کشتی‌قرارداده‌اند روی میزناخدا قطب‌نماو چندچرخ کهنه (۲)است که از کشتی‌های کهنهٔ اروپائی گرفته‌اند (من‌در کشتیهای موسوم به دهو آنرا دیده ام) .

گرچه عده ناوی را ازروی بار کشتی حساب میکنند اما اندازهٔ کشتی و درنتیجه

۱ـ این مطالب از منابع ذیل اقتباس شده است :
پسران سندباد نیویورك ۱۹۴۰ تألیف آلن ویلیرز ـ منظره کشتی‌های بازرگانی عرب ـ ژورنال خاورمیانه شمارهٔ چهارم اکتبر ۱۹۴۷ ـ کشتیرانی دراوقیانوس هند تألیف جی اچ حورانی پرینستون ۱۹۵۱ . (مؤلف)

۲ـ ویلیرزاز اسبابهای دیگری‌هم سخن‌میگوید که من آنها را درکشتی آن شکلی ندیدم . (مؤلف)

شمارهٔ بادبانها و دکلها هم مدخلیت دارد هر دکلی یك بادبان مثلث دارد که با یك ریسمان محکمی بسته شده است و برای باز کردن و بستن و بالا بردن و پائین آوردن آن چندین دست لازم است و مهمتر از بزرگترین بادبان است، اما بادبان مثلث وسط آنقدرها مهم نیست ویلیرز میگوید در مدت نه ماه در کشتی بوم ظفر الحق فقط یك مرتبه شراع پائین آمد (۱) زیرا بعادت اعراب در موقع برصات حرکت میکردند. اما موقعی که خود من در سال ۱۹۳۳ با کشتی سمبوك (منصور) در کرانه دریای قرمز از عدن بحدیده میرفتم مکرر بالا رفتن و پائین آمدن شراع را میدیدم (۲) در کشتیهای کوچك مسافرین هم در بالا بردن و پائین آوردن شراع کمك میکنند. بادبان این کشتیها بآسانی بالا و پائین نمیآید ولی اگر باد مساعد باشد تند میروند چنانکه ما نیز همانطور موفق شدیم.

کشتی های کوچك دیگر بنام سنبوق و زاروق بیشتر در دریای قرمز حرکت میکنند و البته با کشتی های بوم و بغله فرق زیادی دارند زاروق یك شراع و سنبوق دو شراع دارد، در کشتی سنبوق ناوی وسط کشتی روی باریا چهار پایه مینشیند کورهٔ خوراك پزی در جلوی کشتی است صندوق ناخدا و کوره پهلوی یکدیگر قرار دارد خمره آب هم در همان محل جا گرفته است. کسی که سکان ره در دست دارد بادسته سکان را میگرداند چون چرخی در کار نیست. سر کشتی از چند تیر تشکیل یافته که بیك میلی بسته شده و سر تیر یك قوطی حلبی آویخته اند تا با ریسمان از دریا برای وضو آب بالا بکشند ظاهراً این اختراع برای اشخاص کوچك است زیرا من خواستم با آن امتحان کنم سر کشتی بیك مسافر مسیحی که در سطح نشسته بود تصادم کرد.

پرسنل کشتی عرب بسه دسته تقسیم میشود: اول ناخدا که یك کلمه فارسی است و عربها آنرا استعمال میکنند. (ناخدا مخفف ناوخدا یعنی راننده ناو است که بفارسی کشتی را ناو هم میگویند مترجم). دوم مسافرین، سوم ناویان- ناخدایان معمولا از مردم کویت و از خانواده کشیترانان میباشند اینان مردم خوشبخت و ثروتمندی هستند تجار بآنان پول قرض میدهند ناخداها گرچه پول داشته باشند تجارت نمیکنند فقط بعضی اوقات چوب و طناب و لوازم دیگر

۱ـ البته موقعی که تیر بسر ویلیرز خورد و بیهوش در پائین کشتی افتاد از جریان بالا بردن و پائین آوردن شراع خبر نداشت بکتاب پسران سندباد تألیف ویلیرز مراجعه شود. (مؤلف)

۲ـ بکتاب پرواز در عربستان و مساحی حبشه تألیف مؤلف همین کتاب بوستن ۱۹۳۵ مراجعه شود. (مؤلف)

کشتی میخرند ومیفروشند. جوانان خاندان ناوی‌ها پس از آنکه خواندن ونوشتن آموختند زیردست بزرگترها رو بدریا میروند وناوبانی میآموزند، عمو یا پدریا برادربزرگتر آنها کشتی میرانند وهمینکه معلومات وتجربیات لازم را فراگرفتند دست بسکان میبرند.

گرچه کشتی قطب‌نما ندارد اما ناخدا بیشتر باستاره یا آفتاب حرکت میکند و کمتر از ساحل برکنار میشود وقتی که ناخدا صخره‌ها وشن‌زارها وگدارها را بخوبی میشناسد چه احتیاجی بقطب‌نما دارد. جزرومدر ا از روی ماه ومهتاب تشخیص میدهد واز بحرین تا سرخلیج که زمین پیدا نیست از طناب سیمی راهها استفاده مینماید و ازشن یاصدفی که بالا میآید میفهمد در چه محلی حرکت میکند.

دستهٔ دوم ناوبانها هستند که از اشخاص و طبقات مختلف تشکیل میابند بیشترشان غلامان ویافرزندان غلامان آزاد کرده‌اند بعضی هم ایرانی ویا از اخلاف ایرانیان میباشند(۱) آشپز معمولا سیاه پوست است اینان مردم بیچاره‌ای هستندوزن ندارند و فقط وقتی که بساحل میرسند بازنها دوست میشوند وبقدری بدبخت هستند که بمحض رسیدن بکویت غالب آنها خانه ندارند و درباز ارمیخوابند گاه هم برای صید مروارید میروند و اگر هیچ کاری نیابند حمال میشوند.

صید مروارید درست موقعی است که کشتیها بواسطهٔ برصات نمیتوانند حرکت کنند گاه هم این ناویان ترقی میکنند و درشط العرب کشتی کوچک میرانند ولی همیشه مردم بچشم حقارت بآنان نظر دارند گاه هم ناخدا آنها را بجای خود میگمارد وخود در یکی ازبندرها برای گذرانیدن ماه‌عسل اقامت میکند ناخداها غالبأ در هر بندری یك خانواده جدید تشکیل میدهند.

موقعی که کشتی لنگر بیندازد همه کارهای کشتی باناویان است همینقسم دردریا بالا بردن و پائین آوردن شراع (بادبان) پاروزنی وسایر کارهای پرزحمت با آنهاست بخصوص وقتیکه دریا طوفانی میشود کار آنان سختتر میگردد ووقتیکه دریا آرام باشد و کشتی توقف کند اینان توی قایق‌های کوچك مینشینند و مشغول تنظیف و تعمیر درودیوار کشتی میشوند. یکی از آنها طبال است ودرپارهٔ مواقع شروع بطبل‌زدن میکند وسایرین توی صحنهٔ کشتی صف میکشند ومیرقصند وآواز میخوانند وسپس شروع بکار میکنند همانطور که حفاران هم در بحبوحهٔ کار آواز میخوانند و باستان شناسان عاقل بنقالان وآوازه خوانها پول میدهند تا

---

۱ ــ من در توضیحات خود مربوط بناویان کشتی عدن اشتباهات ویلیرز را ثابت کردم. (مؤلف)

کارگران راسر گرم کنند وبکار وادارند ناخدایان هم سازندگان ونوازندگان بکشتی میآورند تا از ناویان رفع خستگی کنند کار این ناویان از روی ساعت ونوبت نیست واز آنرو همیشه مشغولند .

هرجا کشتی لنگر میاندازد مسافرین بدون تشریفات گمرکی ویا گذرنامه حتی در بنادر مستعمراتی سوار وپیاده میشوند والبته اروپائیان از اینوضع تعجب میکنند مسافرین خوراك خود را همراه میآورند بعضی هم مواد خام همراه دارند وتوی کشتی غذا میپزند مقصد هرجا باشد کرایه فرق نمیکند بعضی از مسافرین توی اتاق میروند ولی بیشترشان در سطح کشتی مینشینند ومیخوابند وچه بسا که عده آنها خیلی زیاد میشود مثلا در کشتی بوم که صد وپنجاه تن ظرفیت دارد و۲۸ ناوی - یك قایق بزرگ - یك کشتی نیمه تمام - یك قایق کوچك و از صد وبیست تاصد وپنجاه مسافر حمل میکند بعضی از اینها تاجرند بعضی دیگر برای کارهای شخصی مسافرت میکنند ویلیرز میگوید موقعی من در کشتی بودم ویك قبیله کوچك سوار کشتی شدند واز حضرموت بافریقا رفتند .

کشتی های بزرگ کویتی شبها در دریا لنگر میاندازد ولی سنوکها شبهارا در کنار ساحل میگذرانند. در کشتی که من سوار بودم ناخدا بمسافرین اجازه میداد پیاده شوند چوب برای آتش جمع کنند واز جالیزهای نزدیك خربوزه بدزدند. مسافرین وناویان تا بتوانند ماهی میگیرند تاقاتق نان خود کنند والا ناچار در همان کشتی از آرد ذرت نان تازه میپزند وخالی میخورند چنانکه ما نیز همان کار را کردیم فرض هم که خرما بار کشتی باشد چون قیمت دارد کسی بآن دست نمیزنند .

وضع مالی این نوع کشتیرانی عربی پیچیده است بخصوص که شریعت اسلام مرابحه وحتی بیمه را حرام کرده است بازرگانان معتبر کویت کشتی میخرند ویا کشتی اجاره میکنند و باآن بار خرما باطراف میفرستند اما غالب تجار کویت کشتی ها را بناخدایان میفروشند ویا از آنها کرایه میکنند چون فکر میکنند که کشتی داری کار خطرناکی میباشد .

در بسیاری از موارد صاحبان نخلستان از خود کشتی دارند وخرمای خود را با کشتی خودشان حمل میکنند گاه هم تاجر خرما میخرد وحمل میکند ناخدا هرگز خرما نمیخرد بلکه خرمای تاجر را حمل میکند وبه عامل او تحویل میدهد . تجار عمده در بمبئی، موکالا، عدن وچند بندر افریقائی عامل دارند اگر تاجر عامل نداشته باشد ناخدا از طرف تاجر خرماها را در بنادر میفروشد واین بسته بعرضه وتقاضا ونرخ خرماست که گاه بگاه فرق میکند ، یکی از مزایای کشتی های عربی نسبت بکشتی های بخاری در قسمت

تجارت خرما آن است که مالیات بندری این کشتی‌ها زیاد نیست وچون ناخدا از منفعت فروش سهم میبرد لذا کشتی میتواند تا پیداشدن مشتری خوب دربندر بماندیا از این بندر به بندر دیگر برود .

از چند هزارسال پیش تا کنون این قبیل کشتی‌ها دراقیانوس هندآمد وشد داشته‌اند وملاحان آن نه فقط عرب بلکه ایرانی وهندی و اندونزی هم بودند وروابط نزدیکی از یونان تامادا گاسکاربرقرارمیداشتند. برنج ونار گیل موزوگله ورمه کوهان دارداد وستد میکردند این نوع اغنام واحشام درمیان قبایل افریقائی علامت تمول وجاه وجلال محسوب میشد شکی نیست که آنان عاج وآبنوس وادویه و هزاران غلام وکنیز از افریقا حمل می کردند همینقسم باحتمال قوی اززمان آسوریان قلع بخاورمیانه میآوردند ازهندوستان چوب ساختمان وطناب برای کشتی میخریدند هزاران مردم مسلمان حضرموتی رابجاوه ومدرس میبردند تا دیانت اسلام را درآنجا تبلیغ کنند نژاد فعلی مالای مخلوطی از آن مردم مهاجر ومردم بومی میباشدآنها جهانگردانی را مانند ابن بطوطه (که خیلی راجع باو صحبت داشته‌ایم و بازهم صحبت میداریم) تاچین میبردند درقرن سیزده میلادی در محلی از چین که امروز بنام آموی شهرت دارد شهر کامل اسلامی با مسجد و بازار و شیخ الاسلام واخوان طریقت پدیدآمده بود (بسفرنامه ابن‌بطوطه درآسیا وافریقا مراجعه شود) این کشی ها علاوه برحمل و نقل بارو مسافربهترین وسیله ارتباط ملل آنروز دنیا محسوب میشدند واین همان طریقه ارتباطی است که ازدیرزمانی جامعه خاورمیانه درآن فعالیت داشته است .

رقیب جوان تر کشتی شتر بود که بعد از کشتی وسیله مسافرت شد اگرچه از زمان پرتقالی‌ها کشتی رانی عرب کم شده اما همانطور که ویلیرزمیگوید هنوز کشتی-رانی عرب باقی مانده است . راه جدید کشتی رانی اروپا از اهمیت شتر بمقدار زیادی کاهید ولی ماشین های موتوری ضربت بزرگی بشتر زد . مسافری که از تهران بمشهد میرود بازهم قطار شترهای باردار می‌بیند که از شرق و غرب درحرکت هستند . دریمن صدها شتر ازحدیده به صنعاء آمد وشد دارند وتجارت افریقای شمالی هم چنان باقی است گرچه سابقاً کاروانی که ازسواحل طنجه میرفت مثل امروز پرچین حمام های کنار آب مانع کارشان نمیشد درهرحال هنوزهم میتوان کاروان شتررا علاوه بر کتاب عملا مشاهده و مطالعه کرد امیدواریم که درآینده جوانان نیرومند این تجربیات را اجراء کنند و آن در موقعی است که قیمت وقت از پول و گازولین کمتر باشد .

نقشهٔ ۷ – صحرا: طوارق و کاروانها

راه کاروان چه امروز وچه دیروز بقدری متعدد است که چندین کتاب برای ضبط اسامی آن ضرورت دارد وفقط چند راه برجسته آن دراین فصل ذکرمیشود: همینکه از شمال صحرا بجنوب برویم دراین خط، شمال افریقای اسلامی بکشور ثروتمند سودان وصل میشود دراین‌جا سه راه اصلی وچند راه فرعی وجود دارد. درنقشه شماره ۷ این راهها معلوم شده است همین قسم راه صحرائی فاس بقاهره نیز در این نقشه معین است بسیاری ازحجاج این راه را برراه پرجمعیت ساحلی ترجیح میدادند.

درشرق مصرشاهراهی بود که هنوز هم مورد استفاده میباشد ازموکالا وعدن در کنار اقیانوس‌هند جاده ای است که بشهرهای یمن وصل میشود وازآنجا به مکه ومدینه تا مدیترانه میرسد. ازکنارصحرا نیزجاده‌ای بوده که بدمشق وحمص‌حماوحلب وموصل وبغداد وبنادرکشتی‌رانی‌میرفته وهم چنین ازراه کوهستانی به همدان وصل میشده است و درآنجا دو راه بوده که یکی‌به تهران-مشهد- ترکستان وچین میرسیده ودیگری‌به یزد و کرمان و زاهدان تا هند میرود. راه دیگرموصل وتبریز وقزوین بود که تا ارمنستان و ماوراء قفقازوکرانه بحرخزرتا نواحی اسلامی قازان ورود ولگا میرفت.

درهریکی ازاین راه ها مسافرهای قدیم بچهارنوع کاروان برمیخوردند:

نظامی ـ مذهبی ـ تجار کوچك ـ تجار بزرگ (۱) شاید کاروان اولی بواسطه پیدایش موتور ازبین رفته باشد ولی قبل‌ازآن باقی بود وبهترین نمونه آن لشکرکشی بای طرابلس برای سرکوبی برادرش درسیرنایکا درسال ۱۸۱۷ بود (۲) آرتش منظم بای تونس به‌ترتیب‌آرتش ترك‌بود بعلاوه عده‌ای داوطلب بدوی نیز همراه داشت بدویان طبعاً شتر داشتند. هرپنج شش سربازهم دارائی خود را فروخته ویك شتر خریده‌بود شترها مشك آب و خواربار آرتش و جو اسب ها و حصیر و چادرآرتش را حمل میکردند.

۱ـ بکتاب کاروان شمال افریقا تألیف دابلیو- دی‌اسکورجر (موزه کتابخانه‌دانشگاه هاروارد ۱۹۴۷) مراجعه‌شود. این تألیف ازنظرعلم‌اجتماع بسیارمهم‌است واما منابع‌عمده من دراینموضوع عبارت‌است‌از کتاب‌کاروان قدیم صحراتألیف‌ای دابلیو بوبل ـ داستانهای مربوط به‌ازدست رفتن کشتیهای تجاری امریکا تألیف کاپیتان ج ریلی (نیویورك ۱۹۱۸) سیاحتنامه ابن بطوطه ـ مسافرت با کاروان درایران وافغانستان وبلوچستان وترکستان (لندن ۱۸۵۶) تألیف ج پی‌فریر- سفرمکه ومدینه تألیف‌سرریچادر بورتن (لندن۱۸۹۳) و دو مجله. (مؤلف)

۲ـ بکتاب لشکرکشی ازطرابلس تا سرحد غربی‌مصر تألیف یائولودلاسالا ترجمه اوفرلندن ۱۸۲۲ مراجعه شود. (مؤلف)

در نتیجه خیلی سبك بار و تند حرکت میکردند ، از بیراهه میرفتند که دچار حمله غارتگران نشوند بار شترها را سبك سنگین میکردند . چون عده شان زیاد بود در هر جائی که توقف میکردند از مهاجمین بیم نداشتند در مرکز نیم دایره سرا پرده بای برپا میشد در دو طرف سراپرده بای چادر پزشگ مخصوص و رئیس ستاد وی بود و در اطراف چادرها غلامان مسلح بای کشیك میدادند و در نیم دایره دیگر پشت سر آنان چادر سپاهیان بود و درمیان این دو نیم دایره اسب ها را بسته بودند. پرچم ها و مهمات نیز دراین محل بود واین همان رویه ترك ومغول است که از آسیا بافریقا آمده است (۱).

یکی از دشواری های این نوع قشون کشی آن است که لشگریان همینکه تمام آذوقه محلی را مصرف کردند باید از آنجا بروند سلاطین مراکش ازهمین راه شورشیان را مطیع میساختند باینقسم که سربازان بدون انجام کاری در محل میماندند و خواربار اهالی را میخوردند آنها هم هرچه زودتر مالیاتهای عقب افتاده را میپرداختند تاسربازان بروند وازشرشان آسوده گردند وهمسایگان آنان نیز پیشاپیش باج غرامت را میدادند که ازدیدارمهمانان ناخوانده راحت باشند. (۲) نوع دوم کاروان قافله مذهبی بود که ازیك نظر اصلی باکاروان نظامی شباهت داشت باین معنی که عده بقدری زیاد بود که کمتر احتمال خطر میرفت . زوار قسمت عمده راه را بطوری که درهمین فصل اشاره شد مانند سایرین باکشتی حرکت می کردند این خود معلوم است که مسافرین کشتی یك جامعه ومؤسسه‌ای محسوب میشوند و مثل هرجامعه ومؤسسه دیگرمحتاج به یك فرمانده میباشند البته کاروان هم مانند کشتی محتاج به چنین پیشوائی میباشد در کاروانهای نظامی فرمانده معین است اما در کاروانهای مذهبی باید به یك طریقی تعیین شود .

در ۱۷ ماه نوامبر ۱۳۲۶ میلادی ابن بطوطه با یك کاروانی ازعراق بوطن خود میرفت این کاروان زوار را سلطان ابوسعید راه انداخته بود ویك فرمانده وپیشوائی برای کاروان تعیین کرده بود که البته وظایف ومسئولیت اومانندفرمانده یك کشتی اوقیانوس پیما

۱ـ بکتاب امپراتوری مغول، نهضت ومقررات آن تألیف میچل پراودین (نیویورك ۱۹۴۰) مراجعه شود. (مؤلف)

۲ـ بی ـ میکین درکتاب امپراتوری مورها میگوید بربرهای اطلس میانه برای اینکه سلطان را شرمنده سازند و از لشکرکشی بآن صفحات بازدارند زنان جوان را جلوی سپاهیان سلطان سر میبریدند . بی میکین اینرا گفته ولی مورد معین آنرا ذکر نکرده است . (مؤلف)

فراوان و سنگین بود این پیشوا بیشترمتوجه حال زوار فقیربود ابن بطوطه راجع باین قسمت چنین میگوید :

«شترهای آب کش با مشک های آب همراه قافله حرکت میکردند شترهای دیگر خوار بارودوا وشربت های طبی حمل مینمودندتا هر کس بیمارشود باآن مداوا گردد، هرجا که قافله بار میانداخت توی دیگهای بزرگ غذا می پختند وبفقیران وزوارمستمندمیدادند شترهای فراوانی برای سواری پیادگان تعیین شده بود همه این خیرات ومبرات ازبرکت سلطان ابوسعید بود.»

کاروان شب با مشعل حرکت میکرد و روز منزل میماند. درکاروان تجار مانند فروشگاه های ترن امروزه دکه های متحرکی بود وهرجا که کاروان میایستاد مسافرین میتوانستند غذای پخته ویا مواد غذائی ازآن دکه ها بخرند. ابن بطوطه میگوید دریك سفر ازمکه تا بغداد یك کجاوه (یعنی نیمه شتر) مجاناً بمن دادند. دریك سفرازتونس ابن بطوطه قاضی قافله شده بود واختلافات میان زواررا تسویه میکرد.

گرفتاری عمده امیرالحاج آب بود مثلا ازمدینه تا وادی العروس سه روزدرراه آب نبود وبایدآب سه روزه را بردارند. ازوادی العروس تا عسیله چهار روز راه از میان دشت نجد میگذشت ابن بطوطه میگوید روز چهارم به عسیله رسیدیم تا از برکه آب برداریم ولی برکه ها خشك بود ناچار ازچاهها آب کشیدیم البته مشروب ساختن هزار نفر بلکه بیشتر ازچاه های محلی برای مردم محل گرفتاری بزرگی بود ناچار کاروان باید حامی مهم سیاسی داشته باشد چنانکه کاروان ابن بطوطه تحت حمایت پادشاه عراق بود.

درعوض بدویان و مردم محلی گوسفند وشیر وروغن میفروختند و پول نقد یا پارچه میگرفتند درمیان مکه وبغداد قلعه محصوری بنام فید بود بعضی ازمردم خیرخواه کاروان نیمی از آذوقه خودرا درآنجا گذاردند تابرای بقیه کاروان عقب مانده کمك بشود دو پسر امیر قبیله با عده‌ای سوار مسلح باستقبال کاروان آمدند تا بآنان شتر و گوسفند بفروشند وازشر گداها وجیب برهای محلی آنانرا حمایت نمایند.

گدا در میان راه فراوان بود و هدف آنان حاجی‌ها بودند حالا هم همان گداها اطراف اتوبوس را احاطه میکنند. یك دلیل عمده زیادی گدا در راه ها این است که مسافر طبعاً برای خرج خود همیشه پول نقد همراه دارد دلیل دیگر آن است که ازمسافر ناشناس زودتر از اشخاص آشنا پول درمیآید. ابن بطوطه میگوید اگرحاجی ها وزوار زکوةخود را میدادند اصلا گدا پیدا نمیشد. ازنظراجتماعی البته پراکنده شدن سرمایه و

خیرات در نقاط مختلف مفیدتر است اما نه تاآن حد که گدا ازمردم سلب آسایش کند و افراد مسلح برای دفع شر گدا وارد میدان شوند.

اما خطربدویان ومردمان کوهستانی خیلی از گداها بیشتراست. قطعاًآن دو پسر امیرهم برای این‌آمده بودند که‌کاروان را در قلمرو پدرشان ازشرراهزنان حفظ کنند و لابد امیرالحاج مبلغی بآن تقدیم داشته که مقدارآن را نمیدانیم. ابن بطوطه این‌مطلب را نگفته‌همچنین فراموش کرده است که بگویدهمراه قافله افرادمسلح‌بوده است‌یا نبوده. سرریچارد بورتن که پنج قرن و نیم بعد از ابن بطوطه بسفر حج رفته میگوید پانصد سواره نظام آرناووت (آلبانی) همراه قافله حاج بودند و اگر چه دریك موقع توانستند دزدها را برانند اما دوازده نفر کشته دادند ممکن است که بعد ازابن بطوطه‌امنیت راه‌ها برهم خورده بوده است.

درهر کاروانی طبعاً پیش آمد هائی رخ میداده که باید بوسیله پلیس حل و تسویه شود مثلادربسیاری‌ازقافله هافارسی زبان، پشتوزبان، هندی زبان وعرب زبان بوده اند و هر کدام بطریق خاصی‌نمازمیگذارده‌اند بورتن میگوید سنی‌ها ایرانیان شیعه را مسخره میکردند که پنج‌کلمهٔ زیادی درنماز میگویند ایرانیان هم به سنی‌ها طعن میزدند که چرا نام سه خلیفه اول راتکرارمیکنند بورتن‌میگوید یکی‌ازحاجیان قسم خورد که درمنزل آخر کارد خودرا بسینهٔ حاجی همسفرخود فروخواهد برد.

حال بکاروان و سفرنامه ابن بطوطه برگردیم که پس از دوازده روز راه ازکوفه بمنزل وقیسه رسیدند دراینجا آب فراوان بود اماتادوازده منزل دیگرآب پیدانمیشد لذا باید برای دوازده روز آب حمل کنند خوش بختانه پایان مسافرت نزدیك شده بود و عدهٔ زیادی ازمسافران وچارپایان کم شده بودند در وقیسه عده زیادی بازرگانان برای فروش آرد وخرما و نان و میوه از کوفه تا آنجا آمده بودند البته این یگانه سفر ابن بطوطه نبوده ولی یگانه سفری‌است که بطورتفصیل‌ازآن صحبت میدارد بورتن ومسافرین‌دیگر قرن نوزدهم نیز ازاین مسافرتها بطول وتفصیل سخن میگویند چیزی که هست در قرن نوزدهم دورهٔ طلائی اسلام سپری شده بود.

تاچهل پنجاه سال پیش در ایام هرج و مرج تجار شهرهای مراکش مدتی معطل میماندند تاعده مسافرزیاد شود و درنتیجه استخدام امنیه فراهم گردد وباخاطری آسوده عازم حرکت شوند درصحرای افریقاو کرانه دشتهای آسیاهمیشه جریان بدین‌نحوبود.

درمراکش یهودیان حق نداشتند باکاروان حرکت کنند ولی سوار برقاطر والاغ بدنبال کاروان راه میافتادند که محفوظ بمانند وهمینکه کاروان برودی میرسید یکی ازاهل کتاب بایدجلو بیافتدوبگدار بزند اگراز گدار سالم میگذشت مسلمانان دنبال آن حرکت میکردند.

ازتمام کاروانهاعادی تر کاروان های کوچك بازرگانی میباشد که تجارت زمنی بسته باین نوع کاروانهاست. این نوع کاروانها هنوزدیده میشودبقسمی که میتوان مورد مطالعه قرارداد (۱) این کاروان مرکب ازچند تاجرویایك تاجرونوکران ومال التجاره هامیباشد که ازیك نقطه به نقطه دیگر میروند چه بسا که مسافرین عادی و یا زوار باین کاروانها ملحق میشوند وراهنمائی ونوکری آنهازا میپذیرند.

کاروان های کوچکی که ازصحرامیگذرند علاوه برخطرطوفان شن زار وغارتگر بیش ازهرچیزدرخطر بی آبی قرار گرفته اند و باید بقدر کافی آب بردارند شتربهترین وسیله برای حمل آب ومال التجاره وخواربارمیباشدوبهمان لحاظ حتی الامکان سوارشتر نمیشوند بلکه آن رابارمیکنند شماره شتربکمی وزیادی باروطول مسافت وکمی وزیادی آب میان راه فرق میکند همین قسم عده مسافرهم بااین مسائل ارتباط دارد معمولا این کاروان مرکب ازیك یاچند تاجربامسافر ویابی مسافرعادی یك یاچند رهنما یك یاچند شتربان وعده ای سربازوامنیه میباشد یکی ازتجارخواه ناخواه بعنوان پیشوا انتخاب میشود حال اگر این پیشوا مثل پیشوای قافله ابن بطوطه راهنمای مجربی باشد که خودش همه کاره است ولی اگرمثل آن پیشوانباشد ناچارغالب کارهارا براهنما واگذارمیکنند.

شتربانان بارمیگیرند باربرمیدارند چادرمیزنند آشپزی میکنند پیشخدمتی میکنند راهنمایابرای تمام راه یاقسمتی ازراه استخدام میشود راهنمایان درروز بواسطهٔ پاره ای علائم ودرشب بواسطهٔ ستاره راه را تشخیص میدهند (راهنمای پیلو مدعی بود که ازبو راه راتشخیص میدهد) راهنما جلوی کاروان پیاده حرکت میکند و ساعتی دو میل ونیم تاسه میل پیاده راه می پیماید وهروقت خسته شد روی زمین چرتی میزنند بعد برمیخیزد ودنبال قافله میدود واگرخیلی خسته یابیمار شد سوارمیشود اگرراهنما راه راگم کرد و یا اگرآب تمام شد در آنصورت هرکس باید برای نجات خودش بکوشد ودیگردر آنجا

---

۱ ـ بعقیدهٔ من بهترین کتاب برای این موضوع کتاب راه صحرائی ترکستان تألیف اون لایتمورچاپ بستون ۱۹۲۹ میباشد که گرچه ازموضوع کتاب ما خارج است ولی مفید است. (مولف)

رئیس ومرئوسی باقی نمی‌ماند والبته این رویه مناسبتر ومفید تراست چه اگر همه باهم یك جابمانند ممکن‌است همه هلاك شوند اگر کسی از قافله بیمار شود وقادر بادامه‌حرکت نباشد طبعاً از راه بازمیماند و کنار جاده میافتد چه اگر کاروان برای او معطل بماند همه تلف میشوند.

درموقع حرکت باید برنامه کاملا اجرا گردد یعنی در هر روز مسافت معینی طی شود معمولا طلوع صبح حرکت شروع میشود وتاظهر باید ۲۵ تا ۳۰ میل راه طی شود درمنزل‌های درازفقط دومرتبه صبح وشام غذامیدهند ووسط روزجائی توقف نمیکنند فقط کمی آب وخرما میخورند همینقسم درباره آب صرفه جوئی میکنند شب هنگام که‌باید منزل بمانند اول وضع منزل رادرنظرمیگیرند که خطری درپیش‌هست یانیست اگرخطری‌باشد شترهارا حلقه وارمینشانند مال‌التجاره رامیان‌شترها میگذارند همین قسم آب‌وخواروبار رایك جاجمع میکنند تجارومسافرین محترم توی چادرها میخوابند اما غالب مسافرین پشت بارها وحصارهائی که ازبوته درست کرده‌اند درازمیکشند سربازها وامنیه‌ها بنوبت کشیك میدهند.

اما اگرخطری نباشد وعلفزارهم نزدیك‌باشد شترها بچرا میروند، اگرعلف نباشد شتربان به شترها خرما میدهد که بااشتهای تمام مصرف میکنند حتی‌الامکان آب مشك‌ها را بشترنمیدهند معمولا شترهارا یك ماه پیش‌ازسفرچاق میکنند که طاقت تشنگی‌داشته باشند شترها دنبال راهنماوشتربانان دنبال شترها آواز میخوانند وحرکت میکنند.

موسیقی عربی بافاصله های کوتاه آن بمذاق شترهاساز گار است کاروان: همینکه به مقصد رسید اعضاء قافله کمتربسراغ هم میروند مگراینکه دوباره بخواهندباهم‌تجدید سفر کنند در میان راه نیز عده مسافر کم و زیاد میشود و این خود یك نوع تعادلی برقرار میسازد.

کاروان تجارمرکب ازچند کاروان کوچك‌است وبجای اینکه ازمیان‌تجارفرمانده تعیین شود شیخ مجربی رااستخدام میکنند که‌فرمانروای کل‌باشداین شیخ‌دارای‌اختیارات تام است وهمه ازاواطاعت دارند.

بطوری که گفته شد درمیان ایلات مغرب طوارق دو طایفه هستند که دراین کار تخصص‌پیدا کرده‌اند وتجاروکاروان‌ها سالانه بآنها باج میدهند تاکاروان رابسلامت عبور بدهد البته وجود این قبیل کارشناسان برای مسافرین صحرای افریقا خیلی باارزش‌است

باج این شیوخ چند در صد منافع مال التجاره ها میشود و همانطور که ناویان کشتی مزد میگیرند اینها هم از قافله باج میستانند و خودشان هیچگونه کار تجارتی انجام نمیدهند.

ریلی در سفرنامه خود از یك کاروان هشتصد نفری صحبت میکند که با سه هزار شتر از وادی نون به تمبوکتو میرفتند همچنین از کاروان دیگری سخن میگوید که هزار و پانصد نفر با چهار هزار شتر تمبوکتو بمدیترانه حرکت میکردند و این جریان مربوط بسالهای ۱۵-۱۸۱۲ بوده است البته این کاروان تجارت عمده‌ای داشته است و منافع زیادی میبرده است ظاهراً همهٔ تجاری که از طرابلس تافاس تجارت داشتند سالی یکبار دورهم جمع میشدند و قافله‌ای برای تمبوکتو حرکت میدادند و از این سفر طلا و عاج و صمغ های قیمتی و هر مرتبه دوهزار برده باخود میآوردند طبعاً چنین قافله سنگینی که دو هزار اسیر وعده زیادی تاجر و ملازم و چارپا همراه داشتند شیخ و راهنمای مجربی میخواستند که امنیت و آب و لوازم آنهارا تأمین کند.

همه مردان قافله شمشیر و تفنگ داشتند و طبعاً محتاج سرباز و امنیه نبودند از طرف دیگر بقدری بار آنان سنگین و قیمتی بود که هر آن احتمال میرفت قبایل رقیب حمله کنند و با آنان به جنگند و راهنمایان طوارق را براننگ گاه هم میان راهنمایان طوارق و رقیبان اختلاف و جنگ درمیگرفت و بطوری که ریلی میگوید دریکی از آن موارد یك کاروان درطوفان شن ناپدید گشت دریك موقع هم شیخ راهنما دستور داد چند شتر را بکشند تجار هم خشمگین شدند و شیخ راکشتند و قافله برهم خورد و هردسته ای از قافله برای نجات خود به تلاش افتاد. ابن بطوطه از صحرا هم عبور کرده و از اینرو براهمیت مسافرت خود افزوده است ابن بطوطه میگوید همینکه بسمت جنوب صحرا کاروان مابه تیسار که محل چاه های آب بود وارد شد اهل قافله جوانی را که از قبیله ماسوفا بود بشهر والاتا فرستادند والاتا نزدیکترین شهر سودان بجنوب صحرا میباشد جوان مزبور اصلا برای این قبیل کارها استخدام شده بود و فوری نامه ها و پیام های بعضی از مردم قافله را بدوستان آنان مقیم شهر والاتا ابلاغ کرد اینان از دوستان خود خواسته بودند که برایشان جا و منزل تهیه کنند بعضی از تجار هم اسم آن اشخاص را یادداشت کردند اگرچه آنهارا نمیشناختند گیرندگان نامه ها از چهار منزل راه آب برای قافله آوردند و این درموقعی بود که قافله احتیاج مبرمی بآب داشت اگر این نامه رسانها در صحرا گم میشدند البته تمام قافله یا قسمت مهمی از آن تلف میشدند ولی من نمیتوانم باور کنم در شاهراهی که مدتها محل عبور و مرور

بوده چنین پیش‌آمدی رخ بدهد .

البته کاروانهای بزرگ هم همین گرفتاریها را داشتند هرچه داستانهای مفصلی از وضع کاروانهای آسیائی در دسترس است ولی بنظر من دوتای آن جالب است یکی سفرنامه خیالی حاجی بابای اصفهانی این سفرنامه خیالی طوری جالب تهیه شده که ایرانیان باور نمیکنند مؤلف آن یک فرانگلیسی بوده‌است (۱) حاجی بابا وفریه شب‌ها در کاروانسراها بسر میبردند کاروانسرا عمارتی‌است که درمیان راه برای اقامت مسافرین میسازند ودارای حیاط وحجره هائی میباشد درایران کاروانسراهای میان راه زیاد است وپارهٔ از سلاطین مقتدر ایران مانند شاه عباس (۱۶۲۹ - ۱۵۸۸) این کاروانسرا ها را بفواصل معین وعاقلانه درمیان راه ها بنا کرده‌اند کاروانسرا مهمانخانه‌ای‌است که مسافر میتواند در آنجا اقامت کند خودش وچهارپایش خوراك بخورد وازمسافرین دیگر اطلاعات تازه بدست بیاورد امروزه کاروانسراداران مهمان نواز ایران کاروانسرا های « مدرن » یعنی مسافرخانه های جدید (Motel) درراه ساخته‌اند این مسافرخانه ها برای مسافروماشین جادارد خوراك هم درآنجا بدست میآید درغالب ممالك اسلامی این نوع کاروانسراها باسامی مختلف یافت میشود ودرشمال افریقا آنرا فندق ودرترکیه خان مینامند شگفت انگیزترین چیزی که دربارهٔ مسافرت ممالك اسلامی تقریباً درتمام ادوار تاریخ اسلام معمول بوده وسایلی است که برای نقل وانتقال مسافرین واشخاص فراهم میآمده‌است خوراك مجانی، وسیله حمل ونقل مجانی درموقع حج، جای مجانی درخانقاه‌های صوفیه (اهل الفتوه)، مساجدها، کمك‌های شایان ازمحل خیرات ، موقعیت مناسب برای تجارت درحال مسافرت، فرصت خوب جهت مستخدم‌شدن در کاروان- همهٔ اینهاسبب میشد که مسلمانان بشهرهای دورونزدیك بروند وتمدن اسلامی را منتشر سازند، این مسافرت‌ها باعث میشد که محصولات متنوع بنقاط مختلف میرسید صنایع وحرف درهمه نواحی انتشار می‌یافت وترقی میکرد وجامعه های مختلف بطرق مختلف ازیکدیگر بهره مند میشدند مثلا مسافرت وسیله میشد که مردم نصیبین درشمال عراق برای مردم سارنین (۲) گلاب تهیه کنند وصابونهای معطر بفرستند ومردم بعلبك درساختن بشقابها وقاشق‌های چوبی استاد گردند .

در تاریخ مسافرتهای اولیه اسلامی از گذر نامه و گمرك کمتر صحبت شده است

---

۱ - مؤلف کتاب حاجی بابا جیمس موریه انگلیسی است . (مؤلف)

۲ - Sarnin

چون فقط درپارهٔ مواقع و جاها گمرك و گذرنامه معمول بوده‌است ابن‌بطوطه میگوید
موقعی که میخواستم‌ازمصربسوریه‌بروم درمحلی‌موسوم‌به‌قاتیا(حالا کانال‌سوئز آنجاست)
مارا متوقف کردند چون هیچ کس بدون گذر نامه نمیتوانست ازمصر بسوریه یابالعکس
آمد وشد کند دراین محل صد ها افسر و منشی وثبات گذرنامه ها را میدیدند و گمرك
میگرفتند عایدات روزانه گمرك این محل یك هزاردینارطلا بود علاوه بردریافت‌حقوق
گمرکی کوشش داشتند که ازجاسوسان جلو گیری کنند شب که مرز بسته میشد شخص
بدوی که برای این کاراستخدام شده بود اطراف راباشن صاف میکرد صبح فرماندار جاده
رابازرسی مینمود اگرجای پادیده میشد بدوی رادنبال فراری میفرستاد و همینکه اورا
میآوردند هرطورحاکم دلش میخواست مقصررامجازات‌میکرد بااین همه سخت گیری‌ها
حاکم محل ابن بطوطه وهمراهانش رابدون معطلی‌از گمرك مرخص کرد.مصریك کشور
دربسته‌ای است وچون موانع طبیعی دارد مراقبت وورود وخروج‌آن چندان‌مشکل‌نیست
بخصوص درقسمت شرق که کار آسانترمیگردد ولی‌دربسیاری‌ازممالك‌خاورمیانه‌سرحدات
وسیع است وازسابق تاکنون آمد وشد قاچاق دشوارنبوده است من خود عربهای اردن
رادیدم که بآسانی‌ازپست های سرحدی عراق واز کنارلوله های نفت‌عبورمیکردندتقریباً
بهمان آسانی که مسافرین کشتی ویلیرزسواره وپیاده میشدند. جامعه اسلامی برای خود
یك‌واحدی‌بود عبور ومرور آزاد،تجارت آزادجزء ضروریات وعادیات‌این‌جامعه‌محسوب
میشد ویکی‌ازدلایل عظمت‌آن جامعه همین بود که میان خود همه نوع آزادی‌اجتماعی
وفردی رارعایت میکردند.

۱۸

درسی درباره سختی وسادگی

قصد اصلی من از نوشتن این کتاب آن بوده و هست که بعلاقه مندان امریکائی زمینه‌ای برای اطلاع از وضع فرهنگی و جغرافیائی خاورمیانه بدست بدهم از آنرو کتاب مزبورمتوجه بدو طبقه ازاشخاص میشود اول کسانی که باین هیجده مملکت موردبحث ما آمد وشد میکنند دوم کسانی که درامریکا اقامت دارندومیل دارند ازاین مملکت مطالب ومعلوماتی تحصیل کنند.

برای رسیدن باین هدف ازبحث درمسائل روزاحتراز کرده‌ام بسیاری ازمؤلفین برعکس من همه روزه راجع بوقایع روز تألیف میکنند و مینویسند موضوع دیگری که از آن خودرا بر کنارداشتم آن است که از طرفداری این وآن خود داری نمودم تاآنجا که بمن مربوط میشود این است که شیعه وسنی هردو درعقاید مذهبی‌خود پیروحقایقی میباشند، موضوع اختلاف اسرائیل وعرب ازبحث من خارج است آنچه که بمن مربوط میشود آن است بکسانی که میخواهند در این ممالك سد بسازند و سرمایه بکار بیندازند وکارخانه دایر کنند مردم این نواحی‌رابطورحقیقی معرفی کنم.

این نیزهدف ومنظور من بوده که چگونه صنعتگران خاورمیانه باحداقل وسایل باین ترقیات عالی صنعتی نایل شده‌اند وهزاران سال آنرا اداره کرده‌اندوچگونه صد ها استاد راجع بطرح وتهیه یك نوع صنعت فکروتعمق نموده‌اند وسازمانهای صنفی تشکیل داده‌اند سازمانهائی که ازحیث مقصد وفکر باسازمانهای کارخانه غربی تفاوت بسیار دارد این یکی‌از موضوعات علمی بوده که من درآن بحث نموده‌ام هرشخص با استعدادی که بامسئله کارامروزه‌ارتباط دارد میتواند موضوع‌های دیگرهم بیابد.

یك بحث عملی دیگراین تألیف نشان دادن وضع حکومت های اسلامی‌است که

چگونه در گذشته ایام کمترین مداخله‌ای در امور زندگانی اتباع خود نداشتند و روابط متقابل این اقوام مختلف از مجاری متعدد وساختمانهای جوربجورمذهبی چگونه تأمین میشدسازمانهائی‌مانند سازمان‌صوفیه واخوان طریقت آن. مؤسسات خیریه‌اوقاف-دسته‌ها رسته ها - شوراهای ده - عقیده راجع باشخاص بزرگ مذهبی وسایلی بوده که جامعه خاورمیانه راقرین آرامش میساخته و درعصر هولناك مکانیزم باید حفظ شود وبصورت روزدر آید نه اینکه ازبین برود وخراب شود.

هدف دوم این بوده است که ارتباط تمدن پیچیده فرهنگی امروز با تمدن ساده ماقبل آن امکان‌پذیروعملی می‌باشد، اظهاراین‌حقیقت که تاریخ خاورمیانه طولانی ترین وقدیم ترین تاریخ جهان‌است موجب شدکه هم موضوع بمسابقه گذارده‌شود وهم‌مفید واقع گردد. قسمت مسابقه پذیرفته شد وامیداست که ازفواید آن نیزاستفاده شودلااقل برای کسانی که موضوع تازگی دارد زمینه‌ای فراهم شده است.

علت تازگی موضوع معلوم است هزینه سفرتاکابل گرانتراز هزینه سفرسانتافه میباشد. بیش‌از آنکه مانیازمندکارشناسان محلی باشیم برنامه تحقیقات اجتماعی‌ماتاحدود دکترای فلسفه محدود میماند و البته معلومات و اطلاعات مربوط بناحیه وسیعی مثل خاورمیانه وسایل بیشتری وتحقیقات زیادتری میطلبد ازآنرو آسانتر وبهتربود که‌شب‌-های تابستان در کنارچادرچند نفرازقرمزپوست ها بنشینیم وداستان‌های مربوط بآنان‌را پیش‌از اینکه برای همیشه محوگردد ازدهانشان بشنویم. تدریس زبانهای عربی،فارسی جدید وترکی دردانشگاهها تاچندی قبل محدود بود، آنموقع امریکاعلاقه‌ای نداشت که توجه خاصی بخاورمیانه مبذول‌دارد ولی‌اکنون محقق شده‌که منافع وعلاقه امریکا برای انجام تحقیقات درآن نواحی‌بسیاراست.

بماچنان میآموختند که‌محقق‌اجتماعی بایدراجع بفرهنگ ومادیات‌مردمی‌تحقیق کندکه درشرف انقراض میباشند این نوع تلقینات مارا ازدرك حقایق که امروز مهم مینماید محروم میساخت، ولی درعین‌حال سبب میشدکه محقق‌اجتماعی اوضاع رابطور کلی نه جدا جدا مورد مطالعه قرار دهد البته درك حقیقت اقتصاد ساختمان خانوادگی عادات مذهبی، طرزحکومت یك مردمی منوط بآن است که‌کلیات تاریخی آن مردم را بارعایت زمان ومکان درك کرده باشیم بنابراین فهمیدن آن چیزی که ما آنرا جستجو میکنیم هدف دومی قسمتی‌ازاولی‌است.

فهمیدن ورسیدن بمقصد سوم موضوعی است که ازدوراه انجام می‌یابد البته ما

امریکائیان صرفاً ازروی محبت قلبی بمردم عقب‌افتاده خاورمیانه کمك‌نمیکنیم، همین‌قسم من‌امیدوارم که این کمك جهت منافع مادی یعنی پیدا کردن بازار وراندن رقیب‌ازمیدان های نفت نمیباشدگرچه هردوجهت منطقی بنظرمیرسد و شاید برای‌آن‌است که‌خودمان میخواهیم چیزباارزش برای خود بیاموزیم .

مسیحیت مانند دین یهود که پدرمسیحیت است ازشرق درآمد غلات وحبوبات ونان وحیواناتی که شیروگوشت آنرا میخوریم ازشرق آمده‌است کوره هائی که‌بواسطه جریان هوا درآن فلزات راذوب میکنیم ومیله های گردانی که‌کارخانه های ماروی آن استواراست وارابه های موتوری مارامیگرداند همه ازشرق است الفبای نوشتن مانیزاز شرق‌است، شرقی که این‌همه نعمت داده شاید حکمتی‌هم داشته باشدکه ماازآن‌بیخبریم یااینکه آنرا فراموش کرده‌ایم، آری وقتی که ماشین بااین‌سرعت پیش میرود واجتماع را باخود میبرد فراموش کردن اخلاق ورفتار انسانی‌دشوار نیست دراین‌مورد است که‌گفته پیرمردان بهدرمیرود زیرا آنها ازماشین اطلاعی ندارند برای‌اینکه ازروابط واقعی‌انسان باانسان‌آگاه شویم. باید متوجه جامعه‌ای بشویم که اساس‌آن محکم‌ترمیباشد بایدسراغ جامعه‌ای برویم که مدتهاتحت‌آزمایش‌بوده وکاملا جرح وتعدیل‌شده‌است.چنین‌جامعه‌ای پیش‌ازاینکه درجریان خطرناك صنعتی غربی بیفتد باید موردمطالعه قرارگیرد.

نخستین درسی که مامیآموزیم همین است درهرجامعه انسانی اگررویه‌زندگانی آنان صحیح نباشد و آنرا تغییر ندهند تمام مواهب آن جامعه ازرفتارنیك پندارنیك و مساعی وجدیت مردم فعال‌آن همه و همه بهدرخواهد رفت حال اگر رویه آنان درست باشد ومردم‌جامعه‌نخواهندآنرا تغییربدهند ممکن‌است‌افراد آن جامعه ازخود ناراضی و نامطبوع وحتی‌بی‌عقل ونچسب باشند ولی معذالك جامعه بخوبی اداره خواهد شد .

حال باید دانست چه چیزرویه یك‌جامعه را درست ونادرست میسازد، اینهاکلمات اساسی‌است واگربمفهوم علمی ترجمه شود مقصود ازرویه (سیستم) صحیح آن‌است که متعادل بماند واگرمکانیزم جامعه ناقص گردد تعادل جامعه برهم بخورد، مکانیزم‌اجتماعی جامعه را منظم نگاه میدارد باینقسم که افراد جامعه از منتهی درجه سعادت بهره مند میشوند زحمات ومشقات آنانرا(تاحد زیادی) تخفیف‌میدهند واگرفردی ازافراداجتماع برضد منافع اجتماعی‌قدمی بردارد فوری سنن‌اجتماع‌از‌تجاوز آن افرد‌جلوگیری‌میکند ازآن جمله قضیه اختلاف میان اولاد عبدالمؤمن وبنی‌تدموت که شرح آنرا گفتیم .

اجتماعات خاورمیانه تا آنجاکه من شرح وتوصیف کردم دارای وسایل متعددی بود که تعادل را حفظ میکرد مهم ترین این وسایل تقسیم پنجگانه کار بود که بهرفردی فرصت تخصص درهر کارمخصوصی داده میشدتانیروی خودرا دانسته یاندانسته درآن راه مصرف کند وبانیروی عده کثیری ازمردم تاحدود امکان در آن عصرماقبل صنعت ازفنون مربوطه استفاده نماید تمام مردم خاورمیانه از ریف تاپات که حدود خاورمیانه است چنان در کار های مربوط بخود متخصص میباشند وبقسمی هر کاری مناسب باوضع افراد میباشدکه تصورمیرود یك مدبر آسمانی باکمال دقت هر کدام ازآنان را با رعایت تمام مقتضیات سر کارمخصوص نشانیده‌است.

این جریان چگونه انجام یافته است؟ میکانیسین ها میگویند باآزمایش واشتباه، آنها میگویند که فکرانسانی آنرادرست نکرده بلکه خودش اینطورشده‌است. خداپرستان میگویند این‌هم کارخدا ونظرلطف الهی‌است اگرمادراجتماعات ساده وپیچیده بشری دقت کنیم می‌بینیم که هراجتماع مانند «مرغ باران» چنان جریان عادی خودرا طی‌میکندکه هیچ انسانی نمیتواند آنرا طرح ریزی کند در مقابل جامعه هائی را می‌بینیم که انسان خواسته است سعادت آنراطراحی نماید ولی کاملا شکست خورده‌است. دراین‌اجتماعات تعادل وجلو گیری طبیعی‌موجود نیست ، کشتن دیکتاتورها موجب آسایش‌مردم نمیشود مرد بی‌عقیده نمیتواند سوگند همسایه را قبول کند، هیچ کس جرئت نمیکندکه بگوید تجربیات مردم کشورش ناقص‌است ویافرمانروایان مملکت اشتباه میروند.

اشخاص دیگری نیزحرفهائی برای زندگی اجتماع دیکته کردند وکارهائی انجام داده ومیدهند، امادیکته آنها صورت‌کلی داشته است ازآنجمله همسایه‌ات را مثل خودت دوست بدارویابزن همسایه‌ات نگاه بدمکن‌این عقایدکه ازاساس سه مذهب بزرگ پدید آمده خاور میانه را تشکیل میدهد، بعنوان گفتار انسانی تلقی‌نشده بلکه بصورت وحی آسمانی پذیرفته شده‌است این‌کلمات بواسطه انتساب بماوراء طبیعت مؤثر و نافذ شده‌اند والابی‌اثروعادی میماندند. مسیح‌چیزی راجع بگوشت خوك وشراب نگفته چون هدف وپیام‌اوجنبه‌کلی داشته وباهرزمان‌ومکانی‌سازش‌پیدا میکند. گفتار پیغمبراسلام‌مانند گفتار پیغمبریهود قدری بیشتروارد خصوصیات شده‌است وهمینکه دستورات و تعالیم پیغمبر اسلام راجزء بجزء تجزیه وتحلیل کنیم می بینیم که همه آن دستورات برای جلو گیری ازاسراف وتندروی‌بشربوده‌است ودرواقع‌پیغمبراسلام نسبت‌بمحیط وزمان‌خود دستوراتی

وضع کرد که منافع آن حیرت‌آور است.

هرگاه این تعلیمات را یکی یکی مورد مطالعه قراردهیم می‌بینیم که برای ترقی وتعالی مردم انبوه‌خاورمیانه بهترین وسایل بوده‌است. مثلاهمان موضوع تحریم گوشت خوک که موسی هم آنرا نهی کرده بود تحقیقات‌امروزه ثابت کرده که گوشت‌چرب‌برای سکنه مناطق گرمسیرمضراست و همچنین ثابت شده که کرم های ریزی در گوشت خوک هست و موجب امراض مخصوصی میشود، معذالك هیچکدام ازاینها مهم نمیباشد زیرا درزمان موسی‌ومحمد بهمان اندازه که ازسل‌وسرطان اطلاع داشتند ازمرض کرم انگل باخبربودند بعلاوه تمام نقاط خاورمیانه که گرم نیست. درحلب مانندآلاسکا گوشت‌خوك خوشمزه وقابل هضم میباشد، چیزی که هست این‌است که خوك غیر از گوشت محصول دیگری ندارد، دباغی گوشت خوك آسان نیست. اما حیوانات دیگر شیردارند وپوست دارند، گوشت دارند، بعضی‌ازآنها مثل‌شترعلاوه برهمه اینها برای حمل‌ونقل بکارمیروند بنابراین نگاهداری خوك یك کارتجملی‌است. درنواحی‌جنگلی مدیترانه درختهای‌بلوط وزبان‌گنجشگ فراوان است وممکن‌است صدها خوك درآنجاچرابروندسیر بشوندچون خوك هرچیزغیر ماکولی را میخورد، یك خوك ماده ممکن است سالی ده بچه بزاید خانواده کشاورز میتواند درپائیز گوشت تازه آنرا بخورد وگوشت دو دزده آنرا برای زمستان نگاهدارد، پس‌درآنجا خوك مفیداست حال اگرجمعیت آن نواحی زیاد شود جنگل‌ها تبدیل‌بخانه ومزرعهٔ گردد ویادرخت زیتون‌بجای بلوط وزبان گنجشگ‌بکارند البته خوك در آنمورد بی‌فایده میشود واگر کسی بخواهد خوك نگاهداردبایدازخوراك خودش‌باوبدهد، وهر کس‌میداند که یك خوك بقدرچند انسان خوراك میخواهد، واگر کسی‌مبادرت بآن کار کند تعادل رابرهم زده‌است، خواربار دیگران راهدرداده‌است پس خوك باید برود چنانکه رفته است برعکس بز که نهال وبرگ خشگ میخورد وشیر و پشم وپوست میدهد، پس بزدرآنجا فایده دارد باید بماند ومیماند.

همینقسم شراب‌برای یهودیان ومسیحیان حرام نبود، ولی دراسلام حرام‌شدچون درحجاز انگورنبودوبایستی شراب ازخارج بیاید وبقیمت گران بفروش‌برسد، اگرمردم حجازآنرا بخورند ضررمیکنند، بجای اینکه کالاهای لازم‌بیاورند شترهای خودرا برای بارسنگین‌شراب فرسوده میسازند بعلاوه درآن بیابانهای خطرناك حجازاگر کسی‌شراب بخورد راه راگم میکند حرمت شراب یك دلیل اجتماعی دیگر هم دارد باین‌معنی که

مسلمانان خیلی مهمان‌نواز هستند واگر شراب حلال باشد ناچار به میهمانان شراب میدهند وپول زیادی مصرف میکنند البته در تاریخ اسلام ازمی ومیگساری داستانهائی هست ولی همه اینها مربوط بمردمان متمول شهرنشین بوده است، اما اشخاص عادی که باید خانه و زندگی خود را اداره کنند کمتر گرد شراب میگردند بالطبع برای آنها این تحریم باصرفه تر است.

موضوع دیگر حجاب است، در ایران زنها چادر سرمیکردند یعنی خودرا چنان درپارچه نیم دایره میپوشانیدند که فقط چشمانشان پیدا بود، هنوز خیلی از زنهای ایرانی چادر سرمیکنند، این چادرها تقریباً یك شکل است، یك زن جوان زیبا وقتی که باچادر بکوچه میرود کسی چیزی اززیبائی اونمی‌فهمد وطبعاً خودش وشوهرش آسوده میمانند بعلاوه قضیه ازدواج از روی دیدار های تصادفی اتفاق نمیافتند بلکه روی اساس تحقیق دقیق صورت میگیرد دیگر اینکه زن نادار وزن دارا با پوشیدن چادر یکسان میشوند نه کسی جواهرات وزروزیور آنرا می‌بیند ونه ازفقر ولباس ژنده آن دیگری خبر میشود بنابراین چادر برای حفظ مساوات ورفع اختلاف بسیار مفیداست ودر کشوری که دارای مظاهر اجتماعی میباشد سودمند بنظر میرسد.

درممالك عرب زنهابطوردیگری خودرا میپوشانند سرریچادر بورتن راجع به حجاب زنهای عرب چنین مینویسد:

حجاب زنان عرب برای آنها بهترین پوشش است ... پوست زبر، دماغ گنده ودهان گشادآنها را میپوشاند، چانه‌های آنهارا مستور میدارد وبهترین عضو صورت یعنی چشمان آبدار گیرنده‌ای که مخصوص آن سرزمین است بیرون میگذارد.

درهر حال ازاین نظر لباس زنان ومردان مسلمان برای پوشانیدن عیوب وآشکار ساختن محسنات بسیار مناسب میباشد وسبب میشود که کمتر کسی در اجتماعات شناخته شود، در دهات وایلات حجاب نیست زیرا درآنجا زن باید با روی گشاده کار کند و حجاب مانع کار است پس چیزی که در شهر خوب است در دهٔ بد میشود.

یکی دیگر ازمزایای زندگانی مسلمانان آن است که میتوانند ساده باشند، عربها وایرانیهای قدیمی جلو در اطاق کفش رامیکنند، اساساً کفش آنها طوری است که برای همین کار ساخته شده است و هیچوقت قالی و گلیم را کفش لگد نمیکند، باگل آلوده نمیسازد. اتاقهای سفید کاری آنان که مبلی در آن نیست باقالیهای زیبامنظره جالبی پیدا میکندچون

سقف بلند اتاق و دیوارهای آن کاملا خالی و گچ کاری است، اما در اتاقهای غربی دیوارها را با کاغذ پوشانده‌اند، سقف اتاق کوتاه است، کف اتاق صندلی ومیز ورادیو وقفسه وغیره است والبته منظره قالی درچنین اطاقی خراب میشود.

پشم درخاورمیانه ارزان‌است ودرخود محل بدست میآید، چوب گران است‌واز خارج میآید قالی راحتی وصندلی برای آنها زحمت تولید میکند و اشخاص روی کف اتاق‌راحت‌تر از روی‌صندلی‌مینشینند. وقتی که شاه‌یاخلیفه‌روی‌قالی‌یا‌گلیم‌مینشیند رعیت‌او هم میتواند مثل‌او روی گلیم یاقالی بنشیند. شاه یاخلیفه موقع غذادست خود را میشوید رعیت اوهم همین کاررا میکند وهمین شستن دست‌قبل ازغذا درموقعی که میکرب کشف نشده‌بود بسیارحکیمانه ومفیداتفاق میافتاد؛ وقتی که دست‌شسته‌وتمیزباشد میزبان‌میتواند باکمال محبت غذا دردهان میهمان بگذارد و ازسرایت امراض بیم نداشته باشد طریقه غذا خوردن میهمان ومیزبان ازیك ظرف موجب ازدیاد مودت ومحبت میشود.

ازنظرحفظ نظافت یهودیان ومسلمانان قیود ورسوم خاصی‌دارند. موضوع ذبح حیوانات وتقسیم گوشت‌آن درممالکی که‌یخچال‌مصنوعی شیوع‌ندارد بسیارخردمندانه است. ستردن موی پاره‌ای ازنقاط بدن وشستن‌هردودست وپاره‌اعضای داخلی پیش‌ازبکار بردن وبعدازآن‌از کارهای‌صحی‌مفیدمیباشد برای‌جلوگیری ازسرایت بیماری وضدعفونی خیلی مؤثراست.

همین موادکافی بود که ثابت شود مردم خاورمیانه بانداشتن آب فراوان وجنگل واراضی حاصلخیززیاد چگونه توانستندخود را درمقابل همه‌نوع حوادث‌محفوظ‌بدارند اساساً اصلاح وضعیت‌آنان ازسه راه انجام پذیرشده است اول اینکه باکمال زبردستی‌کلیه موادمحلی‌را جهت تهیه غذا، خانه، لباس، حمل‌ونقل مصرف کرده‌اند. دوم‌طرزرفتارآنها طوری بوده که حسادت واختلاف طبقاتی میان ثروتمند وفقیرو اشرافی و اشخاص عادی را بحداقل تخفیف میداده است. سوم پیروی‌ازعقاید مذهبی که بواسطه ایمان واخلاص آن دوقسمت دومی واولی را نیزترقی داده است.

تصورمیرود درحدودامکان راجع‌باسلام ومسلمانان که موضوع کتاب مابوده‌بحث شده وثابت‌شده که‌بااجرای تعالیم اسلام درمدت چهارده قرن درممالك محروم ازمواهب طبیعی سعادت‌وخوشی‌میلیونها نفوس تأمین گشته‌است. همینقسم‌تعالیم‌مذهب‌یهود که‌توسط دیگران بخوبی شرح وتفصیل‌داده شده‌هم‌درشرق‌وهم‌درغرب‌عده‌ای‌مردم‌باهوش، بااستعداد

هنرمند درادوارذلت و سعادت پرورش‌داده است. درشرق مسیحیت همان نقش را داشته امادرغرب مسیحیت راهنمای‌مردمی بوده که‌ازمواهب طبیعی بیش ازشرق بهره‌مندبودند آب‌وباران وسوخت‌وسایرمنابع‌طبیعی‌دیگرداشتندوتوانستند روی‌اکتشافات‌فنی‌خاورمیانه عصرصنعتی را پدید بیاورند.

در مشرق عده‌ای ازمردمان غربی مآب تحصیل کرده نسبت بمذهب خود بیعلاقه شده‌اند، اما درغرب همین طبقه بعکس متمایل بکلیسا شده‌اند، امریکائیان بخوبی درک میکنند که‌موقع‌دشواری قرار رسیده است چون جمعیت ما روبافزایش ومنابع‌مارو بکاهش میرود، مانیازمند ایمان‌بدون‌تعصب میباشیم، مانیازمندجرئت بدون‌ابراز احساسات‌میباشیم ما فرصتی لازم داریم که تمام رشته‌های طبیعی را دنبال کنیم تاآنجاکه ماراراهنمائی کنند بدون‌اینکه بگذاریم ظلم برما حاکم گردد، این یک کاربزرگی‌است که‌ماخود را برای‌آن آماده میسازیم یک‌قسمت از این‌آمادگی مربوط بآن‌است‌که فرهنگ دیگران را مورد مطالعه قراردهیم وازآن‌مطالعات برای خود درسهائی‌فراگیریم، البته مطالعه تمدن‌مردم باستانی‌وطریقه‌مقاومت‌آنان‌دربرابرآزمایشهاوسختی‌ها درانجام‌آن‌منظوربماکمک‌میکند

آن تمدن باستانی بطورعجیبی دنیای واحد را پیش‌بینی کرده‌است. دنیائی که‌این انسان دوپاآنقدرآرزومندآن‌است. دنیائی که گذرنامه آن فقط انسان بودن میباشد دنیائی که‌حکومت مرکزی وایلاتی هردومشترکاً میکوشندتاصلح‌وآسایش‌را درمیان‌مؤسسات بین‌المللی که ازآن مرزها عبورمیکنند بخوبی تأمین‌نمایند. دنیائی که مسافرین درمیان راه پذیرائی میشوند وغذا میخورند. دنیائی که تعلیم و تربیت آن مجانی است دنیائی که عزیزترین و گرانترین‌محصول‌آن حکمت است. اگرما بتوانیم باردیگرازطریقه‌خودمان وبمقیاس وسیعتری‌چنان دنیائی ایجاد کنیم ازاین‌درس استفاده‌کامل برده‌ایم.

پایان

۱ــ اظهارات‌مؤلف‌راجع بفوائد حجاب ودلایلی که‌بآن استناد شده قابل‌تأمل‌است.
مترجم



